

سازمان و کالت

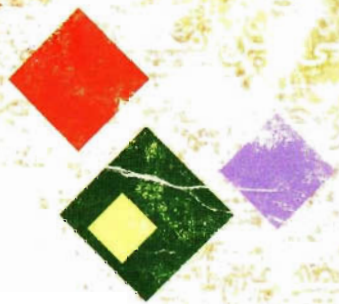
ونقش آن در عصر آئمه علیهم السلام

جعفر الصادق

جلد ۱

مقدمه

محمد رضا جباری



مكتبة جامعة القاهرة
القاهرة - مصر



1

100



سازمان وکالت، تشکیلاتی بود که توسط امام صادق (علیه السلام) تأسیس، و تا پایان غیبت صغری در فعالیت خود ادامه داد. کارگزاران ائمه (ع) در این تشکیلات، وکلای آنان بودند که با توجه به ویژگی‌هایی تعیین و به وکالت نصب می‌شدند. این تشکیلات وظایف خاصی را به عهده داشت از جمله: نقش ارتباطی بین شیعیان جمع و ارسال وجوه شرعی برای ائمه (علیهم السلام)، و ابلاغ راهنمایی‌های ائمه به شیعیان در زمینه‌های دینی و سیاسی. مناطق تحت نفارت وکلای ائمه (ع) در نواحی جزیره العرب و عراق و ایران و شمال آفریقا بوده است. این تشکیلات در عصر غیبت صغری به تنها پایگاه ارتباطی بین شیعیان و حضرت حجت (علیه السلام) تبدیل شد و نقش بسیار مهمی در رهبری شیعیان به عهده داشت.



مرکز بخش شماره ۱

قم، صفاشهر، جنب بانک تجارت، پلاک ۷۳

تلفن و نمابر: ۲۹۱۱۴۶۷-۶-۲۹۳۶۰

مرکز بخش شماره ۲

تهران، خیابان انقلاب، بین خیابان ۱۲ فروردین و شهید منیري جاوید، ساختمان شماره ۳۱۰

طبقه سوم، واحد ۱۱۲، تلفن و نمابر ۶۴۱۰۴۴۳

Email: Publication@qabas.net



ISBN 964-58830-20-2

امامان



بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه خطی
مکتب
۱۲۷۴

جباری، محمدرضا، ۱۳۴۴ -

سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام (ج ۱) / محمدرضا جباری - قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، ۱۳۸۲.

ج:

کتابنامه: در پایان هر فصل.

۱. تابعین و اتباع تابعین. ۲. ائمه اثنی عشر - اصحاب. ۳. امامت - تاریخ. ۴. وکالت (فقه). الف. عنوان.

۲ س ۲ ج / BP ۳۵

سازمان و کالت
و
نقش آن در عصر ائمه (علیهم السلام)

جلد اول

محمد رضا جباری

مرکز نشر است موسسه آموزشی پژوهشی امام
قدس سره (خفیه)



مرکز انتشارات

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام (ج ۱)

● مؤلف: محمدرضا جباری

● ناشر: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

● چاپ: صدف

● نوبت و تاریخ چاپ: اول، بهار ۱۳۸۲

● شمارگان: ۱۰۰۰

● قیمت جلد اول: ۲۰۰۰۰ ریال

قیمت دوره شمیخ: ۳۸۰۰۰ ری

قیمت دوره زرکوب: ۴۰۰۰۰ ری

قد: صفادشهر، جیب دانک، تجارت، پلاک ۷۳

تلف: و نمایی: ۲۹۹۱۴۶۷

تم: از: حیاتیان انقلاب، و نیروی دبیرخانه دانشگاه تهران، ساختمان شماره ۲۱۰، طبقه سوم، واحد ۱۱۲

شماره و نمایی: ۴۳۳-۲۲۰۰۰

فهرست عناوین

۱۷	مقدمه
۲۱	مباحث مقدماتی
۲۳	۱. روش، سابقه، ضرورت و اهداف پژوهش
۲۴	۲. معرفی و بررسی منابع اصلی پژوهش
۲۵	رجال ابو عمرو کشی
۲۶	رجال نجاشی
۲۷	رجال و فهرست شیخ طوسی
۲۸	اصول و فروع کافی
۲۹	کمال الدین و تمام النعمة
۳۱	کتاب الغیبة
۳۳	سایر منابع روایی و تاریخی
۳۵	۳. بررسی و توضیح واژه‌های مربوط به وکالت امامان شیعه علیهم‌السلام
۳۵	وکالت، وکیل، وکلا
۳۶	سفارت، سفیر، سفرا
۳۸	بابیت، باب، أبواب
۳۹	قیم، قوام
۴۰	نایب، نواب
۴۰	سایر واژه‌ها
۴۳	پی‌نوشت‌های مباحث مقدماتی



فصل اول: زمینه‌ها و عوامل تشکیل و گسترش سازمان وکالت توسط امامان شیعه علیهم‌السلام

۱.۱. دوری مسافت بین مناطق شیعه‌نشین و مراکز استقرار امامان شیعه علیهم‌السلام ۴۷

۴۸	۲.۱. جو خفقان و دشواری ارتباط مستقیم امامان ﷺ و شیعیان
۵۰	۳.۱. عدم دسترسی شیعیان به امامان ﷺ به خاطر حبس، شهادت و غیبت
۵۳	۴.۱. آماده سازی شیعیان نسبت به شرایط عصر غیبت
۵۷	پی نوشت های فصل اول

فصل دوم: محدوده زمانی و سیر فعالیت سازمان وکالت از آغاز تا انجام

۶۷	پی نوشت های فصل دوم
----	---------------------

فصل سوم: قلمرو فعالیت سازمان وکالت

۷۱	۱.۳. ناحیه جزیره العرب
۷۱	۱.۱.۳. مدینه
۷۵	۲.۱.۳. مکه
۷۷	۳.۱.۳. یمن و بحرین
۷۹	۲.۳. ناحیه عراق
۸۰	۱.۲.۳. کوفه
۸۲	۲.۲.۳. بغداد
۹۵	۳.۲.۳. سامراء
۱۰۰	۴.۲.۳. مداین و نواحی اطراف آن
۱۰۱	۵.۲.۳. واسط
۱۰۳	۶.۲.۳. بصره
۱۰۴	۷.۲.۳. نصیبین و موصل
۱۰۵	۳.۳. ناحیه شمال آفریقا
۱۰۵	۱.۳.۳. مصر
۱۰۹	۲.۳.۳. مغرب
۱۱۰	۴.۳. ناحیه ایران
۱۱۱	۱.۴.۳. قم

۱۱۵	۲.۴.۳. آوه (آبه) و دیگر مناطق اطراف قم
۱۱۷	۳.۴.۳. ری
۱۲۱	۴.۴.۳. قزوین
۱۲۵	۵.۴.۳. همدان
۱۲۵	۶.۴.۳. دینور و قرمپسین
۱۲۸	۷.۴.۳. آذربایجان
۱۲۹	۸.۴.۳. اهواز
۱۳۱	۹.۴.۳. خراسان و ماوراء النهر
۱۳۴	۱۰.۴.۳. بیهق (سبزوار) و نیشابور
۱۳۹	۲.۹.۴.۳. مرو
۱۴۱	۳.۹.۴.۳. بلخ
۱۴۲	۴.۹.۴.۳. کابل
۱۴۳	۵.۹.۴.۳. سمرقند و کش
۱۴۴	۶.۹.۴.۳. بخارا
۱۴۵	۱۰.۴.۳. سایر مناطق شیعه‌نشین ایران
۱۴۹	پی‌نوشت‌های فصل سوم

فصل چهارم: ساختار و شیوه عملکرد سازمان وکالت

۱۷۶	۱.۴. امامان شیعه علیهم‌السلام ، رهبران سازمان وکالت
۱۷۷	۱.۱.۴. تعیین و نصب وکلا و باب‌ها
۱۸۱	۲.۱.۴. تبیین شخصیت وکلا برای شیعیان
۱۸۷	۳.۱.۴. مقابله با جریان‌های انحرافی مرتبط با سازمان وکالت
۱۸۷	۱.۳.۱.۴. شیوه‌های برخورد امامان شیعه علیهم‌السلام با خیانت و...
۱۹۷	۲.۳.۱.۴. شیوه‌های برخورد امامان شیعه علیهم‌السلام با مدعیان
۲۰۲	۴.۱.۴. تبیین وظایف و نظارت بر عملکرد وکلا و باب‌ها
۲۰۹	۵.۱.۴. تأمین مالی وکلا و باب‌ها

۲۱۶	۶.۱.۴. تأمین امنیت سازمان وکالت
۲۲۲	۲.۴. وکلا و باب‌ها، کارگزاران سازمان وکالت
۲۲۸	۳.۴. بهره‌گیری از اصل نهان کاری و تقیه
۲۳۸	۴.۴. بهره‌گیری از ابزارهای ارتباطی مناسب
۲۳۸	۱.۴.۴. ارتباط حضوری و مشافهه
۲۴۱	۲.۴.۴. ارتباط مکاتبه‌ای
۲۴۳	۳.۴.۴. ارتباط با پیک و قاصد
۲۴۶	۴.۴.۴. ارتباط با روش‌های خارق‌عادت
۲۴۸	۵.۴. بهره‌گیری از خوارق عادات، در صورت لزوم
۲۵۷	پی‌نوشت‌های فصل چهارم

فصل پنجم: وظائف و مسئولیت‌های سازمان وکالت

۲۸۰	۱.۵. نقش مالی
۲۸۰	۱.۱.۵. دریافت و تحویل وجوه شرعی و هدایا
۲۸۱	۱.۱.۱.۵. هدف اصلی امامان شیعه علیهم السلام از دریافت وجوه شرعی
۲۸۳	۲.۱.۱.۵. چگونگی دریافت و تحویل اموال در سازمان وکالت
۲۸۵	۳.۱.۱.۵. نوع اموال تحویلی به سازمان وکالت
۲۸۸	۴.۱.۱.۵. تأکیدات امامان شیعه علیهم السلام بر پرداخت وجوه شرعی ...
۲۹۵	۲.۱.۵. رسیدگی به امور موقوفات
۲۹۶	۳.۱.۵. توزیع و مصرف وجوه شرعی و اموال اهدایی
۲۹۶	۱.۳.۱.۵. مصرف اموال بر ضد حاکمیت عباسی
۲۹۸	۲.۳.۱.۵. رفع نیازهای اقتصادی بیت امامت
۳۰۰	۳.۳.۱.۵. کمک به نیازمندان
۳۰۵	۴.۳.۱.۵. پرداخت صله و هدایا
۳۰۶	۲.۵. نقش ارتباطی
۳۰۷	۱.۲.۵. جایگاه نامه‌ها و توقیعات در ابزارهای ارتباطی سازمان وکالت

۳۰۹	۲.۲.۵. تعریف لغوی و اصطلاحی واژه توقیع
۳۱۱	۳.۲.۵. چگونگی خط و کتابت نامه‌ها و توقیعات
۳۱۲	۴.۲.۵. چگونگی صدور و تحویل توقیعات
۳۱۹	۵.۲.۵. مضامین نامه‌ها و توقیعات امامان شیعه علیهم‌السلام
۳۲۰	۳.۵. نقش علمی و ارشادی
۳۲۴	۴.۵. نقش سیاسی
۳۲۹	۵.۵. نقش حفاظتی برای امامان علیهم‌السلام ، شیعیان و سازمان وکالت
۳۳۱	۶.۵. نقش تمهیدی برای ورود شیعه به عصر غیبت
۳۳۲	۷.۵. نقش اجتماعی و خدماتی نسبت به امامان علیهم‌السلام و شیعیان
۳۳۴	۸.۵. نقش مبارزاتی بر ضدّ منحرفان و مدّعیان دروغین بابیت
۳۴۱	پی‌نوشت‌های فصل پنجم

فصل ششم: ویژگی‌های کارگزاران سازمان وکالت

۳۶۹	۱.۶. ویژگی‌های باب‌های معصومین علیهم‌السلام
۳۷۰	۱.۱.۶. قرب به معصوم و علم به اسرار او
۳۷۲	۲.۱.۶. جایگاه رفیع معنوی و معرفتی
۳۷۳	۳.۱.۶. اوج کتمان و تقیه
۳۷۴	۴.۱.۶. خرق عادت به وقت لزوم
۳۷۴	۲.۶. ویژگی‌های وکلا
۳۷۴	۱.۲.۶. عدالت و وثاقت
۳۸۴	۲.۲.۶. رازداری و نهان‌کاری
۳۹۰	۳.۲.۶. شناخت نسبی از معارف دینی
۳۹۰	۴.۲.۶. مطیع و مطاع بودن
۳۹۳	۵.۲.۶. نظم، دقت، کاردانی و احتیاط
۳۹۹	پی‌نوشت‌های فصل ششم

فصل هفتم: معرفی باب‌ها و وکلای معصومین ﷺ

- ۱.۷. فهرست باب‌های معصومین ﷺ، از پیامبر اکرم ﷺ تا امام عصر ﷺ ۴۲۲
- ۱.۱.۷. باب پیامبر اکرم ﷺ ۴۲۳
- ۲.۱.۷. باب امیرالمؤمنین علی ﷺ ۴۲۳
- ۳.۱.۷. باب حضرت صدیقه‌ی کبری ﷺ ۴۲۳
- ۴.۱.۷. باب امام حسن مجتبی ﷺ ۴۲۳
- ۵.۱.۷. باب امام حسین ﷺ ۴۲۳
- ۶.۱.۷. باب امام سجاد ﷺ ۴۲۳
- ۷.۱.۷. باب امام باقر ﷺ ۴۲۴
- ۸.۱.۷. باب امام صادق ﷺ ۴۲۴
- ۹.۱.۷. باب امام کاظم ﷺ ۴۲۴
- ۱۰.۱.۷. باب امام رضا ﷺ ۴۲۴
- ۱۱.۱.۷. باب امام جواد ﷺ ۴۲۵
- ۱۲.۱.۷. باب امام هادی ﷺ ۴۲۵
- ۱۳.۱.۷. باب امام عسکری ﷺ ۴۲۵
- ۱۴.۱.۷. باب‌های امام عصر ﷺ ۴۲۶
- ۲.۷. فهرست وکلای امامان شیعه ﷺ، از امام صادق ﷺ تا امام عصر ﷺ ۴۲۶
- ۱.۲.۷. وکلای امام صادق ﷺ ۴۲۶
- ۲.۲.۷. وکلای امام کاظم ﷺ ۴۲۷
- ۳.۲.۷. وکلای امام رضا ﷺ ۴۲۷
- ۳.۲.۷. وکلای امام جواد ﷺ ۴۲۸
- ۵.۲.۷. وکلای امام هادی ﷺ ۴۲۸
- ۶.۲.۷. وکلای امام عسکری ﷺ ۴۲۹
- ۷.۲.۷. وکلای امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) ۴۳۰
- ۳.۷. معرفی شخصیت و فعالیت‌های باب‌های معصومان ﷺ ۴۳۱
- ۱.۳.۷. امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب ﷺ ۴۳۱

- ۲.۳.۷. فضة، خادمة الزهراء عليها السلام ۴۳۲
- ۳.۳.۷. سلمان فارسی ۴۳۲
- ۴.۳.۷. قنبر، غلام امیرالمؤمنین عليه السلام ۴۳۳
- ۵.۳.۷. سفینه ذوالیدین ۴۳۴
- ۶.۳.۷. میثم تمار ۴۳۵
- ۷.۳.۷. رشید هجری ۴۳۶
- ۸.۳.۷. زینب کبراء عليها السلام ۴۳۶
- ۹.۳.۷. یحیی بن اُمّ طویل ۴۳۷
- ۱۰.۳.۷. ابو خالد کابلی ۴۳۷
- ۱۱.۳.۷. جابر بن یزید جعفی ۴۳۷
- ۱۲.۳.۷. مفضل بن عمر جعفی ۴۳۹
- ۱۳.۳.۷. محمد بن سنان ۴۴۴
- ۱۴.۳.۷. محمد بن مفضل ۴۴۹
- ۱۵.۳.۷. محمد بن راشد ۴۴۹
- ۱۶.۳.۷. عمر بن فرات ۴۴۹
- ۱۷.۳.۷. ابو عمرو، عثمان بن سعید عمری سمان اسدی ۴۵۰
- ۱۸.۳.۷. ابوجعفر، محمد بن عثمان بن سعید عمری اسدی کوفی ۴۶۰
- ۱۹.۳.۷. ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی ۴۶۸
- ۲۰.۳.۷. ابوالحسن علی بن محمد سمری (صیمری یا صیمری) ۴۷۹
- ۴.۷. معرفی شخصیت و فعالیت‌های وکلای ائمه عليهم السلام از عصر امام صادق عليه السلام تا انتهای عصر غیبت صغرا ۴۸۲
- ۱.۴.۷. معلی بن خنیس ۴۸۲
- ۲.۴.۷. حمران بن أعین ۴۸۷
- ۳.۴.۷. نصر بن قابوس لخمی ۴۸۸
- ۴.۴.۷. عبدالرحمن بن حجاج بجلّی ۴۸۹
- ۵.۴.۷. مفضل بن عمر جعفی ۴۹۳

- ۴۹۳..... ۶.۴.۷. محمد بن سنان خزاعی زاهری
- ۴۹۳..... ۷.۴.۷. عبدالله بن جندب بَجَلی
- ۴۹۵..... ۸.۴.۷. علی بن یقطین بن موسی بغدادی
- ۴۹۷..... ۹.۴.۷. یونس بن یعقوب بَجَلی دهنی کوفی
- ۴۹۸..... ۱۰.۴.۷. اسامة بن حفص
- ۴۹۹..... ۱۱.۴.۷. علی بن ابی حمزه بطائنی
- ۴۹۹..... ۱۲.۴.۷. عثمان بن عیسی رواسی
- ۴۹۹..... ۱۳.۴.۷. زیاد بن مروان قندی
- ۴۹۹..... ۱۴.۴.۷. حیان سَرّاج
- ۴۹۹..... ۱۵.۴.۷. ابراهیم بن سلام نیشابوری
- ۵۰۰..... ۱۶.۴.۷. فضل بن سنان
- ۵۰۰..... ۱۷.۴.۷. عبدالعزیز بن مهتدی اشعری قمی
- ۵۰۲..... ۱۸.۴.۷. هشام بن ابراهیم عباسی همدانی راشدی
- ۵۰۲..... ۱۹.۴.۷. علی بن ریان بن صلت اشعری قمی
- ۵۰۲..... ۲۰.۴.۷. اسحاق بن ابراهیم حُصَینی
- ۵۰۲..... ۲۱.۴.۷. عبدالله بن محمد حُصَینی
- ۵۰۳..... ۲۲.۴.۷. صفوان بن یحیی بجلی
- ۵۰۵..... ۲۳.۴.۷. علی بن مهزیار اهوازی
- ۵۰۹..... ۲۴.۴.۷. ابراهیم بن مهزیار اهوازی
- ۵۱۱..... ۲۵.۴.۷. محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی
- ۵۱۳..... ۲۶.۴.۷. علی بن حسین بن عبدربه
- ۵۱۴..... ۲۷.۴.۷. ابوعلی حسن بن راشد
- ۵۱۸..... ۲۸.۴.۷. زکریا بن آدم قَمّی
- ۵۲۱..... ۲۹.۴.۷. ابو عمرو حدّاء
- ۵۲۱..... ۳۰.۴.۷. صالح بن محمد بن سهل
- ۵۲۲..... ۳۱.۴.۷. صالح بن محمد همدانی

- ۳۲.۴.۷. محمد بن صالح بن محمد همدانی دهقان ۵۲۲
- ۳۳.۴.۷. یحیی بن ابی عمران همدانی ۵۲۵
- ۳۴.۴.۷. ابراهیم بن محمد بن یحیی همدانی ۵۲۶
- ۳۵.۴.۷. علی بن ابراهیم بن محمد بن یحیی همدانی ۵۲۹
- ۳۶.۴.۷. محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی ۵۳۰
- ۳۷.۴.۷. قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی ۵۳۱
- ۳۸.۴.۷. ابو عبدالله هارون بن عمران همدانی ۵۳۱
- ۳۹.۴.۷. ابو محمد حسن بن هارون بن عمران همدانی ۵۳۱
- ۴۰.۴.۷. ابو علی بسطام بن علی ۵۳۱
- ۴۱.۴.۷. عزیز بن زهیر ۵۳۲
- ۴۲.۴.۷. محمد بن فرج رُخجی ۵۳۲
- ۴۳.۴.۷. ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری ۵۳۴
- ۴۴.۴.۷. علی بن جعفر همانی برمکی ۵۳۷
- ۴۵.۴.۷. فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی ۵۴۰
- ۴۶.۴.۷. احمد بن حمزة بن یسع بن عبدالله قمی ۵۴۱
- ۴۷.۴.۷. ایوب بن نوح بن دراج نَخعی ۵۴۱
- ۴۸.۴.۷. جعفر بن سهیل صیقل ۵۴۴
- ۴۹.۴.۷. خیران خادم قراطیسی ۵۴۴
- ۵۰.۴.۷. احمد بن اسحاق اشعری قمی ۵۴۸
- ۵۱.۴.۷. محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار قَطّان ۵۵۶
- ۵۲.۴.۷. حاجز بن یزید وِشاء ۵۶۰
- ۵۳.۴.۷. عروة بن یحیی نخاس دهقان ۵۶۴
- ۵۴.۴.۷. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال ۵۶۴
- ۵۵.۴.۷. احمد بن هلال کرخی ۵۶۴
- ۵۶.۴.۷. ایوب بن ناب ۵۶۴
- ۵۷.۴.۷. ابراهیم بن عبده نیشابوری ۵۶۶

- ۵۶۸ ۵۸.۴.۷. احمد بن اسحاق رازی
- ۵۶۸ ۵۹.۴.۷. حسن بن نصر قمی
- ۵۶۸ ۶۰.۴.۷. أبو صدام
- ۵۷۱ ۶۱.۴.۷. ابوعلی محمد بن احمد بن حمّاد مروزی محمودی
- ۵۷۵ ۶۲.۴.۷. جعفر بن عبدالغفار
- ۵۷۵ ۶۳.۴.۷. ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی رازی
- ۵۷۹ ۶۴.۴.۷. محمد بن شاذان بن نعیم شاذانی نیشابوری
- ۵۸۰ ۶۵.۴.۷. قاسم بن علاء آذربایجانی
- ۵۸۶ ۶۶.۴.۷. حسن بن قاسم بن علاء آذربایجانی
- ۵۸۶ ۶۷.۴.۷. حسن بن محمد بن قطة صیدلانی
- ۵۸۷ ۶۸.۴.۷. علی بن حسین بن علی طبری سمرقندی
- ۵۸۷ ۶۹.۴.۷. ابو محمد جعفر بن معروف کشی
- ۵۸۷ ۷۰.۴.۷. بسّامی
- ۵۸۸ ۷۱.۴.۷. عاصمی
- ۵۸۹ ۷۲.۴.۷. ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی
- ۵۸۹ ۷۳.۴.۷. ابوالقاسم حسن بن احمد
- ۵۹۰ ۷۴.۴.۷. ابوجعفر محمد بن احمد زجوزجی
- ۵۹۱ ۷۵.۴.۷. ابوجعفر محمد بن علی اسود
- ۵۹۱ ۷۶.۴.۷. محمد بن عباس قمی
- ۵۹۳ ۷۷.۴.۷. احمد بن متّیل قمی
- ۵۹۳ ۷۸.۴.۷. جعفر بن احمد بن متّیل قمی
- ۵۹۵ ۷۹.۴.۷. ابو عبدالله بزوفری
- ۵۹۶ ۸۰.۴.۷. ابوعلی محمد بن ابی بکر، همام بن سهیل کاتب اسکافی
- ۵۹۸ ۸۱.۴.۷. ابو محمد حسن بن علی وحناء نصیبی
- ۵۹۹ ۸۲.۴.۷. ابو عمرو عثمان بن سعید عمری
- ۵۹۹ ۸۳.۴.۷. ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمّری

۵۹۹	۸۴.۴.۷. ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی
۵۹۹	۸۵.۴.۷. ابوالحسن علی بن محمد سمري
۶۰۱	پی‌نوشت‌های فصل هفتم

فصل هشتم: بررسی موارد انحراف و خیانت در سازمان وکالت

۶۴۲	عوامل بروز خیانت و فساد در برخی از وکلا
۶۴۲	اول: دنیاطلبی و مال دوستی
۶۴۲	دوم: انحرافات فکری و اعتقادی
۶۴۲	سوم: حسادت نسبت به همگان
۶۴۳	چهارم: وابستگی به دربار عباسی
۶۴۳	پنجم: فساد اخلاقی
۶۴۳	۱.۸. علی بن ابی حمزه بطائی
۶۴۳	۲.۸. زیاد بن مروان قندی
۶۴۳	۳.۸. عثمان بن عیسی رواسی عامری
۶۴۳	۴.۸. احمد بن ابی بشر سراج
۶۴۳	۵.۸. منصور بن یونس بُزْج
۶۴۳	۶.۸. حیّان سراج
۶۴۹	۷.۸. هشام بن ابراهیم راشدی همدانی عباسی
۶۴۹	۸.۸. صالح بن محمد بن سهل همدانی
۶۵۰	۹.۸. فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی
۶۵۷	۱۰.۸. عروة بن یحیی، نخاس دهقان
۶۵۹	۱۱.۸. وکیل فاسد الاخلاق امام عسکری علیه السلام
۶۶۰	۱۲.۸. احمد بن هلال کرخی عبرتانی (هلالی)
۶۶۶	۱۳.۸. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال (بلالی)
۶۷۰	۱۴.۸. ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی (ابن ابی‌العزافر)
۶۷۹	پی‌نوشت‌های فصل هشتم

فصل نهم: مدعیان دروغین وکالت و باییت

- ۱.۹. محمد بن فرات بن أحنف جعفی ۶۸۸
- ۲.۹. ابو عبدالله احمد بن محمد بن سیار ۶۸۹
- ۳.۹. علی بن حسکه، حواری قمی ۶۹۰
- ۴.۹. قاسم شعرانی یقطینی قمی ۶۹۱
- ۵.۹. حسن بن محمد بن بابای قمی ۶۹۲
- ۶.۹. اسحاق احمر ۶۹۳
- ۷.۹. باقطنانی ۶۹۳
- ۸.۹. ابو محمد حسن شریعی ۶۹۵
- ۹.۹. محمد بن نُصَیر نُمَیری ۶۹۶
- ۱۰.۹. احمد بن هلال کرخی عبرتائی ۶۹۹
- ۱۱.۹. محمد بن علی بن بلال (بلالی) ۶۹۹
- ۱۲.۹. ابوبکر، محمد بن احمد بن عثمان بن سعید بغدادی ۶۹۹
- ۱۳.۹. أبودلف، محمد بن مظفر کاتب مجنون ۶۹۹
- ۱۴.۹. ابو عبدالله حسین بن منصور حلاج ۷۰۱
- ۱۵.۹. ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی (ابن ابی العزاقر) ۷۰۶
- پی‌نوشت‌های فصل نهم ۷۰۷
- فهرست منابع ۷۱۷
- فهرست اعلام ۷۲۹
- فهرست مکان‌ها ۷۵۶
- فهرست فرق و مذاهب ۷۶۴

مقدمه

موضوع سازمان وکالت در عصر ائمه علیهم السلام، و معرفی وکلا و باب‌های آنان، از جمله مباحث اساسی و تعیین‌کننده در تحلیل و شناخت ابعاد گوناگون حیات ائمه علیهم السلام و پیروان آنها است. امامان شیعه علیهم السلام با لحاظ نمودن مقتضیات و ضرورت‌های موجود، اقدام به ایجاد تشکیلاتی نمودند که بدان وسیله، با سهولت بیش‌تری بتوانند با شیعیان‌شان در دورترین نقاط عالم اسلامی مرتبط بوده، و شیعیان نیز از طریق این شبکه ارتباطی مطمئن بتوانند نیازهای شرعی و دینی خود را مرتفع سازند. این تشکیلات که از نیمه دوم عصر امامت، یعنی از عصر امام صادق علیه السلام به بعد آغاز به کار نمود، رفته رفته دارای نظم و گستردگی و هماهنگی بیش‌تری شد تا آن‌جا که در بعضی اعصار هم‌چون عصر امامین علیهم السلام و سپس عصر غیبت، به اوج گسترش و انسجام رسید و غالب نقاط شیعه‌نشین آن زمان در عالم اسلامی را زیر پوشش قرار داد.

این سازمان که به ظاهر برای جمع‌آوری و تحویل وجوه و حقوق شرع، نظیر خمس، زکات، نذرها و همین‌طور هدایای شیعیان به ائمه علیهم السلام تأسیس شده بود، در کنار این مهم، به انجام سایر وظایفی که یک وکیل و نماینده امام معصوم به عنوان وکیل امام باید عهده‌دار باشد، مشغول بود؛ که از جمله می‌توان به نقش علمی و دینی، نقش ارشادی در معرفی امام معصوم علیه السلام پس از رحلت امام پیشین، تحویل نامه‌های حاوی سؤالات شرعی و درخواست‌های شیعیان از امامان علیهم السلام به محضر آنان، و متقابلاً دریافت و تحویل پاسخ آنها به شیعیان، و رفع اختلافات و منازعات شیعیان و امثال آنها اشاره نمود. در این تشکیلات، امام معصوم علیه السلام رهبر سازمان تلقی می‌شد، و وکلای برجسته‌ای که می‌توان از آنها با عنوان سروکیل یا وکیل ارشد تعبیر نمود، نقش نظارت بر عملکرد وکلای نواحی مختلف را ایفا می‌کردند. گاهی مناطق شیعه‌نشین بر حسب میزان و کیفیت تجمع شیعیان به چندین منطقه کلی تقسیم، و هر منطقه به وکیلی خاص و برجسته سپرده می‌شد که نقش نظارتی بر کار سایر وکلا را نیز بر عهده داشت. امامان معصوم علیهم السلام نقش

رهبری خود بر این سازمان را به نحوی دقیق اعمال می نمودند. از جمله مواردی که ائمه علیهم السلام به عنوان رهبر سازمان وکالت به انجام آنها مبادرت می کردند عبارتند از: نصب وکلا به مقام وکالت، تعیین جانشین برای وکلایی که از دنیا رحلت می کردند و یا به منطقه ای دیگر منتقل می شدند، نظارت بر عملکرد وکلا، منع آنان از تداخل در امور یکدیگر و تعیین قلمرو فعالیت هر یک، مؤاخذه و حساب رسی از وکلای فاسد و خائن، آگاه نمودن شیعیان و سایر وکلا از کذب دعاوی دروغین وکالت و باییت و عزل و لعن و طرد این مدعیان دروغین، و تأمین مالی و دینی وکلا.

در این سازمان، برای برقراری ارتباط ائمه علیهم السلام با وکلا و شیعیان، و ارتباط وکلا با یکدیگر، از ابزارهای خاصی استفاده می شد. گرچه ارتباطات رودررو و مستقیم و ارتباطات مکاتبه ای، هر دو در جریان بوده، ولی برای رعایت اصل تقیه و پنهان کاری، در مواردی که ارتباط حضوری و مشافهی خطر ساز بود، ارتباطات غالباً شکل مکاتبه ای داشت و در قالب نامه ها و توقیعات ائمه علیهم السلام انجام می گرفت. توجه به حجم زیاد این توقیعات و نامه ها در منابع روایی، می تواند اهمیت و ترجیح این روش را نسبت به ارتباط مشافهی و مستقیم تبیین کند.

امامان شیعه علیهم السلام، به خصوص در دوران شدت گیری جوّ اختناق و فشار، معمولاً از تماس مستقیم و برخورد مشافهی با شیعیان و حتی وکلای شان پرهیز داشتند. این نکته به خصوص در عصر امامین عسکریین علیهم السلام بیش از هر زمان دیگر محسوس و ملموس است. از این رو است که مسأله توقیعات و محتوا و کیفیت ارسال آنها، از مسایل مهم مبحث سازمان وکالت محسوب می شود.

همراه با روش مکاتبه ای، در بسیاری مواقع، شیعیان و وکلا حضوراً با امامان علیهم السلام ملاقات می کردند و راهنمایی های لازم را دریافت می داشتند. چنان که از دیگر ابزارهای مهم ارتباطی مورد استفاده در سازمان وکالت، موسم حج بود که بهترین موقعیت برای تماس اعضای این سازمان با یکدیگر و با امام علیهم السلام دور از چشم حکومت های ظالم بود. در این تشکیلات، برخی از وکلا نقش باییت برای امام معصوم علیهم السلام را داشتند. این مسأله در عصر غیبت صغرا وضوح بیشتری دارد؛ به نحوی که در این عصر، چهار نفر به طور پیاپی، وظیفه باییت امام عصر (عج) را عهده دار بودند و تنها وسیله ارتباط شیعیان با

حضرت مهدی علیه السلام محسوب می شدند. اما در اعصار پیشین، یعنی دوران حضور ائمه علیهم السلام مسأله باییت برای امام تا این حد پررنگ نیست؛ و لذا در منابع تاریخی و روایی نیز کمتر بروز دارد. در عین حال، برخی منابع، به نام افرادی به عنوان باب امام معصوم علیه السلام تصریح نموده اند؛ و از برخی از همین افراد در منابع دیگری، تعبیر به وکیل امام علیه السلام شده است. از این رو، برای روشن شدن جایگاه باییت و باب های ائمه علیهم السلام، در مبحث سازمان وکالت می بایست فصلی نیز به این موضوع اختصاص یابد.

با توجه به طبع ذلت پذیر بشری، برخی از وکلای ائمه علیهم السلام که ابتدا مورد وثوق بودند، تحت تأثیر رذالت های نفسانی هم چون حسادت، دنیا طلبی، شهوت رانی و... رو به فساد، خیانت و انحراف نهادند. از سوی دیگر نیز با توجه به جایگاه ارزشی، اجتماعی و اقتصادی خاصی که وکالت امام معصوم علیه السلام به دنبال داشت، گروهی به دروغ مدعی وکالت یا باییت برای ائمه علیهم السلام می شدند که این دعاوی دروغین در عصر غیبت، با توجه به عدم حضور امام علیه السلام و فراهم بودن زمینه، به اوج خود رسید؛ و طبعاً هر دو جریان (خیانت و فساد وکلا، و دعاوی دروغین وکالت و باییت) با برخورد شدید ائمه علیهم السلام و وکلای شان مواجه شده، که در فصل مربوط بدان پرداخته می شود.

در مجموع، تشکیل سازمان وکالت از سوی ائمه علیهم السلام مثمر ثمراتی بزرگ برای شیعیان، و تأمین کننده اهداف ائمه علیهم السلام از پی ریزی این تشکیلات بود. گرچه در این میان، خطراتی را نیز برای ائمه علیهم السلام و به خصوص وکلای آنان به دنبال داشت و در این راه برخی از وکلا به اتهام وکالت ائمه علیهم السلام دستگیر و محبوس و شکنجه و حتی اعدام شدند. توجه به عملکرد این سازمان، سهم عمده ای در شناخت صحیح سیره عملی معصومین علیهم السلام در عصر دوم امامت (عصر امام صادق علیه السلام تا پایان زمان غیبت صغرا) دارد و به خصوص، در تبیین کیفیت رهبری شیعه در عصر غیبت صغرا بسیار مؤثر است. علاوه بر آن که در پرتو آن می توان نقش ولایت و رهبری فقها در عصر غیبت کبرا را تبیین کرد؛ چرا که این نقش در واقع استمرار همان سازمان وکالت در عصر حضور و زمان غیبت صغرا است.

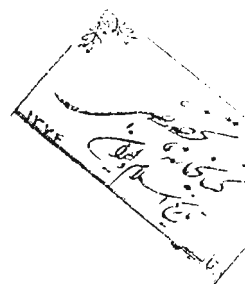
در این نوشتار، سعی بر آن است که موارد یاد شده، با ترتیبی منطقی و بر مبنای نمونه های مستند، مورد تحلیل و کاوش قرار گیرد و تمامی آنچه برای شناخت ابعاد و

ویژگی‌های مختلف این سازمان لازم است از لایه‌لای منابع حدیثی، رجالی و تاریخی استخراج و در معرض نقد و بررسی قرار گیرد. و در این راستا، نسبت به الطاف حضرت حق جلّ و علا، و عنایات حضرات معصومین علیهم‌السلام، به ویژه حضرت ولی عصر (عج) امیدوارم و این اثر ناچیز را به محضر مقدسشان، با امید پذیرش، تقدیم و اهدا می‌نمایم. هم‌چنین برای تمامی اساتید گران‌قدری که به نحوی در راهنمایی حقیر برای تدوین این مجموعه مؤثر بوده‌اند، مزید توفیقات الهی را خواستارم.

مؤلف



مباحث مقدماتی



۱. روش، سابقه، ضرورت و اهداف پژوهش

سازمان وکالت مجموعه‌ای متشکل از امامان معصوم علیهم‌السلام و عده‌ای از پیروان نزدیک و وفادار آنان بود که با همکاری یکدیگر تشکیلات هماهنگ و گاه پیچیده‌ای را پدید آوردند تا اهداف خاصی را برای پیشبرد اصول دینی و مذهبی محقق سازند. با توجه به ماهیت این جریان، طبیعی است که برای انجام پژوهش پیرامون آن، لازم بود ابتدا اسامی این دسته از اصحاب ائمه علیهم‌السلام، که به سِمَت وکالت منصوب شدند، از لابه‌لای متون برجای مانده استخراج شود. بدین منظور، ابتدا به منابع اصلی رجالی شیعه، هم‌چون رجال کُشی، رجال نجاشی، رجال و فهرست شیخ طوسی، رجال برقی و رجال ابن غضائری مراجعه شد. در ادامه، برای اطمینان از تکمیل کار، منابع متأخر رجالی هم‌چون رجال علامه حلی و رجال ابن داود و جامع الرواة اردبیلی و رجال مامقانی و معجم رجال الحديث آیه‌الله خویی نیز مورد بررسی قرار گرفت. هم‌چنین منابع روایی و تاریخی، که بعضاً تا حدود زیادی مستقیماً به این مبحث مربوط می‌شوند، به‌طور دقیق مطالعه شدند؛ منابعی همچون: اصول کافی (کتاب الحجّة) از کلینی، کمال‌الدین و تمام النعمه از شیخ صدوق، اثبات‌الوصیه از مسعودی، الارشاد از شیخ مفید، کتاب الغیبه از شیخ طوسی، مناقب آل ابی‌طالب از ابن‌شهر آشوب، اعلام‌الوری از طبرسی، کشف‌الغمة از علی بن عیسی اربلی، و الخرائج و الجرائع از قطب‌الدین راوندی.

از طریق بررسی روایات مربوط به وکلای ائمه علیهم‌السلام، نکات متنوعی پیرامون شخصیت، نحوه فعالیت، کیفیت ارتباط وکلا با ائمه علیهم‌السلام، نحوه رهبری ائمه علیهم‌السلام نسبت به سازمان، و مسایل درونی این تشکیلات قابل مطالعه است. از این‌رو سعی بر آن بود که دلالت مستقیم و غیر مستقیم این روایات نسبت به ابعاد مختلف موضوع بررسی شود، و در نهایت تبیین و تنظیم مطالب بر اساس این مستندات تاریخی و روایی (و نه طرحی آرمانی) انجام پذیرد.

روش انجام این پژوهش، با توجه به تاریخی بودن ماهیت موضوع، روش تاریخی همراه با تحلیل محتوا، و از نوع تحقیق بنیادی است.

ضرورت انجام این پژوهش زمانی برایم محرز شد که کتاب محققانه «تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام» اثر دکتر جاسم حسین را مطالعه کردم. در این اثر، برای اولین بار با دیدی تفصیلی، جامع و محققانه به مسأله سازمان وکالت در عصر ائمه علیهم السلام به عنوان مقدمه‌ای برای تحلیل مسایل عصر غیبت صغرا، نگریسته شده است. نحوه تحلیل و نوع نگاه نویسنده به جزئیات و دقایق مستنبط از نصوص، و بهره‌گیری‌های جالب از روایات تاریخی برای به تصویر کشیدن نحوه فعالیت و شکل درونی سازمان وکالت، قابل توجه است. از این رو به لحاظ اهمیت این مبحث در شناخت دقیق‌تر سیره عملی معصومان علیهم السلام، انجام پژوهشی جامع درباره وکلا و ابواب ائمه علیهم السلام و تبیین جایگاه سازمان وکالت مفید تشخیص دادم. باید اذعان کنم که در حد کنکاش انجام شده، به جز کتاب مذکور، به کتاب دیگری برخورد نکرده‌ام که به طور مستقل و تفصیلی به این موضوع نگریسته باشد. البته ابعادی از این بحث را در کتاب‌های: «تاریخ الغیبة الصغرا» از شهید بزرگوار، سید محمد صدر، و «مکتب در فرایند تکامل» از دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی، و «حیة الامام الحسن العسکری علیه السلام» از شیخ محمد جواد طبسی می‌توان مطالعه نمود.

هدف از انجام این پژوهش، تبیین دقیق‌تر سیره عملی معصومان علیهم السلام از عصر امام صادق علیه السلام تا پایان عصر غیبت صغرا است. در این پژوهش به بررسی دقیق حقیقتی مهم و انکارناپذیر در حیات ائمه علیهم السلام پرداخته شده است؛ یعنی تشکیل سازمانی که توانست امامان شیعه علیهم السلام را با شیعیان در اقصی نقاط عالم اسلامی مرتبط سازد و اهداف متعالی آنان از تشکیل چنین سازمانی را عملی نماید. برخی نگرش‌ها نسبت به امامان معصوم علیهم السلام سعی دارد آنان را افرادی منززل و برخورد‌های ایشان را منفعلانه معرفی کند؛ نتایج این پژوهش می‌تواند نادرستی این دیدگاه را نشان دهد.

۲. معرفی و بررسی منابع اصلی پژوهش

از دیرباز اهتمام به ثبت اخبار مربوط به وکلای ائمه علیهم السلام در میان راویان شیعی وجود

داشته است. گرچه تمامی این نگاشته‌ها هم‌اکنون موجود نیستند، ولی هر یک از آنها منبع و مرجعی در دست راویان و دانشمندان متأخر بوده‌اند؛ برای نمونه، شیخ طوسی در کتاب الغیبة، و نجاشی در رجالش، در موارد متعددی به کتاب «اخبار الوكلاء الاربعه» از «احمد بن علی بن عباس بن نوح سیرافی» استناد کرده‌اند.^۱

دانشمند دیگری که اخبار مربوط به وکلای ائمه علیهم‌السلام را ثبت کرده و متأسفانه کتاب او نیز هم‌چون کتاب پیشین مفقود شده است «ابو عبدالله احمد بن محمد بن عیبدالله بن حسن بن عیاش بن ابراهیم بن ایوب جوهری» است که شیخ طوسی و نجاشی کتابی با عنوان «اخبار وکلاء الائمة الاربعة المعصومین علیهم‌السلام» را به وی نسبت داده‌اند.^۲

در حقیقت منابعی از این قبیل بودند که دست‌مایه دانشمندان دیگر دوره‌ها در تدوین اخبار مربوط به وکلای ائمه علیهم‌السلام قرار گرفتند. از جمله مهم‌ترین این آثار، کتاب «رجال کشی» است که ذیلاً به معرفی و بررسی جایگاه آن در مبحث وکلای ائمه علیهم‌السلام و سازمان وکالت می‌پردازیم و در ادامه به سایر منابع اصلی این پژوهش اشاره خواهد شد.

رجال ابو عمرو و کشی

«ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی» از دانشمندان بزرگ شیعی در قرن سوم و چهارم و صاحب اثر معروف رجالی به نام «معرفة النافلین عن الائمة الصادقین علیهم‌السلام» است. وی معاصر با محدث معروف، «ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی» صاحب کتاب کافی، و به گفته برخی محققان، در بسیاری از مشایخ و شاگردان با وی شریک بوده است.^۳ او اصالتاً اهل «کشی» بوده، که نزدیک سمرقند قرار دارد، و در همان‌جا تحت تعلیم و تربیت عالم شیعی «محمد بن مسعود سمرقندی» قرار گرفت و سراسر زندگی خود را در آن شهر سپری نمود. بنا به گفته شیخ طوسی وی در سال ۳۶۸ ق درگذشت. کشی اطلاعات خود را از ۵۳ راوی نقل کرده، ولی مأخذ اصلی او «علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری» است،^۴ که معاصر با غیبت صغرا بوده و رابطه نزدیکی با وکلای امام دوازدهم (عج) در خراسان داشته است. ابن قتیبه اطلاعات مهمی را در رابطه با سیر تکاملی سازمان مخفی وکالت پس از امام صادق علیه‌السلام فراهم آورده است.^۵ اثر کشی مأخذ مهمی برای علمای بعدی امامیه مانند شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰ ق) شد. شیخ طوسی

کتاب کُشی را خلاصه کرد و آن را «اختیار معرفة الرجال» نامید که هم‌اکنون ارتباط ما با رجال کُشی تنها از این طریق ممکن است و اصل کتاب کُشی متأسفانه از بین رفته است. کُشی در این کتاب، اطلاعات ارزشمندی را درباره وکلای ائمه علیهم السلام در معرض مطالعه آیندگان قرار داده است؛ اطلاعاتی نظیر: معرفی وکلا و جایگاه ارزشی و مکانیت آنان نزد ائمه علیهم السلام، نحوه فعالیت و کیفیت ارتباط با ائمه علیهم السلام، و برخی از مسائل جزئی و دقیق و پنهانی درباره سازمان وکالت، از جمله کیفیت رهبری و نظارت ائمه علیهم السلام بر این سازمان. در صورت فقدان کامل این کتاب، بسیاری از اطلاعات ریز مربوط به بحث حاضر از بین رفته بود. از جمله امتیازات این کتاب، نقل برخی از توقیعات ائمه علیهم السلام به وکلا یا درباره وکلا است. کُشی گاهی تمام یک توقیع را به تفصیل آورده است؛ و این کار وی موجب می‌شود ما از خلال دقت در مضامین این توقیعات نسبت به شرایط حاکم بر عصر کتابت توقیع، و برخی مسائل جزئی و دقیق مربوط به سازمان وکالت شناخت بیشتری پیدا کنیم.^۶

رجال نجاشی

دیگر منبع مهمی که اطلاعاتی درباره وکلای ائمه علیهم السلام و ارتباطات موجود در سازمان وکالت به دست می‌دهد «رجال نجاشی» است. این کتاب تألیف أبو العباس احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی رحمته الله، و نام کامل آن «فهرست اسماء مصنفی الشيعة» است. وی از علمای شیعی قرن چهارم و پنجم است که در صفر سال ۳۷۲ ق در کوفه متولد و در جمادی الاولی سال ۴۵۰ ق در مظهرآباد، نزدیک سامراء، درگذشت.^۷ بنابراین وی حدود ۱۳ سال قبل از شیخ طوسی متولد و حدود ۱۰ سال قبل از وفات شیخ درگذشته است و طبعاً در ردیف دانشمندان معاصر شیخ به شمار می‌رود. علامه حلی وی را از جمله شیوخ و اساتید شیخ طوسی در حدیث برشمرده است،^۸ و تعدادی از علما و رجالیان شیعی، سخن وی را به هنگام تعارض، بر سخن شیخ ترجیح می‌دهند.^۹ نجاشی تعالیم شیعه را در کوفه فراگرفت و سپس رهسپار بغداد شد و در آنجا با سید مرتضی (متوفی ۴۳۶ ق) همراه گردید. اقامت او در این دو شهر موجب گردید تا با ۴۵ تن از علمای امامیه که مدارک مربوط به دوران غیبت صغرا را در اختیار داشتند تماس برقرار سازد.^{۱۰}

رجال نجاشی گر چه در اصل در زمره کتب فهرست بشمار می‌رود (همان‌گونه که از نامش پیداست) ولی چنان‌که معمول کتب فهرست است، ضمن بیان فهرست تصانیف دانشمندان، مشخصات دیگری از آنان را نیز در اختیار می‌گذارد. نجاشی در این کتاب بنا را بر اختصار نهاده و به معرفی تفصیلی راویان و مصنفان نپرداخته است. وی به هنگام معرفی کسانی که منصب وکالت نیز داشته‌اند علاوه بر تصریح به وکالت آنان، اسامی امامانی را که وکیل از جانب آنان وکالت داشته نیز نقل، و گاه به اطلاعات دیگری هم چون منطقه وکالت و جایگاه وی در سازمان وکالت، و کیفیت ارتباط وکیل با سایر وکلا نیز اشاره نموده است.^{۱۱}

شاید بنای نجاشی بر اختصار در این کتاب، و یا عوامل دیگر (همچون قصد فهرست‌نگاری و نه تراجم‌نگاری) موجب آن شده که وی در معرفی برخی از وکلای سرشناس و مهم ائمه علیهم‌السلام به جملات بسیار کوتاهی اکتفا کند، با وجود آن‌که جایگاه آن وکیل اقتضای تفصیل بیشتر داشته است؛ برای نمونه، نجاشی ضمن معرفی «فارس بن حاتم قزوینی» تنها به اقامت وی در سامرا اشاره کرده و سپس چند کتاب را به وی نسبت داده است؛ در حالی که وی وکیل سرشناس امام هادی علیه‌السلام در مناطق جبال و سپس سامرا بوده و راه خیانت در پیش گرفت و به سبب افکار انحرافی و اختلاس اموال امامت، مطرود و ملعون گشت، و خلاصه، نکات بسیاری درباره وی قابل طرح است. همین رویه در مورد علی بن بلال بغدادی و برخی دیگر نیز اعمال شده است.^{۱۲}

در مجموع، رجال نجاشی یکی از منابع کهن و اصلی رجال شیعی است و در زمینه اطلاعات مربوط به وکلا و سازمان وکالت دارای جایگاهی ارزشمند است و از منابع اصلی و دست‌اول این مبحث به‌شمار می‌آید.

رجال و فهرست شیخ طوسی

شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ ه‍.ق) دانشمند بزرگ شیعی در قرن ۴ و ۵، و از شاخص‌ترین اندیشمندان این مکتب است که در کنار تربیت شاگردان و تأسیس و حفظ حوزه مهم نجف اشرف، تألیفات گران‌سنگی نیز از خود به جای نهاده است. در میان تألیفات پراچ وی، دو کتاب رجال و فهرست از اهمیت والایی برخوردار بوده و جزو منابع اصلی و کهن

رجال شیعی به شمار می آیند. هر چند بنای شیخ در این دو کتاب، هم چون دانشمند معاصرش نجاشی، بر اختصار بوده و از این رو این دو کتاب اطلاعات زیادی درباره مسایل درونی سازمان وکالت به دست نمی دهند، ولی در زمینه معرفی اسامی وکلا و ائمه معاصرشان، و جایگاه ارزشی آنان، دو منبع و مرجع ارزشمند محسوب می شوند و در مبحث حاضر نمی توان خود را مستغنی از این دو کتاب دانست.

علاوه بر این چهار منبع اصلی رجال شیعی، دیگر منابع رجالی نیز در مبحث حاضر دارای اهمیت به سزایی هستند. گرچه غالباً منابع متأخر رجالی به این چهار منبع استناد نموده اند، ولی گاهی نکاتی برگرفته از دیگر منابع رجالی نیز در آنها به چشم می خورد. از این رو نمی توان در پژوهش حاضر تنها به چهار منبع اصلی رجالی مذکور اکتفا نمود. برخی از منابع رجالی و بعضاً تراجم، که در این پژوهش بدانها مراجعه شده است، از این قرارند: رجال برقی، رجال ابن غضائری، معالم العلماء ابن شهر آشوب، رجال علامه حلی، رجال ابن داود، جامع الرواة اردبیلی، رجال علامه بحر العلوم، تنقیح المقال مامقانی و معجم رجال الحديث آية الله خویی رحمته الله.

بخش دیگر از منابع مورد استفاده در این پژوهش، منابع روایی و تاریخی هستند که بیشترین اطلاعات ریز در زمینه مسایل درونی و ارتباطات پنهانی و شرایط حاکم بر سازمان وکالت و وکلا را به دست می دهند. از مهم ترین و کهن ترین منابع در این زمینه، کتاب شریف کافی، به ویژه بخش «کتاب الحجة» از آن است که در این جا به بررسی و معرفی آن می پردازیم.

اصول و فروع کافی

کتاب شریف کافی، تألیف عالم جلیل القدر شیعی در اواخر قرن سوم و ثلث اول قرن چهارم هجری، یعنی «ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی» است. این کتاب که یکی از کتب اربعه شیعه و از مهم ترین جوامع روایی شیعی است، حاصل بیش از بیست سال تلاش وی بوده و در نتیجه سفرهای متعدد او به نقاط مختلف برای استماع حدیث از راویان اصلی پدید آمده است. همین امر است که کتاب کافی را به یک اثر جاودانی با ویژگی ممتاز تبدیل کرده است. تا آن جا که این کتاب در زمان حیات

مؤلف میان مشایخ و محدثان شیعی مشهور گشت و آن را قرائت و روایت می نمودند. کتاب کافی در اعصار مختلف از سوی اکابر علمای شیعی، همچون: شیخ مفید، شهید اول و ثانی، محقق کرکی، فیض کاشانی، علامه مجلسی و مولی محمد امین استرآبادی و غیر آنان مورد ستایش قرار گرفته است.^{۱۳}

کلینی بخش عظیمی از کتاب اصول کافی را تحت عنوان «کتاب الحجة» به نقل روایات و مسائل مربوط به امامان شیعه علیهم السلام اختصاص داده است. روایاتی که حاکی از شرایط حاکم بر عصر ائمه علیهم السلام و بیانگر واقعیات پنهان آن عصر و روابط موجود در میان امامان علیهم السلام و شیعیان آنها هستند. این کتاب در همین راستا، روایاتی معتنی به و گاه منحصر به فرد را درباره وکلا و سازمان وکالت، به خصوص در عصر غیبت نقل کرده است که به ما در شناخت مسایل درونی سازمان وکالت کمک شایانی می کند. این مزیت حاصل علم آموزی وی از مشایخ متعدد، تبحرش در فن حدیث، و معاصرتش با عصر غیبت صغرا، به ویژه دوران حساس نیمه دوم عصر غیبت صغرا است که امکان تماس با سفرای حضرت مهدی علیه السلام و اطلاع یافتن بر امور پنهان و زیرزمینی سازمان وکالت را برای وی مهیا می ساخته است. به علاوه، سفرهای او به نقاط مختلف، و تماس با عالمان و راویان شیعی، و نیز ملاقات با وکلای ناحیه مقدسه در عصر غیبت در اقصی نقاط عالم اسلامی، منبع خوبی را برای کلینی در نقل روایات مربوط به وکلا و سازمان وکالت فراهم آورد. علاوه بر این، کلینی روایات مربوط به دوره های پیشین را با تکیه بر نویسندگان و راویان قدیمی شیعی، همچون: حسن بن محبوب (متوفی ۲۲۴ ق)، عبدالله بن یعقوب عصفری (متوفی ۲۵۰ ق) و حسن بن سماعه (متوفی ۲۶۳ ق) و بسیاری از روایات دیگر فراهم کرده است.^{۱۴} در مجموع، کتاب کافی به خصوص کتاب الحجة، با مشخصاتی که ذکر شد، از مهم ترین منابع این پژوهش به شمار می رود و حاوی اطلاعاتی ذی قیمت است که ما را در شناخت و تحلیل هر چه دقیق تر سازمان وکالت یاری می دهد.

کمال الدین و تمام النعمة

از دیگر منابع بسیار مهم و ضروری برای پژوهش حاضر، کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» از «محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی»، معروف به شیخ صدوق (متوفی

۳۸۱ ق) است. جلالت قدر این محدث و دانشمند بزرگ شیعی روشن‌تر از آن است که نیازمند مزید بیان باشد. وی پس از ولادت و نشو و نما در قم، و علم‌آموزی نزد شیوخ و اساتید قم، به ری هجرت نمود و سپس به مشهد رضا علیه السلام، نیشابور، مرورود، بغداد، بیت الله الحرام، کوفه، همدان، بلخ، ایلاق و سمرقند سفر کرد و در تمامی این شهرها هم مفید بود و هم مستفید. حاصل این سفرها و علم‌آموزی نزد اساتید و مشایخ بزرگ حدیث در آن عصر، حدود ۳۰۰ جلد کتاب بود که تعداد زیادی از آنها متأسفانه از بین رفته‌اند، اما از خلال آنچه باقی مانده، می‌توان به عظمت علمی این دانشمند شیعی پی برد. البته او بایستی منشأ این برکات عظیم بوده باشد، چرا که ولادت او به دعای حضرت حجت (عج) بوده است.

از میان آثار فراوانی که از صدوق به جای مانده است کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» از جایگاهی ارزشمند برخوردار است؛ چرا که این کتاب به هدف تبیین مسأله مهدی علیه السلام نزد شیعه، و اثبات وجود حضرتش، و پاسخ به شبهات پیرامون وجود آن حضرت و امامتش، و به امر آن بزرگوار تألیف شده است. صدوق در مقدمه این کتاب درباره سبب اقدامش به تألیف کتاب، به وضعیت حاکم بر جامعه شیعه و تردیدها و تشکیک‌ها پیرامون وجود حضرت حجت علیه السلام و قلق و اضطراب فکری خودش برای مقابله با این وضع اشاره نموده است. هم‌چنین نقل می‌کند که در عالم رؤیا در کنار بیت الله الحرام به محضر حضرت حجت علیه السلام می‌رسد و از جانب آن عزیز به تدوین کتابی در زمینه غیبت، با تمسک به غیبت‌های انبیا و موارد مشابه در ائمت‌های پیشین مأمور می‌شود.

محتوای این کتاب بسیار ارزشمند است؛ زیرا صدوق در گردآوری آن بر مآخذ اصلی شیعه (الاصول) که قبل از سال ۲۶۰ ق گردآوری شده تکیه دارد. از این رو غالباً خواننده را به راویانی هم‌چون: حسن بن محبوب، فضل بن شاذان، حسن بن سماعه، صفار، حمیری، و ابن بابویه (پدر گرامی‌اش، که رابطه نزدیکی با سومین و چهارمین سفیر امام عصر علیه السلام داشته است) ارجاع می‌دهد. از آن‌جا که پدر صدوق از فقهای عالی قدر و وکیل امام در قم بوده، او توانسته اطلاعات موثقی را درباره ارتباطات پنهانی که از طریق چهار نایب خاص، بین وکلا و امام علیه السلام برقرار می‌شده، ارائه دهد.^{۱۵}

این کتاب گرچه مستقیماً به مسایل مربوط به امام عصر (عج) و غیبت آن حضرت، و

اثبات وجود مقدس ایشان، و عدم تنافی طول غیبت با حیاتشان می‌باشد، ولی از خلال بخش‌هایی از آن می‌توان نکاتی را درباره شرایط حاکم بر سازمان وکالت در دوره پیش از غیبت صغرا استنباط نمود. برای نمونه، در باب ۴۳ (باب ذکر من شاهد القائم علیه السلام و کلمه و راه) ضمن نقل ۲۶ روایت، به موارد حساسی از عصر امام عسکری علیه السلام و اوایل عصر غیبت اشاره شده است که از جمله مهم‌ترین آنها حدیث ۱۶ این باب است که به معرفی وکلای مناطق مختلف پرداخته که توفیق رؤیت حضرت مهدی (عج) نصیبشان گشته است.^{۱۶} همین‌طور حدیث ۲۶ این باب که طی آن به جریان آمدن گروهی از شیعیان قم به سامرا پس از رحلت امام عسکری علیه السلام و ملاقاتشان با حضرت حجت علیه السلام و احاله آنان از آن پس، به بغداد نزد سفیر اول، اشاره شده است.^{۱۷}

از جمله امتیازات بارز این کتاب، اختصاص بخشی از آن به توقیعات است که ضمن آن، صدوق ۵۲ توقیع از توقیعات حضرت حجت (عج) را نقل کرده است. اهمیت این باب از آن جهت است که از خلال امعان نظر در این توقیعات می‌توان به نکاتی جالب دست یافت؛ نکاتی در خصوص شناسایی وکلا، کیفیت ارتباط آنان با ائمه علیهم السلام، نقش وکلا در رساندن نامه‌ها و سؤالات و درخواست‌های کتبی شیعیان به ائمه علیهم السلام و ایصال پاسخ آنها، و همین‌طور نکاتی درباره مسائل درونی سازمان وکالت.

کتاب الغیبة

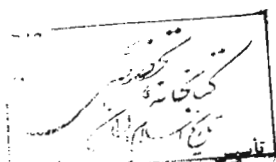
از جمله منابعی که اطلاعات بسیار و گاه انحصاری درباره وکلا و سازمان وکالت و مسائل گوناگون آن را در خود ثبت و به ما منتقل کرده است «کتاب الغیبة» از «شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن» (۳۸۵ - ۴۶۰ ه‍.ق) است. هدف اصلی شیخ در این کتاب، پرداختن به مسأله غیبت صاحب الزمان علیه السلام و اثبات وجود و امامت آن حضرت و بیان دلیل غیبت آن بزرگوار است. با توجه به این‌که عصر شیخ طوسی نیز هم‌چون عصر صدوق، مشحون از شبهات پیرامون وجود حضرت مهدی علیه السلام و امامت و علت غیبت ایشان بود، شیخ نیز با همان انگیزه‌ای که صدوق را به تألیف «کمال‌الدین و تمام النعمة» و شیخ مفید را به تألیف «الفصول العشرة فی الغیبة» واداشت، به تألیف کتاب الغیبة همت گماشت. مجموع این کارها، نشان‌گر وضعیت حاکم بر جامعه شیعه در سده اول پس از شروع غیبت کبرا است.

شیخ طوسی در این کتاب ابتدا دیدگاه‌های فرق دیگر در خصوص امامت را به نقد کشیده و به طور مستدل با تمسک به دلیل عقل و نقل، امامت را از دیدگاه کیسانیه، ناووسیه، فطحیه، واقفیه، محمدیه، جعفریه و دیگر فرق شیعی طرح و رد می‌کند. سپس در ادامه به اثبات امامت حضرت حجت (عج) از طریق اثبات امامت اجداد بزرگوارش، و بیان نصوص و ادله مربوط به امامت آن حضرت می‌پردازد. ضمن آن‌که شبهات مربوط به طول عمر و علت غیبت آن بزرگوار را نیز پاسخ می‌دهد.

حدوداً در ثلث آخر این کتاب، مباحثی آمده که مستقیماً به وکلای ائمه علیهم‌السلام و سازمان وکالت مربوط هستند. در این بخش، بعضی از توقعات صادره از جانب حضرت حجت (عج) در عصر غیبت، که از طریق وکلا و سفرای آن حضرت به دست شیعیان می‌رسیده، نقل شده است، که با تأمل در آنها می‌توان به اطلاعات مفیدی درباره وکلا و نقش ارتباطی آنها دست یافت. همچنین شیخ در این بخش به معرفی برخی از وکلای سرشناس ائمه علیهم‌السلام از عصر امام صادق علیه‌السلام تا عصر غیبت پرداخته، که به جهت اهمیت اطلاعاتی که در این قسمت از کتاب الغیبة وجود دارد، می‌توان مدعی شد که این کتاب از جمله منابع منحصر به فرد در زمینه اطلاعات مربوط به سازمان وکالت است. به نظر می‌رسد که شیخ به دلیل دسترسی به منابع اصلی شیعی (الاصول) و قرب نسبی به عصر غیبت صغرا (با حدود یک قرن فاصله)، توانسته است اطلاعاتی ذی‌قیمت را درباره وکلای ائمه علیهم‌السلام به آیندگان منتقل کند. از جمله منابع مهمی که به هنگام تدوین اخبار مربوط به وکلا در اختیار شیخ بوده و متأسفانه اکنون موجود نیست، کتاب «اخبار الوکلاء الاربعة» از «احمد بن نوح بصری» است.

از امتیازات این قسمت از کتاب الغیبة آن است که شیخ، ضمن معرفی وکلای ائمه علیهم‌السلام آنان را به دو بخش ممدوحین و مذمومین تقسیم می‌کند. در بخش مذمومین به نقل اسامی و مختصری از شرح حال کسانی از وکلا که راه فساد و خیانت را در پیش گرفتند پرداخته است. در ادامه، ابتدا به معرفی سفرای حضرت مهدی (عج) در عصر غیبت صغری و بیان شرح حال آنها و کیفیت اداره سازمان وکالت پرداخته و سپس اسامی و شرح حال کسانی را که در این عصر به دروغ مدعی بایت حضرت مهدی (عج) شدند نقل نموده است که از بخش‌های مهم و گاه انحصاری این کتاب محسوب می‌شود. ما در

این پژوهش، در فصل مربوط به این موضوع، بهره شایانی از این کتاب برده‌ایم. در انتهای این قسمت، شیخ به ذکر اسامی چند تن از معروف‌ترین وکلای عصر غیبت صغرا که واسطه صدور توقیعات بوده‌اند، نظیر محمد بن جعفر اسدی و احمد بن اسحاق و... پرداخته است. با توضیحات مختصری که گذشت، اهمیت این کتاب در دستیابی به اطلاعات دقیق و مفید پیرامون وکلای ائمه علیهم‌السلام و سازمان وکالت به خوبی روشن می‌شود.



سایر منابع روایی و تاریخی

از دیگر منابع مهم این پژوهش، کتب روایی و تاریخی است که به تکرار نقل روایات مربوط به ائمه علیهم‌السلام و تبیین شرح حال و ذکر دلایل و معجزات آنان تدوین شده‌اند. از خلال بررسی روایات موجود در این منابع می‌توان به مجموعه نکات ارزنده‌ای که کاشف از ابعاد مختلف مسائل سازمان وکالت است پی برد.

برای نمونه، کتاب «اثبات الوصیه» اثر دانشمند و مورخ و نسابه نامی «أبوالحسین علی بن حسین بن علی مسعودی» (متوفی ۳۴۶ ه‍.ق) با توجه به قرب زمانی مؤلف به عصر غیبت صغرا، از منابع مهمی است که بدان وسیله می‌توان به بعضی از اطلاعات ریز پیرامون وکلا و سازمان وکالت، نه تنها در عصر غیبت بلکه در اعصار پیش از آن نیز دست یافت. هدف مسعودی از تدوین این کتاب، اثبات وصایت اوصیای انبیا از آدم علیه‌السلام تا خاتم صلوات‌الله‌علیه و سپس وصایت ائمه اطهار علیهم‌السلام تا خاتم الاوصیا، حضرت مهدی (عج) است و به مناسبت، به ذکر معجز و جزئیات حیات ائمه علیهم‌السلام و نحوه ارتباطشان با شیعیان پرداخته و در همین راستا نکات جالب و دقیقی پیرامون وکلای ائمه علیهم‌السلام نقل کرده است. مراکز فعالیت وکلا در عصر امام جواد علیه‌السلام^{۱۸}، وضعیت سازمان وکالت در ابتدای امامت امام جواد علیه‌السلام و نقش وکلا در تثبیت امامت حضرت نزد شیعیان،^{۱۹} کیفیت ارتباط امام هادی علیه‌السلام با وکلا در عصر متوکل و شدت تضییقات او،^{۲۰} معرفی برخی از وکلا^{۲۱} و برخی اطلاعات مفید دیگر، از روایات این کتاب قابل تحصیل هستند.

کتاب «الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد» از «محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی» ملقب به شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ ق) از دیگر منابع معروف شیعی در

زمینه تاریخ ائمه علیهم السلام است. روایات این کتاب، حاوی اطلاعات مهمی از مسائل مربوط به ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها است، که با تأمل در آنها می‌توان حقایقی مربوط به سازمان وکالت را نیز استنباط نمود. با توجه به نزدیکی زمانی شیخ مفید به عصر غیبت صغرا، نسبت به منقولات این کتاب با اطمینان بیشتری می‌توان برخورد نمود.

کتاب «مناقب آل ابی طالب» از محمد بن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی (متوفی ۵۸۸ ق) نیز از منابع مهم روایی - تاریخی درباره امامان شیعه علیهم السلام محسوب می‌شود. تأمل در روایات این کتاب، که به هدف بیان فضایل و معجزات ائمه علیهم السلام نقل شده‌اند، در شناخت جزئیات مربوط به وکلا و سازمان وکالت مؤثر است. از جمله امتیازات این کتاب، معرفی باب‌های ائمه علیهم السلام است. ابن شهر آشوب در ابتدای ورود به بیان روایات مربوط به هر امام، قسمتی را به ذکر اسامی، القاب، کنیه‌ها، اولاد، اصحاب، ثقات و باب‌های ائمه علیهم السلام اختصاص داده است. شناخت اسامی باب‌های امامان شیعه علیهم السلام از آن جهت مهم است که بین باب هر امام و سازمان وکالت تحت رهبری او، ارتباط محکمی وجود داشته و در برهه‌هایی از زمان، رهبری سازمان به دست باب‌ها انجام می‌شده است. معرفی باب‌های ائمه علیهم السلام در برخی منابع دیگر نظیر «الهدایة الکبری» از خصبی، «تاریخ اهل البیت علیهم السلام» منسوب به ابن ابی الثلج بغدادی، و «مصباح کفعمی» و... نیز انجام گرفته است؛ گرچه، روایات کتاب الهدایة الکبری، به خاطر غالی بودن مؤلف آن، قابل استناد نیست، مگر آن‌که با روایات کتب معتبر تأیید شود.

دو کتاب «اعلام الوری» و «الاحتجاج» از ابی منصور أحمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، از علمای قرن ششم، نیز از منابع مفید در این پژوهش هستند. کتاب اعلام الوری که بعدها با عنوان «ربیع الشیعه» به ابن طاووس نیز نسبت داده شده است، حاوی اطلاعات تاریخی مهمی در رابطه با امامان شیعه علیهم السلام است. در بخش انتهایی کتاب، طبرسی پس از اشاره به عصر غیبت صغرا، به معرفی اسامی تعدادی از وکلا و باب‌های سرشناس این عصر پرداخته است که حائز اهمیت است و مورد توجه رجالیان قرار گرفته است.^{۲۲} کتاب «الاحتجاج» نیز که به هدف نقل احتجاج‌ها و مناظرات و استدلال‌های ائمه علیهم السلام با مخالفین تدوین شده است، با توجه به نقل بخشی از توقیعات حضرت ولی عصر (عج)، از منابع مرتبط با پژوهش حاضر محسوب می‌شود.^{۲۳} با توجه به این‌که هدف

ما در این فصل، معرفی و بررسی منابع اصلی این پژوهش بود، به همین مقدار بسنده کرده و از ذکر منابع مفید دیگر که در این پژوهش به نحوی از آنها یاری گرفته ایم اجتناب می‌کنیم.

۳. بررسی و توضیح واژه‌های مربوط به وکالت امامان شیعه علیهم‌السلام وکالت، وکیل، وکلا

واژه وکالت (به فتح و کسر واو) مصدر فعل وَكَلَ يَكُلُ است. در ریشه لغوی این واژه به نوعی، معنای عجز از انجام مستقیم کار نهفته است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: رَجُلٌ عاجزٌ يَكُلُ أَمْرَهُ الی غیره وَ يَتَكَلُّ عَلَيْهِ، یعنی کسی که به سبب عجز از انجام کار، آن را به دیگری می‌سپارد؛ و یا وقتی گفته می‌شود: فَرَسٌ واکِلٌ، یعنی اسبی که در دویدن نیازمند تازیانه است و گندروی دارد. واژه «وکیل» بر وزن فعیل و به معنی مفعول است؛ یعنی موکول الیه الأمر؛ و برای جمع و مؤنث نیز استعمال شده است: هُمْ وَكِلٌ عَنْ فُلان، و هی وَكِلٌ؛ و جمع آن «وکلا» است.

با توجه به معانی لغوی وکالت، اگر در اصطلاح، وکالت را به: «تعیین کسی برای انجام کاری از جانب دیگری به موجب یک عقد و قرارداد» تعریف کرده‌اند، متناسب با ریشه لغوی این واژه است؛ چرا که موکل خود از انجام کار، مطلقاً و یا به صورت مستقیم، عاجز است، از این رو اقدام به تعیین وکیل می‌کند تا کار را از جانب او انجام دهد.^{۲۴}

در منابع فقهی، وکالت چنین تعریف شده است:

«الوکالة هی تفویض أمر الی الغير لیعمل له حال حیاته، أو ارجاع تمشیه أمر من الأمور الیه له حالها...»^{۲۵} وکالت عبارت است از واگذاری کاری یا ارجاع سامان‌دهی و پیش‌برد امری از امور به غیر، تا در زمان حیات موکل انجام دهد.»

در پژوهش حاضر، در میان واژه‌هایی که برای کارگزاران ائمه علیهم‌السلام به کار می‌رود بیشترین کاربرد متعلق به واژه وکالت و مشتقات آن، هم‌چون وکیل و وکلا است. با توجه به آنچه در تحلیل معنا و ریشه لغوی وکالت گذشت، اقدام امامان شیعه علیهم‌السلام در تعیین کسانی به عنوان وکیل و نماینده آنان، به جهت نیازی بوده که آن حضرات به این امر احساس کرده‌اند؛ چرا که ارتباط مستقیم امامان علیهم‌السلام با شیعیان، هم به لحاظ جهات امنیتی

و هم به جهت بُعد مسافت بین مراکز شیعه‌نشین و مرکز استقرار امام علی (ع) امکان‌پذیر نبود. در این جا نمونه‌هایی از کاربرد این واژه در روایات و در کلمات رجالیان ارائه می‌شود:

درباره عثمان بن سعید عمری، از امام حسن عسکری (ع) نقل شده که فرمود: «امض یا عثمان فانک الوکیل والثقة المأمون علی مال الله...».^{۲۶}

درباره عروة بن یحیی دهقان، امام عسکری (ع) فرمود: «فاقرئه علی الدهقان وکیلنا و ثقتنا والذي یقبض من موالینا...».^{۲۷}

امام هادی (ع) در توقیعی که برای اعلام جانشینی ابوعلی بن راشد به جای علی بن حسین بن عبد ربّه فرستاد، فرمود: «... قد أقمت اباعلی بن راشد مقام علی بن الحسین بن عبد ربّه و من قبله من وکلائ...».^{۲۸}

در کلمات رجالیان نیز همواره برای معرفی وکلای ائمه علیهم السلام از واژه وکالت و مشتقات آن استفاده شده است؛ مثلاً درباره نصر بن قابوس لخمی، شیخ طوسی چنین آورده: «فَرَوِی أَنَّهُ كَانَ وَكِيلاً لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَشْرِينَ سَنَةً»؛

و درباره عبدالرحمن بن حجاج: «كَانَ وَكِيلاً...».^{۲۹}

و درباره ایوب بن نوح بن درّاج، تعبیر نجاشی چنین است: «ایوب بن نوح، وکیل ابی الحسن و ابی محمد علیهم السلام...»؛^{۳۰}

و درباره علی بن مهزیار اهوازی، علامه حلی چنین آورده: «...فاختصّ بابی جعفر الثانی (ع) و توکل له...»؛^{۳۱} و موارد بسیار دیگری که نیاز به ذکرشان نیست.

گاهی تعبیر وکیل درباره دستیاران نواب اربعه در عصر غیبت صغرا به کار رفته است؛ برای نمونه، درباره حسین بن روح نوبختی چنین آمده: «کان ابن روح وکیلاً لِأَبِي جَعْفَرِ الْعَمَرِيِّ».^{۳۲}

سفارت، سفیر، سفرا

در متون تاریخی و روایی، واژه سفارت، سفیر و سفرا معمولاً در مورد ثواب اربعه و برخی وکلای سرشناس عصر غیبت صغرا استعمال شده است؛ برای نمونه، شیخ طوسی فصل مربوط به وکلای را در کتاب غیبت چنین آغاز کرده است:

«فصل: فی ذکر طرف من أخبار السفراء الذین کانوا فی حال الغیبة، و قبل ذکر من کان

سفیراً حال الغيبة نذكر طرفاً من اخبار من كان يختص بكل امام و يتولى له الأمر...»^{۳۳}
 آن‌گاه پس از ذکر تعدادی از وکلای ممدوح و مذموم قبل از عصر غیبت، چنین گفته:
 «فاما السفراء الممدوحون في زمان الغيبة فاولهم من نصبه ابو الحسن علي بن محمد
 العسكري و ابو محمد الحسن بن علي بن محمد عليه السلام و هو الشيخ الموثوق به ابو عمرو
 عثمان بن سعيد العمري رحمته الله ...»^{۳۴}

همچنین پس از معرفی چهار نائب خاص در عصر غیبت، و معرفی کسانی که به دروغ
 مدعی باییت در این عصر شدند، این جمله را آورده که:
 «و قد كان في زمان السفراء المحمودين اقوام ثقات ترد عليهم التوقيعات من قبل
 المنصوبين للسفارة من الاصل...»^{۳۵}

از این جمله اخیر استفاده می‌شود که واژه سفیر و سفرا یا منصوب برای سفارت،
 منصرف به نواب اربعه و برخی وکلای سرشناس در حال غیبت صغرا بوده است. مؤید
 این نکته، عبارت طبرسی در احتجاج است که درباره نواب اربعه تعبیر «الابواب
 المرضيئون والسفراء الممدوحون في زمان الغيبة»^{۳۶} را به کار برده است. و در اعلام الوری
 قریب به این تعبیر را در خصوص مطلق باب‌های عصر غیبت به کار برده است.^{۳۷} مؤید
 دیگر آن‌که، در منابع تاریخی، روایی و رجالی دیده نشده که این واژه‌ها (سفارت، سفیر،
 سفرا) درباره وکلای ائمه علیهم السلام پیش از عصر غیبت صغرا به کار رفته باشد؛ گرچه آنان نیز
 تحت واژه سفیر، با توجه به معنی لغوی آن، می‌گنجند. از این‌رو، به نظر می‌رسد واژه
 سفیر، ناظر به مقام نیابت خاصه نواب اربعه حضرت ولی عصر (عج) و دیگر وکلای
 سرشناس این عصر بوده است؛ یعنی کسانی که سمت باییت داشته‌اند.

سفارت در لغت، از ریشه سَفَر به معنی کُنس (جارو کردن) است؛ لذا سَفارة یعنی
 کُناسة؛ و سَفارة، به معنی اصلاح بین دو گروه آمده است؛ و سفیر، یعنی شخص
 اصلاح‌گر؛ چرا که سفیر، موجب زدودن کدورت‌ها از قلب طرفین می‌شود (متناسب با
 فعل کُنس، یا جارو کردن). به رسول و فرستاده نیز «سفیر» گویند؛ چرا که فرستاده از
 جانب کسی برای انجام کاری، آنچه را بدان مأمور شده، آشکار می‌نماید. جمع واژه
 سفیر، سَفَراء آمده است.^{۳۸}

باییت، باب، أبواب

«باب» در لغت به معنی «مدخل البیت» و محل عبور به داخل خانه یا یک مکان است و به مناسبت، بر آنچه که به وسیله آن، این مدخل بسته می شود نیز اطلاق شده است. جمع آن «أبواب» است.^{۳۹}

واژه باب و ابواب نیز از واژه هایی است که درباره گروهی از وکلای خاص ائمه علیهم السلام به کار رفته است. این واژه در عصر غیبت صغرا بر نواب اربعه و برخی دیگر از وکلایی که مرتبه ای والا داشتند و واسطه صدور توفیعات بودند اطلاق می شده است. در این جا به نمونه هایی از کاربرد این واژه توجه می کنیم:

در اوایل عصر غیبت، تعبیر باب در مورد نایب خاص حضرت حجت (عج) توسط ابوالعباس احمد دینوری خطاب به مردم دینور به کار برده شده است.^{۴۰}

طبرسی نیز - چنان که گذشت - درباره نواب اربعه، تعبیر «الأبواب المرضیون والسفراء الممدوحون فی حال الغیبة» را به کار برده است.^{۴۱} وی در اعلام الوری، تعبیر «أبواب» را علاوه بر نواب اربعه، نسبت به برخی دیگر از وکلای سرشناس عصر غیبت صغرا نیز به کار برده است: «... أمّا الغیبة الصغری منہما فہی التی کانت فیہا سفراء علیهم السلام موجودین و ابوابہ معروفین، لا تختلف الامامیة القائلون بامامة الحسن بن علی علیہ السلام فیہم، فمنہم ابوہاشم داوود بن القاسم الجعفری و محمد بن علی بن بلال و ابو عمرو عثمان بن سعید السّمان و ابنہ محمد بن عثمان و...».^{۴۲}

شیخ طوسی نیز درباره محمد بن جعفر اسدی، تعبیر «أحد الأبواب» را به کار برده است.^{۴۳}

واژه «باب» را برخی از دانشمندان شیعی و غیر شیعی، و برخی فرق وابسته به شیعه هم چون نصیریّه، بر گروهی از وکلای خاص و برجسته ائمه علیهم السلام در عصر پیش از غیبت صغری نیز اطلاق کرده اند؛ کسانی هم چون جابر بن یزید جعفی، محمد بن سنان، مفضل بن عمر و غیر آنان، باب امامان باقر علیہ السلام، صادق علیہ السلام، کاظم علیہ السلام و... معرفی شده اند.^{۴۴}

بر این گروه از اصحاب و وکلای ائمه علیهم السلام از این جهت «باب» یا «أبواب» اطلاق می شده است که آنان هم چون مدخلی برای ورود دیگران به ساحت علوم اهل بیت علیهم السلام و همین طور هم چون سدّ و مانعی برای دسترسی دشمنان به ائمه علیهم السلام بودند. از این رو

شیعیان به جای مراجعه مستقیم به ائمه علیهم‌السلام غالباً با مراجعه نزد ابواب مشکلات خود را رفع می‌کردند. به هر حال، مقام باییت مقامی عظیم بوده که به اصحاب سرّ و خواص ائمه علیهم‌السلام و وسایط اتصال آنان با دیگران اطلاق می‌شده است.

مؤید وجود چنین منصب و جایگاهی برای برخی از وکلا و نمایندگان خاص ائمه علیهم‌السلام آن است که گروهی به دروغ مدعی باییت ائمه علیهم‌السلام بودند، که به خواست خداوند در فصلی مجزاً به آن خواهیم پرداخت.

قَیِّم، قَوّام

واژه قَیِّم، و جمع آن قَوّام، از دیگر واژه‌هایی هستند که در مورد وکلای ائمه علیهم‌السلام، در متون تاریخی و روایی به کار رفته‌اند. قَیِّم در لغت به معنی سرپرست، برپادارنده کار، حافظ، نگهبان، حامی، کفیل و متولی یک امر به کار رفته است،^{۴۵} که در صورت استعمال برای وکلای ائمه علیهم‌السلام همین معنی اخیر مراد است؛ یعنی کسانی که متولی امر نمایندگی امام علیه‌السلام و دریافت وجوه شرعی یا سرپرستی اوقاف و امثال اینها بودند. نمونه‌هایی از کاربرد این دو واژه در متون تاریخی و رجالی از این قرارند:

شیخ طوسی درباره «معلی بن خُئیس» چنین آورده: «کان من قَوّام اَبی عبدالله علیه‌السلام و...» و در دنباله، سخن امام صادق علیه‌السلام در مؤاخذه داود بن علی به خاطر اقدامش به کشتن معلی را نقل کرده که فرمود: «یا داود، علی ما قتل مولای و قَیِّم فی مالی و علی عیالی؟»^{۴۶}.

درباره وکلای امام کاظم علیه‌السلام نیز تعبیر قَوّام بکار رفته است؛ برای نمونه، کشی و شیخ طوسی درباره اسامه بن حفص نقل کرده‌اند که: «کان قَیِّماً لأَبی الحسن موسی علیه‌السلام».^{۴۷} چنان‌که کشی درباره آن دسته از وکلای امام کاظم علیه‌السلام که به مذهب وقف گراییدند تعبیر قَوّام را نقل کرده است: «مات أبو الحسن علیه‌السلام و لیس من قَوّامه أحد الا و عنده المال الكثير...».^{۴۸} هم‌چنین درباره علی بن جعفر همانی، که وکیل امامین عسکریین علیه‌السلام بوده، در رجال شیخ طوسی هر دو تعبیر وکیل و قَیِّم به کار رفته است.^{۴۹}

در عصر غیبت صغرا، یکی از وکلای ناحیه مقدّسه به نام «محمد بن صالح همدانی» طی نامه‌ای به ناحیه مقدّسه، از این‌که حدیث «خُدّامنا و قَوّامنا شرار خلق الله» وسیله

ایذای وی توسط دیگران شده است، شکوه می‌کند؛^{۵۰} که این حدیث و این نامه حکایت از کاربرد واژه قوام درباره وکلای ائمه علیهم السلام دارند.

نایب، نَوَّاب

نایب از ریشه لغوی نَابَ یُنَوِّبُ نَوَّاباً، و به معنی قَرَّب و رجوع و اعتدال و... استعمال شده است؛ و به تناسب با همین معانی، اصطلاحاً به معنی جانشین و قائم مقام به کار رفته است، چرا که نایب و جانشین نیز نزد منوب عنه رجوع کرده و به او نزدیک است: النَّائِبُ مَنْ قَامَ مَقَامَ غَیْرِهِ فِی أَمْرِ أَوْ عَمَلٍ، یَقَالُ: نَائِبُ الرَّئِیسِ، وَ نَائِبُ الْقَاضِی وَ نَائِبُ الشَّعْبِ وَ النَّائِبُ الْعُمُومِ.^{۵۱}

واژه نایب، و جمع آن نَوَّاب، درباره سفرای اربعه عصر غیبت صغرا استعمال شده است، و می‌توان گفت که امروز بیشترین استعمال درباره ایشان، با تعبیر «نَوَّاب اربعه» است. مؤید این معنی، سخن قطب‌الدین راوندی درباره عثمان بن سعید عمری است که: «کان عثمان بن سعید وکیل العسکری علیه السلام ثم نایب القائم (عج)»^{۵۲}. و این که در معرفی منصب وی در عصر امام عسکری علیه السلام تعبیر وکیل و در عصر غیبت تعبیر نایب را به کار برده است، می‌تواند حاکی از اختصاص تعبیر نایب و نَوَّاب به سفرای اربعه عصر غیبت صغرا باشد؛ چرا که نایب به معنی جانشین و قائم مقام به کار می‌رود و این معنی در مورد نَوَّاب اربعه، که به طور مطلق به عنوان باب حضرت مهدی علیه السلام و جانشین او و تنها واسطه بین او و شیعیان بودند قابل صدق است؛ به خلاف عصر حضور ائمه علیهم السلام که با وجود ابواب و وکلا، امام نیز مرتبط با شیعیان بود و از این رو، برترین وکلای ائمه علیهم السلام نیز نایب و جانشین و قائم مقام مطلق آنان محسوب نمی‌شدند.

سایر واژه‌ها

در برخی تعابیر ائمه علیهم السلام به هنگام نصب وکلا، و در عبارات علمای رجالی، به تعبیری از این دست برمی‌خوریم:

تعبیر امام هادی علیه السلام به هنگام نصب اباعلی بن راشد به جای علی بن حسین بن عبد ربّه چنین است: «قَدْ أَقَمْتُ أَبَا عَلِیِّ بْنِ رَاشِدٍ مَقَامَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ وَ مَنْ قَبْلَهُ مِنْ وَکَلَائِی...»^{۵۳}.

در توقیع صادره از ناحیه مقدّسه در مورد حاجز چنین آمده: «لیس فینا شکّ و لا فی مَنْ یقوم مقامنا شکّ...».^{۵۴}

در نامه امام عسکری علیه السلام به هنگام نصب ابراهیم بن عبده نیشابوری، خطاب به عبدالله بن حمدویه و اهالی ناحیه نیشابور آمده: «... و بعد، فقد نصبت لکم ابراهیم بن عبده، لیدفع الیه النواحی و اهل ناحیتک حقوقی الواجبة علیکم...».^{۵۵}

شیخ طوسی در شروع فصل مربوط به معرفی وکلا در کتاب الغیبة این تعبیر را دارد: «نذكر طَرَفًا من اخبار من كان یختصّ بكلّ امام و یتولّى له الأمر...»^{۵۶} و درباره صالح بن محمد بن سهل همدانی تعبیر «وكان یتولّى له» (ابی جعفر الثانی علیه السلام) را نقل کرده است.^{۵۷} هم چنین درباره زکریا بن آدم آورده: «كان زکریا بن آدم ممّن تولّاهم...».^{۵۸}

در مجموع می توان چنین نتیجه گرفت که تعابیر «قائم مقام»، «منصوب از جانب امام علیه السلام» و «متولّى امور امام علیه السلام» نیز از تعابیر مستعمل درباره وکلا بوده اند.

پی‌نوشت‌های مباحث مقدماتی

۱. برای نمونه ر.ک: کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص ۲۴۶: «اخبِرنا الحسین بن ابراهیم عن ابی العباس احمد بن علی بن نوح عن ابی نصر هبة الله بن محمد الکاتب، ابن بنت ابی جعفر العمری...»؛ و رجال نجاشی، ص ۲۴۲: «اخبِرنا العباس احمد بن علی بن نوح قال حدثنا...» و ص ۲۱۵: «و روی احمد بن علی بن نوح ابوالعباس السیرافی قال اخبِرنا أبونصر عبدالله بن محمد بن احمد المعروف بابن برینه الکاتب...» و ص ۶۳.
- از دو نقل فوق و غیر آنها و تصریح برخی رجالیان، برمی‌آید که «احمد بن نوح» در کتاب «اخبار وکلاء اربعة» به ابونصر هبة الله احمد بن محمد بن کاتب، معروف به «ابن برینه» استناد داشته است. ر.ک: تنقیح المقال، رقم ۱۲۸۰۲، که درباره «ابونصر کاتب» آورده: «و قد عوّل علیه أبوالعباس بن نوح فی الحکایة فی کتابه اخبار الوکلاء».
۲. رجال نجاشی، ص ۶۳؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۳۳ / تنقیح المقال، ج ۱ ص ۸۸.
۳. آقای محمد واعظ زاده خراسانی در مقدمه رجال کُشی، چاپ دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
۴. رجال نجاشی، ۱۹۷ و رجال شیخ طوسی، ص ۴۵۸.
۵. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۲۸.
۶. برای نمونه نک: رجال کُشی، ص ۵۱۸، ح ۹۹۷؛ ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۶؛ ص ۵۲۷ ح ۱۰۰۹ و ص ۵۷۵ ح ۱۰۸۸ (نامه مفصل امام حسن عسکری علیه السلام به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» که مشتمل بر شکوه حضرت از تسامح شیعیان در برخی واجبات از جمله پرداخت وجوه مالی، و سپس توثیق بعضی از وکلای سرشناس حضرت است).
۷. رجال علامه حلّی، ص ۲۰-۲۱ و مقدمه رجال نجاشی، استاد محمدهادی یوسفی غروی، نشر دآوری [بی‌تا].
۸. الاجازة الکبيرة، علامه حلّی (به نقل از مقدمه علامه سید محمد صادق بحر العلوم بر رجال شیخ طوسی، طبع نجف، مطبعة الحیدریة، ۱۳۸۱ ق، ص ۳۸).
۹. ر.ک: مقدمه رجال نجاشی از استاد محمدهادی یوسفی غروی، نشر مکتبة الداوری، قم، [بی‌تا]، که به نقل از شهید ثانی در مسالک، و سبط وی در شرح استبصار، و محقق

استرآبادی در رجالش، و سید بحر العلوم در الفوائد الرجالية، تقدیم قول نجاشی بر شیخ، به هنگام تعارض، و أثبت و اضبط بودن نجاشی را نقل کرده است. چنان که از مرحوم آیه الله بروجردی نیز نقل شده که نجاشی در این کتاب در صدد تصحیح فهرست شیخ طوسی بوده است. (ر.ک: مقدمه رجال کشی، استاد محمد واعظ زاده خراسانی، نشر دانشگاه مشهد، اسفند ۱۳۴۸).

۱۰. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۴.

۱۱. برای نمونه نک: رجال نجاشی، ص ۲۴۲-۲۴۳، ذیل نام محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی، که نجاشی ضمن معرفی وی، به وکالت او برای ناحیه مقدسه، و همین طور وکالت فرزندش قاسم و پدر و جد او و جد پدرش، در منطقه همدان، تصریح کرده و ضمن ذکر نام دو وکیل دیگر در این ناحیه، همه آنان را وکلایی که زیر نظر یک وکیل ارشد به نام «ابو محمد حسن بن هارون» ایفای نقش می کرده اند، معرفی نموده است.

همچنین نک: همان، ذیل نام «علی بن مهزیار اهوازی»، ص ۱۷۷، که نجاشی در باره اش آورده: «علی بن مهزیار الاهوازی ابوالحسن... و اختص بابی جعفر الثانی و توکل له و عظم محله منه و کذلک ابوالحسن الثالث و توکل لهم فی بعض النواحی و خرجت الی الشیعه فیہ توقعات بکل خیر...».

۱۲. رجال نجاشی، ص ۲۱۹ و ر.ک: ذیل نام عبدالرحمن بن حجاج ص ۱۶۵ و علی بن بلال ص ۱۹۸.

۱۳. ر.ک: مقدمه اصول کافی، استاد علی اکبر غفاری، ص ۲۶-۲۸، نشر دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ ق.

۱۴. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۴.

۱۵. همان، ص ۲۵.

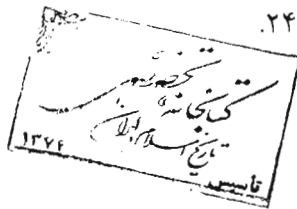
۱۶. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۲.

۱۷. همان، ص ۴۷۶.

۱۸. اثبات الوصیه، ص ۲۱۳-۲۱۵.

۱۹. همان.

۲۰. همان، ص ۲۶۲.



۲۱. همان، ص ۲۱۳ و ۲۱۵، ۲۴۰ و ۲۴۶.
۲۲. اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۲۵۹.
۲۳. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۱ تا آخر کتاب.
۲۴. درباره معنای لغوی وکالت و مشتقات آن نک: تاج‌العروس، ج ۸، ص ۱۵۹؛ قاموس المحيط، ص ۷۷؛ المعجم الوسيط، ج ۲، ص ۱۰۵۵؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۶؛ صحاح، ج ۵، ۱۸۴۴ و لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۴، ص ۲۰۵۳۹.
۲۵. ر.ک: جواهر الکلام، ج ۲۷، ص ۳۴۷؛ وسیلة النجاة، ج ۲، ص ۱۰۳ و تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۳۹.
۲۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.
۲۷. رجال کشی، ص ۵۷۵، ح ۱۰۸۸.
۲۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲.
۲۹. همان، ص ۲۱۰.
۳۰. رجال نجاشی، ص ۷۴.
۳۱. رجال علامه حلی، ص ۹۲.
۳۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۷.
۳۳. همان، ص ۲۰۹.
۳۴. همان، ص ۲۱۴.
۳۵. همان، ص ۲۵۷.
۳۶. احتجاج، ص ۴۷۷.
۳۷. اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۲۵۹.
۳۸. در این باره ر.ک: تاج‌العروس، ج ۳، ص ۲۷۰؛ قاموس المحيط، ص ۵۲۳؛ معجم الوسيط، ج ۱، ص ۴۳۲؛ صحاح فی اللغة و العلوم، ج ۱، ص ۵۹۰ و لغت‌نامه دهخدا، ج ۸ و اژه سفارت و سفیر.
۳۹. ر.ک: تاج‌العروس، ج ۱، ص ۱۵۳؛ معجم الوسيط، ج ۱، ص ۷۵ و لغت‌نامه دهخدا، و اژه باب و بابیت.
۴۰. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰.
۴۱. الاحتجاج، ص ۴۷۷.

۴۲. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹.
۴۳. رجال شیخ طوسی، ص ۴۹۶.
۴۴. در این باره ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴ ص ۲۸، ۷۷، ۱۷۶، ۲۱۱، ۲۸۰، ۳۲۵، ۳۶۸، ۲۸۰ و ۴۲۰؛ مصباح کفعمی، ص ۵۰۲؛ هدایة الکبری، نسخه خطی به شماره ۲۹۷۳، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ص ۱۲۸؛ تاریخ اهل بیت علیهم السلام، ص ۱۴۷-۱۵۱. ذهبی نیز در تاریخ الاسلام، ج ۲۵، ص ۱۹۰-۱۹۱ تعبیر باب را برای حسین بن روح به کار برده است؛ و همین طور ابن اثیر در کامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۵۹ و ابی الفداء در تاریخ خود (المختصر فی اخبار البشر)، ج ۲، ص ۲۷۳.
۴۵. ر.ک: معجم الوسیط، ج ۲، ص ۷۶۸ و لغت نامه دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۵۷۲۹.
۴۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.
۴۷. رجال کشی، ص ۴۵۳؛ رجال شیخ طوسی، ص ۳۴۴ و رجال علامه حلی، ص ۲۳.
۴۸. رجال کشی، ص ۴۰۵، ح ۷۵۹ و ص ۴۶۷، ح ۸۸۸.
۴۹. رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۸ و ۴۳۲.
۵۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۹.
۵۱. ر.ک: معجم الوسیط، ج ۲، ص ۹۶۱ و صحاح، ج ۱، ص ۲۲۸.
۵۲. خرائج و الجرائع، ج ۳، ص ۱۱۱۲.
۵۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲.
۵۴. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۹۹، ح ۲۳.
۵۵. رجال کشی، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳.
۵۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۹.
۵۷. همان، ص ۲۱۳.
۵۸. همان، ص ۲۱۱.

فصل اول

زمینه‌ها و عوامل تشکیل و گسترش سازمان وکالت توسط امامان شیعه علیهم‌السلام

از جمله موضوعاتی که تقدم منطقی بر دیگر مباحث این پژوهش دارد، بحث از زمینه‌ها و عوامل موجود در عصر امامان علیهم‌السلام برای تشکیل و گسترش فعالیت تشکیلاتی مخفی موسوم (در این پژوهش) به «سازمان وکالت» است. این مقوله، زمانی بهتر تبیین می‌شود که مجموعه شرایط حاکم بر عصر دوم امامت (از عصر امام صادق علیه‌السلام تا پایان عصر غیبت صغرا) را مورد توجه قرار دهیم. این شرایط به شکلی که در پی می‌آید قابل تبیین هستند.

۱.۱. دوری مسافت بین مناطق شیعه‌نشین و مراکز استقرار امامان شیعه علیهم‌السلام

تاریخ شروع به فعالیت سازمان وکالت، مربوط به عصر امام صادق علیه‌السلام و بسط و گسترش فعالیت آن مربوط به عصر امام کاظم علیه‌السلام است. از این رو با لحاظ کردن شرایط عمومی شیعیان در عصر امام صادق علیه‌السلام و گستردگی نسبی مناطق شیعه‌نشین، می‌توانیم ضرورت تأسیس چنین تشکیلاتی را به خوبی درک نماییم. البته امام صادق علیه‌السلام وارث شرایط حاکم بر عصر پدر و جد بزرگوارش بود و شیعه به دلیل خفقان حاکم، نتوانسته بود از رشد و گسترش لازم بهره‌مند شود و تعداد شیعیان نسبتاً کم بود.

البته مراد، کمی تعداد شیعیان اعتقادی و معتقدان پای‌بند به دستورات ائمه علیهم‌السلام است، نه شیعیان سیاسی یا شیعه به معنی دوست‌دار اهل بیت علیهم‌السلام.^۱ قرآینی از گسترش نسبی شیعه در عصر امام صادق علیه‌السلام و تعدد مناطق شیعه‌نشین در عالم اسلامی آن روزگار حکایت دارد. برای نمونه، می‌توان از جمله زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام به امام صادق علیه‌السلام مبنی بر تصرف آن حضرت در اموال شرق و غرب، هم گسترده‌تر شدن محدوده حضور شیعیان، و هم وجود ارتباط بین آن حضرت و شیعیان در نقاط دور دست عالم اسلامی را

استنباط نمود.^۲ این گسترش در حقیقت ثمره تلاش‌های معصومین علیهم السلام در حفظ تشیع و دفع خطرات از دامان آن بود. در این عصر، با توجه به نصوص تاریخی و روایی، به‌طور قطع می‌توان مدعی وجود شیعیانی در مناطق مدینه و عراق (به خصوص کوفه و بغداد) و ایران (به خصوص قم و مناطق جبال و خراسان) و یمن و مصر و سایر مناطق شد.^۳ طبیعی است تعداد ۴۰۰۰ شاگرد و راوی و محدث که در ازمنه مختلف از محضر پرفیض آن حضرت بهره می‌بردند، می‌تواند تأییدی بر نظریه گسترش نسبی شیعه در این عصر باشد. در عصر امام کاظم علیه السلام علی‌رغم تضییقات بنی عباس، این سیر تدریجی در گسترش عالم تشیع ادامه یافت. تعدد وکلای آن حضرت و کثرت اموال و وجوه شرعی که توسط آنان جمع‌آوری می‌شد از بهترین شواهد گستردگی عالم تشیع در این عصر هستند. هر چند نصوص تاریخی و روایی ما را در معرفی دقیق وکلای ارسالی به نواحی شیعه‌نشین در دوره آغاز فعالیت سازمان وکالت، چندان یاری نمی‌دهند، ولی در مجموع، قراین موجود حاکی از صدق مدعای فوق است.

به مرور، با نزدیک‌تر شدن به دوره‌های بعد، فرستادن وکلا به نقاط دور دست، در نصوص تاریخی و روایی شکل روشن‌تری به خود می‌گیرد.^۴ با توجه به بعد مسافت بین مناطق شیعه‌نشین و مراکز استقرار ائمه علیهم السلام و عدم امکان سفر برای همه شیعیان جهت ملاقات با امام معصوم علیه السلام، ضرورت تعیین و نصب نماینده‌ای از سوی ائمه اطهار علیهم السلام و ارسال آنان به مناطق دوردست، برای ایجاد ارتباط با شیعیان و جمع‌آوری وجوه شرعی و پاسخ‌دهی به مشکلات دینی به خوبی قابل درک و تبیین می‌گردد. در فصل مربوط به محدوده جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت درباره نمونه‌های حضور وکلا در مناطق مختلف به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۲.۱. جو خفقان و دشواری ارتباط مستقیم امامان علیهم السلام و شیعیان

عامل مهم دیگر برای تشکیل سازمان وکالت و بسط و استمرار فعالیت آن، شرایط خاص سیاسی حاکم بر عصر ائمه علیهم السلام در دوره بنی عباس بود. از آن‌جا که با تضییقات موجود و فشارهای وارد شده از سوی حاکمیت عباسی به ائمه علیهم السلام و شیعیان، و کنترل‌های شدید بر روی آنان، ارتباط مستقیم و مشافهی ائمه علیهم السلام با شیعیان خطرآفرین و غیرممکن بود،

تشکیلات سازمان وکالت، قالب خوبی برای تقلیل ارتباطات مستقیم شیعیان با ائمه علیهم‌السلام به حساب می‌آمد. وکلا در حقیقت رابط بین ائمه علیهم‌السلام و شیعیان بودند و بدین وسیله هم از جان ائمه علیهم‌السلام و شیعیان دفع خطر می‌شد و هم موجبات کاهش حساسیت خلفای عباسی نسبت به امامان شیعه علیهم‌السلام فراهم می‌گردید. مؤید این مطلب، مخفیانه بودن مجموعه فعالیت‌های این سازمان است که در تمامی دوران فعالیتش به چشم می‌خورد؛ مواردی نظیر این‌که:

یک فرد شیعی برای ملاقات با امام صادق علیه‌السلام و پرسش از مسأله‌ای شرعی درباره طلاق، مجبور به فروش تصنعی خیار می‌شود تا به در خانه امام صادق علیه‌السلام می‌رسد و سؤالش را می‌پرسد؛^۵

نصر بن قابوس لخمی مدت بیست سال مخفیانه وکالت امام صادق علیه‌السلام را انجام می‌دهد و کسی بر این امر واقف نمی‌شود؛^۶

منصور عباسی برای شناسایی فعالان از بنی‌هاشم، کسی را در قالب فردی شیعی از خراسان، نزد سران بنی‌هاشم، از جمله امام صادق علیه‌السلام می‌فرستد تا به ظاهر با دادن وجوه شرعی آنها را به دام بیندازد؛^۷

برخی از شیعیان در عصر هارون^۸ و متوکل عباسی به جرم تشیع و برخی از وکلا به جرم وکالت ائمه علیهم‌السلام دستگیر و شکنجه می‌شوند و برخی به شهادت می‌رسند؛^۹

امام عسکری علیه‌السلام بر اثر شدت تضيیقات و فشارها، امکان ارتباط با شیعیان برایش فراهم نبود و تنها به هنگام رفت و آمد هفتگی به دربار خلیفه در بین راه گاه با زبان اشاره با شیعیان سخن می‌گفت؛^{۱۰}

در عصر غیبت صغرا سلیمان بن عبیدالله وزیر، برای شناسایی وکلا جاسوسانی را بسیج می‌کند؛^{۱۱}

عثمان بن سعید عمری در قالب روغن‌فروشی وظایف وکالت و بایت را انجام می‌دهد،^{۱۲}

حسین بن روح نوبختی، از شدت پنهان‌کاری و تقیه، نزد عامه به عنوان یکی از آنان شناخته می‌شود؛^{۱۳}

شیخ طوسی در توصیف عصر معتضد عباسی می‌گوید: «...لأن الأمر كان حاداً جداً»

فی زمان المعتضد والسیف یقطر دماً» و سپس به جریان آن فرد قمی اشاره کرده که اموالی را نزد ابو جعفر عمری آورد در حالی که وی را به نیابت نمی شناخت؛^{۱۴} این موارد از این حقیقت حکایت می کنند که اگر خود ائمه علیهم السلام مستقیماً با شیعیان مرتبط می شدند و وکلا به عنوان وسایط و پوشش هایی برای فعالیت آنان به میدان نمی آمدند، وضع برای امامان و شیعیان به مراتب سخت تر و تحمل ناپذیرتر می شد. شواهدی حاکی از آن است که سازمان وکالت، به خصوص در عصر شدت گیری تضییقات، فعال تر عمل می کرد؛ برای نمونه، امام کاظم علیه السلام مدتی تمامی ارتباط های خود با وکلا و شیعیان را به حداقل ممکن رساند و تمامی ارتباط ها را از طریق وکیل برجسته اش مفضل بن عمر، انجام می داد.^{۱۵} این مسأله نشان گر نقش مهمی است که وکلای ائمه علیهم السلام در سلب حساسیت ها و توجهات سوء دستگاه حاکمیت عباسی نسبت به ساحت مقدس ائمه علیهم السلام می توانستند دارا باشند.

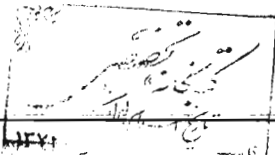
بدین ترتیب، روشن شد که شرایط خاص سیاسی نیز عامل ملی مهم برای روی آوری ائمه علیهم السلام به تشکیل و بسط فعالیت سازمان وکالت بوده و وکلا هم چون دیوارهایی حایل بین جاسوس های حکومت عباسی و فعالیت های مخفی امامان علیهم السلام محسوب می شدند. این نکته که ائمه علیهم السلام با نصب وکلا در صدد تقلیل ارتباطات مستقیم خود با شیعیان بودند و حتی بر تقلیل ارتباطات با وکلا تا حد ضرورت تأکید داشتند، از جمله ای در نامه امام هادی علیه السلام به ایوب بن نوح که برای راهنمایی و تبیین وظایفش نگاشت، قابل استفاده است. در این نامه امام علیه السلام پس از نهی هر یک از ایوب بن نوح و ابوعلی بن راشد از دخالت در امور تحت قلمرو دیگری می فرماید: «اگر به آنچه شما را بدان امر کردم عمل نمودید از مراجعه مکرر نزد من مستغنی خواهید شد».^{۱۶}

۳.۱. عدم دسترسی شیعیان به امامان علیهم السلام به سبب حبس، شهادت و غیبت

از دیگر اسباب روی آوری امامان شیعه علیهم السلام به تأسیس، گسترش و تقویت سازمان وکالت، بروز شرایط سخت برای آنان در برهه هایی از زمان بود. سلطه حکومت های جائر عباسی و فشارهایی که علیه امامان علیهم السلام وجود داشت، گاه به حبس ایشان و گاه به شهادت آنان و در نهایت به غیبت خلف صالح آنان انجامید. در این مقاطع حساس

زمانی، وکلا و سازمان وکالت، بهترین پناه‌گاه و مرجع و ملجأ برای شیعیانی بودند که برای رفع مشکلات دینی، کلامی، فقهی و سایر امور مرتبط با امامان علیهم‌السلام به نزد آنان مراجعه می‌کردند.

در عصر امام کاظم علیه‌السلام (که بنا بر اعتقاد برخی محققان، دوره شروع فعالیت سازمان وکالت،^{۱۷} و به اعتقاد برخی دیگر، دوره رشد و اوج‌گیری فعالیت آن بوده است،^{۱۸} تأثیر شرایط سخت و حاد، از جمله محبوس بودن چند ساله امام کاظم علیه‌السلام، در تأسیس یا تشدید فعالیت این سازمان قابل انکار نیست. تردیدی نیست که یکی از گسترده‌ترین دوره‌های فعالیت سازمان وکالت، عصر امام کاظم علیه‌السلام است؛ در این دوره شیعیان به وسیله یک شبکه ارتباطی گسترده در نقاط مختلف، با یکدیگر و با امامشان در ارتباط بودند. در تأیید این نکته می‌توان به سخن علی بن اسماعیل بن جعفر علیه‌السلام اشاره کرد که برای سعایت از امام کاظم علیه‌السلام نزد یحیی بن خالد برمکی، درباره آن حضرت چنین گفت: «... إِنَّ الْأَمْوَالَ تُحْمَلُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَإِنَّ لَهُ بَيْوتَ أَمْوَالٍ وَانْه اشْتَرَى ضِيعَةً بِثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فَسَمَّاها الْيَسِيرَةَ...»^{۱۹}. مؤید دیگر کلام هارون عباسی به امام کاظم علیه‌السلام است که: «خليفةُنا يَجِبُ إِلَيْهِمَا الْخَرَجُ...»^{۲۰} (و مرادش از خلیفتان، خودش و امام علیه‌السلام بود و اشاره به اموال و وجوه شرعی دارد که از نقاط مختلف به دست امام علیه‌السلام می‌رسید). علاوه بر این، توجه به کثرت اموال باقی مانده در دست وکلای امام کاظم علیه‌السلام پس از شهادت آن جناب، می‌تواند حاکی از گستردگی شبکه ارتباطی وکالت باشد.^{۲۱} پس از محبوس شدن امام کاظم علیه‌السلام، شیعیان به نزد وکلای منصوب از جانب حضرت مراجعه می‌کردند، به خصوص که برخی از این وکلا، «باب» امام علیه‌السلام نیز بودند و اختیارات وسیعی داشتند؛ برای نمونه «مفضل بن عمر جعفی» از وکلای سرشناس آن حضرت بود و در حقیقت تنها رابط بین وکلا و شیعیان با امام محسوب می‌شد و حتی وکلا، موظف بودند اموال و وجوه شرعی را به جای امام علیه‌السلام به وی تحویل دهند.^{۲۲} گرچه با حبس امام علیه‌السلام ارتباط آن حضرت با شیعیان به حداقل رسید، ولی طبق قرائنی آن جناب در زندان نیز ارتباط خود با شیعیان و به ویژه وکلا را حفظ کرده بود؛ برای نمونه، بنا به نقل شیخ مفید، آن حضرت طی نامه‌ای که از زندان برای حسین بن مختار (که به قرینه همین نامه می‌تواند از وکلای حضرت بوده باشد) ارسال شد، دستوراتی صادر فرمودند.^{۲۳} در



عصر امام هادی علیه السلام نیز که آن جناب به دستور متوکل عباسی به سامرا آورده شد و زیر نظر قرار گرفت، وکلای امام کانال عمده ارتباطی بین شیعیان با آن حضرت بودند. همین وضعیت در عصر امام عسکری علیه السلام نیز ادامه داشت.^{۲۴}

وکلای ائمه علیهم السلام در روزهایی که امامی به شهادت می‌رسید و در میان برخی از شیعیان تردیدهایی نسبت به جانشین او وجود داشت، بهترین کانون تعیین‌کننده نسبت به معرفی امام بعدی بودند. همین وکلا در این مقاطع حساس زمانی، وظیفه مقابله با انحرافات و جریانات باطل را به خوبی ایفا می‌کردند؛ برای نمونه، در عصر حساس پس از شهادت امام کاظم علیه السلام که موجبات گرایش به مذهب وقف در میان شیعیان پدید آمده بود، وکیل درست‌کردار امام کاظم علیه السلام یعنی یونس بن عبدالرحمن، با طرح حدیث شریف «اذ ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه فان لم يفعل سلب نور الايمان» به مقابله با این جریان برمی‌خیزد.^{۲۵} هم‌چنین پس از شهادت امام رضا علیه السلام، وکلای آن حضرت که در رأسشان عبدالرحمن بن حجاج قرار داشت به همراه برخی دیگر، هم‌چون: یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی، ربان بن صلت و محمد بن حکیم در منزل عبدالرحمن بن حجاج گرد آمدند تا پیرامون امامت امام جواد علیه السلام و شبهاتی که در این باره با توجه به سن آن جناب پدید آمده بود بحث کنند.^{۲۶} چنان‌که پس از شهادت امام جواد علیه السلام، سران شیعه در خانه «محمد بن فرج»، وکیل برجسته امام جواد علیه السلام، اجتماع کردند تا نسبت به جانشین آن حضرت بحث کنند و «محمد بن فرج» با دعوت از خادم امام جواد علیه السلام برای حضور در آن جمع و ارائه نامه‌های امام جواد علیه السلام برای تثبیت امامت فرزندش امام هادی علیه السلام سران شیعه را نسبت به حقانیت امامت آن حضرت قانع نمود.^{۲۷}

پس از شهادت امام عسکری علیه السلام نیز که جو حیرت و سردرگمی نسبت به امامت در میان شیعیان پدید آمده بود و حضرت حجت (عج) به دلیل شرایط خاص زمانی در حال غیبت به سر می‌برد و حاکمیت عباسی نیز با توجه به مشهور بودن احادیث نبوی در جامعه مبنی بر مهدویت دوازدهمین امام، در صدد دستیابی به وجود مقدس امام بود، نواب اربعه و وکلای آن جناب ملجأ و مرجع و راهنمای شیعیان در امور مختلف شرعی، اعتقادی و اجتماعی بودند. از نمونه‌های قابل ذکر، می‌توان به جریان «ابوالعباس احمد دینوری سراج» اشاره کرد که از جانب مردم دینور برای تحویل وجوه شرعی به بغداد

می‌آید در حالی که باب حضرت حجت علیه السلام را نیز نمی‌شناخته، و پس از آن که به کذب سایر مدعیان پی می‌برد، به نزد ابو جعفر عمری راهنمایی می‌شود و با تمهیدات وی نسبت به حقانیت و صداقت او یقین کرده و وجوه شرعی را تحویل می‌دهد.^{۲۸} نمونه‌های متعدد دیگری از عمل کرد نواب و وکلا در عصر غیبت وجود دارد که جایگاه ارزشمند آنان در این عصر را تبیین می‌کند. این نمونه‌ها در فصل مربوط به بیان وظایف و شئون سازمان وکالت به تفصیل ذکر خواهد شد.

۴.۱. آماده‌سازی شیعیان نسبت به شرایط عصر غیبت

از دیگر عوامل روی آوری ائمه معصومین علیهم السلام به سازمان وکالت، ایجاد زمینه‌های مناسب برای آمادگی شیعه در مواجهه با شرایط عصر غیبت بود. در صورت فقدان آمادگی و زمینه‌های لازم، غیبت ناگهانی امام معصوم علیه السلام، برای شیعیان که دو و نیم قرن از نعمت حضور امامان معصوم علیهم السلام بهره‌مند بودند، می‌توانست واقعه‌ای غیر منتظره و مشکل‌آفرین باشد. چنین حادثه‌ای در طول تاریخ بشریت کم‌نظیر و عجیب بود.^{۲۹} از این رو امامان شیعه علیهم السلام با ایجاد شرایط مشابه، شیعه را به تدریج با شرایط عصر غیبت آشنا می‌ساختند، از مشخصات بارز عصر غیبت آن بود که شیعیان تنها از طریق باب حضرت حجت (عج) امکان ارتباط با آن حضرت را داشتند، و همین‌طور برای طرح مشکلات خود بایستی آنها را به صورت مکتوب به وکلا و ابواب حضرت تحویل می‌دادند و سپس پاسخ را در قالب توقیعات دریافت می‌کردند. این رویه گرچه کم و بیش در عصر سایر ائمه علیهم السلام نیز اعمال می‌شد ولی در عصر امام هادی و امام عسکری علیهم السلام که شیعیان در آستانه ورود به عصر غیبت قرار داشتند، تشدید شد. برای نمونه، می‌توان به جریان تظلم و دادخواهی سیف بن لیث اشاره کرد که با وجود آن‌که در سامرا بود مطلب را کتباً به امام عسکری علیه السلام رساند.^{۳۰} در این عصر عمده امور دفتر وکالت، به وسیله باب امام هادی و امام عسکری علیهم السلام، یعنی «عثمان بن سعید عمری» و برخی دیگر از وکلای سرشناس آن دو بزرگوار انجام می‌گرفت.^{۳۱} از همین رو است که وی از سوی آن دو بزرگوار مدح بلیغ شده و شیعیان و وکلای دیگر، مأمور به مراجعه نزد وی بوده‌اند. از جمله کلمات امام هادی علیه السلام در مدح وی آن است که به احمد بن اسحاق فرمود: این ابوعمر، مورد اعتماد

و امین من است و آنچه بگوید و انجام دهد از جانب من گفته و انجام داده است، از وی بشنوید و اطاعت کنید. احمد بن اسحاق گوید: پس از شهادت امام هادی (ع) به حضور امام عسکری (ع) رسیدم و آن حضرت نیز شبیه کلام پدر بزرگوارش را فرمود.^{۳۲} در این راستا، جریان توثیق و معرفی وی به حدود چهل نفر از شیعیان در یک مجلس و به گروهی دیگر از شیعیان در مجلسی مشابه، از نمونه‌های دیگر مدح و توثیق امامین عسکریین (ع) درباره او است.^{۳۳}

برای آماده‌سازی و عادت دادن شیعیان به شرایط عصر غیبت و مراجعه نزد وکلا به جای ملاقات با امام، یکی از شیوه‌هایی که توسط دو امام هادی و عسکری (ع) اعمال شد شیوه احتجاج و غیبت بود. از نقلی که مسعودی در این باره دارد می‌توان کیفیت عملکرد امامین عسکریین (ع) در این زمینه را تبیین نمود؛ گرچه این نقل با توجه به قراین موجود خالی از مبالغه نیست.^{۳۴} مسعودی نقل کرده که: ابوالحسن عسکری (ع) (امام هادی) از بسیاری از شیعیان به جز تعداد اندکی در احتجاج بود و وقتی نوبت به ابی‌محمد امام حسن عسکری (ع) رسید با خواص خود و غیر آنان از پس پرده سخن می‌گفت، مگر در زمان‌هایی که به خانه سلطان می‌رفت. این نحوه رفتار ایشان و پدر گرامی‌اش، مقدمه‌ای برای غیبت صاحب‌الزمان (عج) بود تا شیعه با این وضع خو گرفته و نسبت به غیبت بیگانه نباشد و عادت بر احتجاج و استتار جاری شود.^{۳۵}

اجتناب از پاسخ‌های مشافهه‌ی و مستقیم و تأکید امامین عسکریین (ع) بر ارتباط کتبی با شیعیان از طریق وکلا نیز در راستای آماده‌سازی شیعه برای پذیرش شرایط عصر غیبت بود. وقتی به مجموعه نامه‌ها و توقیعات امامان معصوم (ع) توجه کنیم غالب آنها را مربوط به دو امام هادی و عسکری (ع) و بیش از آنها مربوط به امام عصر (عج) می‌یابیم. این رویه آن‌چنان شایع شده بود که اصحاب و خواص آن دو بزرگوار، این را مفروض می‌دانستند که برقراری ارتباط با ایشان جز از طریق مراسله و مکاتبه انجام نمی‌شود.^{۳۶} کثرت این توقیعات به حدی بود که در یک مورد، احمد بن اسحاق برای کسب یقین به صدور نامه‌ها از امام عسکری (ع)، از آن حضرت طلب دست‌خط می‌کند.^{۳۷} نمونه‌های متعددی از نامه‌ها و توقیعات در این زمینه قابل ارائه است که به خواست الهی در فصل مربوط به شئون و وظایف وکلا به تفصیل بدان می‌پردازیم.

شیوه دیگری که در آستانه عصر غیبت، برای تمهید مقدمات آن، به خصوص از جانب امام حسن عسکری (ع) اعمال می‌شد نوع پاسخ‌های مربوط به سؤالات شرعی است، که بیشتر شبیه فتوا بود و غالباً به عبارت «ان شاء الله» ختم می‌شد و صورت فتوا به خود می‌گرفت.^{۳۸} شاید همین شیوه باعث شده که یکی از شیعیان آن حضرت در بیان مسأله خود درخواستی چنین نامعمول کند: «فرأیک - ادام الله عزک - فی مسألة الفقهاء قبلک عن هذا و تعریفنا ذلک لنعمل ان شاء الله». ^{۳۹} هم‌چنین نقل شده که امام (ع) در پاسخ جامعه شیعه که کتابی در احکام شرعی درخواست کرده بودند، کتاب «یوم و لیل» یا کتاب «التأذیب» اثر ابو جعفر احمد بن عبدالله مهران، معروف به ابن‌خانبه و از محدثان پیش از آن دوره، را معرفی کردند. این امر به خوبی نشان‌گر اهتمام امام (ع) در توجه دادن شیعیان به موارث علمی گذشتگان است، که در آینده‌ای نزدیک چاره‌ای جز رجوع به آن نداشتند.

اینها همه برای آن بود که شیعیان با شرایط عمومی عصر غیبت خو بگیرند. از آنجا که سازمان وکالت، در عصر غیبت تنها نقطه امید شیعیان و تنها کانال ارتباطی با امام (ع) بود، اقدامات ائمه پیشین، از جمله دو امام هادی و عسکری (ع)، در به کارگیری شیوه‌هایی که منجر به توجه بیشتر به این تشکیلات می‌شد، بسیار منطقی و حساب شده بود. برای امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) و دیگر امامان، که مؤسس و گسترش‌دهنده فعالیت سازمان وکالت بودند، کاملاً روشن بود که این سازمان در مسیر فعالیت خویش، دوره‌ای را در پیش‌رو خواهد داشت که به عنوان تنها مرجع رسیدگی به مشکلات جامعه شیعه مطرح خواهد بود. از این رو با ایجاد و گسترش و تقویت این تشکیلات، نهالی را کاشتند که رفته رفته به درخت تناوری تبدیل شد که اوج ثمردهی آن در دوران غیبت صغری بود.

با توجه به زمینه‌ها و عواملی که مورد اشاره قرار گرفت، روشن شد که با راه‌اندازی این تشکیلات مخفی، علاوه بر آن‌که وسیله‌ای مطمئن برای برقراری ارتباط شیعیان و امامان (ع) در دورترین نقاط فراهم آمد، این سازمان تبدیل به ملجأ و مرجعی برای رفع حیرت و پاسخ به مشکلات در عصر حبس، شهادت و غیبت امامان شیعه (ع) شد. هم‌چنین از سوی دیگر، موجب انصراف آنظار حکام از فعالیت‌های ائمه (ع)، و بالاتر از همه، موجب پی‌ریزی شالوده‌ی رهبری شیعه در قریب ۷۰ سال عصر غیبت صغرا گشت.

پی‌نوشت‌های فصل اول

۱. ر.ک: رجال کشی، ص ۱۲۳، ح ۱۹۴.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۵.

۳. در این باره، برای نمونه و مؤید، می‌توان به جریان حمل اموال توسط دو مرد خراسانی نزد امام صادق علیه السلام اشاره کرد. ر.ک الخرائج والجرائع، ج ۲، ص ۷۷۷. همچنین ارسال جاسوسی از سوی منصور عباسی به عنوان فردی از شیعیان خراسان، که مقداری وجوه شرعی را نزد تعدادی از بنی‌هاشم آورده بود و در واقع قصد آنها را داشت، می‌تواند دلیل دیگری بر وجود شیعیان در مناطق دوردستی همچون خراسان، و ارتباط مالی بین آنان و امام صادق علیه السلام باشد. البته در این جریان با هشیاری امام صادق علیه السلام فرد جاسوس متوجه علم حضرت به حقیقت ماجرا شد. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۴۷۵، ح ۶، و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۰.

۴. درباره قراین حضور وکلا در عصر امام کاظم علیه السلام، در مناطقی هم‌چون: مصر، کوفه، بغداد و مدینه نک: رجال کشی، ص ۴۵۹، ۴۶۶، ۴۶۷، ۵۷۹ و ۵۹۸، شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۳۰؛ رجال نجاشی، ص ۲۲۹، و الخرائج والجرائع، ج ۱، ص ۳۲۸. و درباره قراین مربوط به عصر عسکریین علیهم السلام نک: جریان نصب ابراهیم بن عبده توسط امام عسکری علیه السلام به عنوان وکیل ناحیه نیشابور و بیهق، در رجال کشی، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳، و نصب ابوعلی بن راشد به عنوان وکیل ناحیه بغداد، مدائن و قراء سواد توسط امام هادی علیه السلام، در رجال کشی، ص ۵۱۳، ح ۹۹۲، و نصب حسن بن قاسم بن علاء به جانشینی پدر به وکالت منطقه آذربایجان توسط ناحیه مقدسه، در کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص ۱۹۲.

۵. الخرائج والجرائع، ج ۲، ص ۶۴۲.

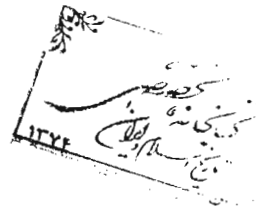
۶. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۰؛ تعبیر شیخ چنین است: «انه كان وکیلا لابی عبدالله علیه السلام عشرين سنة ولم يعلم انه وکیل».

۷. کافی، ج ۱، ص ۴۷۵، ح ۶ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۰.
۸. برای نمونه، می‌توان اشاره کرد به: دستگیری و شکنجه محمد بن ابی عمیر در زمان هارون، برای افشای اسامی و مواضع شیعیان و اصحاب امام کاظم علیه السلام، که پس از تحمل ضربات تازیانه نزدیک بود لب به سخن بگشاید که صدای محمد بن یونس بن عبدالرحمن را شنید که به وی خطاب می‌کرد: «اتق الله یا محمد بن ابی عمیر»، و لذا صبر کرد و پس از مدتی آزاد شد. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۲۲۹.
۹. برای نمونه، می‌توان اشاره کرد به: جریان دستگیری و شکنجه و شهادت تعدادی از شیعیان و وکلای امام هادی علیه السلام نظیر: علی بن جعفر همانی (رجال کشی، ص ۶۰۷، ح ۱۱۲۹) و ابوعلی بن راشد و عیسی بن جعفر بن عاصم و ابن بند (رجال کشی، ص ۶۰۳، ح ۱۱۲۲)، و کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص ۲۱۲-۲۱۳).
۱۰. اثبات الوصیه، ص ۲۴۳ و ۲۴۶.
۱۱. کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰.
۱۲. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۴؛ تعبیر شیخ درباره عثمان بن سعید عمری چنین است: «... و يقال له السَّمانُ لانه كان يَتَجَرُّ في السَّمنِ تَغْطِيَةً على الامر و كان الشيعة اذا حملوا الى ابى محمد عليه السلام ما يجب عليهم حمله من الاموال أنفذوا الى ابى عمرو فيجعله في جراب السمن و زقاقه و يحمله الى ابى محمد عليه السلام تقيَةً و خوفًا...».
۱۳. همان، ص ۲۳۷؛ بنا به نقل شیخ طوسی، حسین بن روح در جمع عامه، هنگامی که در مورد افضل صحابه بحث می‌کردند، چنین اظهار نمود: «الذى اجتمعت الصحابة عليه هو تقديم الصديق ثم بعده الفاروق ثم بعده عثمان ذوالنورين ثم على الوصي، و اصحاب الحديث على ذلك و هو الصحيح عندنا...!».
۱۴. همان، ص ۱۷۹.
۱۵. همان، ص ۲۱۰، و تنقيح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴.
۱۶. رجال کشی، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲.
۱۷. مکتب در فرآیند تکامل، حسین مدرسی طباطبائی، ص ۲۰.
۱۸. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، دکتر جاسم حسین، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، ص ۱۳۴.

۱۹. الارشاد، شیخ مفید، ص ۲۹۹؛ کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱ و مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۲۶.
۲۰. الاحتجاج، طبرسی، ص ۳۸۹.
۲۱. برای نمونه، درباره اموال باقی‌مانده در دست وکلایی که به وقف گراییدند، نک: کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص ۴۳.
۲۲. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۰ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴.
۲۳. ... عن الحسين بن المختار قال: خرجت إلينا ألواح من ابی الحسن موسی عليه السلام و هو فی الحبس: «عهدی الی اکبر ولدی ان یفعل کذا و ان یفعل کذا و فلان لا تنله شیئاً حتی القاک او یقضی الله علی الموت. ر.ک: الارشاد، ص ۳۰۵.
۲۴. رجال کُشی، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳ و ص ۵۸۰، ح ۱۰۸۹.
۲۵. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۳.
۲۶. اثبات الوصیه، ص ۲۱۳.
۲۷. کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.
۲۸. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰.
۲۹. ر.ک: تاریخ الغیبه الصغرا، محمد صدر، ص ۲۱۱-۲۱۴.
۳۰. کافی، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۸.
۳۱. تاریخ اهل بیت عليهم السلام، تحقیق سید محمد رضا جلالی حسینی، ص ۱۴۹، و تاریخ الغیبه الصغرا، پیشین، ص ۲۲۷.
۳۲. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۵.
۳۳. همان، ص ۲۱۶-۲۱۷.
۳۴. ر.ک: تاریخ الغیبه الصغرا، پیشین، ص ۲۲۳.
۳۵. اثبات الوصیه، ص ۲۶۲.
۳۶. تاریخ الغیبه الصغرا، ص ۲۲۳.
۳۷. کافی، ج ۱، ص ۵۱۳، ح ۲۷.
۳۸. برای نمونه ر.ک: کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۴، ص ۱۲۴، ج ۵، ص ۲۳۹، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۱۰، ج ۶، ص ۳۵ و ج ۷، ص ۳۷، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۱۵۰ و ۴۰۲؛ —

لایحضره الفقیه، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۱۱۴، ج ۲، ص ۱۵۳ و ۴۴۴، ج ۳، ص ۶۷، ۱۷۳، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۹۶، ۳۰۴، ۴۸۸، ۵۰۸ و ج ۴، ص ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۷ و ۲۶۹؛ تهذیب، تصحیح خراسان، ج ۱، ص ۴۳۱، ج ۴، ص ۱۳۶، ج ۶، ص ۱۹۲، ۱۹۶، ج ۷، ص ۳۵، ۷۵، ۹۰، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۷۷ و ج ۹، ص ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۶۱، ۱۸۵، ۲۱۴، ۲۱۵ و ۲۱۷ و استبصار، تصحیح خراسان، ج ۱، ص ۱۹۵، ۳۸۳، ۱۰۸ و ج ۴، ص ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۶۷. هم چنین ر.ک: نامه امام حسن عسکری علیه السلام به اهالی قم که در آن به فرموده یکی از امامان پیشین استدلال کرده اند، و تعبیر چنین است: «لقول العالم سلام الله علیه». مناقب آل ابی طالب، نشر دار الاضواء، ج ۴، ص ۴۲۵ (به نقل از مکتب در فرآیند تکامل، سید حسین مدرسی طباطبایی، ص ۹۸ و ۹۹).

۳۹. تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۶۱ و الاستبصار، ج ۴، ص ۱۱۳.



فصل دوم

محدوده زمانی و سیر فعالیت سازمان وکالت از آغاز تا انجام

مسئله اساسی در این قسمت آن است که تاریخ شروع فعالیت تشکیلات وکالت، مربوط به عصر کدامین امام معصوم علیه السلام و به ابتکار کدام یک از آن ذوات مقدسه بوده است؟ باید توجه داشت که گرچه به هنگام بررسی متون روایی و تاریخی، به تصریحاتی نسبت به وجود وکلا برای ذوات مقدسه معصومان علیهم السلام قبل از امام صادق علیه السلام نیز برمیخوریم، ولی وکالت در این دوره‌ها در مفهومی غیر از آنچه در پژوهش حاضر مراد است مطرح بوده است.^۱ وکالت به مفهوم «نمایندگان عمومی ائمه علیهم السلام برای انجام یک سلسله وظایف خاص در میان شیعیان» در واقع از عصر امام صادق علیه السلام به بعد پدید آمده است. در این جا این سؤال پیش می‌آید که چرا سابقه چنین تشکیلاتی را در عصر امام باقر علیه السلام و دوره‌های قبل از ایشان نمی‌یابیم؟ و از سوی دیگر، چرا معتقدیم که این تشکیلات از عصر امام صادق علیه السلام - و نه عصر امام کاظم علیه السلام - شروع به فعالیت نموده است؟

برای پاسخ به سؤال اول باید به دو نکته توجه کرد. نکته اول آنکه، تعداد شیعیان و میزان گسترش آن‌ها در مناطق مختلف آن‌قدر نبوده است که نیاز به اعزام نماینده و وکیل از جانب امام باقر علیه السلام و امامان پیش از ایشان احساس شود. مؤید این مطلب روایت منقول از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «ارتد الناس بعد قتل الحسين علیه السلام الا ثلاثة: ابو خالد الکابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم، ثم إن الناس لحقوا و كثروا».^۲ هم‌چنین سختی شرایط سیاسی و اجتماعی در عصر امام باقر علیه السلام، به ویژه دوران هشام بن عبدالملک، مانع فعالیت‌های آن حضرت برای گسترش دامنه تشیع بود.^۳ دوم آنکه، شرایط حاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز اجازه تشکیل چنین سازمانی را نمی‌داد. از اهداف عمده تشکیل این سازمان، جمع وجوه مالی و هدایا و نذورات شیعیان بود و در عصر بنی امیه، شیعیان در نهایت تنگدستی به سر می‌بردند. چنان‌که برخی، بخشودگی

خمس تا زمان امام صادق علیه السلام را به ضعف بنیه مالی شیعیان تعلیل نموده‌اند. علاوه بر این که شرایط سیاسی نیز برای تشکیل این سازمان مناسب نبود.

با توجه به مجموع این زمینه‌ها می‌توان دریافت که چرا در منابع رجالی هیچ گونه تصریحی به وکالت کسی از اصحاب امام باقر علیه السلام و امامان پیش از ایشان نشده است؛ گرچه بنا بر یک احتمال در عبارت شیخ طوسی در کتاب الغیبه، حمران بن اعین می‌تواند وکیل امام باقر علیه السلام محسوب شود.^۴

از عصر امام صادق علیه السلام به بعد، با روی کار آمدن بنی عباس و درگیری‌های آنان با بنی امیه، زمینه‌هایی برای گسترش تشیع فراهم شد. این که تعداد محدثان و شاگردان روایت‌کننده از امام صادق علیه السلام حدود چهار هزار نفر ذکر شده است، می‌تواند گویای میزان رشد کمی شیعیان در این عصر باشد. شرایط سیاسی نیز در اواخر خلافت بنی امیه و اوایل دوره بنی عباس برای پایه‌ریزی چنین تشکیلاتی مساعد بود. از این رو ادعای پی‌ریزی مقدمات سازمان وکالت توسط امام صادق علیه السلام، ادعای گزافی نخواهد بود. تنها کسی که اشاره‌ای به اسامی تعدادی از وکلای امام صادق علیه السلام کرده، شیخ طوسی در کتاب الغیبه است.^۵ وی پس از شروع در فصل مربوط به معرفی سفرای عصر غیبت، ابتدا به معرفی وکلای ممدوح و مذموم ائمه علیهم السلام پیش از عصر غیبت پرداخته است و از جمله وکلای امام صادق علیه السلام، از حمران بن اعین، مفضل بن عمر جعفی، معلی بن خنیس، نصر بن قابوس لخمی و عبدالرحمن بن الحجاج نام برده است. شیخ درباره معلی بن خنیس تعبیر: «کان من قوام ابی عبدالله علیه السلام» و نسبت به نصر بن قابوس و عبدالرحمن بن الحجاج تعبیر: «کان وکیلاً لابی عبدالله علیه السلام» را به کار برده است؛ و نسبت به حمران بن اعین و مفضل بن عمر جعفی، گرچه تصریح به وکالت ندارد، ولی با توجه به عنوان فصل، واضح است که وی در صدد برشماری وکلای ممدوح ائمه علیهم السلام است.

بر اساس تصریح شیخ طوسی به وکالت این پنج نفر برای امام صادق علیه السلام جای تردید باقی نمی‌ماند که حداقل، پی‌ریزی سازمان وکالت مربوط به این عصر است؛ گرچه فعالیت و گسترش آن در این عصر، هم چون عصر امام کاظم علیه السلام نبوده است. در تأیید این نکته (شروع فعالیت سازمان وکالت در عصر امام صادق علیه السلام) می‌توان به جریان حساب‌رسی امام صادق علیه السلام از یکی از وکلایش اشاره نمود که حضرت وکیل خود را به

سبب خیانت در اموال مورد مؤاخذه قرار داد.^۶ با توجه به تعبیر «أَحَدٌ مِنْ وَكَلَانِهِ» در این روایت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که حضرت وکلای متعددی داشته و بر کار آنان نیز نظارت دقیق می‌کرده، به نحوی که در صورت خیانت آنان، این امر بر حضرت پوشیده نمی‌ماند؛ و وجود وکلای متعدد برای امام صادق علیه السلام در این عصر، مؤید وجود تشکیلات وکالت است.

برخی از محققان^۷ سعی دارند که این‌گونه وکالت‌ها را به عنوان وکالت در امور شخصی حضرت قلمداد کنند؛ یعنی این افراد را خدمت‌کاران حضرت می‌دانند که وجوه مالی را که شیعیان به مدینه می‌آوردند نیز دریافت می‌کردند. اما با توجه به تصریح شیخ طوسی به وکالت آن پنج نفر، لزومی ندارد تمامی این افراد را خدمت‌کاران شخصی حضرت محسوب نماییم. علاوه بر آن شواهد متعددی نیز مؤید این مطلب است؛ از جمله: اعتراض زید بن علی بن الحسین علیه السلام به امام صادق علیه السلام که: «اموال شرق و غرب را تملک می‌کنی و در خانه‌ات نشسته‌ای!»^۸

فرستادن جاسوسی توسط منصور عباسی به عنوان فردی شیعی از اهالی خراسان، که قصد داشت با تحویل وجوه شرعی و اموال به امام صادق علیه السلام و عبدالله بن الحسن علیه السلام و گرفتن دست‌خط از آنان، سندی مبنی بر فعالیت آنان علیه حکومت عباسی فراهم کند؛^۹ که این امر نشان‌گر وجود رابطه مالی بین امام علیه السلام و خراسان و آگاهی منصور از این امر است؛

جریان آوردن اموالی توسط دو مرد خراسانی به نزد امام صادق علیه السلام.^{۱۰}

از این رو در مجموع می‌توانیم همچون برخی دیگر از محققان^{۱۱}، مدعی تأسیس این سازمان در عصر امام صادق علیه السلام و سپس تقویت و بسط و گسترش آن در عصر امام کاظم علیه السلام باشیم.

در عصر امام کاظم علیه السلام، هر چند این سازمان با مشکلاتی هم‌چون دستگیری و شکنجه حضرت و برخی از وکلا مواجه شد،^{۱۲} ولی نواحی تحت پوشش وکلا و محدوده اقتدار آنان با تشدید فعالیت‌ها گسترش می‌یافت. وکلای آن حضرت در نقاطی مثل کوفه^{۱۳}، بغداد^{۱۴}، مدینه^{۱۵}، مصر^{۱۶} و برخی نقاط دیگر به فعالیت مشغول بودند. پس از شهادت امام کاظم علیه السلام، برخی از وکلای سرشناس آن جناب با طرح مذهب وقف و

تصاحب اموال زیادی که از ناحیه وکالت در دستشان گرد آمده بود، ضربه بزرگی را بر پیکره این سازمان وارد آوردند.^{۱۷} امام رضا (ع) که وارث این تشکیلات بود، با بروز این مشکل، تعدادی از وکلای کارآزموده پدر گرامی اش و بیش از صد هزار دینار را از دست داد.^{۱۸} آن حضرت، این مشکل را بین سال‌های ۱۸۳ تا ۲۰۲ ق حداقل به صورت جزئی حل کرد و نسبت به اقتناع بعضی از اعضای سرشناس مذهب وقف، که در عین حال از وکلای پدر گرامی اش نیز بودند (نظیر عثمان بن عیسیٰ و یروانش) موفق شد.^{۱۹} در همین اثنا نقش سازمان وکالت برای رفع نیازها و وظایف جدید جامعه گسترش یافت. وکلای آن حضرت در قم^{۲۰}، کوفه^{۲۱}، بغداد^{۲۲} و سایر نقاط به فعالیت مشغول بودند و نقش برخی از وکلای سرشناس حضرت، هم چون عبدالرحمن بن حجاج، در حفظ سازمان از انشعاب جدید، مهم بود.^{۲۳} علاوه بر این که، تکیه به اصل تقیه و شرکت برخی از شیعیان در مناصب دولتی و ارتش عباسی، به حفظ و استمرار فعالیت این سازمان کمک می‌کرد.^{۲۴}

با شهادت امام رضا (ع)، فرزند هفت ساله آن جناب، وارث این تشکیلات شد. وکلای مبرز امام رضا (ع) در ابتدای دوران امامت امام جواد (ع)، که به لحاظ کمی سن آن حضرت تردیدهایی بین شیعیان درباره امامت ایشان پدید آمده بود، در تثبیت امر امامت نقش مهمی داشتند. از میان آنان می‌توان به عبدالرحمن بن حجاج، صفوان بن یحیی و یونس بن عبدالرحمن اشاره نمود.^{۲۵} در سراسر حیطه در این زمان، سازمان وکالت وکلایی را به حکمرانی عباسی اعزام می‌کرد و فعالیت آن رو به گسترش بود.

وکلای امام رضا (ع) در مناطقی همچون: اهواز،^{۲۶} همدان،^{۲۷} سیستان و بست^{۲۸}، ری^{۲۹}، بصره^{۳۰}، واسط، بغداد^{۳۱} و مراکز سنتی هم چون کوفه و قم^{۳۲} پخش شده بودند. ضمن آن که برخی از شیعیان، و احتمالاً وکلای آن حضرت، در دستگاه حکومت عباسی به کار مشغول بودند؛ برای نمونه، می‌توان به نوح بن درّاج اشاره کرد که فرزندش وکیل امام (ع) بود و به سمت قاضی بغداد و سپس کوفه منصوب شد، و عقیده اصلی خود را مخفی می‌کرد.^{۳۳}

در دوران طولانی امامت حضرت هادی (ع) (۲۲۰ تا ۲۵۴ ق) با بروز وضعیت جدید، یعنی انتقال آن جناب از مدینه به سامرا^{۳۴} و ناممکن شدن تماس مستقیم بین امام (ع) و

پيروانش، نقش مذهبی و سیاسی وکالت رو به افزایش نهاد و وکلای آن حضرت، مسئولیت بیشتری در گردش امور یافتند. به تدریج این سازمان، تنها مرجعی شد که می توانست حقانیت امام جدید را تعیین و ثابت کند؛ برای نمونه، چون امام جواد علیه السلام در سال ۲۲۰ ق. به شهادت رسید، رهبران برجسته سازمان وکالت، جلسه ای سرّی در منزل وکیل ارشد آن حضرت، «محمد بن فرج»^{۳۵} ترتیب دادند تا امام جدید را، که مشخص شد امام هادی علیه السلام است، معرفی کنند.^{۳۶}

وکلای امام هادی علیه السلام، به تدریج تجربیاتی ارزنده را در سازمان دهی پیروانشان در واحدهای جداگانه به دست آوردند. اخبار تاریخی متعدد، گویای آنند که وکلای شیعیان را بر مبنای نواحی گوناگون به چهار گروه تقسیم کردند: ناحیه نخست، بغداد و مدائن و سواد و کوفه؛ ناحیه دوم، بصره و اهواز؛ ناحیه سوم، قم و همدان؛ و ناحیه چهارم، حجاز و یمن و مصر را شامل می شد. هر ناحیه به یک وکیل مستقل واگذار می شد و کارگزاران محلی تحت نظر او منصوب می شدند.^{۳۷} برخی از دستورالعمل های امام هادی علیه السلام به وکلا، حاکی از وجود سامان مندی و نظمی خوب در سازمان وکالت در این دوره است و همین امر موجب حفظ آن از آسیب های اجتناب ناپذیر، پس از حملات وحشیانه متوکل به شیعیان گردید.

در دوران دو امام هادی و عسکری علیه السلام، فعالیت سازمان وکالت با توجه به عوامل و زمینه های خاص این دوره که در آستانه عصر غیبت بود، گسترش یافته و تقویت شد. اهتمام این دو امام بزرگوار بر عادت دادن شیعه به مراجعه نزد واسطه یا باب ایشان، یعنی عثمان بن سعید عمری قرار داشت. وی مهم ترین وکیل این عصر و سپس اوایل عصر غیبت صغری بود.^{۳۸}

با شهادت امام عسکری علیه السلام، عثمان بن سعید، رهبری سازمان وکالت را به عنوان نخستین نماینده امام دوازدهم (عج) به عهده گرفت. در دوران نیابت وی و به خصوص فرزندش محمد، سازمان وکالت به بیشترین میزان گسترش خود در طول حیاتش تا آن زمان دست یافت. گذری بر فهرست وکلای عصر غیبت صغرا و مقایسه آن با اعصار پیشین به خوبی نشان گر میزان این گسترش است.^{۳۹} با توجه به شرایط خاص این عصر، که ابواب و وکلای حضرت حجت (عج) تنها مرجع رسیدگی به مشکلات و مسایل

شیعیان بودند، طبیعتاً بایستی سازمان وکالت تمامی نقاط شیعه‌نشین آن عصر را تحت پوشش فعالیت خود قرار می‌داد.^{۴۰} سازمان وکالت در این عصر به لحاظ نوع و کیفیت فعالیت‌ها نیز به لحاظ شرایط خاص عصر غیبت، از تنوع و گسترش زیادی برخوردار شد.^{۴۱} بهره‌گیری از کمک‌های امام عصر علیهم السلام و استفاده از ابزار تقیه و پنهان‌کاری، موجب شد در عصر نایب دوم و سوم، که از لحاظ سیاسی عصری بسیار حساس و خطرناک محسوب می‌شد و حتی حسین بن روح نیز با وجود نهایت پنهان‌کاری مدتی طعم حبس را چشید، سازمان وکالت با قوت تمام به فعالیت خود ادامه دهد،^{۴۲} و خیانت برخی از وکلای ادعاهای دروغین بابت از سوی برخی افراد توانست لطمات جدی به آن وارد نماید.^{۴۳}

با پایان رسیدن دوران نیابت چهارمین نایب در عصر غیبت، در حقیقت دوره فعالیت سازمان عظیم و پر خیر و برکت وکالت نیز به اتمام رسید. در توقیع صادر شده از ناحیه حضرت حجت علیهم السلام به آخرین سفیر، پایان دوره غیبت صغرا و شروع دوره غیبت تامه یا غیبت کبری اعلام، و سفیر چهارم از تعیین هرگونه جانشین منع شد.^{۴۴} این امر به معنی ورود شیعه در دوره‌ای جدید بود که فقها و راویان بزرگوار حدیث می‌بایست نقش رهبری شیعیان را به عهده می‌گرفتند. گرچه فقیهان جامع شرایط نیز نمایندگان عام حضرت حجت (عج) در عصر غیبت کبرا محسوب می‌شوند، ولی این منصب با منصب وکالت در عصر ائمه علیهم السلام که مورد بحث در پژوهش حاضر است، دارای تفاوت‌هایی است. از این رو، پایان عصر غیبت صغرا را می‌توانیم پایان حدود دو قرن فعالیت سازمان وکالت نیز تلقی کنیم و بدین ترتیب، سازمانی که با فراز و نشیب‌های فراوان توانست موارد ارزشمند شیعی را در میان طوفان‌های سهمگین هجمه‌های دشمنان حفظ کند، با پایان یافتن دوران فعالیت خویش، آنها را به سازمان جدیدی به نام «سازمان فقاقت» سپرد که هم‌اکنون نیز جهان تشیع در سایه رهبری و هدایت این سازمان به حیات خود ادامه می‌دهد.

پی‌نوشت‌های فصل دوم

۱. برای نمونه، در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که گفته: «قصد خروج به سمت خیبر را داشتم؛ از این رو، به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفته و سلام کردم و عرضه داشتم که قصد خیبر دارم، فرمود: هرگاه وکیل را دیدی، پانزده بار شتر از وی طلب کن و چون از تو نشانه و دلیلی خواست، دست بر سینه‌اش بنه...». مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۳، به نقل از عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۲۵۶ ح ۱. در این مورد، مشخص است که مراد، کارگزاران و نمایندگان پیامبر صلی الله علیه و آله در اراضی خیبر بوده‌اند.

درباره وجود مقدس فاطمه علیها السلام نیز نقل شده که پس از واگذاری فدک به آن حضرت از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، وکلا و کارگزاران جناب فاطمه علیها السلام در فدک حضور داشته، و نسبت به امور آن رسیدگی می‌کردند؛ و هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید وکلا و کارگزاران حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک اخراج نمود: «...فلم یزل وکلاءها فیها حیة رسول الله صلی الله علیه و آله، فلما ولی ابوبکر اخرج عنها وکلاءها...». کافی، ج ۱، ص ۵۴۳، ح ۵ و مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۹۹.

و درباره وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام، مواردی نقل شده که دلالت بر وجود وکلایی برای آن جناب دارد؛ برای نمونه، می‌توان به جریان آن فرد اعرابی اشاره نمود که از حضرت چیزی طلب کرد و آن حضرت به وکیلش دستور داد هزار (درهم یا دینار) بپردازد. وکیل سؤال کرد: درهم بدهم یا دینار؟ حضرت فرمود: هر دو نزد من به منزله دو نوع سنگ هستند! به اعرابی آن را بده که برایش سودمندتر است. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۶۸ و مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۸.

از ابوبصیر نیز نقل شده که وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر رسید که طلحه و زبیر می‌گویند علی بدون مال است، این سخن بر حضرت گران آمد و از این رو به وکلایش امر فرمود که همه غلات را جمع کرده و اول سال نزد او آورند. پس از جمع و فروش غلات، صد هزار درهم فراهم شد! در حالی که حضرت آن پول‌ها را مقابل خود ریخته بود، به

سراغ طلحه و زبیر فرستاد و به آنان فرمود: «قسم به خدا، این مال از آن من است و کسی را در آن حقی نیست.» و طلحه و زبیر در حالی که یقین به صدق کلام حضرت داشتند، و نسبت به کثرت اموال ایشان در شگفت بودند از آن جا خارج شدند. وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۳۴۳ و بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۲۵. در این باره هم چنین می توان به توکیل عقیل و عبدالله بن جعفر به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلس ابوبکر، عمر و عثمان اشاره کرد. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۳ و ج ۳، ص ۲۵۷. روشن است که این موارد، مربوط به کارگزاران یا خدّمه حضرت در امور شخصی یا احیاناً حکومتی است و با مفهوم وکالت در پژوهش حاضر تفاوت دارد.

درباره امام حسن مجتبی علیه السلام نیز نقل شده که مردی از حضرت چیزی طلب کرد و آن جناب نیز پس از ایراد سخنانی، وکیلش را طلبید و پس از محاسبه مایحتاج و نفقات، اضافه اموال را به آن مرد داد. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۷۰، به نقل از کشف الغمّه، ج ۲، ص ۵۵۸.

۲. رجال کشی، ص ۱۲۳، ح ۱۹۴.

۳. ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۰.

۴. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۰۹. شیخ طوسی در معرفی وکلای ممدوح ائمه علیهم السلام قبل از عصر غیبت، اشاره به نام حمران بن اعین و روایتی از امام باقر علیه السلام در مدح او نموده، و با توجه به این که حمران در عصر امام صادق علیه السلام از دنیا رفته است لذا احتمال وکالت وی هم برای امام صادق علیه السلام و هم امام باقر علیه السلام می رود.

۵. همان، ص ۲۰۹ - ۲۱۰.

۶. وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۹۱.

۷. ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص ۲۰.

۸. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۵.

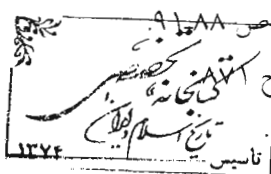
۹. همان، ج ۴، ص ۲۲۰ و کافی، ج ۱، ص ۴۷۵، ح ۶.

۱۰. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۷۷.

۱۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۴. این امر، علاوه بر آن که مورد اعتقاد محقق محترم مذکور است، توسط ایشان از دکتر جواد علی نیز نقل شده است که در آن،

از سازمان وکالت به «التنظیم السری» یا «نظام زیرزمینی ارتباطات» تعبیر شده است.

۱۲. رجال نجاشی، ص ۲۲۹؛ رجال کشی، ص ۲۵۸، ح ۴۷۷؛ فرق الشیعه، ص ۸۴-۸۵ و



عیون اخبار الرضا^{علیه السلام}، ج ۱، ص ۹۱۸.

۱۳. رجال کشی، ص ۴۵۹، ح ۴۵۹.

۱۴. رجال نجاشی، ص ۲۲۹.

۱۵. همان، ص ۳۱۱.

۱۶. رجال کشی، ص ۵۹۸، ح ۱۱۲۰.

۱۷. همان، ص ۴۵۹، ح ۸۷۱.

۱۸. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۵؛ عیون اخبار الرضا^{علیه السلام}، ج ۱، ص ۹۱-۹۲؛ کتاب الغیبه،

شیخ طوسی، ص ۴۶-۴۷ و رجال کشی، ص ۴۵۹-۴۶۰، ح ۱۷۱ و ص ۴۶۷، ح ۸۸۸.

۱۹. رجال کشی، ص ۵۹۷-۵۹۸، ح ۱۱۱۷، ۱۱۱۸ و ۱۱۲۰.

۲۰. همان، ص ۴۸۳، ح ۹۱۰ و ص ۵۰۶، ح ۹۷۴ و ۹۷۵.

۲۱. رجال نجاشی، ص ۱۳۹.

۲۲. درباره وکالت عبدالرحمن بن حجاج در بغداد، ر.ک: اثبات الوصیه، ص ۲۱۳، و

درباره وکالت عبدالله بن جندب برای امام رضا^{علیه السلام} در بغداد، ر.ک: کتاب الغیبه، شیخ

طوسی، ص ۲۱۰، رجال علامه حلی، ص ۱۰۵ و تنقیح المقال، ۲، رقم ۶۷۹۴.

۲۳. اثبات الوصیه، ص ۲۱۳.

۲۴. استبصار، ج ۲، ص ۵۸-۶۱ و کافی، ج ۵، ص ۱۱۱.

۲۵. اثبات الوصیه، ص ۲۱۳.

۲۶. رجال نجاشی، ص ۱۷۷.

۲۷. رجال کشی، ص ۶۱۲ ح ۱۱۳۶ و رجال نجاشی، ص ۲۴۲.

۲۸. کافی، ج ۵، ص ۱۱۱.

۲۹. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۴۴-۴۵.

۳۰. رجال کشی، ص ۴۸۷، ح ۹۲۴.

۳۱. اثبات الوصیه، ص ۲۱۳-۲۱۵.

۳۲. کافی، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۷.

۳۳. میزان الاعتدال، ج ۵، ص ۴۰۱ و رجال نجاشی، ص ۷۴؛ و درباره «محمد بن اسماعیل بن بزيع» که وی نیز از عوامل نفوذی امامیه در دربار عباسی بود، ر.ک: رجال نجاشی، ص ۲۳۳.
۳۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۴.
۳۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۸۹.
۳۶. کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.
۳۷. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۳۷.
۳۸. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۴.
۳۹. در فصل مربوط به وکلا و باب‌های ائمه علیهم السلام، فهرست مفصلی از تمامی وکلای شناخته شده ائمه علیهم السلام ارائه شده است.
۴۰. در فصل مربوط به محدوده جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت، با ارائه شواهد، سعی شده که محدوده فعالیت این سازمان در اعصار مختلف بررسی شود.
۴۱. توجه به وظایف و شئون وکلا و سازمان وکالت که در فصلی مجزا به آن پرداخته‌ایم، می‌تواند مبین این موضوع باشد.
۴۲. در فصل مربوط به بررسی شکل درونی و کیفیت فعالیت سازمان وکالت این امر تبیین شده است.
۴۳. خیانت‌ها و دعاوی دروغین بابت وکالت در دو فصل جداگانه مورد بررسی واقع شده‌اند.
۴۴. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۴۲-۲۴۳؛ کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۵۱۶، ح ۴۴ و کشف الغمه، ج ۳، ص ۴۵۵.

فصل سوم

قلمرو فعالیت سازمان وکالت

از جمله مهم‌ترین مباحث این پژوهش، بررسی محدوده جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت است. با توجه به این‌که گستردگی مناطق زیر سیطره حاکمیت اسلامی، گستردگی مناطق شیعه‌نشین و تعدد آنها را در پی داشت، لذا قاعدتاً بایستی سازمان وکالت در این مناطق حضوری فعال می‌داشته است. از این رو کشف اسامی این مناطق در شناخت دقیق‌تر این سازمان کمک فراوانی خواهد کرد. گرچه از خلال بررسی نصوص روایی و تاریخی به تصریحاتی در زمینه مناطق فعالیت وکلا و سازمان وکالت برمی‌خوریم، ولی تمامی مناطق تحت قلمرو فعالیت سازمان وکالت در نصوص مربوطه مورد تصریح قرار نگرفته‌اند. بدین روی ناچاریم با لحاظ نمودن شواهد مربوط به شیعه‌نشین بودن یک منطقه به طور غیر مستقیم، حضور سازمان وکالت در این‌گونه مناطق را اثبات نماییم. از آن‌جا که این سازمان در محدوده‌ای به وسعت حجاز، یمن، بحرین، عمان، مصر و برخی دیگر از مناطق شمال آفریقا، و نواحی مختلف عراق، به خصوص کوفه، بغداد، سامرا، واسط، بصره، مدائن، و نواحی مختلف ایران و آسیای میانه، هم‌چون: قم، آوه، ری، همدان، قزوین، مناطق جبال، آذربایجان، سیستان، نیشابور، بیهق، سبزوار، مرو، سمرقند، هرات و برخی مناطق دیگر فعالیت می‌نمود، لذا ابتدا از مرکز اصلی رهبری و تأسیس این سازمان یعنی مدینه، آغاز کرده و سپس مناطق دیگری از حجاز و شمال آفریقا را معرفی و در ادامه به دو منطقه بسیار مهم، یعنی عراق و ایران می‌پردازیم.

۱.۳. ناحیه جزیره العرب

۱.۱.۳. مدینه

با توجه به این‌که مرکز اصلی سکونت امامان شیعه علیهم‌السلام، مدینه النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و این

بزرگواران جز بر حسب ضرورت یا به اجبار از این شهر به منطقه‌ای دیگر نقل مکان نمی‌کردند، لذا بایستی ریشه‌های تشکیل سازمان وکالت را نیز در آنجا جستجو کرد.

در عصر امام صادق علیه السلام، مهم‌ترین مرکز سازمان وکالت مدینه بود و منابع اولیه به وجود وکلای امام صادق علیه السلام در این شهر تصریح نموده‌اند. از مهم‌ترین وکلای امام صادق علیه السلام و سپس امام کاظم علیه السلام در کوفه و مدینه که به تصریح برخی منابع^۱، باب آن دو بزرگوار نیز بوده، «مفضل بن عمر جعفی» است. او علاوه بر انجام امور اصلی وکالت، گاهی برای انجام امور شخصی آن دو بزرگوار و همین‌طور، رفع اختلافات و مشکلات شیعیان مأموریت می‌یافته است.^۲ درباره وی تصریح شده که هیچ مالی برای امام کاظم علیه السلام توسط وکلا به مدینه نمی‌آمد مگر آن‌که ابتدا به در خانه مفضل برده می‌شد.^۳ «معلی بن خنّس» نیز یکی از وکلای امام صادق علیه السلام در مدینه بود که نقش رابط بین حضرت و شیعیان در مدینه و اطراف را ایفا می‌کرد به علاوه، در امور شخصی حضرت نیز به خدمت‌گزاری مشغول بود.^۴

«نصر بن قاموس لخمی» نیز به تصریح شیخ طوسی، مدت بیست سال وکیل امام صادق علیه السلام بود بدون آن‌که وکالتش بر دیگران معلوم باشد!^۵ گرچه طوسی به منطقه فعالیت وی اشاره نکرده است، ولی با توجه به این‌که سازمان وکالت در این عصر از توسعه زیادی برخوردار نبوده، لذا احتمال این‌که وی در مدینه به وکالت مشغول بوده است تقویت می‌شود. نظیر همین سخن درباره حمران بن اعین نیز قابل ذکر است که شیخ طوسی با وجود تصریح به وکالت وی، منطقه وکالتش را مشخص نکرده است.^۶

«عبدالرحمن بن حجاج» نیز از وکلای سرشناس امام صادق علیه السلام و ائمه بعدی، تا امام جواد علیه السلام بوده است. گرچه وی بعدها در عراق به وکالت مشغول شد، ولی شواهدی دال بر اقامت وی در عصر امام صادق علیه السلام در مدینه در دست است؛ از جمله این شواهد، سخن امام صادق علیه السلام خطاب به او است که مکرراً می‌فرمود: «یا عبدالرحمن کَلِّمْ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ يُرَى فِي رِجَالِ الشَّيْعَةِ مِثْلُكَ».^۷

«هشام بن ابراهیم عباسی» نیز بنابر نقل شیخ صدوق، به هنگام اقامت امام رضا علیه السلام در مدینه و قبل از انتقال آن حضرت به مرو، از وکلای سرشناس حضرت در مدینه بوده و اموال ارسالی به مدینه به دست او می‌رسیده و به رتق و فتق امور امام علیه السلام مشغول بوده

است. وی متأسفانه پس از انتقال اما رضا علیه السلام به مرو، به عنوان جاسوس مأمون در بیت امام علیه السلام، در خدمت خاندان عباسی قرار گرفت.^۸

پس از انتقال امام رضا علیه السلام به مرو، گرچه مدینه از نعمت حضور امام در آنجا محروم ماند، ولی طبیعی است که ارتباط حضرت با شیعیان مدینه و همین طور اهل بیتش در این شهر برقرار بود. گرچه منابع موجود، به نام وکیل یا وکلایی در مدینه، در این برهه زمانی تصریح نکرده‌اند، اما امام علیه السلام گاهی کسانی را برای انجام مأموریت‌هایی به حجاز و از جمله مدینه، اعزام می‌نمود که برای نمونه می‌توان به «محمد بن عیسی بن عبید» اشاره کرد که از جانب حضرت، برای انجام حج و رساندن مالی به اهل بیت ایشان در مدینه و برخی نیازمندان مأمور گردید.^۹

در عصر امامت امام جواد علیه السلام، و در طول اقامت ایشان در مدینه، امور رهبری سازمان وکالت در این شهر صورت می‌گرفت و شیعیان و وکلای آن حضرت، در مدینه به محضرش تشرف یافته و بهره‌مند می‌شدند. در یک مورد، نقل شده که «علی بن اسباط کوفی» از مصر به مدینه آمد تا امام جواد علیه السلام را ملاقات کند و اوصاف حضرت را پس از بازگشت برای شیعیان مصر بازگو نماید.^{۱۰} این امر حاکی از ارتباط امام با شیعیان، حتی در نقاط دوردستی همچون مصر است. چنان‌که روایت دیگری نشان‌گر ارتباط آن جناب با وکلای نواحی دوردست شرقی، هم چون قم است؛ بنا به نقل احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی، روزی امام جواد علیه السلام وی را احضار کرده و او در مدینه به محضر آن جناب شرفیاب می‌شود و حضرت پس از تمجید از زکریا بن آدم (وکیل آن جناب در قم) نسبت به ارسال نشدن وجوه شرعی که نزد وی جمع شده، اظهار نارضایتی می‌نماید. همین نقل حاکی از آن است که امام جواد علیه السلام برای برقراری ارتباط با وکلای قم از جمله زکریا بن آدم، دو نماینده به این شهر اعزام می‌نماید، که این امر دال بر فعال بودن مدینه در عصر امام جواد علیه السلام به عنوان مرکز رهبری‌کننده سازمان وکالت است.^{۱۱}

در عصر امام هادی علیه السلام نیز مدینه هم‌چنان به عنوان مرکزی برای رهبری سازمان وکالت مطرح بود که این امر تا زمان انتقال آن حضرت به سامراء به امر متوکل عباسی ادامه داشت. شواهدی در دست است که از آن پس رهبری سازمان وکالت، وکلایی از سامراء به مدینه اعزام کرده است؛ برای نمونه، «ابوعلی محمد بن احمد بن حماد

محمودی مروزی» از جمله وکلای مبرز بود که مدتی از جانب امام عسکری علیه‌السلام به وکالت در مدینه منصوب شد.^{۱۲} همچنین از روایت فضل خزاز مدائنی، غلام خدیجه علیه‌السلام بنت الجواد، چنین برمی آید که امام عسکری علیه‌السلام در بین طالبیین ساکن مدینه وکلایی داشتند، ولی برخی از آنان پس از رحلت ایشان قائل به امامت حضرت مهدی علیه‌السلام نشدند. از این رو معتقدان به وجود فرزند امام عسکری علیه‌السلام نامه‌هایی مبنی بر ابقای خود بر آن سِمَت دریافت کردند در حالی که منکران وجود حضرتش از دریافت چنین نامه‌هایی محروم ماندند؛ و این به معنی عزل آنان از سمت وکالت بود.^{۱۳}

این ارتباط پس از شهادت امام عسکری علیه‌السلام همچنان ادامه داشت. بنا به نقل کلینی، امام عصر علیه‌السلام خدای را برای انجام مأموریت‌هایی به مدینه فرستادند و از آن‌جا که یکی از آنان در کوفه شرب مُسکِر نمود، نامه‌ای مبنی بر بازگشت و عزل او از خدمت، از سوی ناحیه مقدسه صادر گشت.^{۱۴} از برخی روایات نیز بر می آید که امام عصر (عج) مدتی پیش از شهادت پدر بزرگوارش، به سبب ایمن ماندن از دسایس حاکمیت عباسی، به همراه «حَدِیث»، مادر امام عسکری علیه‌السلام، به مدینه فرستاده شدند.^{۱۵} این نقل را روایتی از ابوهاشم جعفری نیز تأیید می‌کند. وی هنگامی که از امام عسکری پرسید: پس از وفات، سراغ جانشین شما را در کجا باید گرفت؟ امام علیه‌السلام پاسخ داد: «در مدینه». ^{۱۶} بنا بر نقلی دیگر، محل اقامت حضرت قائم علیه‌السلام در مدینه خواهد بود در حالی که سی نفر از یاران صمیمی آن حضرت وی را احاطه کرده‌اند.^{۱۷} این روایات در مجموع حاکی از آنند که مدینه در دوران پیش و پس از آغاز غیبت صغرا، جایگاه خود را به عنوان محل حضور امام علیه‌السلام و شیعیان و وکلای ایشان حفظ کرده بود.

در دوره نیابت نخستین سفیر در عصر غیبت، مدینه مرکز اصلی سازمان در ناحیه حجاز بود. طبق نقلی، وکیل اصلی در مدینه در سال ۲۶۴ ه‍.ق «یحیی بن محمد عریضی» بوده است. بنا به نقل صدوق، وی از مکان اقامت امام عصر علیه‌السلام در مدینه آگاه بود، و از این رو شخصی را از کشمیر به محضر حضرت هدایت کرد.^{۱۸} متأسفانه مأخذ موجود نه به شرح چگونگی تماس سفیر در بغداد با وکلای حجاز می‌پردازند و نه به حلقه اتصال موجود در میان کارگزاران مصری، یمنی و حجازی اشارتی دارند. اما بسیار محتمل است که کارگزاران و وکلا، از مراسم حج برای ارتباط با یکدیگر استفاده می‌کرده‌اند.^{۱۹} بدین

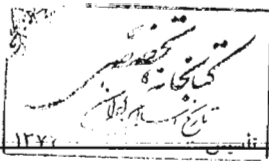
ترتیب، مدینه به عنوان اولین مرکز فعالیت سازمان وکالت در دوران پیش و پس از آغاز غیبت صغرا، همواره محل حضور، فعالیت و ارتباط وکلای مقیم مدینه و وکلای سایر نواحی با رهبری سازمان وکالت بوده است.

۲.۱.۳. مکه

در منطقه حجاز، پس از مدینه، مکه به عنوان یکی از نقاط مهم و حساس برای فعالیت‌های سازمان وکالت محسوب می‌شد. با توجه به این‌که یکی از ابزارهای مهم ارتباطی در این سازمان، مراسم حج بود، از این رو موسم حج و سرزمین مکه، بهترین موقعیت را برای ملاقات وکلای مناطق مختلف با یک‌دیگر فراهم می‌ساخت.^{۲۰} از چندین روایت می‌توان استفاده کرد که شخصی به نام «خالد بن نجیح» به عنوان وکیل امام کاظم علیه السلام در مکه ایفای نقش می‌کرده است. طبق یک نقل، وی در سنة الموت (سال مرگ، یعنی سال ۱۷۴ ه‍.ق که هارون حج گزارد و وبا در این سال مکه را فراگرفت و عده بسیاری تلف شدند...) ^{۲۱} در مکه به محضر امام کاظم علیه السلام شرفیاب می‌شود و حضرت سؤال می‌کند که کدام‌یک از اصحاب و یاران در مکه به بیماری مبتلا شده‌اند؟ و او پاسخ می‌دهد: عثمان بن عیسی بیش از دیگران بیمار است. حضرت می‌فرماید: بگو خارج شود. وی سپس هشت نفر دیگر را نام می‌برد و حضرت دستور خروج چهار نفر از آنان را می‌دهد و نسبت به چهار نفر دیگر سکوت می‌نماید و چیزی نمی‌گذرد که آن چهار نفر از دنیا رحلت می‌کنند.^{۲۲} این روایت مؤید این نکته نیز هست که وکلا، مراسم حج را به عنوان وسیله ارتباط با یک‌دیگر به کار می‌گرفتند.

در روایت دیگری چنین آمده که امام کاظم علیه السلام سازمان‌دهی امور و فرستادن اموال جمع‌آوری شده را طی دستوری، به مدینه برای امام علیه السلام، و قبول نکردن چیزی از اموال و جوه شرعی و امثال آن تا زمان رسیدن نامه حضرت را به خالد بن نجیح در مکه فرمان می‌دهند و پس از خروج امام از مکه به سمت مدینه، با گذشت ۱۵ روز، خالد بن نجیح در مکه از دنیا رحلت می‌کند.^{۲۳} این روایت بر وکالت وی در مکه از طرف امام کاظم علیه السلام صراحت دارد.

در عصر امام جواد علیه السلام، بنا به نقل مسعودی، از جمله کسانی که برای تحقیق در امر



امامت حضرت در مدینه به حضور ایشان رسیدند، علمای مکه و حجاز بودند. در این جمع تعداد زیادی از علما عراق و نقاط دیگر نیز حضور داشتند و تعدادی از وکلا در بین آنان بودند.^{۲۴}

در عصر امامین عسکریین علیه السلام یکی از وکلای سرشناس آن دو بزرگوار «علی بن جعفر همانی» است؛ وی حداقل در مراسم حج مرتبط با مکه بوده است. از شواهد این سخن آنکه در یکی از مراسم حج که محمد بن علی بن بلال دیگر وکیل سرشناس حضرت نیز حضور داشت، به سبب گشاده دستی در مخارج مورد انتقاد ابن بلال قرار می‌گیرد که البته امام عسکری علیه السلام بعداً حق را به علی بن جعفر همانی دادند.^{۲۵} او به جرم وکالت برای امام هادی علیه السلام برای مدتی به دستور متوکل عباسی محبوس می‌شود و پس از آزادی، رهسپار مکه شده و مجاورت بیت‌الله را برمی‌گزیند.^{۲۶} طبیعی است که وی در این دوره نیز امور وکالت در این ناحیه را انجام داده باشد.

پس از رحلت امام عسکری علیه السلام در میان شیعیان ساکن مکه نیز جو حیرتی نسبت به جانشین آن حضرت پدید آمد. نقلی که کلینی از «حسن بن عیسی عریضی» آورده، نشانگر چنین وضعیتی در این عصر در مکه است. وی که احتمالاً وکیل در مکه بوده، می‌گوید: یکی از مصریان پس از رحلت امام عسکری علیه السلام با مقداری وجوه شرعی برای امام به مکه آمد اما متحیر شد، زیرا بعضی معتقد بودند امام عسکری علیه السلام بی‌آنکه پسری از خود باقی گذارد دنیا را ترک کرده و برادرش جعفر، امام است؛ در حالی که بعضی دیگر او را از وجود جانشین امام یازدهم علیه السلام آگاه کرده بودند. پس از آن، وی شخصی موسوم به ابوطالب را با نامه‌ای به سامرا فرستاد. ابوطالب در سامرا با جعفر تماس گرفت و حجتی برای پذیرش امامتش طلبید، اما جعفر از این امر عاجز ماند؛ بنابراین به نزد باب امام عصر علیه السلام مراجعه کرد و او حجتی قاطع مبنی بر این که نماینده راستین امام است ارائه داد و در ضمن به او خبر داد که فرد مصری از دنیا رفته و اموال را به فرد مورد اطمینانی سپرده تا در موردش مصرف کند، و پاسخ نامه نیز داده شد.^{۲۷}

در عصر غیبت صغرا، افرادی موفق به ملاقات با حضرت حجت علیه السلام در مکه و به خصوص در بیت‌الله الحرام شده‌اند که بعضی از آنها وکیل و بعضی غیر وکیل بوده‌اند. بنا به نقل صدوق، از جمله کسانی که موفق به رؤیت حضرت مهدی (عج) و وقوف بر

معجزات آن جناب شده‌اند، از میان غیر وکلا، دو فرد شیعی در مکه‌اند که شیخ صدوق با عنوان «صاحب المال و ابورجاء» از آنها یاد می‌کند.^{۲۸} هم‌چنین بنا به نقل شیخ طوسی، هنگامی که عبدالله بن جعفر حمیری از سفیر دوم درباره رؤیت امام عصر علیه السلام پرسش نمود، وی ضمن تصدیق او، گفت که آخرین بار حضرت را در کنار بیت‌الله الحرام در حالی که از خداوند تحقق وعده‌ی الهی درباره ظهور و فرج را طلب می‌کرده، ملاقات نموده است. در ادامه، سفیر دوم چنین گفت: «و رأیت صلوات الله علیه متعلقاً بأستار الکعبه فی المستجار و هو یقول: اللهم انتقم لی من اعدائك».^{۲۹}

کسان دیگری نیز موفق به ملاقات آن حضرت در مکه در عصر غیبت صغرا شده‌اند که حکایت این ملاقات‌ها را طوسی و صدوق آورده‌اند.^{۳۰} از مجموع این نقل‌ها می‌توان حضور امام علیه السلام در مکه در اوقات گوناگون، و ارتباط شیعیان با حضرت در این مکان، و نتیجتاً حضور وکلا و سازمان وکالت در مکه در طول دوره غیبت صغرا را استنباط نمود.

۳.۱.۳. یمن و بحرین

یمن، در جنوب حجاز، منطقه‌ای سنتی در گرایشات شیعی بود. یکی از بهترین نمونه‌ها برای اثبات حضور شیعیان در یمن و اتصال و ارتباط آنان با امامان شیعه و سازمان وکالت، جریان ملاقات گروهی از شیعیان یمن با امام عسکری علیه السلام است که طی آن، امام علیه السلام «عثمان بن سعید» را به عنوان وکیل خود، و فرزندش «محمد» را به عنوان وکیل فرزندش مهدی علیه السلام معرفی نمود.^{۳۱}

بنابر آنچه از نقل کلینی برمی‌آید، «حسن بن فضل بن زید» و پدرش، از شیعیان یمن بوده‌اند که در عصر غیبت صغرا در ناحیه یمن حضور داشته‌اند. در این نقل، وی جریان ارسال نامه‌هایی را به خط پدرش، خودش و یکی از فقها به حضور حضرت حجت (عج) نقل کرده و این‌که، پاسخ نامه مربوط به آن فقیه واصل نمی‌شود و بعدها متوجه می‌شوند که این امر به جهت قرمطی شدن او بوده است؛ و در ادامه، به جریان سفرش به عراق و سپس به طوس و ملاقات با وکیل طوس، یعنی «محمد بن احمد» اشاره کرده و این‌که موفق شده با کسی ملاقات کند که به او نسبت به انجام حج و بازگشت به وطن اطمینان خاطر داده است، که احتمال می‌رود وی خود حضرت حجت (عج) یا فرستاده ایشان

بوده باشد؛ سپس به جریان سفرش به سامرا و دریافت لباس و پول از سوی ناحیه مقدسه اشاره می‌کند.^{۳۲} گرچه صدوق نام این پدر و پسر را جزو آن دسته از ملاقات‌کنندگان با حضرت حجت علیه‌السلام ذکر کرده که وکیل نبوده‌اند، و علاوه بر آنان از جعفری و ابن‌الاعجمی و شمشاطی نیز نام می‌برد؛ ولی همین امر دالّ بر حضور شیعه و به تبع آن، سازمان وکالت در یمن است.^{۳۳}

بنا به نقل دیگر کلینی، «جعفر بن ابراهیم» سرپرستی وکلای یمن را در عصر غیبت صغرا به عهده داشته و شخصی به نام «علی بن حسین یمانی» نقش رابط بین او و سفیر را در بغداد ایفا می‌کرده است.^{۳۴} طبق این نقل، وی که به عنوان فرستاده جعفر بن ابراهیم به بغداد آمده بود و قصد بازگشت به یمن را داشت، در نامه‌ای برای خروج همراه قافله یمن، از ناحیه مقدسه اذن حرکت می‌طلبید که طی توقیعی پاسخ چنین آمد: «همراه این قافله حرکت مکن، چرا که صلاح تو در آن نیست، و در کوفه اقامت کن»؛ و وقتی قافله حرکت می‌کند مورد تهاجم قبیله حنظله واقع می‌شود. وی مجدداً طی نامه‌ای دیگر، برای سفر با کشتی از ناحیه مقدسه طلب اذن می‌کند که باز موافقت نمی‌شود؛ و بعداً وقتی درباره کشتی‌هایی که در آن سال عازم سفر شده بودند تحقیق می‌کند، معلوم می‌شود که تماماً مورد حمله گروهی هندی به نام «بوارح» قرار گرفته‌اند. وی سپس به سامرا رفته و در حالی که در مسجد مشغول نماز بوده، خادمی وی را صدا زده و به سمت منزل فرا می‌خواند و به وی خبر می‌دهد که می‌داند او فرستاده جعفر بن ابراهیم است؛ و سرانجام پس از سه روز سکونت در آن‌جا شب هنگام در آن خانه موفق به زیارت حضرت حجت (عج) می‌شود. مجموع این جریانات، حکایت از آن دارد که وی در این سفر به عنوان رابط وکیل مقیم در یمن با رهبری سازمان در بغداد، ایفای نقش می‌نموده است. همین جریان را صدوق نیز با تشابه تمام نقل کرده، ولی به جای نام علی بن حسین از فردی به نام «علی بن محمد شمشاطی» نام برده شده است.^{۳۵}

طبق آنچه کلینی و کشّی نقل کرده‌اند، منطقه بحرین نیز از جمله مناطق شیعه‌نشین و مرتبط با ائمه علیهم‌السلام بوده است. کشّی و کلینی، هر دو، روایتی را از «علباء اسدی» بدین مضمون آورده‌اند که وی از جانب بنی‌امیه به ولایت بحرین منصوب می‌گردد و از این ناحیه، مالک هفتاد هزار دینار (و بنا به نقل کلینی، چهار صد هزار درهم) و چهارپایان و

غلامانی می‌شود و تمامی آنها را (و بنا به نقل کلینی خمس آن، یعنی هشتاد هزار درهمش را) به محضر امام صادق علیه السلام می‌آورد؛ و آن جناب نیز اموال مزبور را به او بخشیده و ضمن تجلیل از وی، بهشت را نیز برای او ضمانت می‌فرماید.^{۳۶}

بنا به نقل ابن اثیر، بحرین محل سکونت تعداد زیادی از شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام بود،^{۳۷} و همین امر سبب شد که قرامطه از گرایش‌های شیعی در این منطقه بهره سیاسی مطلوبی ببرند. اینان، مُبَلِّغ خود به نام «یحیی بن مهدی» را به بحرین فرستادند، و شیعیان ساکن بحرین نیز پذیرفتند که اگر مهدی قیام کند از او حمایت کنند و لذا قرامطه شروع به جمع‌آوری خمس از میان آنان نمودند. بنا به گفته ابن حوقل، آنان خمس را به حضور صاحب‌الزمان، یعنی رهبر اسماعیلی مصر می‌فرستادند.^{۳۸} این‌گونه نقل‌ها در مجموع می‌توانند حضور سازمان وکالت در این مناطق را تأیید کنند، چرا که نفس حضور شیعیان در یک منطقه، و وجود مسأله پرداخت خمس در میان‌شان، قرینه‌ی خوبی بر ارتباط آنان با سازمان وکالت می‌تواند بود.

* * *

۲.۳. ناحیه عراق

ناحیه عراق، به عنوان یکی از مراکز اصیل تشیع، از مهم‌ترین نواحی فعالیت سازمان وکالت بوده است. از میان مناطق مختلف عراق، کوفه از پرسابقه‌ترین شهرها و مناطق شیعه‌نشین است که سابقه تشیع آن به عصر امیرالمؤمنین علیه السلام باز می‌گردد. بغداد نیز از مناطق مهمی است که همواره دو گروه شیعه و سنی در آن حضور داشته و تعارضات زیادی نیز با یکدیگر داشته‌اند. این شهر پس از شروع عصر غیبت، و انتقال دفتر وکالت از سامرا به آن‌جا به عنوان مرکز رهبری سازمان وکالت مطرح شد و دوران مهم و حیاتی فعالیت سازمان وکالت در عصر نواب اربعه در بغداد سازمان‌دهی می‌شد. سامرا نیز از عصر انتقال امام هادی علیه السلام به این شهر، به عنوان مرکز رهبری سازمان وکالت مطرح و تا پایان عصر غیبت صغری همواره در ارتباط با بغداد قرار داشت، و حتی پس از انتقال دفتر وکالت به بغداد نیز، به لحاظ سکونت امام عصر علیه السلام در بخشی از دوره غیبت صغرا در سامرا، همواره نقش مرکز رهبری سازمان را حفظ نمود.

مناطق دیگری هم‌چون مدائن، قراء سواد، واسط، بصره و غیر آنها نیز به شهادت

نصوص تاریخی، از مناطق زیر قلمرو سازمان وکالت بوده‌اند. اکنون به ترتیب اهمیت و سابقه تاریخی به بررسی عملکرد سازمان وکالت در هر یک از این مناطق می‌پردازیم.

۱.۲.۳. کوفه

کوفه به عنوان یکی از مراکز قدیمی و سنتی تشیع در عراق مطرح بوده است. چنان‌که گذشت، سابقه تشیع در این منطقه به عصر حیات و به‌خصوص خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مربوط می‌شود. این شهر که همواره دست‌خوش حوادث مربوط به شیعیان و امامان معصوم علیهم السلام بود، پس از تشکیل سازمان وکالت، جزو اولین مراکزی بود که وکلا به آنجا اعزام شدند.

در عصر امام صادق علیه السلام تصریحی در منابع اولیه نسبت به اعزام وکیل به این ناحیه دیده نمی‌شود، ولی ارتباط امام علیه السلام با این منطقه از طریق برخی از اصحابش برقرار بود. درباره «ابوالخطاب محمد بن مقلاص اسدی» نقل شده که وی قبل از روی آوردن به فساد و انحراف و افکار باطل، به عنوان رابط شیعیان کوفه و امام صادق علیه السلام در مدینه، ایفای نقش می‌کرده است. بنا به نقل کلینی از «علی بن عقبه»، وی مسایل اصحاب و شیعیان در کوفه را به مدینه، نزد امام صادق علیه السلام منتقل کرده و سپس جواب آنها را به کوفه باز می‌گرداند.^{۳۹}

«عبدالرحمن بن حجاج» که به تصریح شیخ طوسی، از وکلای امام صادق علیه السلام بوده است اصالتاً اهل کوفه بود که بعدها ساکن بغداد شد و با توجه به نقل مسعودی، نظارت بر کار وکلای عراق را بر عهده داشت. از این رو می‌بایست منطقه کوفه نیز از جمله مناطق فعالیت وی بوده باشد. وی در عصر امام کاظم علیه السلام نیز در این منطقه فعال بوده است. بنا به نقل قطب‌الدین راوندی، امام کاظم علیه السلام از «شهاب بن عبد ربّه» مالی قرض نمود و سپس در نوشته‌ای به عبدالرحمن بن حجاج پیغام داده‌اند: «اگر حادثه‌ای رخ داد آن را پاره کن». زمانی که عبدالرحمن برای اعمال حج در مینه بود، پیغام حضرت برای پاره کردن نامه به وی رسید. او می‌گوید: پس از آن به عراق بازگشتم و در کوفه خبر موت شهاب بن عبد ربّه را دریافت کردم و معلوم شد تاریخ وفات او مقارن با همان زمانی بوده که امام علیه السلام دستور پاره کردن نامه را به من داده بود.^{۴۰} از این جریان، ارتباط سازمان وکالت با منطقه کوفه در عصر امام کاظم علیه السلام به خوبی قابل استفاده است.

یکی از کسانی که به وکالت او در منطقه کوفه در عصر امام کاظم علیه السلام تصریح شده است «حیان سراج» است. وی به همراه وکیلی دیگر در کوفه که به احتمال، «علی بن ابی حمزه بطنانی» یا «زیاد بن مروان قندی» بوده^{۴۱} اموالی را که اشاعته به عنوان زکات اموالشان به آنان پرداخت نمودند، تصرف کردند؛ و این زمانی بود که امام کاظم علیه السلام در حبس به سر می برد. اینان پس از شهادت آن حضرت، امامت امام رضا علیه السلام را انکار نمودند و بدین ترتیب مذهب وقف را پایه ریزی کردند.^{۴۲} فعالیت علی بن ابی حمزه در کوفه هم چنان ادامه داشت تا آن که خبر مرگ وی را کوفیان، طی نامه ای به اطلاع امام رضا علیه السلام رساندند.^{۴۳} همین طور «عثمان بن عیسی رواسی» که در عصر امام کاظم علیه السلام در مصر به وکالت مشغول بود، پس از رحلت آن جناب در کوفه سکنی گزید و در حمیر از دنیا رفت.^{۴۴} این روایات در مجموع، نشانگر وجود زمینه های مناسب برای فعالیت آنان در کوفه می باشد.

«صفوان بن یحیی» نیز که به تصریح نجاشی، وکیل امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام بوده است با توجه به کوفی بودنش و سکونتش در آن جا، بایستی در این ناحیه به وکالت مشغول بوده باشد.^{۴۵}

امام هادی علیه السلام «ایوب بن نوح بن درّاج» را به عنوان وکیل خود در کوفه و نواحی اطراف تعیین نمود.^{۴۶} طبق نقلی، وی از اذیت جعفر بن عبدالواحد، قاضی کوفه، به امام هادی علیه السلام شکایت نمود و حضرت در پاسخ فرمود: «تا دو ماه دیگر شرّش برطرف می شود»؛ و دو ماه بعد وی از قضاوت کوفه عزل شد.^{۴۷} بنا به تصریح نجاشی، پدر او یعنی نوح بن درّاج، از جانب حاکمیت عباسی مدتی به عنوان قاضی کوفه، مشغول فعالیت بوده است.^{۴۸} امام هادی علیه السلام طی نامه ای مشترک، خطاب به ایوب بن نوح و ابوعلی بن راشد (وکیل ناحیه بغداد و مدائن و نواحی مجاور) در جهت حفظ و تحکیم سازمان وکالت، توصیه های مهمی برای رعایت نظم و هماهنگی در امور مطرح فرمودند.^{۴۹}

پس از انتقال امام هادی علیه السلام از مدینه به سامرا به امر متوکل عباسی، کوفه که در این زمان، نزدیک دو قرن بود که مرکز شیعیان عراق محسوب می شد، به سبب نزدیکی به سامرا، پیوسته مطلع بود که در حلقه مقرّبان و نزدیکان پیشگاه رفیع امامت چه می گذرد.

این وضع در حالی بود که کوفه مرکز تجمع گرایش‌های مختلف از همه نوع بود؛ گرایش‌ها و مذاهب متعددی که پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام در جامعه شیعه پیدا شده بود. به این ترتیب، سازمان وکالت می‌بایست دقیقاً اوضاع کوفه را زیر نظر می‌داشت و نقش ایجاد هماهنگی و تمرکز بین نیروهای شیعی را ایفا می‌کرد.^{۵۰}

در عصر غیبت صغرا و دوره سفیر اول، گرچه وی دفتر وکالت را به بغداد منتقل کرد، ولی خاندان «بنورکولی» (به نقل شیخ مفید)^{۵۱} یا «بنو زجوجی» و «بنو زراره» (به نقل شیخ طوسی)^{۵۲} وکلای وی در کوفه و رابط او با شیعیان بودند. با توجه به وجود جو حیرت در این عصر، و پیدایش انشعابات و فرق جدید در کوفه، اینان بایستی نقش مهمی در تثبیت امامت حضرت حجت، و اثبات بایست و سفارت عثمان بن سعید ایفا کرده باشند. در این زمان سه تن از وکلای سرشناس و از دست‌یاران عثمان بن سعید، به نام احمد بن اسحاق، محمد قطان و حاجز بن یزید و شاء، کار ارتباط و نظارت بر سایر وکلای بلاد، از جمله کوفه را بر عهده داشتند.^{۵۳}

شیخ صدوق از فردی به نام «عاصمی» به عنوان یکی از وکلای کوفه که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه السلام و وقوف بر معجزات آن جناب شده، نام برده است.^{۵۴} در عصر سفیر دوم تعداد ده نفر وکیل، به عنوان دستیاران وی، کار ارتباط و نظارت بر وکلای نواحی مختلف را به عهده داشتند. این عده در عصر سفیر سوم نیز ادامه فعالیت دادند. از میان اینان «محمد بن ابی العزاقر» معروف به «شلمغانی» ناظر بر فعالیت‌های مخفی امامیه در میان مردم بنوبسطام در بغداد بود^{۵۵} و از سوی، ابن‌روح او را واسطه بین خود و ابوجعفر زجوجی و احمد بن محمد بن سلیمان رازی، وکلای کوفه، قرار داد.^{۵۶} وی تا سال ۳۱۲ ق بر کار وکلای کوفه و بغداد نظارت داشت. در این زمان پس از آن‌که وی به عقیده حلول گرایش پیدا کرد از سوی ابن‌روح از سمت خود برکنار و طرد گردید.^{۵۷} این شواهد حاکی از وجود جریان فعال سازمان وکالت در ناحیه کوفه، در طول دوران پیش و پس از شروع غیبت صغرا، و تا انتهای این دوره است.

۲.۲.۳. بغداد

بغداد که منصور عباسی آن را بنا کرد و پایتخت خلافت عباسی گردید، پس از مدتی یکی

از مهم‌ترین شهرهای آن عصر شد و بخش‌هایی از آن نیز به محل اسکان شیعیان تبدیل گردید؛ از جمله محله کرخ بغداد، که بنا به نقل خطیب بغدادی، رافضیان در بسیاری از اماکن آن متوطن شده بودند.^{۵۸}

سازمان وکالت که از دوره‌های اولیه فعالیت خود در عراق، به خصوص در کوفه، دارای نماینده بود، پس از مدتی بغداد را نیز به لحاظ حضور شیعیان در آن‌جا و موقعیت مهم آن، محل فعالیت خود قرار داد. در عصر امام صادق علیه السلام تا عصر امام جواد علیه السلام، یکی از وکلای مبرز به نام «عبدالرحمان بن حجاج» در بغداد سکونت داشته و گاه به عنوان رابط عراق و مدینه، بین این دو منطقه در رفت و آمد بوده است. در عصر امام کاظم علیه السلام که سازمان وکالت از توسعه مطلوبی برخوردار شد، وکلای دیگری از جانب آن حضرت در ناحیه بغداد مشغول به کار شدند؛ از جمله «علی بن یقطين» که ساکن بغداد بود و به عنوان عامل نفوذی شیعه در دربار عباسی حضور داشت. وی گاهی برای ارسال اموال و پیام‌ها و نامه‌ها به محضر امام کاظم علیه السلام در مدینه، از عبدالرحمان بن حجاج و گاه افرادی دیگر نظیر «اسماعیل بن سلام» و «ابن حمید» استفاده می‌کرد.^{۵۹} البته وکالت وی مورد تصریح روایات و کتب رجال و تراجم نیست و صرفاً بر اساس قراین می‌توان حدس زد که منصب وکالت را عهده‌دار بوده است. بنا به نقل شیخ طوسی، پدر وی یعنی یقطين نیز از شیعیان نفوذی در دربار سفاح و منصور و مهدی عباسی بود و اموال را از عراق به مدینه نزد امام صادق علیه السلام می‌فرستاد و حتی در یک مورد با سوء ظن منصور و مهدی عباسی مواجه شد ولی خداوند شرّ آنان را از او دفع نمود.^{۶۰}

وکیل دیگر امام کاظم علیه السلام در بغداد، «زیاد بن مروان قندی» بود. وی بنا به نقل کُشی، بغدادی بوده^{۶۱} و در عصر امام کاظم علیه السلام در این ناحیه به فعالیت وکالت مشغول بود و اموال بسیاری نزد او جمع شده بود. طبق نقل کُشی، او تنها از میان وکلای امام کاظم علیه السلام دارای هفتاد هزار دینار بود و همین امر و طمع در آن اموال سبب شد که امامت امام رضا علیه السلام را انکار کند و به همراه تعدادی دیگر از وکلا، مذهب وقف را بنا بگذارد.^{۶۲}

پس از شهادت امام رضا علیه السلام و انتقال امامت به امام جواد علیه السلام در سنین طفولیت، و بروز مشکل استبعاد امامت امام در سنین طفولیت، حدود هشتاد تن از شخصیت‌های رهبری‌کننده امامیه از نواحی مختلف در بغداد گرد هم جمع شدند تا اعتبار امامت امام

جواد علیه السلام را مورد بحث قرار دهند. در میان ایشان کسانی چون: ریان بن صلت، صفوان بن یحیی، یونس بن عبدالرحمان، محمد بن حکیم، علی بن حسان ثابتی معروف به اعمش، و اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت قرار داشتند. آنان در خانه عبدالرحمان بن حجاج در بغداد، که به شهادت همین نقل، نقش هدایت‌کننده فعالیت سازمان وکالت در عراق را به عهده داشت، گرد هم آمدند و ضمن اعزام گروهی به مدینه، با طرح سؤالاتی کوشیدند تا میزان آگاهی امام جواد علیه السلام را در مسأله حج و مناسک آن بیازمایند. نتیجه آن شد که گروهی از امامت عموی ایشان «احمد بن موسی الکاظم» جانب‌داری کردند و گروهی به واقعه پیوستند، ولی بقیه قانع شدند که علم امام جواد علیه السلام جنبه استثنایی دارد و برایشان مسلّم شد که علی‌رغم سن کم، آن حضرت واجد شرایط امامت می‌باشد. از این رو امور سازمان را ادامه دادند و مبلغانی را از کوفه و مدینه به نواحی مختلف فرستادند.^{۶۳} این نقل نشان‌گر فعال بودن بغداد و وکلای آن نواحی و مرکزیت آن در رفع مشکلات اعتقادی شیعیان در این عصر است.

پس از تثبیت امامت حضرت، وکلای مزبور در سمت خود ابقا شدند و امام جواد علیه السلام شروع به بسط و توسعه فعالیت‌های سازمان در نواحی مختلف نمود. برخی از پیروان آن جناب پست‌های حساسی را در مناصب دولتی اشغال کردند. افرادی هم چون محمد بن اسماعیل بزیع و احمد بن حمزه قمی، مقامات والایی در وزارت اشغال کردند.^{۶۴} نوح بن درّاج نیز به عنوان قاضی کوفه منصوب گردید،^{۶۵} و برخی دیگر در سایر نواحی به کار مشغول شدند.^{۶۶}

پس از شهادت امام جواد علیه السلام «محمد بن فرج» که وکیل ارشد آن جناب در بغداد و نواحی اطراف آن بود در صدد تثبیت امامت امام هادی علیه السلام برآمد و لذا رؤسای شیعه در منزل وی تجمع کردند و نسبت به امر امامت به مذاکره نشستند و حاصل این مذاکرات قبول امامت امام هادی علیه السلام به اتفاق آرا از سوی سران شیعه بود.^{۶۷}

در عصر امام هادی علیه السلام، بغداد و نواحی اطراف آن همچون مدائن و دیگر مناطق سواد عراق، زیر نظر وکلای برجسته آن حضرت اداره می‌شد. ابتدا شخصی به نام «حسین بن عبد ربّه» در این نواحی مشغول فعالیت بود. و پس از درگذشت وی، امام هادی علیه السلام طی مکتوبی که متن آن را کُشی نقل کرده، «ابوعلی بن راشد» را به جای او به

وکالت در نواحی بغداد و مدائن و قرای سواد منصوب کرد.^{۶۸} امام علی (ع) طی مکتوب مشترکی که به وی و ایوب بن نوح، وکیل کوفه، ارسال نمود آن دو را به رعایت نظم و عدم دخالت در امور مربوط به قلمرو فعالیت یکدیگر فرا خواند.^{۶۹} پس از مدتی، ابوعلی بن راشد و عده‌ای دیگر از وکلا و شیعیان بر اثر توطئه‌ای که از جانب متوکل عباسی پایه‌ریزی شد، دستگیر و به شهادت رسیدند.^{۷۰} این امر ضایعه‌ای را بر پیکره سازمان وکالت وارد کرد که توسط امام علی (ع) می‌بایست هر چه سریع‌تر با نصب افراد مناسبی آن را جبران می‌کردند.

پس از ابوعلی بن راشد، «عروة بن یحیی دهقان» به وکالت بغداد و مدائن و نواحی اطراف منصوب شد. بنا به نقل کشی، وی به جای ابوعلی بن راشد، مسئول نگهداری از خزانه اموال امام عسکری (ع) شد، ولی راه خیانت و فساد را در پیش گرفت. او ضمن دروغ بستن بر امام هادی (ع) و امام عسکری (ع)، نسبت به اموال نیز خیانت نمود و پس از برداشتن مقداری از اموال، بقیه را برای ابراز دشمنی با حضرت به آتش کشید. وی در شب همان روزی که به این عمل کثیف مبادرت نمود مورد نفرین امام عسکری (ع) قرار گرفت و به هلاکت رسید.^{۷۱} وکالت وی در ناحیه بغداد، در انتهای نامه مفصلی که امام عسکری (ع) آن را برای اسحاق بن اسماعیل نیشابوری ارسال نمود، مورد تصریح واقع شده است: «... فاذا وردت بغداد فاقراه (کتابنا) علی الدهقان، وکیلنا و ثقتنا والذی یقبض من موالینا...».^{۷۲} البته برخی احتمال داده‌اند که مراد از دهقان در این جمله، «محمد بن صالح بن محمد همدانی» معروف به «دهقان» باشد،^{۷۳} ولی با توجه به اشتها بیشتر عروة بن یحیی به این لقب (به نحوی که به هنگام اطلاق کلمه دهقان، وی مد نظر بوده است) بعید می‌نماید که مراد حضرت، محمد بن صالح بوده باشد. مؤید بیشتر این مطلب آن است که بعدها توقیعی از ناحیه مقدسه صادر، و ضمن آن دهقان مورد لعن واقع شده است،^{۷۴} و می‌دانیم که تنها کسی که مستحق لعن امام علی (ع) بوده و دهقان نیز لقب داشت عروة بن یحیی بوده و نه شخص دیگری هم‌چون محمد بن صالح.

به نظر می‌رسد که ابوهاشم جعفری نیز در این عصر از وکلای فعال در بغداد بوده باشد، چرا که طبق نقل طبری، وی به همراه «محمد بن علی عطار» در بغداد دستگیر و روانه‌ی سامراء شد.^{۷۵} «سلیمان»، نواده پسر «زرارة بن اعین» نیز در این عصر وکیل امام هادی (ع) در کوفه و بغداد بود.^{۷۶}

پس از شهادت امام عسکری (ع) و شروع عصر غیبت صغری، با توجه به بعضی مرجّحات، به خصوص جهات امنیتی و دوری بغداد از محدوده نظارت جاسوسان عباسی در پایتخت (سامرا)، امام عصر (ع) ترجیح دادند که مرکز سازمان وکالت از سامرا به بغداد منتقل شود. از این پس بود که در بغداد اوج دوران فعالیت سازمان وکالت تحقق یافت و در دوره‌ای که حدود ۷۰ سال به طول انجامید، سفرای چهارگانه حضرت حجت (ع) ضمن اقامت در بغداد، کار نظارت و رهبری سازمان در سایر نواحی را نیز عهده‌دار بودند.

گویا اولین گروه شیعی که از انتقال دفتر وکالت از سامرا به بغداد مطلع شده‌اند، همان «وفد قمیین» باشند که پس از رحلت امام عسکری (ع)، طبق معمول گذشته، برای تحویل وجوه شرعی و نامه‌ها به سامرا آمدند و ضمن گذر از مشکلاتی، سرانجام موفق به دیدار حضرت مهدی (ع) شدند. آن حضرت آنان را از مراجعه مجدّد به سامرا منع کرده و فرمود که در بغداد وکیل نصب خواهد کرد و از آن پس بایستی اموال و نامه‌ها را به وکیل بغداد تحویل دهند.^{۷۷}

«عثمان بن سعید عمری» که پیش از این، نقش وکالت و بایّت امامین عسکریین (ع) را در سامرا ایفا می‌کرد، پس از اقامت در محله شیعه‌نشین کرخ در بغداد،^{۷۸} با همکاری تعدادی از وکلای کارآزموده، وظایف سفارت را به انجام می‌رساند؛ از این میان می‌توان به «احمد بن اسحاق اشعری قمی»، «محمد بن احمد بن جعفر قطّان» و «حاجز بن یزید و شاء» اشاره کرد. به نظر می‌رسد که سفیر امام (ع)، به این وسیله، با تقسیم وظایف و عدم تمرکز کارها نزد خود، علاوه بر تسهیل در انجام امور، باعث می‌شد حساسیت جاسوسان حکومتی نیز برانگیخته نشود.

احمد بن اسحاق ابتدا وکیل امام عسکری (ع) در اوقاف قم بود و پس از رحلت امام عسکری (ع)، در بغداد جزو دست‌یاران عثمان بن سعید قرار گرفت.

درباره علت اقامت احمد بن اسحاق در بغداد، این امکان وجود دارد که سفیر اول او را از قم فراخوانده باشد و یا وی به هنگام رحلت امام عسکری (ع) در سامرا بوده و به لحاظ نیاز به خدماتش، به بغداد رفته باشد. بنا به گفته ابن رستم طبری،^{۷۹} احمد بن اسحاق فعالیت خود را در سازمان وکالت تا زمان مرگ، در عراق و عصر سفیر دوم ادامه

داد. نمونه‌ای از اقدامات او را می‌توان در جریان مربوط به «حسن بن نصر قمی» مشاهده نمود؛ وی که از وکلای سرشناس قم بود پس از شهادت امام عسکری علیه السلام به همراه مقداری وجوه شرعی به بغداد آمد در حالی که در حیرت و تردید به سر می‌برد. پس از آن‌که خانه‌ای را اجاره کرد، تعدادی از وکلای یکی پس از دیگری اموالی را به آن خانه آوردند تا خانه پر شد. سپس احمد بن اسحاق نیز با اموالی داخل شد و بر تعجب حسن بن نصر افزوده شد. در این هنگام نامه حضرت حجت (عج) رسید که طی آن وی مأمور شده بود در ساعت معینی از روز، به همراه اموال به عسکر در سامرا برود. او پس از بردن اموال به سامرا در بیت امام عسکری علیه السلام از پس پرده موفق به شنیدن صدای حضرت شده و نسبت به امر امامت، و صحت وکالت وکلا و سفیر حضرت یقین پیدا می‌کند.^{۸۰} همان‌گونه که بعضی محققان نیز استظهار کرده‌اند،^{۸۱} به نظر می‌رسد این جریان در حقیقت طرحی با نقشه قبلی، برای افتناع حسن بن نصر قمی بوده که احمد بن اسحاق نیز، با توجه به قمی بودنش و شناخت حسن بن نصر نسبت به او، در متن این جریان قرار داده شده است. شاید موقعیت حسن بن نصر در قم و تأثیر تردید وی در شیعیان، سبب شده که این اقدامات برای تثبیت عقیده او انجام شود.

دومین وکیل و دست‌یار سفیر اول، «محمد قطّان» بود. وی برای پنهان کردن فعالیت‌های خود، از شغل پارچه‌فروشی استفاده می‌کرد و وکلا، وجوه شرعی و نامه‌ها را در پارچه پیچیده نزد او می‌آوردند تا نزد سفیر ببرد. از نمونه‌های فعالیت وی در بغداد زیر نظر محمد بن عثمان بن سعید (معروف به ابوجعفر عمری) می‌توان به جریان «احمد بن محمد دینوری» اشاره نمود. وی که از جانب مردم دینور و قرمیسین، مأمور تحویل اموالی به باب حضرت حجت علیه السلام شده بود و باب را نیز نمی‌شناخت، با حال تحیر وارد بغداد شد و با ارشاد ابوجعفر عمری به بغداد رفت و ضمن دریافت نامه حضرت حجت علیه السلام که در آن مشخصات اموال ذکر شده بود، مأمور شد به بغداد بازگردد. در آن‌جا به همراه ابوجعفر عمری، اموال را به خانه محمد قطّان می‌برد و به او تحویل می‌دهد و به شهر خود بازمی‌گردد.^{۸۲}

این روایت گرچه ناظر به فعالیت محمد قطّان زیر نظر سفیر دوم است، ولی از آن‌جا که در سال‌های اولیه غیبت صغرا اتفاق افتاده، به طور طبیعی می‌تواند حکایت از فعالیت

وی به عنوان دستیار سفیر اول نیز بنماید؛ چرا که دوران سفارت سفیر اول بسیار کوتاه بوده و سفیر دوم بلافاصله وارث تشکیلات پدر گشته است.

سومین وکیل و دستیار سفیر اول در بغداد «حاجز بن یزید و شاء» بود. تماس‌های او با تعداد زیادی از وکلا حاکی از آن است که وی در سازمان وکالت، از موقعیت والایی برخوردار بوده است. بعید نیست که وی حلقه واسطه وکلای نواحی شرقی با سفیر امام علی (ع) در بغداد بوده باشد؛ به ویژه که طبق نقل کلینی و صدوق، اشخاص ویژه‌ای از شهرهای بلخ و مرو با امام و سفیرش از طریق حاجز در تماس بودند.^{۸۳} بنا به نقل راوندی، شخصی به نام «احمد بن ابی روح»، اموالی را به بغداد آورد و پس از ملاقات با حاجز، از طریق او نامه امام علی (ع) را دریافت کرد که در آن مأمور شده بود اموال را به سامرا ببرد.^{۸۴}

سفیر اول به وسیله دستیاران خود در بغداد، فعالیت وکلای نواحی مختلف را به صورت مستقیم یا غیر مستقیم زیر کنترل داشت. به نظر می‌رسد شهرهای بزرگی هم چون: مدائن، کوفه، واسط، بصره و اهواز، مستقیماً زیر نظر سفیر بوده‌اند.^{۸۵} در اهواز بنو مهزیار، یکی پس از دیگری وکالت داشتند. در این عصر محمد بن ابراهیم بن مهزیار به همراه اموالی که پدرش از ناحیه وکالت جمع کرده بود به بغداد آمد و پس از آن که سفیر امام علی (ع) از محتوای دقیق اموال و علامتی که پدرش گفته بود خبر داد، اموال را تحویل داد و چند روز بعد پسر به جای پدر منصوب شد.^{۸۶}

از دیگر وکلایی که در عصر غیبت صفرا در ناحیه بغداد فعالیت داشته «محمد بن صالح بن محمد همدانی» است. بنا به نقل کلینی، وی برای بازستاندن بعضی از اموال متعلق به ناحیه مقدسه که در دست یکی از سنیان بغداد بود، به وی مراجعه می‌کند ولی با مداخله و انکار وی مواجه می‌شود. از این رو به وی حمله‌ور می‌گردد، که اهالی بغداد به کمک شخص سنی می‌آیند و نهایتاً محمد بن صالح با معرفی خود به عنوان فردی سنی از اهالی همدان و این که آن فرد مال او را غصب کرده، سنیان بغداد را علیه آن شخص تحریک می‌کند و مال ناحیه مقدسه را باز می‌ستاند.^{۸۷}

وکلای ناحیه مقدسه در بغداد، گاهی به طرق خارق عادت، به امور شیعیان رسیدگی می‌کردند. نمونه این مقوله را می‌توان در جریان «مسرور طباخ» جستجو کرد. وی که به

سبب ضعف مالی به بغداد آمده بود ناگاه فردی را کنار خود می‌بیند که کیسه پولی در دستش می‌گذارد بدون آن‌که او چهره‌اش را ببیند، و وقتی به کیسه نظر می‌کند روی آن نام خود را مشاهده می‌کند.^{۸۸}

در عصر سفیر دوم، بغداد یکی از فعال‌ترین دوره‌ها را در تاریخ سازمان وکالت پشت سر گذارد. به گفته شیخ طوسی، ده نفر زیر نظر سفیر دوم در بغداد فعالیت داشتند تا امور سازمان را اداره کنند. این در حالی بود که سفیر اول با سه دستیار، امور بغداد را به پیش می‌برد. از جمله این ده وکیل، «حسین بن روح نوبختی» بود که بعدها خود به عنوان سفیر سوم ناحیه مقدسه برگزیده شد.^{۸۹} شیخ طوسی نام دیگر وکلا را نمی‌برد، ولی بسیار محتمل است که سه وکیل و دستیار سفیر اول در میان آنها قرار داشته‌اند؛ زیرا هر سه در زمان سفیر دوم در خدمت سازمان وکالت در بغداد بوده و وی با آنها در تماس مستقیم قرار داشته است. قَطَّان فعال‌ترین وکیل بغداد بود. بنا به نقل کشی، ابوحامد مراغی می‌گفت: «پس از ابوجعفر، هیچ‌کس به امام نزدیک‌تر از محمد بن احمد بن جعفر قمی (قَطَّان) نبود».^{۹۰} صدوق نیز ضمن معرفی کسانی که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه السلام در عصر غیبت صغری و وقوف بر معجزات آن جناب شده‌اند، از میان وکلای بغداد، علاوه بر عمری و پسرش، و حاجز و بلالی، از عطار نیز نام می‌برد که همان محمد قَطَّان است،^{۹۱} زیرا وی لقب عطار نیز داشته است و این دو شغل پوششی برای فعالیت‌های مخفی او بوده است. وی واسطه مستقیم بین امام و امامیه از طریق سفیر دوم بود؛ گرچه امامیه به ندرت از نحوه رابطه او با سفیر دوم مطلع بودند و شاید به همین دلیل بود که حسن بن فضل می‌اندیشید وی سفیر است.^{۹۲}

از مآخذ موجود به سختی می‌توان نام سایر وکلای بغداد را مشخص کرد؛ به ویژه اگر طول دوران سفارت سفیر دوم را (که کمتر از پنجاه سال بود) لحاظ کنیم و این‌که احتمالاً بعضی از وکلا همچون احمد بن اسحاق، قَطَّان و حاجز وفات کرده باشند یا با دیگری جای‌گزین شده باشند. بنا به نقل ابن رستم طبری، احمد بن اسحاق به هنگام بازگشت به قم در حُلوان درگذشته است،^{۹۳} ولی تاریخ وفات وی را مشخص نمی‌کند. گرچه حاصل نقل ضعیفی از صدوق، وفات وی در عصر امام عسکری علیه السلام است،^{۹۴} ولی ادله و قرائنی، حیات وی در عصر غیبت صغرا را ثابت می‌کند. بنا به نقل صدوق، پس از حاجز، سمت او به «محمد بن جعفر اسدی رازی» واگذار شد.^{۹۵}

به نظر می‌رسد قطّان پس از سال‌های ۲۷۹-۲۸۲ ق نیز فعالیت‌های خود را ادامه داده باشد و این زمانی است که حکومت پس از کشف وجود مبارک امام دوازدهم علیه السلام کوشید تا او را دستگیر کند. کلینی نقل می‌کند که دو نفر از یاران صمیمی بدر حسنی (نَدیم خلیفه) ضمن گفتگو با یکدیگر، به اسامی وکلای امام دوازدهم علیه السلام اشاره کرده و این اطلاعات را در اختیار عبیدالله بن سلیمان وزیر، که می‌کوشید ایشان را دستگیر کند، قرار دادند؛ اما خلیفه (معتضد) به او گفت که در جستجوی مکان اختفای امام علیه السلام باشد و به جای دستگیری وکلا، در میان آنان جاسوسانی بفرستد. از این‌رو یکی از این جاسوس‌ها به ظاهر برای تحویل وجوه شرعی نزد قطّان آمد، ولی وی طبق دستورالعملی که از ناحیه مقدسه مبنی بر امتناع وکلا از اخذ هرگونه وجهی صادر شده بود، آن اموال را نپذیرفت و وکالت خود را نیز انکار کرد،^{۹۶} و بدین ترتیب خطر مهمی از سازمان وکالت مندفع گشت. این نقل حاکی از فعالیت وسیع سازمان وکالت در این عصر، به خصوص در بغداد است، تا جایی که جاسوسان و سران حکومتی نیز پی به فعالیت وکلا برده و به فکر ضربه زدن بر پیکره سازمان وکالت می‌افتند. به نظر می‌رسد انتقال مقرّ خلافت از سامرا به بغداد در عصر معتضد (۲۷۹-۲۸۹ ق) در بروز چنین وضعی بی‌تأثیر نبوده است. محمد قطّان فعالیت‌هایش را در این عصر در بغداد ادامه داد، ولی پس از این تاریخ نامی از وی در میان نیست. احتمالاً وفات وی در حدود تاریخ مذکور رخ داده باشد.^{۹۷}

از نقلی که شیخ طوسی درباره وصیت آخر سفیر دوم دارد، می‌توان به اسامی وکلای برجسته سفیر دوم در بغداد در اواخر دوران حیات وی پی برد. در این نقل به اسامی: ابوعلی بن همام، ابو عبدالله بن محمد کاتب، ابو عبدالله باقطانی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله بن وحناء اشاره شده است. در همین جلسه واپسین عمر ابو جعفر عمری بود که وی در حضور این افراد، حسین بن روح نوبختی را به جانشینی خود معرفی کرد.^{۹۸} بنا بر روایتی دیگر، علاوه بر اینان و ابن روح، احمد بن جعفر بن متیل نیز حضور داشت، کسی که وکلا فکر می‌کردند وی یا پدرش، جانشین ابو جعفر عمری خواهند شد.^{۹۹}

از این دو روایت، هم می‌توان به اسامی وکلای ارشد بغداد در حدود سالهای ۳۰۴-۵ ق. پی برد، و هم بر وفات احمد بن اسحاق، حاجز و قطّان؛ چرا که نامی از آنان در این نقل‌ها

در میان نیست. هم چنین می توان پی برد که بعضی از وکلا همچون باقطنانی و وجناء که در زمان نخستین سفیر فعالیت داشتند در این عصر نیز زنده بوده و به درجات والا نیز ارتقا یافته بودند.^{۱۰۰}

سفیر دوم در بغداد از طریق فعالیت های سرّی گسترده، با وکلای ناحیه مقدّسه در نواحی مختلف ارتباط داشت و با آنها در قرای مختلف بغداد دیدار می کرد. در دوران معتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹ ق) وکلای نواحی دور دست همچون قم، از طریق تجّاری که اطلاعی از رابطه سفیر دوم و وکلای این نواحی نداشتند، پول و کالا برای سفیر می فرستادند و تجّار نیز به تصور این که این ارتباط، ارتباطی تجاری است، کالاها و اموال را به بغداد آورده تحویل می دادند.^{۱۰۱} برای رعایت پنهان کاری حتی گاهی ارتباط سفیر دوم با وکلای بغداد نیز در بعضی از خرابه های بغداد انجام می پذیرفت؛ برای نمونه، صدوق گزارشی را از دیدار سرّی ابوجعفر عمری با ابن متّیل - یکی از ده وکیل بغداد - ارائه می دهد که در یکی از خرابه های عباسیه بغداد صورت گرفت و در آن جا نامه ای را که امام دوازدهم علیه السلام به او نوشته بود، خواند و سپس آن را ریزریز کرد.^{۱۰۲} وی در راستای همین سیاست مخفی کاری، گاهی به کسانی که نامه یا پول برایش می آوردند دستور می داد آنها را در جای خاصی قرار دهند و هیچ گونه رسیدی به آنها نمی داد.^{۱۰۳} این پنهان کاری تا بدان حد بود که حتی پیک هایی که واسطه ارتباط وی با سامرا بودند نیز از محتوای پیام ها و رمز آن اطلاع نداشتند.^{۱۰۴}

بغداد از آن رو که محل استقرار سفرای امام علیه السلام بود، به محلی برای بروز معارضان سفر نیز تبدیل شده بود. در عصر نخستین سفیر، دو تن از مدّعیان سفارت و بایّت امام علیه السلام، یعنی «باقطنانی» و «اسحاق احمر»، در بغداد، هم عرض با سفیر اول مدعی سفارت بودند، ولی بروز خوارق عادات به دست سفیر و همین طور سابقه تأیید امام عسکری علیه السلام نسبت به وی، و حسن سابقه سفیر نزد شیعه، موجب ابطال این دعاوی و استقرار امر سفارت برای عثمان بن سعید عمری شد.^{۱۰۵}

در عصر دومین سفیر نیز، کسانی به معارضه با وی برخاستند. در بغداد، یکی از معروف ترین وکلای امام دهم و یازدهم علیه السلام به نام «بلالی»، که در زمره وکلای اصلی بغداد بود، به معارضه با سفیر دوم برخاست و ابوجعفر عمری ضمن اقداماتی، کذب وی را بر شیعیان آشکار کرد.^{۱۰۶}

پس از آنکه دوران بلند مدت سفارت دومین سفیر در سال ۳۰۵ ق. به پایان رسید، وی در آخرین روزها و لحظات زندگی، در جمع تعدادی از وکلای برجسته بغداد، یکی از دستیاران خود به نام حسین بن روح نوبختی را به جانشینی نصب نمود. وی گرچه در جمع ده وکیل بغداد که به عنوان دستیار سفیر دوم به فعالیت مشغول بودند، نزدیک‌ترین فرد به سفیر نبود، ولی شایستگی‌های منحصر به فردی داشت.^{۱۰۷}

به روایت ذهبی، ابن روح پس از وفات سفیر دوم در سال ۳۰۵ ق. به مقر سازمان وکالت (دار النیابه) رفت و در آنجا، شخصیت‌های امامیه همچون «ذکاء»، خادم سفیر دوم، را دیدار کرد. ذکاء چیزهایی را که مولایش به او سپرده بود، یعنی عصای دست و صندوق خزانه که مهرهای امام هم در آن قرار داشت را آماده ساخته و به ابن روح تقدیم داشت. سپس ابن روح همراه دیگر وکلا به منزل «محمد بن علی شلمغانی»، دستیار نزدیک خود که بعدها مخالفش شد، رفتند.^{۱۰۸}

شواهدی وجود دارد که ده نفر وکیل بغداد در عصر سفیر دوم، فعالیت‌های خود را هم‌چنان زیر نظر سفیر سوم ادامه دادند. در میان آنان، اسامی: جعفر بن احمد بن متیل، ابو عبدالله کاتب، حسن وجناء، محمد بن همام، اسماعیل بن اسحاق نوبختی، احمد بن متیل، محمد اسود و مدائنی به چشم می‌خورد. علاوه بر اینها، اسامی شلمغانی و احمد بن ابراهیم نوبختی نیز در میان وکلای بغداد دیده می‌شود. فرد اخیر، راوی احادیث و همسر ام کلثوم، دختر سفیر دوم بود و ابن روح وی را به عنوان دبیر خاص خود به خدمت گرفت.^{۱۰۹} ابن روح، وکیل خود، شلمغانی را ناظر بر فعالیت‌های مخفی امامیه در میان مردم بنی‌بسطام در بغداد کرد.^{۱۱۰} هم‌چنین او را واسطه بین خود و ابوجعفر زجوزجی و احمد بن محمد بن سلیمان رازی، وکلای کوفه، قرار داد.^{۱۱۱} شلمغانی تا سال ۳۱۲ ق بر کار وکلای بغداد و کوفه نظارت داشت. در این سال پس از آنکه وی راه انحراف را در پیش گرفت و معتقد به عقیده حلول شد، از سوی ابن روح معزول و مطرود گردید.^{۱۱۲}

ابو عبدالله حسن وجناء، یکی دیگر از ده وکیل بغداد، فعالیت‌های خود را علاوه بر بغداد در نصیبین و موصل نیز انجام می‌داد. از جمله اقدامات او، سعی وی در متقاعد کردن محمد بن فضل موصلی برای پذیرش نیابت سفیر سوم بود. وی موصلی را به بغداد آورد تا از نزدیک امور خارق عادت را به دست ابن روح مشاهده کند.^{۱۱۳}

طبق شواهدی، سخت‌گیری‌های معتضد (۲۷۹-۲۸۹ ق.) و سعی وی در یافتن امام علیه السلام، و همین‌طور تضيیقات مکتفی (۲۸۹-۲۹۵ ق.) موجب شد امام علیه السلام از سامرا به حجاز رفته و مدتی در مدینه و مکه اقامت کنند؛^{۱۱۴} این امر، طبعاً بایستی مشکلاتی را در شیوه ارتباط سفیر و وکلا با امام علیه السلام موجب شده باشد.

بنا به روایت شیخ طوسی، شخصی به نام یعقوب بن یوسف غسانی، گروهی از مردم را دیده است که از نواحی مختلف به منزل امام علیه السلام در مکه رفت و آمد می‌کرده‌اند و حضرتش با آنها از طریق خادمه‌ای پیر مکاتبه می‌کرده و عده‌ای از این افراد از بغداد بوده‌اند.^{۱۱۵} هم‌چنین به روایت شیخ صدوق، حسن و جناء، وکیل امام علیه السلام، آن حضرت را در همان منزل در سال ۳۱۴ ق ملاقات کرده است که این موضوع دلالت بر آن دارد که محل اقامت امام علیه السلام در زمان سفیر سوم در حجاز بوده است.^{۱۱۶}

ابن‌روح، از بغداد فعالیت وکلای نواحی مختلف را زیر کنترل داشت. در ایران، «محمد بن جعفر اسدی» که در عصر سفیر دوم، ناظر بر فعالیت‌های وکلای دیگر استان‌های ایران بود، در عصر ابن‌روح نیز به فعالیت خود ادامه داد. با وفات رازی در ۳۱۲ ق^{۱۱۷} روش ارتباط بین وکلا و ابن‌روح، از مکاتبات غیر مستقیم از طریق رازی، به تماس مستقیم بین ابن‌روح و کارگزاران، یا نمایندگان شیعیان در این مناطق، تغییر یافت. شیخ صدوق چند شاهد تاریخی را در تأیید این نکته می‌آورد؛ نظیر: تماس علی بن حسین بن بابویه، پیشوای امامیه‌ی قم، از طریق فردی به نام اسود با سفیر سوم؛^{۱۱۸} تماس یکی از اهالی بلخ، موسوم به «محمد بن حسن صیرفی» که وجوه شرعی و اموال را از امامیه بلخ جمع‌آوری کرده و آنها را نزد ابن‌روح به بغداد فرستاد (وی حتی تماس مستقیم خود را در زمان سمری، سفیر چهارم نیز ادامه داد)؛^{۱۱۹} همین‌طور جریان حسین بن علی قمی، که ده شمش طلا از ابن‌جاوشیر دریافت کرد تا آن را به ابن‌روح برساند و چنین کرد.^{۱۲۰} این موارد به دلیل آشکار شدن موقعیت ابن‌روح نزد امامیه، و علاقه آنان به تماس مستقیم با وی بود؛ و بدین ترتیب، بغداد صحنه رفت و آمد امامیه و وکلا برای ملاقات با سفیر ارجمند امام عصر علیه السلام شد.

در عصر مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ ق) ابن‌روح مورد احترام دربار عباسیان بود که البته نفوذ خاندان نوبختی در دستگاه خلافت عباسی، در این امر بسیار مؤثر بود.^{۱۲۱} در زمان وزارت

علی بن محمد بن فرات، برخی از وکلای بغداد به بعضی از مناصب دولتی راه یافتند؛ مثلاً ابوسهل نوبختی به حکومت قریه مبارک و محمد بن علی بزوفری، دیگر وکیل بغداد، به حکومت قریه صلح و مزارعات از قرای واسط منصوب شدند.^{۱۲۲} در همان حال محسن بن فرات، شلمغانی را به نیابت بعضی از حکام در سایر قرا منصوب کرد.^{۱۲۳}

در سال ۳۱۲ ق ابن فرات و پسرش بر اثر برخی رویدادها دستگیر و کشته شدند،^{۱۲۴} و ابن روح نیز دستگیر و زندانی شد، و پس از پنج سال در سال ۳۱۷ ق آزاد گشت و مجدداً نظارت مستقیم خویش را بر فعالیت‌های سازمان وکالت ادامه داد. در طول این پنج سال، امور سازمان به وسیله برخی از دستیاران وی اداره می‌شد.^{۱۲۵} در این عصر، شلمغانی، به دلیل زندانی بودن ابن روح بر فعالیت‌هایش شدت و وسعت بخشید؛ به همین دلیل توقیعی از سوی ناحیه مقدسه، به واسطه ابن روح، از زندان به یکی از وکلای بغداد به نام محمد بن همام تحویل داده شد. محتوای این توقیع، لعن شلمغانی و بیان انحرافات او و برشمردن وی در عداد امثال شریعی، نمیری، هلالی و بلالی بود.^{۱۲۶} از این پس، شلمغانی به موصل گریخت و در اطراف آن در قریه معلثایا، کتاب‌های خود را برای ابوعبدالله شیبانی، که محدث امامیه و ساکن در قریه نوبختیه بغداد بود، روایت کرد.^{۱۲۷} در سال ۳۲۳ ق شلمغانی پس از یک دوره فعالیت منحرفانه دستگیر شد؛ در این سال، بغداد شاهد شکنجه و اعدام شلمغانی و رفیقش «ابن ابی عون» بود. اجساد آنها در سمت غربی بغداد در مقرّ دار الشرطه سوزانیده شد.^{۱۲۸} و با این حادثه، نفوذ و اقتدار ابن روح در بین عباسیان افزایش یافت.

در ۱۸ شعبان سال ۳۲۶ ق ابن روح درگذشت و رهبری سازمان وکالت را به امر امام علیه السلام به علی بن محمد سمری سپرد.^{۱۲۹} با توجه به کوتاهی دوران نیابت سمری، وی نباید تغییرات عمده‌ای در کار سازمان وکالت داده باشد. گرچه از شرح فعالیت‌های وی چیزی معلوم نیست، ولی از نقل شیخ صدوق استفاده می‌شود که وکلا وی را به عنوان سفیر راستین امام به رسمیت می‌شناختند و خمس را به وی تقدیم می‌کردند.^{۱۳۰} با رحلت سمری در ۱۵ شعبان ۳۲۹ ق دوره مرکزیت بغداد به عنوان مقرّ فرماندهی و مدیریت سازمان وکالت نیز به پایان رسید. اکنون مهم‌ترین شاهد و سند دوره طلایی عمر بغداد به عنوان مرکز استقرار دفتر وکالت در عصر غیبت صغرا، قبور مطهر ثواب اربعه حضرت

حجت علیه السلام در این شهر است،^{۱۳۱} که هم‌چنان یادآور دوران فعالیت وسیع، ولی سَرّی این مردان الهی، به همراه دیگر اعضای این سازمان در منطقه مهمّی هم‌چون بغداد است.

۳.۲.۳. سامرّا

سامرّا یا سامرّاء یا سرّمن رأی، که در ابتدا «سامیرا» خوانده می‌شد و معتصم عباسی آن را «سرّمن رأی» نامید، شهری است بین بغداد و تکریت، که در سال ۲۲۰ ق توسط معتصم عباسی بنا شد، و از آن عصر تا سال ۲۷۹ ق. که معتمد عباسی مجدداً بغداد را به عنوان پایتخت عباسی برگزید، محل حاکمیت هشت تن از خلفای عباسی بود.^{۱۳۲} متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷ ق) نسبت به اقدامات امام هادی علیه السلام در مدینه نگران بود، آن حضرت را به سامرّا فرا خواند، گرچه در ظاهر این مسأله به صورت دعوت و دیدار با متوکل جلوه داده شد. نامه تحریک آمیز حاکم مدینه به متوکل نیز در جلب آن حضرت به سامرّا بی‌تأثیر نبود.^{۱۳۳} در پی این امر، دفتر رهبری سازمان وکالت که تا این زمان در مدینه و زیر نظر امام هادی علیه السلام قرار داشت، به سامرّا منتقل گردید. از این پس، به علت قُرب بیشتر مکانی، ارتباط بین وکلای ناحیه عراق و ایران با رهبری سازمان وکالت بیشتر شد. امام هادی علیه السلام پس از ورود و استقرار در سامرّا، یکی از وکلای سرشناس و مورد وثوق خود به نام «عثمان بن سعید عمری» را که به گفته برخی منابع^{۱۳۴} باب آن حضرت نیز محسوب می‌شد، به عنوان حلقه اصلی ارتباط خود با وکلای نواحی مختلف برگزید. وی که به ظاهر شغل روغن‌فروشی داشت، و از این رو به «سَمّان» یا «زَبّات» معروف شده بود، این شغل را به عنوان پوششی برای انجام وظایف مربوط به سازمان وکالت قرار داده بود. ظرف‌های روغن وسیله‌ای مناسب برای مخفی کردن نامه‌ها یا وجوه شرعی شیعیان و وکلای امام علیه السلام و نقل و انتقال آنها بود.^{۱۳۵}

علاوه بر عثمان بن سعید، تعدادی دیگر از وکلای امام هادی علیه السلام نیز در سامرّا، وسیله ارتباط بین شیعیان و یا وکلای نواحی مختلف و دفتر سازمان وکالت بودند؛ از این میان، می‌توان به «فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی» و «علی بن جعفر همانی» اشاره کرد. فارس بن حاتم قزوینی در سامرا محل مراجعه مردم ناحیه جبال در ایران، به خصوص شیعیان قزوین و مناطق مجاور بود. در سال‌های پایانی دوره امامت امام هادی علیه السلام، اندکی

پیش از سال ۲۴۸ ق فارس بن حاتم انحراف خود را آشکار کرد. وی در مشاجره‌ای با دیگر وکیل سرشناس امام در سامرا، یعنی علی بن جعفر همانی، درگیر شد و کار این درگیری رفته‌رفته بالا گرفت و به دشمنی سخت گرایید و موجب ایجاد تنش و دل‌سردی و ناراحتی در جامعه شیعه گشت. امام (ع) در این تنازع جانب علی بن جعفر را گرفت و از وکلای مناطق مختلف خواست که دیگر به نزد فارس مراجعه نکنند، ولی از آن‌جا که آن حضرت بر مخفی نگهداشتن این موضوع تأکید داشتند لذا برخی از شیعیان مناطق جبال که وجوه شرعی را به سامرا می‌آوردند هنوز به فارس مراجعه می‌کردند. برای نمونه، علی بن عمرو عطار که از قزوین اموالی را برای تحویل دادن به فارس به سامرا آورده بود، قبل از تماس با وی، از طریق پیکی که عثمان بن سعید به سوی وی فرستاد متوجه طرد و لعن فارس از جانب امام هادی (ع) شد.^{۱۳۶} مدتی بعد امام (ع) لعن فارس و عزل وی از وکالت خویش را به‌طور رسمی به شیعیان مناطق مختلف اعلام کردند. مدتی بعد نیز فارس بن حاتم به علت اصرار بر حرکت منحرفانه خویش و اقوال بدعت‌آمیز، به‌دست یکی از شیعیان و به امر امام هادی (ع) به قتل رسید^{۱۳۷} و بدین وسیله، مرکز رهبری سازمان وکالت، یعنی سامرا، از وجود عنصری نامطلوب پاک شد.

در دوره بیست ساله اقامت امام هادی (ع) در سامرا، سازمان وکالت یکی از فعال‌ترین دوره‌های حیات خود را پشت سر گذاشت. امام شخصاً و به کمک دستیاران مخلصی همچون عثمان بن سعید عمری، علی بن جعفر همانی، ابوهاشم جعفری و دیگران، کار نظارت دقیق بر وکلای نواحی را به انجام می‌رساند. نظارت و توجه دقیق امام (ع) و تأکید حضرت بر سامان‌مند شدن کار وکلا را می‌توان از تأمل در بعضی از مکتوبات و دستورالعمل‌های آن حضرت به برخی از وکلای نواحی به خوبی دریافت؛ به عنوان نمونه، ایوب بن نوح، که وکیل آن حضرت در کوفه و اطراف آن بود و علی بن راشد، که وکیل آن حضرت در ناحیه‌ی بغداد و مدائن و قراء سواد بود، گویا در قبض وجوه شرعی و ارتباط با شیعیان این نواحی، دچار خلط مسئولیت شده بودند؛ امام (ع) طی نامه‌ای به هر دو، که متن آن را کشتی نقل کرده است، توصیه اکید بر حفظ نظم و عدم دخالت هر یک در امور مربوط به قلمرو فعالیت دیگری نمودند.^{۱۳۸}

پس از شهادت امام هادی (ع) در سال ۲۵۴ ق، امام عسکری (ع) رهبری سازمان

وکالت را از همین مکان، یعنی سامرا، به دست گرفت. در همین عصر نیز عثمان بن سعید عمری، به عنوان دستیار اصلی امام در امور مربوط به سازمان، و رابط اصلی وکلا و شیعیان نواحی مختلف با امام علیه السلام بود. وی هم‌چنان در قالب شغل روغن‌فروشی، ارتباطات خود با امام علیه السلام و شیعیان را انجام می‌داد، و امام علیه السلام نیز دستورالعمل‌ها و پاسخ‌نامه‌ها را در شکلی کاملاً پنهان از چشم مأموران حکومت عباسی، به عثمان بن سعید می‌رساندند. نمونه‌ای از این نحوه ارتباط را می‌توان از نقل داوود بن اسود به دست آورد. وی از جانب امام عسکری علیه السلام مأمور شده بود تا چوب مدوری را به عثمان بن سعید عمری برساند. به هنگام عبور از کوچه‌های سامرا به کوچه‌ای تنگ و باریک می‌رسد. در این حال از مقابل نیز فردی به همراه مرکبش در حرکت بوده است. داوود بن اسود برای راندن آن مرکب، چوب مزبور را بلند کرده و بر آن می‌زند. چوب می‌شکند و کاغذهایی که در میان آن جاسازی شده بود بیرون می‌ریزد. وی سریعاً آنها را جمع کرده و به محضر امام علیه السلام می‌آید. امام علیه السلام او را برای کاری که خلاف دستورالعمل حضرت بود، توبیخ می‌نماید.^{۱۳۹}

نظارت دقیق امام عسکری علیه السلام بر کار وکلا و دستیاران خود، علاوه بر نقل پیشین، از جریان دیگری که کلینی نقل کرده نیز قابل استفاده است. بنا بر این نقل، یکی از وکلای امام عسکری علیه السلام، که در سامرا در مجاورت محل سکونت آن حضرت سکنی گزیده بود، تصمیم به انجام گناه بزرگی می‌گیرد و پس از تهیه مقدمات این امر، ناگاه با باز شدن درها، یکی پس از دیگری و ورود امام علیه السلام به آن مکان مواجه می‌شود و حضرت پس از توبیخ وی و هم‌دستش، او را از وکالت عزل و از نزد خود طرد، و هم‌دستش را نیز از خانه اخراج می‌کند.^{۱۴۰}

سامرا تا پایان دوره امامت امام عسکری علیه السلام، هم‌چنان مرکز اصلی هدایت فعالیت سازمان وکالت و محل مراجعه شیعیان و وکلای نواحی مختلف بود. مدتی قبل از شهادت آن حضرت، گروهی از شیعیان یمن به حضور آن جناب رسیدند و حضرت پس از آن‌که عثمان بن سعید در مجلس حاضر شد وی را به عنوان وکیل مورد اطمینان خود به آنها معرفی نمود و همین طور، پسرش را نیز به عنوان وکیل فرزندش مهدی علیه السلام معرفی کرد.^{۱۴۱} ارتباط امام علیه السلام از سامرا با سایر نواحی به طور مستمر و غالباً به صورت مکتوب

در جریان بود و وکلای نواحی مختلف نیز هر از چند گاهی خود به سامرا آمده و به حضور حضرت می‌رسیدند. از جمله این وکلا «احمد بن اسحاق اشعری قمی» از وکلای سرشناس و موثق امام هادی و عسکری علیه السلام در قم بود که غالباً به صورت مکتوب و در قالب توقیعات با امام علیه السلام ارتباط داشت. وی طی سفری به سامرا در عصر امام هادی علیه السلام با آن حضرت ملاقات کرد و در همین ملاقات از حضرت خواست که کسی را به او معرفی کند که در صورت عدم توفیق زیارت حضرت، امور وکالت را از آن طریق به انجام رساند. حضرت نیز عثمان بن سعید را به عنوان وکیل مورد اطمینان خود معرفی نمود. پس از شهادت امام هادی علیه السلام، احمد بن اسحاق مجدداً به سامرا سفر کرد و پس از زیارت امام عسکری علیه السلام همان درخواست را مطرح نمود، و حضرت نیز هم‌چون پدر گرامی‌اش، عثمان بن سعید را معرفی کرد.^{۱۴۲} بنا به نقل کلینی، وی هم‌چنین در ملاقاتی از امام علیه السلام درخواست می‌کند که حضرت جملاتی را کتابت نماید تا خط آن جناب را بشناسد، و حضرت نیز به درخواست وی پاسخ مثبت می‌دهد و خطی را می‌نویسد ولی متذکر می‌شود که امکان دارد قلمها از جهت ضخامت و نازکی متفاوت باشند.^{۱۴۳} این نقل حاکی از وجود ارتباط کتبی فراوان بین امام علیه السلام و وکلای نواحی است؛ چنان‌که بنا به نقل صدوق، امام علیه السلام قبل از رحلت، نامه‌های بسیاری را برای ارسال به مدینه نگاشت، که می‌تواند پاسخ نامه‌های شیعیان و همچنین دستورالعمل‌هایی به وکلای ناحیه حجاز بوده باشد.^{۱۴۴} پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، گروهی از شیعیان قم طبق معمول گذشته، راهی سامرا شدند تا اموال و وجوه شرعی را به امام علیه السلام یا وکیل خاص آن حضرت تقدیم دارند، ولی مواجه با شهادت آن حضرت شدند. از سویی، برادر آن حضرت یعنی جعفر بن علی الهادی علیه السلام مدعی جانشینی بود. آنان پس از یقین به کذب ادعای جعفر، مأیوسانه تصمیم به بازگشت گرفتند، که ناگاه پیکی با آنان ملاقات کرد و آنان را به سمت خانه‌ای که حضرت حجت علیه السلام در آنجا اقامت داشت رهنمون شد. در همین ملاقات بود که حضرت مهدی علیه السلام پس از آن‌که اموال را تحویل گرفت، به آنان فرمود که از آن پس دیگر به سامرا مراجعه نکنند و به جای آن در بغداد، وکیلی نصب خواهد نمود.^{۱۴۵}

بدین ترتیب، با شهادت امام عسکری علیه السلام، سامرا نیز نقش خود را به عنوان مرکز سازمان وکالت از دست داد و دفتر مرکزی وکالت به بغداد منتقل شد. این شهر حدود

هفتاد سال به مرکز رهبری‌کننده فعالیت‌های گسترده سازمان وکالت در نواحی مختلف عالم اسلامی آن عصر تبدیل شد. به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل این نقل و انتقال، ایجاد زمینه مناسب برای فعالیت سازمان به دور از چشم ناظران حکومتی در پایتخت بوده باشد؛ گرچه ارتباط سفرای حضرت حجت (ع) همچنان از بغداد با سامرا و با خود آن حضرت محفوظ بود و وکلایی در سامرا، وظیفه ارتباط با شیعیان و وکلای دیگر را انجام می‌دادند. ضمن آن‌که، امام (ع) در عصر غیبت صغری هم‌چنان در سامرا می‌زیست، و البته گاهی نیز در مدینه به سر می‌برد و در موسم حج در مکه و در مواقع حج حاضر می‌شد.^{۱۴۶} وجود ارتباط بین سامرا و دفتر وکالت در بغداد و در حقیقت ادامه رهبری سازمان از سامرا توسط امام (ع) را می‌توان با نقلی که صدوق از سفیر دوم دارد مستند نمود. طبق این نقل، «محمد بن عثمان عمری» نامه‌هایی را به وسیله یکی از افراد مورد اعتمادش از بغداد به سامرا می‌فرستد، و آن فرد، نامه‌ای از جانب خودش داخل نامه‌ها کرده و به عسکر می‌برد تا به حضور امام عصر (ع) برسد. وقتی پاسخ‌ها دریافت می‌شود، از پاسخ نامه اضافه شده خبری نبود!^{۱۴۷} این نقل، علاوه بر دلالت بر سکونت حضرت در این عصر در سامرا و رهبری سازمان از این ناحیه، وجود ارتباط بین بغداد و سامرا، و کیفیت این ارتباط را نیز دلالت دارد.

بنا به نقل دیگر، شخصی به نام «احمد بن ابی روح»، اموالی متعلق به زنی از اهالی دینور را به بغداد نزد «حاجز» می‌برد و او طبق امر ناحیه مقدسه وی را به سامرا می‌فرستد. در آن‌جا از طریق خادم حضرت، نامه آن جناب را دریافت می‌کند که وی را به اموری راهنمایی کرده و خبر داده بود.^{۱۴۸} شبیه این جریان برای «احمد بن محمد دینوری» اتفاق افتاده است. وی در سال‌های اولیه عصر غیبت صغری، اموال مردم دینور را به بغداد و سامرا برد و پس از دریافت نامه‌ای در سامرا، مأمور شد اموال را در بغداد به «محمد بن عثمان بن سعید»، سفیر دوم، تحویل دهد و از دستورات وی پیروی کند. سفیر نیز به «دینوری» دستور داد اموال مزبور را به «قطان» (دستیارش در بغداد) تحویل دهد.^{۱۴۹} نمونه دیگر از ارتباط شیعیان با سامرا، پس از انتقال دفتر وکالت به بغداد در عصر غیبت صغری، جریان «حسن بن فضل یمانی» است. وی پس از زیارت مقابر ائمه (ع) در عراق، به طوس می‌رود و مجدداً به عراق و سامرا باز می‌گردد و از سوی ناحیه مقدسه در

سامرا مقداری پول و لباس به او داده می‌شود. به دنبال آن مکاتبه‌ای نیز انجام می‌دهد و پاسخ دریافت می‌کند.^{۱۵۰}

در دوره سفارت سفیر دوم، شخصی به نام «حسن بن احمد»، وکالت سامرا را به عهده داشت. طبق آنچه از نقل صدوق استفاده می‌شود، وی هم با سفیر دوم و هم با امام علی (ع) تماس مستقیم داشت.^{۱۵۱}

امام علی (ع) همچنان از سامرا با دفتر سفارت در بغداد و با سایر وکلای نواحی و شیعیان مرتبط بود. در عصر معتضد (۲۷۹-۲۸۹ ق) گزارشی مبنی بر اقامت حضرت حجت علی (ع) در منزل پدرش در سامرا، به خلیفه رسید. خلیفه که می‌کوشید این خبر به امامیه نرسد، سه نفر از سربازان محافظ خویش را به سامرا فرستاد. او با توصیف وضعیت منزل امام عسکری (ع) برای آنها، فرمان داد تا وارد منزل شده و هر کس را در آنجا یافتند به قتل برسانند، اما نام شخصی را که می‌بایست به قتل برسد را ذکر نکرد. با این وجود، امام دوازدهم (عج) توانست از دست سربازان بگریزد و این امر موجب شد تا آنان مأیوسانه به پایتخت (بغداد) بازگردند.^{۱۵۲} این گزارش بر اقامت آن حضرت در سامرا در سال‌های آخر قرن سوم هجری دلالت دارد. با این حساب، ارتباطات بین سفیر، وکلا و حضرت حجت علی (ع)، در سامرا و در منزل پدری آن حضرت انجام می‌شده است، و ظاهراً این منوال تا پایان عصر غیبت صغری ادامه داشته است.

۴.۲.۳. مدائن و نواحی اطراف آن

مدائن و قراء سواد، از نواحی بغداد بودند که معمولاً زیر نظر وکلای بغداد قرار داشتند. نمونه مورد تصریح در منابع، نامه امام هادی علی (ع) به جماعت موالی و شیعیان نواحی بغداد و مناطق اطراف آن، هم‌چون مدائن است که طی آن، نصب ابوعلی بن راشد به جای علی بن حسین بن عبد ربّه را اعلام فرمود.^{۱۵۳}

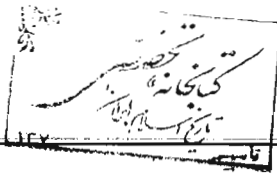
فعالیت سازمان وکالت در مدائن و قراء سواد در عصر امام عسکری علی (ع) و سپس در عصر غیبت صغرا، هم‌چنان در جریان بوده است. این مدّعا با بعضی شواهد قابل اثبات است؛ از جمله آن‌که امام عسکری علی (ع) در روزهای آخر از عمر شریفش نامه‌هایی برای شیعیان و وکلای خویش در مدائن نوشت و آنها را به خادمش، ابوالادیان، که مأمور

رساندن نامه‌های حضرت به نواحی مختلف بود سپرد تا آنها را به «مدائن» برساند. حضرت به او فرمود: «پس از پانزده روز به سرّمن رأی باز می‌گردد و من از دنیا رفته‌ام، هر کسی که جواب این نامه‌ها را از تو طلب کرد او جانشین و وصی من است» هم‌چنین در مقابل اصرار ابوالادیان بر بیان علامتی دیگر، فرمود: «هر کسی که بر من نماز گزارد و همیان را از تو طلب کرد او جانشین من است». ابوالادیان پس از سفر به مدائن و رساندن نامه‌ها و گرفتن جواب آنها و اموال و وجوه شرعی آن منطقه، از جمله همیان مزبور، به سرّمن رأی باز می‌گردد. در سامرا با ادعای کذب جعفر بن علی الهادی (ع) درباره جانشینی امام عسکری (ع)، مواجه می‌شود و در حیرت و سر در گمی فرو می‌رود. در این حال ناگاه حضرت حجت (ع) که طفلی کم سن و سال بیش نبوده ظاهر می‌شود و با ادای نماز بر پیکر شریف پدر بزرگوارش، و با طلب کردن جواب نامه‌ها، و خبر دادن از آنچه در همیان بود، شک و تردید ابوالادیان را برطرف می‌نماید.^{۱۵۴}

این نقل حاکی از وجود ارتباط قوی بین مرکز رهبری سازمان در سامرا و وکلا و شیعیان مقیم در ناحیه مدائن است؛ ارتباطی که تا آخرین لحظات حیات امام عسکری (ع) استمرار داشته و سپس به وسیله فرزند بزرگوارش ادامه می‌یابد. گاهی برخی از شیعیان این نواحی، مستقیماً اموال خود را به بغداد یا سامرا آورده و تقدیم می‌داشتند؛ برای نمونه، از عثمان بن سعید عمری نقل شده که مردی از اهل سواد، اموالی را که متعلق به ناحیه مقدسه بود، تحویل داد ولی پذیرفته نشد، و این بدان جهت بود که وی بعضی از اموال خویشانش را داخل در اموال خود کرده بود. از این رو پس از جدا کردن آنها، اموال ارسالی به ناحیه مقدسه از وی پذیرفته شد.^{۱۵۵}

۵.۲.۳. واسط

حسین بن قیاما الواسطی، از اصحاب و وکلای امام کاظم (ع) بوده که بعدها به مذهب وقف گرایش پیدا کرد. گرچه نسبت به وکالت وی و منطقه فعالیتش تصریحی در منابع صورت نگرفته، ولی با توجه به قرائنی می‌توان حدس زد که او جزو وکلای واسط بوده است؛ از جمله این‌که وی جزو رؤسای واقفه بود و با وجود برخوردها و دیدارهایی که با امام رضا (ع) داشت، از این مذهب دست برنداشت و سران واقفه نیز معمولاً از وکلای



برجسته‌ی امام کاظم علیه السلام بودند. هم‌چنین ذکر پسوند «واسطی» برای او می‌تواند قرینه‌ای دیگر بر این امر باشد.^{۱۵۶}

ذکر پسوند واسطی برای برخی از اصحاب ائمه علیهم السلام در منابع رجالی (نظیر: ابان بن مصعب واسطی، ابراهیم بن حیّان واسطی) ابراهیم بن عطیه واسطی، بسطام بن سابور واسطی، محمد بن حسن واسطی و نشان‌گر وجود جوّ تشیع در این منطقه و به تبع آن، فعالیت سازمان وکالت در آن است.

در اوایل عصر امام جواد علیه السلام، «علی بن حسن واسطی»، معروف به اعمش، یکی از هشتاد نفری بود که از میان جوه و بزرگان شیعه در شهرهای مختلف عراق، راهی مکه و مدینه شدند تا ضمن ملاقات با امام جواد علیه السلام، درباره امامت آن جناب تفحص کنند؛ و با توجه به وجود تعدادی از وکلای برجسته در این جمع، بعید نیست که وی نیز جزو وکلای عراق، به خصوص در ناحیه واسط بوده باشد.^{۱۵۷}

در دوران غیبت صغرا و در عصر سفارت دومین سفیر، «محمد بن عبدالله حائری» و «حسن بن محمد بن قطة صیدلانی» به وکالت در ناحیه واسط مشغول بودند. ابوجعفر عمری، سفیر دوم، پس از اطلاع از وفات حائری، یکی از دستیاران و وکلایش در بغداد به نام «جعفر بن محمد بن متیل» را به همراه مقداری پول و البسه به واسط فرستاد و گفت: «اینها را به اولین کسی که به وی برخورد کردی تحویل بده». او نیز پس از رسیدن به واسط به «حسن بن محمد بن قطة صیدلانی» برمی‌خورد که وکیل وقف در ناحیه واسط بوده است. پس از معارفه و ابلاغ سلام ابوجعفر عمری، آن البسه و پول‌ها را تحویل وی می‌دهد و بعد مشخص می‌شود که محمد بن عبدالله حائری، وکیل ناحیه واسط، رحلت نموده و رئیس سازمان وکالت، محمد بن عثمان عمری، وسایل تجهیز و تکفین و مخارج دفن وی را ارسال کرده است. پس از تجهیز و تکفین حائری، جعفر بن محمد بن متیل به بغداد باز می‌گردد.^{۱۵۸}

در عصر سفارت سفیر سوم، حسین بن روح، «ابو عبدالله محمد بن علی بزوفری» که یکی از وکلا و دستیاران سفیر در بغداد بود، مدتی توسط علی بن محمد بن فرات، وزیر وقت، به حکومت قریه صلح و مزارعات، از قراء واسط، منصوب شد.^{۱۵۹} بدیهی است که وی در این ایام به انجام وظایف و شئون وکالت نیز می‌پرداخته است.

بنا به نقل صدوق، «ابوعبدالله بن جنید» که در واسط بود از سوی ناحیه مقدسه مأمور فروش غلامی می‌شود و پس از فروش، متوجه می‌شود که عیار دینارها حدود ۱۸ قیراط و یک حبه کاستی دارد! از این رو یک دینار از جانب خودش اضافه می‌کند و برای ناحیه مقدسه ارسال می‌دارد؛ ولی بقیه دینارها قبول و آن یک دینار بازگردانده می‌شود. وقتی آن را وزن می‌کند معادل ۱۸ قیراط و یک حبه می‌یابد! ^{۱۶۰} این نقل می‌تواند مؤیدی بر وکالت وی در واسط قلمداد شود.

۶.۲.۳. بصره

تعداد زیادی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام در منابع رجالی، ملقب به لقب «بصری» هستند. این امر نشان‌گر حضور پر تعداد شیعیان در این ناحیه است. محمد بن فضل هاشمی گوید: پس از شهادت امام کاظم علیه‌السلام در مدینه به حضور امام رضا علیه‌السلام شرفیاب شدم و اموالی که همراه داشتم تحویل دادم. سپس به حضرت عرض کردم که عازم بصره هستم. مردم پس از شهادت امام کاظم علیه‌السلام دربارهٔ مسأله امامت گرفتار اختلاف عقیده شده بودند. از این رو از آن حضرت حجت و برهانی دربارهٔ امامتشان طلب کردم تا به مردم بصره ارائه کنم. امام علیه‌السلام فرمود: «به شیعیان ما در بصره سلام برسان و بگو که من به‌زودی به نزدشان خواهم رفت». سه روز پس از ورود محمد بن فضل هاشمی به بصره، امام علیه‌السلام وارد بصره شد. آن حضرت به منزل «حسن بن محمد» داخل شد و در اجتماع شیعیان به آنان خبر داد که نماز صبح را در مدینه خوانده و وعده داده است که بعد از عصر با والی مدینه ملاقات کند. مردم بصره با دیدن این معجزه، یقین به امامت حضرت پیدا کردند و سپس سؤالات خود را مطرح نمودند. ^{۱۶۱} از این نقل، وجود تعداد قابل توجه شیعیان در بصره، و همین‌طور احتمال وکالت محمد بن فضل هاشمی در آن‌جا قابل استنباط است.

منطقه بصره در تقسیم‌بندی مناطقی زیر پوشش سازمان وکالت، جزو منطقه اهواز به حساب می‌آید. هر منطقه، به وکیلی مستقل واگذار می‌شد که زیر نظر او، کارگزاران محلی منصوب می‌شدند. ^{۱۶۲} در عصر امام جواد علیه‌السلام که سازمان وکالت از گسترش چشم‌گیری بهره‌مند گشت، «ابوعمر و حذاء» از جانب آن حضرت در بصره به وکالت منصوب گردید. خود وی چنین نقل کرده که: «به سبب تنگ‌دستی، به امام جواد علیه‌السلام

شکایت نمود. آن حضرت ابتدا مرا به قرائت سوره انا ارسلنا نوحاً... و سپس به قرائت سوره قدر امر فرمود. سپس مرا در باب کلتا در بصره، به وکالت نصب نمود. پانصد درهم نیز برایم مقرری تعیین فرمود...»^{۱۶۳}

با توجه به نزدیکی منطقه بصره و اهواز، طبیعی است که بصره زیر پوشش و نظارت وکلای اهواز بوده باشد. در اهواز از دیرباز خاندان بنی مهزیار یکی پس از دیگری به وکالت از ناحیه ائمه علیهم السلام مشغول بوده‌اند. این امر در دوران پیش و پس از شروع غیبت صغرا استمرار داشته است.^{۱۶۴}

یکی از خاندان‌های بانفوذ و معروف ناحیه بصره، خاندان سمّری یا صیمری بود. سمّر، سمّر و صیمّره از نواحی اطراف بصره بوده است. به گفته مسعودی، بسیاری از اعضای این خاندان، هم چون محمد و علی فرزندان اسماعیل بن صالح صیمری و محمد بن زیاد صیمری، در بصره املاک زیادی داشتند. آنان نیمی از درآمد این املاک را وقف امام یازدهم علیه السلام کردند و آن حضرت نیز هر سال درآمد آن را دریافت نموده و با ایشان مکاتبه می‌کرد.^{۱۶۵} بدین ترتیب بایستی وکلای اوقاف بصره نیز از میان همین خاندان تعیین شده باشند. بنا به یک نقل، «علی بن محمد بن زیاد صیمری» طی نامه‌ای به ناحیه مقدسه، کفنی طلب می‌کند. در پاسخ گفته می‌شود که وی در سال ۲۸۰ ق به آن نیاز پیدا خواهد کرد! و یک ماه قبل از وفات، از سوی ناحیه مقدسه کفنی برای او ارسال می‌شود.^{۱۶۶} این نقل و نقل پیشین، می‌تواند احتمال وکالت وی را تقویت کند؛ چرا که سبک و سیاق چنین نامه‌هایی، بیشتر به نامه‌های وکلای ائمه علیهم السلام شبیه است.

سفیر چهارم، یعنی علی بن محمد سمّری، نیز از این خاندان است.^{۱۶۷} با توجه به سکوت منابع درباره فعالیت‌های وی پیش از احراز پست سفارت در سال ۳۲۶ ق در بغداد، تنها بر اساس یک استظهار می‌توان حدس زد که با توجه به سوابق خاندان وی در بصره، امکان دارد که او در بصره نیز فعالیت‌هایی برای سازمان وکالت انجام داده باشد.

۷.۲.۳. نصیبین و موصل

صدوق در معرفی کسانی که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه السلام و وقوف بر معجزاتش شده‌اند، از میان غیر وکلا، از «ابو محمد بن وجناء» نام برده است،^{۱۶۸} ولی بعضی شواهد،

احتمال وکالتش برای ناحیه مقدسه را تقویت می‌کنند. وی از جمله کسانی بود که در لحظات آخر بر بالین ابوجعفر عمری حاضر بودند و عمری، جانشین خود را به آنان معرفی نمود.^{۱۶۹} با توجه به این‌که حاضران در آن جلسه، معمولاً از دستیاران و وکلای عمری در بغداد بودند، احتمال وکالت وی تقویت می‌شود. همین‌طور در جریان مربوط به «حسن بن فضل یمانی»، نقل شده که ابن وجناء از سوی ابوجعفر عمری مأمور ایجاد تسهیلات در امور یمانی می‌شود.^{۱۷۰} چنان‌چه بنا به نقل شیخ طوسی، وی با آوردن فردی از موصل به بغداد و ارائه امور خارق‌العاده ابن‌روح، باعث ایمان آوردن آن فرد به سفارت ابن‌روح می‌شود.^{۱۷۱} مرحوم وحید بهبهانی نیز وی را از جمله سفرا و ابواب حضرت حجت علیه السلام دانسته که امامیه اختلافی درباره‌شان ندارند.^{۱۷۲} از این رو، با توجه به شواهد یاد شده و سخن ایشان، می‌توان چنین نتیجه گرفت که وی مدتی در بغداد به عنوان دستیار سفیر دوم و سوم به فعالیت مشغول بوده و طبق تصریح صدوق، در نصیبین نیز فعالیت داشته است.

موصل نیز از مناطق تحت پوشش سازمان وکالت در عراق بوده است. وجود جوّ تشیع در آن را از نقل یاد شده از شیخ طوسی درباره «محمد بن فضل موصلی» می‌توان دریافت. وی که فردی شیعی ولی منکر سفارت ابن‌روح بوده، به همراه «حسن بن علی وجناء» به بغداد می‌آید. در آن‌جا با تمهید مقدماتی، موجبات تغییر عقیده وی فراهم می‌آید.^{۱۷۳} این نقل حاکی از فعالیت حسن بن علی وجناء در منطقه موصل می‌تواند بود. قریبه دیگری که می‌تواند دلالت بر وجود جوّ تشیع در منطقه موصل داشته باشد، فرار «سلمغانی» پس از بروز انحرافش به این منطقه است؛ وی در آن‌جا کتاب‌های خود را برای یکی از شیعیان به نام «ابوعبدالله شیبانی» روایت کرد.^{۱۷۴}

* * *

۳.۳. ناحیه شمال افریقا

۱.۳.۳. مصر

از جمله مناطق شیعه‌نشین که زیر پوشش سازمان وکالت بوده است، بخش‌هایی از شمال افریقا، به ویژه مصر و سپس مغرب است. این دو منطقه در نصوص روایی و تاریخی بروز بیشتری دارند. مصر در عصر خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، محل تنازع بین حکومت

حقه آن جناب و حاکمیت باطل معاویه بود. کسانی هم چون قیس بن سعد، محمد بن ابی بکر و مالک اشتر به عنوان والی به این منطقه اعزام شدند. این امر نشانگر سابقه طولانی حضور تشیع در این منطقه است.

در عصر امام صادق علیه السلام برخی از وکلای آن جناب هم چون معلی بن خنیس به مصر رفت و آمد داشتند. بنا به نقل کشی، وی و ابن ابی یعفور در سفری به مصر در کنار نیل بر سر خوردن ذبیحه‌های یهودیان اختلاف پیدا کردند. ابن ابی یعفور از خوردن اجتناب کرد و معلی خورد. پس از بازگشت، امام صادق علیه السلام فعل ابن ابی یعفور را تصدیق نمود.^{۱۷۵} در بررسی منابع اولیه، به نام «عثمان بن عیسی رواسی» به عنوان وکیل امام کاظم علیه السلام در مصر برمی‌خوریم. وی بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام در زمره سران واقعه درآمد و اموال زیادی را که در مصر از ناحیه شیعیان به او تحویل داده شده بود تا به امام کاظم علیه السلام برساند، به مصرف شخصی رساند. او امامت امام رضا علیه السلام را انکار کرد.^{۱۷۶} کثرت اموال موجود در نزد وی،^{۱۷۷} خود نشانگر حضور فعال شیعیان در مصر و ارتباطشان با وکلای ائمه علیهم السلام است. فعالیت فکری و سیاسی شیعیان در مصر و سایر نقاط شمال آفریقا به خصوص مغرب، در تمامی دوره فعالیت سازمان وکالت در عصر ائمه علیهم السلام در جریان بوده است. برای نمونه، پس از قیام نفس زکیه و پس از جنگ فحّ، دو برادر وی مبادرت به ترک مدینه کردند. یکی از آنها به نام «یحیی محض» به استان دیلم رفت و افکار خود را در آنجا ترویج کرد. دیگری به نام «ادریس» به مصر گریخت؛ چرا که با توجه به سابقه تشیع در مصر، در آنجا پیروان زیادی می‌توانست بیابد. وی در مصر با یاری شخصی به نام «واضح»، که کارمند شیعه در برید (پست) دولتی بود، از آنجا به مغرب گریخت.^{۱۷۸} همین طور بنا به نقل نجاشی، بسیاری از محدثان کوفه، هم چون: محمد بن محمد بن اشعث، احمد بن محمد جرجانی، حسین بن علی مصری و اسماعیل بن موسی الکاظم علیه السلام به مصر مهاجرت کردند و فعالیت‌های خود را در آنجا ادامه دادند، که از جمله آنها، نشر احادیث مهدی علیه السلام و این که وی از اعقاب امام حسین علیه السلام است، بود.^{۱۷۹}

در عصر امام جواد علیه السلام، «علی بن اسباط کوفی» از مصر به مدینه آمد تا ضمن ملاقات با حضرت، اوصاف و سجایای آن جناب را از نزدیک مشاهده و به شیعیان مقیم مصر منتقل کند.^{۱۸۰}

در عصر متوکل عباسی، بنا به گفته کُندی، شیعیان امامی مذهب در مصر از سوی یزید بن عبدالله ترکی، حاکم مصر از جانب خلیفه عباسی، مورد آزار قرار گرفتند. وی ابی هضره، از رهبران علوی، و پیروانش را دستگیر کرد. اینان متهم بودند که فعالیت‌های زیرزمینی داشته‌اند و در سال ۲۴۸ ق به عراق رانده شدند.^{۱۸۱}

موارد فوق به خوبی نشان‌گر حضور فعال شیعیان در مصر است. گرچه اسامی وکلای مقیم مصر در همه ادوار فعالیت سازمان وکالت، در منابع تصریح نشده است، ولی تصریح به اسامی برخی از آنان هم چون «عثمان بن عیسی رواسی» و نمونه‌هایی که خواهد آمد، و نفس حضور شیعه در این منطقه، جای تردید در حضور فعال سازمان وکالت در آن را باقی نمی‌گذارد.

از جمله شواهد دال بر حضور شیعیان و به تبع آن سازمان وکالت در مصر، می‌توان به توقیع امام عسکری علیه السلام به بعضی از بنی اسباط اشاره نمود که ضمن آن فرمود: «تو، ان شاء الله، داخل مصر خواهی شد و به هر کس از شیعیان ماکه مورد اطمینان است سلام مرا برسان و آنان را به تقوای خدای بزرگ و ادای امانت فرا بخوان...».^{۱۸۲} هم چنین نامه سیف بن لیث به امام عسکری علیه السلام، که ضمن آن برای بهبودی فرزند بیمارش در مصر، از حضرت طلب دعا می‌کند.^{۱۸۳} بنا به نقل کلینی، همین سیف بن لیث در عصر امام عسکری علیه السلام، از مصر به سُرْمَن رأی آمد تا از شفیع خادم، به سبب غضب ملکش و اخراج وی از آن، نزد مهتدی - خلیفه عباسی - شکایت کند، ولی با راهنمایی برخی از اصحاب امام علیه السلام از جمله عمر بن ابی مسلم، به امام عسکری علیه السلام نامه‌ای نوشت و حل این مشکل را طلب نمود. حضرت به وی چنین نوشت: «نگران مباش، ملکیت به تو بازگردانده می‌شود؛ نزد سلطان مرو، و نزد وکیلی که غضب ملک کرده برو و او را از سلطان اعظم، یعنی خدای مالک جهان بترسان». زمانی که سیف نزد وکیل رفت، وکیل به وی چنین گفت: «امام عسکری علیه السلام هنگام خروج تو از مصر برای من نوشت که تو را فرا خوانده و ملکیت را به تو بازگردانم». سپس ملک سیف بن لیث را به حکم قاضی ابن ابی شوارب و شهادت شهود به وی بازگرداند و نیازی به رفتن نزد مهتدی حاصل نشد، و از آن پس آن ملک در دست او بود و مشکلی پیش نیامد.^{۱۸۴} البته تعبیر «وکیل» در این روایت، به معنای وکیل امام عسکری علیه السلام نیست، چراکه طبق شواهدی، شفیع خادم، یکی از

کارگزاران حکومتی در مصر بوده است. ولی به هر حال، این نقل حکایت از ارتباط امام علی با مصر، و وجود شیعیان یا متشعّان در مصر دارد.

پس از شهادت امام عسکری علیّه السلام و بروز جوّ حیرت نسبت به جانشین آن جناب و تکلیف شیعه در این عصر، شیعیان مصر نیز در چنین جوّی واقع شدند. از این رو می‌بینیم وقتی یکی از شیعیان مصر به همراه مقداری مال به مکه می‌آید تا آنها را به وکیل مکه تحویل دهد (که احتمالاً رابط بین وکلای مصر و باب حضرت در سامراء بوده) بر اثر اختلافی که بین شیعیان در مکه بر سر جانشین امام عسکری علیّه السلام وجود داشت، سردرگم و متحیر می‌شود. برخی معتقد به جانشینی جعفر، و بعضی دیگر معتقد به جانشینی فرزند آن حضرت بودند. به همین دلیل کسی را که گنیه ابوطالب داشته به سامراء می‌فرستد تا نسبت به این موضوع تحقیق کند. آن فرستاده نیز پس از آنکه جعفر از آوردن دلیل و نشانه‌ای بر صدق مدّعایش ناتوان می‌ماند، به نزد باب حضرت حجت علیّه السلام راهنمایی می‌شود. در آن‌جا ضمن توقیعی به او گفته می‌شود که دوستش در مکه از دنیا رفته و اموال را نیز می‌بایست به فرد مطمئنی بسپارد تا به نحو مطلوب مصرف نماید.^{۱۸۵}

مؤید وجود چنین جوّی در مصر در اوایل عصر غیبت صغرا، و حضور فعال شیعه در این ناحیه، نقل صدوق درباره جریان «ابو رجاء مصری» است. ابو رجاء می‌گوید: «دو سال پس از رحلت امام عسکری علیّه السلام، در طلب جانشین آن حضرت به راه افتادم ولی موفق به چیزی نشدم. در سال سوم در ناحیه صریاء در نزدیکی مدینه بودم، در حالی که ابو غانم از من می‌خواست که در آن‌جا بمانم. من نسبت به حال خودم در فکر بودم و با خود می‌گفتم: اگر چیزی باشد بعد از سه سال می‌بایست بر من معلوم گردد! در همین هنگام هاتفی ندا داد: ای نصر بن عبد ربّه، به اهل مصر بگو: آیا شما به رسول خدا علیّه السلام پس از رؤیت وی ایمان آوردید؟! و این در حالی بود که من تا آن زمان نام پدرم را نمی‌دانستم؛ چرا که من در مدائن متولد شده بودم و نوفلی پس از وفات پدرم، مرا به مصر برد و در آن‌جا رشد و نمو یافتیم. پس از شنیدن این صدا برخاستم و به سمت مصر حرکت کردم. وی در ادامه، اشاره به جریان دو نفر از شیعیان ساکن مصر می‌کند که درباره فرزندشان با ناحیه مقدّسه مکاتبه نمودند و پاسخ چنین آمد: «اما تو ای فلان، پس خداوند درباره فرزندت تو را مأجور بدارد» (اخبار از فوت فرزند)، و نسبت به فرزند فرد

دیگر دُعا نمود؛ و چیزی نگذشت که فرزند اولی از دنیا رفت.^{۱۸۶} صدوق در روایتی به کسانی از وکلا و غیر وکلا اشاره نموده که موفق به رؤیت حضرت مهدی (عج) و وقوف بر معجزات آن جناب شده‌اند. از میان غیر وکلا، اشاره به «صاحب المولدین از مصر» کرده که با توجه به آنچه گذشت می‌تواند اشاره به همین دو نفری باشد که درباره فرزندشان با ناحیه مقدسه ارتباط برقرار نمودند.^{۱۸۷} با توجه به موارد یاد شده، روشن شد که از خلال نصوص تاریخی، حضور شیعیان در مصر در طول دوران فعالیت سازمان وکالت، و ارتباط آنان با وکلا و ابواب ائمه (علیهم‌السلام)، به خصوص در عصر غیبت صغری، به خوبی قابل اثبات است.

۲.۳.۳. مغرب

مناطق دیگر شمال آفریقا نیز کم و بیش شاهد حضور شیعیان بوده است. انگیزه شیعیان برای سکونت در این ناحیه، با توجه به بُعد مسافت بین آن و مرکز خلافت عباسی قابل تبیین است. ایمنی بیشتر و دوری از خطرات موجود در مناطق نزدیک به مرکز خلافت، دلیل عمده این امر بوده است. از میان مناطق شمال آفریقا، ناحیه مغرب، بیشتر در روایات تاریخی مورد اشاره قرار گرفته است و به نظر می‌رسد نسبت به بقیه مناطق، از نظر حضور تشیع در آن، از سابقه بیشتری بهره‌مند باشد. کثشی طی نقلی از شعیب عقرقونی جریان آمدن مردی از اهل مغرب به مکه برای ملاقات با امام کاظم (علیه‌السلام) را نقل کرده است. پس از ملاقات با آن جناب، حضرت تمامی آنچه را در سفر برای او اتفاق افتاده بود را ذکر کرده و فرمود: «سخنان ناروایی که بین تو و رفیقیت ردّ و بدل شد موجب کوتاهی عمر شما شد و رفیقیت به زودی خواهد مُرد، ولی درباره تو، به سبب صله رحمی که درباره عمّهات انجام دادی، بیست سال بر عُمرت افزوده شد!» در سفر حج دیگری که شعیب آن مرد مغربی را ملاقات می‌کند، وی خبر می‌دهد که رفیقش قبل از رسیدن به نزد خانواده‌اش، همان‌گونه که امام خبر داده بود، رحلت نمود.^{۱۸۸}

در عصر متوکل، بر اثر اعمال فشارها از ناحیه وی علیه علویان، آنها مناطق مصر و سایر نواحی دور دست شمال آفریقا را برای انجام فعالیت‌های فکری و سیاسی انتخاب کردند. از جمله علویانی که در این مناطق فعالیت زیادی نمود «جعفر بن اسماعیل بن

موسی الکاظم (علیه السلام) بود که احتمالاً از جانب پدرش به آنجا اعزام شد تا مردم را در ارتباط با حقوق علویان آگاه ساخته و به خلافت آنان دعوت کند. بنا به نقل مسعودی و ابن حزم، در دوره خلافت معتز، این اغلب او را در مغرب به قتل رساند.^{۱۸۹} شاید بتوان برای اثبات حضور تشیع در مغرب، و به تبع آن حضور سازمان وکالت، به نقلی از شیخ طوسی استناد کرد. طبق این نقل، فردی که در طلب حضرت مهدی (علیه السلام) بوده، به ابوسوره (که ناقل روایت است) می‌گوید برای جستجوی امام، عازم مغرب است.^{۱۹۰} این نقل از آن جهت شاهد مدّعی ما است که نفس توجه شیعیان به مغرب به سبب احتمال حضور امام (علیه السلام) در آنجا، می‌تواند نشان‌گر وجود زمینه‌های مناسب برای حضور شیعه در مغرب باشد.

* * *

۴.۳. ناحیه ایران

ایران که در نقاط مختلف خود شیعیان را جای داده است، از دیرباز از مراکز مهم تشیع محسوب می‌شده و محل فعالیت وکلای ائمه علیهم السلام بوده است. تعیین دقیق حدود مرزی ایران در دوران مورد بحث، یعنی قرن ۲ و ۳ و ثلث اول قرن چهارم هجری، کاری دشوار است. پس از فتح ایران به دست مسلمانان، مرزهای پیشین ایران در عصر امپراتوری ساسانی از بین رفت و خاک ایران ضمیمه دولت وسیع اسلامی شد. از قرن سوم به بعد نیز حکومت‌های متقارن، هر یک در بخشی از ایران، دولتی تشکیل دادند. از این رو در دوران مورد بحث، ما با یک حکومت فراگیر در تمامی خاک ایران مواجه نیستیم تا بر اساس آن، مرزهای این سرزمین را تعیین کرده و نمایندگان ائمه علیهم السلام را شناسایی کنیم. با توجه به این سخن، به ناچار همان مرزهای ایران در آخرین سال‌های حاکمیت دولت ساسانی را معیار قرار داده و به تبع آن، شهرها و مناطق را متعلق به ایران قلمداد می‌کنیم. به گفته برخی از محققان، حدود مرزی ایران در دوره ساسانی، قابل انقسام به دو قسمت است: حدود قطعی، و حدود تقریبی. حدود قطعی، از رأس خلیج فارس تا هیت در ساحل راست رود فرات، و سپس سیرسه‌زیوم و نواحی غربی ارمنستان تا کوه‌های قفقاز امتداد داشت. بنابراین تقریباً تمامی قفقاز و ایبری (گرجستان امروزی) و اران و آذربایجان جزو ایران بود. از سمت شرق نیز در عصر انوشیروان، جیحون سر حد ایران

شد و همین طور سکستان (سیستان امروزی و تمامی افغانستان) نیز به ایران تعلق داشت. سر حد ایران در این قسمت، کوه‌های سلیمان و هندوکش بوده است. البته برخی از مستشرقان هم چون هرتسفلد آلمانی، بعضی از نواحی هندوستان را نیز جزو ایران عصر ساسانی برشمرده‌اند. به هر تقدیر، با توجه به آنچه گذشت، می‌توان مدعی شد که مناطقی از ماوراء النهر که در پژوهش حاضر مورد اشاره قرار گرفته است، جزو ایران آن عصر به شمار می‌آمده است.^{۱۹۱} برخی از نقاط ایران در سابقه تشیع مقدم بر دیگر مناطقند. نقاطی هم چون قم و آوه، و سپس مناطقی از خراسان هم چون نیشابور و بیهق، از مراکز اصلی و قدیمی تشیع به شمار می‌آیند. نقاط دیگری هم چون مناطق جبال، همدان و قزوین، و مناطق آذربایجان، مثل اَران و اردبیل، و منطقه سیستان و منطقه طبرستان، و مناطقی از آسیای میانه، هم چون بلخ و هرات و سمرقند، به شهادت نصوص تاریخی زیر پوشش سازمان وکالت بوده‌اند. فعالیت وکلای نواحی مختلف در ایران، گاهی آن‌چنان منسجم و هماهنگ بوده است که همگی با فرمان وکیل واحدی عمل می‌کردند؛ برای نمونه، در عصر دومین سفیر، «محمد بن جعفر اسدی» در ری، کار نظارت بر عملکرد وکلا دیگر مناطق ایران، به خصوص مناطق شرقی را عهده‌دار بود. اکنون با توجه به شواهد موجود، نحوه حضور سازمان وکالت در ایران را بررسی می‌کنیم.

۱.۴.۳. قم

قم یکی از مراکز سنتی تشیع است که از اواخر قرن اول مرکز سکونت و تجمع شیعیان بوده است. در تقسیم‌بندی مناطق زیر پوشش سازمان وکالت، قم جزو مناطق جبال محسوب می‌شود و به همراه آوه و قزوین و همدان، زیر نظر وکلای برجسته‌ای اداره می‌شده است. در این شهر، اوقاف زیادی وقف پیشگاه معصومین علیهم‌السلام شده بود و وکلایی از جانب ائمه علیهم‌السلام ناظر وکیل بر اوقاف قم بودند که از معروف‌ترین آنان «احمد بن اسحاق قمی» است.^{۱۹۲}

در عصر امام صادق علیه‌السلام و امام کاظم علیه‌السلام، گرچه ارتباط بین این دو بزرگوار و شیعیان قم برقرار بوده است، ولی نسبت به وکلای این دو امام در قم، سخنی در منابع دیده نمی‌شود.

از جمله وکلای میرزا امام رضا علیه السلام در قم، «عبدالعزیز بن مهتدی قمی» است. وی امام جواد علیه السلام را نیز درک کرده بود و طبعاً بایستی وکالت امام جواد علیه السلام را نیز عهده‌دار بوده باشد.^{۱۹۳} دیگر وکیل امام رضا علیه السلام «زکریا بن آدم قمی» بود که پس از آن حضرت نیز وکالت امام جواد علیه السلام را بر عهده داشته است. وی از افراد بسیار موثق و مورد اطمینان امام رضا و امام جواد علیه السلام در قم بوده است. در دوره وکالت وی در قم، امام جواد علیه السلام دو نماینده سیار به قم اعزام کردند تا اموال و وجوه شرعی را از وکلای مقیم همچون زکریا بن آدم تحویل گرفته و به امام برسانند. البته اختلاف بین این دو نماینده سبب شد که زکریا بن آدم از تحویل وجوه شرعی خودداری کند و در وقت دیگری اموال را به سوی امام علیه السلام گسیل دارد. این نقل حاکی از وجود ارتباط مستمر بین مرکز سازمان در مدینه و منطقه دوردستی همچون قم در این برهه زمانی است.^{۱۹۴}

بنا به نقل تاریخ قم، یکی از خدام امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام به نام «مسافر» از سوی امام جواد علیه السلام به وکالت در اوقاف قم منصوب شد و هم‌اکنون در همین شهر مدفون است.^{۱۹۵} بنا به نقل کلینی، «صالح بن محمد بن سهل همدانی» از جانب امام جواد علیه السلام وکیل در اوقاف قم بوده است. وی طی ملاقاتی، از امام علیه السلام نسبت به ده هزار درهم از اموال وقف که صرف مصارف شخصی خودش کرده بود، طلب جلیّت نمود و حضرت به ظاهر فرمود: حلال است؛ اما پس از رفتن وی نارضایتی خود را از این‌گونه کارها ابراز فرمود.^{۱۹۶}

در سال ۲۱۰ ق مردم قم که اکثراً امامیه بودند از خلیفه وقت، مأمون، درخواست کردند تا همانند مردم ری خراج زمین را برای ایشان کاهش دهد. مأمون این خواهش آنها را نادیده گرفت. آنها نیز از پرداخت خراج امتناع ورزیدند و کنترل امور قم را به عهده گرفتند.^{۱۹۷} در نتیجه مأمون، سه هنگ از ارتش خود را از بغداد به خراسان گسیل داشت تا قیام را فرو نشانند. علی بن هشام، فرمانده ارتش عباسی، این وظیفه را به عهده گرفت؛ وی دیوار قم را ویران کرد و بسیاری از مردم را به قتل رسانید. در میان مقتولان، «یحیی بن ابی عمران» که بنا به گفته ابن شهر آشوب، وکیل امام جواد علیه السلام بود، نیز وجود داشت. بنا به نقل ابن شهر آشوب، امام جواد علیه السلام نامه‌ای به «ابراهیم بن محمد همدانی» وکیل خود در همدان داده و فرمود که قبل از وفات یحیی بن ابی عمران آن را نگشاید. پس از

شهادت یحیی بن ابی عمران، وی نامه را گشود و مشاهده کرد که امام علیه السلام وی را به جای یحیی بن ابی عمران منصوب نموده است.^{۱۹۸} این نقل علاوه بر آن که دلالت بر نظارت دقیق امام جواد علیه السلام بر کار سازمان در مناطق مختلف، حتی ناحیه دوردستی هم چون قم دارد، نشانگر ارتباط بین ناحیه همدان و قم نیز هست؛ چرا که ابراهیم بن محمد همدانی و فرزندانش یکی پس از دیگری، از وکلای ناحیه همدان بوده‌اند. بنابراین همان گونه که در ابتدا نیز ذکر شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در بُرهه‌ای از زمان، وکلای همدان بر کار قم نیز نظارت می‌کرده‌اند؛ چرا که قم و همدان هر دو در منطقه جبال بوده‌اند.

ارتباط سازمان وکالت با منطقه قم در عصر امام هادی علیه السلام هم چنان محفوظ بوده است. ابن شهر آشوب خبری را دال بر ارسال اموالی از قم برای امام هادی علیه السلام به سامرا نقل کرده است. طبق این نقل، متوکل نیز از ارسال چنین مالی برای حضرت مطلع شده بود و لذا در صدد اطلاع‌یابی از چگونگی رساندن آن به نزد امام علیه السلام بود؛ اما آن حضرت به نحوی عمل کرد که حساسیت متوکل برانگیخته نشود.^{۱۹۹}

از وکلای مورد اطمینان و موثق این دوره در قم، می‌توان از «احمد بن حمزة بن یسع» نام برد. وی ضمن نامه‌ای که از سوی امام هادی علیه السلام صادر شد، به همراه دو تن دیگر از وکلا مورد مدح و توثیق قرار گرفت.^{۲۰۰}

در عصر امام عسکری علیه السلام، یکی از وکلای مبرز و سرشناس آن حضرت در قم، یعنی «احمد بن اسحاق اشعری قمی» مسئولیت وکالت در امور اوقاف آن را عهده‌دار بود.^{۲۰۱} وی پس از رحلت امام عسکری علیه السلام به بغداد منتقل و در آنجا مدتی به عنوان دستیار سفیر اول و سپس سفیر دوم، به کار مشغول بود. وی سرانجام هنگام بازگشت به قم در حُلوان درگذشت و همان‌جا مدفون شد.^{۲۰۲} به همراه وی «محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار»، وکیلی دیگر از منطقه قم، نیز در بغداد به عنوان دستیار سفیر اول و دوم به خدمت مشغول بود.^{۲۰۳}

ارتباط بین ناحیه قم و مقر رهبری سازمان وکالت در سامرا در عصر امام عسکری علیه السلام، از نقل صدوق درباره ورود هیئتی از قم به هنگام رحلت امام عسکری علیه السلام به سامرا، به خوبی قابل تبیین است. طبق این نقل، گروهی از قمیین به همراه اموالی و به قصد تحویل آنها به امام عسکری علیه السلام به سامرا وارد شدند، ولی با شهادت آن جناب

مواجه گشتند. آنان پس از طی مراحل، موفق به دیدار حضرت مهدی علیه السلام و تحویل اموال شدند.^{۲۰۴}

گرچه احتمال حضور برخی وکلای قم نیز در این هیئت وجود دارد ولی این نکته مورد تصریح واقع نشده است. حداقل می توان گفت که تعدادی از قمیین برای برقراری ارتباط مستقیم با امام علیه السلام و زیارت آن جناب شخصاً به سامرا سفر کرده اند.

در اوایل عصر غیبت صفرا و در دوره سفیر اول، «حسن بن نصر قمی» و «اباصدام»، از وکلای برجسته ی قم بودند. اهمیت این دو، مخصوصاً «حسن بن نصر» را می توان با توجه به جریانی باز شناخت که طی آن، «احمد بن اسحاق قمی» و جمعی دیگر از وکلای بغداد، سعی کردند تردید حسن را نسبت به سفارت سفیر اول، از بین ببرند. این امر از آن جهت اهمیت دارد که تردید وی، می توانست اثرات نامطلوبی در ناحیه قم برجای بگذارد.^{۲۰۵}

در دوره سفیر اول و دوم، «عبدالله بن جعفر حمیری» از جمله چهره های سرشناس قم و از محدثان این دیار بود که با سفیر در تماس مستقیم قرار داشت.^{۲۰۶} به اعتقاد برخی، وی وکیل برجسته قم در این عصر بوده است.^{۲۰۷}

در دوره سفیر دوم، ارتباط وکلای قم با وی، گاهی از طریق بازرگانی بود که بین قم و بغداد رفت و آمد داشتند و گاه از ماهیت اموالی که به بغداد حمل می کردند نیز آگاه نبودند.^{۲۰۸} نمونه ای را قطب راوندی از ام کلثوم، دختر سفیر دوم، نقل کرده که مؤید نکته فوق است. در این جریان، فرستاده ای که اموال را به سفیر تحویل داد از وجود قطعه ای پارچه در میان کالاها بی خبر بود و سفیر وی را بدین امر آگاهی داد.^{۲۰۹}

در عصر سفیر سوم و چهارم نیز ارتباط دفتر سازمان وکالت در بغداد با مناطق جبال در ایران، از جمله قم، برقرار بود. محدثان قم در این عصر از جایگاه ممتازی برخوردار بودند و از این رو گاهی برای تصحیح کتب حدیثی، مورد مراجعه سایرین، حتی سفیر سوم، واقع می شدند. در یک مورد، حسین بن روح نوبختی، کتابی حدیثی با عنوان «التأییب» را به قم فرستاد تا محدثان این دیار درباره چگونگی احادیث آن نظر دهند و آنان نیز به جز یک مورد، بقیه احادیث آن را تأیید کردند.^{۲۱۰} از جمله محدثان و فقهای میرز و سرشناس قم که با سفیر سوم و چهارم نیز ارتباط مستقیم داشت «علی بن بابویه

قمی» است. وی به احتمال، وکالت در قم را نیز عهده‌دار بوده است، گرچه این امر در منابع کهن مورد تصریح واقع نشده است.

بدین ترتیب، می‌بینیم منطقه مهم قم که در قرون اولیه از جایگاه علمی و مذهبی والایی برخوردار بود، در دوران فعالیت سازمان وکالت در ارتباط مستقیم و مستمر با دفتر سازمان در مدینه، مرو و سامرا و سپس بغداد قرار داشت. روح قویّ تشیع حاکم بر این شهر، سبب پرداخت وجوه شرعی زیاد و وقف نمودن موقوفات فراوان برای ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌شد.

۲.۴.۳. آوه (آبه) و دیگر مناطق اطراف قم

از جمله مراکز سنتی تشیع در ایران که جزو قسمت‌های اصلی سکونت شیعیان در قرون نخستین محسوب می‌شود، آوه یا آبه در حوالی قم است. با توجه به وجود جوّ شدید گرایش به تشیع در آوه، و نزدیکی آن به قم، طبیعی است که وکلای ائمه علیهم‌السلام در این قسمت نیز فعال بوده باشند. نیز با توجه به اهمیت قم، و برجستگی وکلای این ناحیه، قاعدتاً منطقه آوه بایستی در قلمرو فعالیت وکلای قم بوده باشد. در منابع نخستین نیز تصریحی درباره نام وکلای منطقه صورت نگرفته است، ولی شواهدی دال بر ارتباط مردم این منطقه با سازمان وکالت وجود دارد. بنا به نقل کلینی، در عصر غیبت صغری، یکی از اهالی آبه، مالی را برای تحویل به ناحیه مقدسه حمل کرد، ولی شمشیری را که جزو اموال بود به علت فراموشی در آبه جا گذاشت. هنگامی که وی اموال را به ناحیه مقدسه تحویل داد، ضمن نامه‌ای به وی درباره شمشیر فراموش شده تذکر داده شد!^{۲۱} با توجه به ظاهر این نقل، بعید نیست که فرد مذکور از وکلای منطقه آبه بوده باشد، چرا که تعبیر روایت چنین است: «حَمَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ آبِه شَيْئاً يَوْصِلُهُ وَنَيْسِي سَيْفًا بِآبِه، فَأَنْفَذَ مَا كَانَ مَعَهُ، فَكُتِبَ إِلَيْهِ مَا خَبَرَ السَّيْفَ الَّذِي نَيْسِيَهُ». تعبیر حمل و ایصال، و کتابت حضرت با وی، می‌تواند مُشعر بر وکالت او باشد؛ گرچه، این احتمال، قوی نیست.

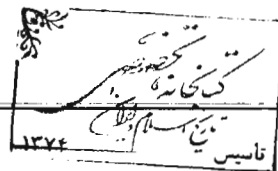
در عصر غیبت صغری، گاهی برخی از شیعیان آوه، شخصاً به مرکز رهبری سازمان وکالت مراجعه و ضمن دیدار با سفیر، اموال و وجوه شرعی را تحویل می‌دادند. صدوق از محمد بن علی بن متیل، چنین نقل کرده که، زنی از اهالی آبه، که همسر محمد بن

عبدیل آبی بود، به همراه سیصد دینار به بغداد آمد و ضمن دیدار با جعفر بن محمد بن متیل، دستیار سفیر سوم در بغداد، عرضه داشت که مایل است شخصاً آن مال را به سفیر تحویل دهد. از این رو از وی تقاضای مترجمی نمود تا کلام او را برای حسین بن روح ترجمه کند. وقتی آن زن به همراه مترجم و جعفر بن محمد بن متیل به نزد ابن روح رفت، ابن روح با لهجه فصیح آبی (آوجی) شروع به تکلم با آن زن نمود، و دیگر نیازی به ترجمه و مترجم نبود. زن پس از تسلیم مال، به دیار خود بازگشت.^{۲۱۲}

این نقل‌ها در مجموع حاکی از حاکمیت روح تشیع در آوه، و ارتباط شیعیان با سازمان وکالت و وکلای ائمه علیهم‌السلام است. تشیع در اهالی آوه آن‌چنان قوی بوده که موجب درگیری‌هایی با اهالی ساوه، که گرایش‌هایی به مذهب اهل سنت داشته‌اند، می‌شده است. حموی با اشاره به جنگ دائمی بین آنها، از «میمندی» شعری نقل می‌کند که دلالت بر تشیع اهالی آبه دارد.^{۲۱۳} قزوینی نوشته است که «اهل آبه کلهم شیعه»؛^{۲۱۴} و مستوفی نیز نوشته است که اهالی خود ساوه سُنی مذهب‌اند اما تمامی دهات اطراف آن شیعه اثنی عشری می‌باشند.^{۲۱۵}

شهرکاشان نیز از شهرهای سُنی شیعه‌نشین است. قزوینی گوید: «اهلها شیعه امامیه غالبه جدّاً» و سپس اشاره به سنت مرسوم در این شهر در مورد انتظار حضرت مهدی علیه‌السلام می‌کند.^{۲۱۶} حموی نوشته: «اهلها کلهم شیعه امامیه». مستوفی نیز گفته است: «مردم کاشان شیعه مذهب‌اند و اکثرشان حکیم وضع و لطیف طبع و در آن جا جُهاَل و بُطال کمتر باشند». قریه ماهاباد در اطراف کاشان نیز از قرای بزرگ و اهالی آن شیعه امامی بوده‌اند.^{۲۱۸}

نقاط دیگر مناطق جبال (مناطق بین قم و همدان) هم‌چون فراهان و تفرش نیز شیعه مذهب بوده‌اند. مستوفی اهالی فراهان را شیعه و به غایت متعصب دانسته^{۲۱۹} و درباره اهالی تفرش، سابقه تشیع آنها را با قدمت زیاد، و عمده ساکنان آن را سادات حسینی دانسته است.^{۲۲۰} عمده تشیعی که در مناطق جبال بوده، احتمالاً به جهت تأثیرپذیری از تشیع قم بوده است.^{۲۲۱} بدین ترتیب گرچه در منابع، نسبت به وجود وکلای مستقل در این نواحی تصریحی وجود ندارد، ولی با توجه به جو تشیع حاکم بر این مناطق، قطعاً با سازمان وکالت ارتباط داشته‌اند و بعید نیست وکلای قم یا همدان، واسطه اتصال مردم این نواحی با سازمان وکالت بوده باشند.^{۲۲۲}



شهرستان ری یکی از شهرهای باستانی ایران است که در سال ۲۲ هجری به دست مسلمانان فتح شد. پس از آن، بنای قدیمی شهر خراب، و شهر جدید ری از نو ساخته شد.^{۲۲۳} با این حال، سهم عرب‌ها در این شهر نسبت به شهرهای دیگر بسیار کمتر بوده است.^{۲۲۴} اهالی ری، در اوایل امر، سُنی متعصب بوده‌اند.^{۲۲۵} بعید نیست این امر ناشی از وجود والیان فاسد و ناصبی اموی در این منطقه باشد.^{۲۲۶} در هر حال این مسأله به معنی فقدان سابقه گرایش‌های شیعی در این منطقه نیست. از همان ابتدای رشد تشیع در عراق و ایران، امامان شیعه اصحاب خاصی از ری داشتند. شاهد این امر، ذکر لقب «رازی» در اسامی تعدادی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام، از امام باقر علیه‌السلام به بعد در منابع رجالی می‌باشد.

قدیمی‌ترین سابقه تماس شیعیان ری با سازمان وکالت را شاید بتوان مربوط به عصر امام صادق علیه‌السلام، یعنی عصر تأسیس این سازمان دانست. قطب‌الدین راوندی، از مفضل بن عمر، جریان دو مرد خراسانی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام را نقل کرده که مقداری مال را از خراسان به قصد مدینه و برای تحویل به امام صادق علیه‌السلام حمل می‌کردند، و همواره مواظب مال بودند. در ری یکی دیگر از اصحاب حضرت با آن دو ملاقات کرد و کیسه‌ای که حاوی دو هزار درهم بود به آنان داد. این دو مرد خراسانی با مواظبت تمام این اموال را تا نزدیکی مدینه حمل کردند؛ در نزدیکی مدینه متوجه شدند که کیسه‌ای که مرد رازی به آنان تحویل داده مفقود شده است! از این بابت غمناک گشتند و وقتی به محضر حضرت شرفیاب شدند، کیسه را نزد حضرت یافتند. معلوم شد که حضرت در دل شب به خاطر نیازی که به آن مال پیدا کرده بود، شیعه‌ای از جن را مأمور آوردن آن کیسه نموده است!^{۲۲۷}

وجود مقبره حمزة بن موسی بن جعفر علیه‌السلام و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام و برخی دیگر از اولاد ائمه علیهم‌السلام در ری، وجود سابقه تشیع در این شهر را در قرن دوم و سوم اثبات می‌کند. آمدن حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام به این شهر از راه طبرستان و احتمالاً به دستور امام هادی علیه‌السلام برای توسعه فکر شیعه در این شهر بوده است. از این رو به نوعی، وی نیز نقش وکالت و نمایندگی از جانب امام علیه‌السلام را عهده‌دار بوده است.^{۲۲۸}

ورود تعدادی از شیعیان ری به محضر امام جواد علیه‌السلام نیز از دیگر قرائن وجود جو

تشیع در ری در اوایل قرن سوم است.^{۲۲۹} به گفته ابن اسکافی، این شهر پس از یک دوره «ناصبی» بودن تغییر کرده و گرایش شیعی در آن رواج یافته است.^{۲۳۰} علاوه بر آنچه ذکر شد، شواهد دیگری نیز برای وجود تشیع در این شهر تا اواخر قرن سوم ذکر شده است.^{۲۳۱} اما چنان‌که از جمله حموی برمی‌آید، شیوع تشیع در این دیار پس از غلبه «احمد بن حسن مادرانی» بوده است که در ۲۷۵ ق برری غلبه یافت و با وجود اهل سنت و جماعت در آن دیار، تشیع را در آن جا ظاهر گردانید.^{۲۳۲} قبل از او حکومت علویان در این منطقه به طور منقطع در طول نزدیک به سی سال ادامه داشت.^{۲۳۳} این امر قطعاً زمینه‌ای برای تشیع فراهم کرده است؛ چنان‌که شاید زمینه‌های موجود برای تشیع از قبل، پیدایش این حاکمیت را سبب شده است. پس از غلبه او، علمای شهر با تصنیف کتاب‌های شیعی به وی تقرّب می‌جستند.^{۲۳۴} در مناطق اطراف ری نظیر «قصران» نیز گرایش‌های شیعی رواج داشته است.^{۲۳۵}

با توجه به نکات یاد شده می‌توان گفت، گرچه حضور وکلا در عصر امام رضا و امام جواد علیهما السلام در ری محتمل است (به خصوص با توجه به وجود ارتباطات بین شیعیان ری و امام جواد علیهما السلام) ولی ارتباط اصلی سازمان وکالت با ری، مربوط به واسطه و نیمه دوم قرن سوم هجری، یعنی دوره غیبت صغری بوده است. در این عصر، یکی از وکلای برجسته و مبرز امام عسکری علیه السلام، یعنی «رازی»، در منطقه ری به فعالیت مشغول بود. از نامه امام عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری چنین برمی‌آید که در عصر امام یازدهم علیه السلام، «رازی» به عنوان وکیل ارشد ناحیه ری، و واسطه و رابط بین وکلای خراسان و عثمان بن سعید عمری در سامرا فعالیت می‌کرده است. در این نامه، امام علیه السلام به همه شیعیان ناحیه نیشابور و بیهق و مناطق اطراف امر می‌کند که حقوق شرعی را به «ابراهیم بن عبده» وکیل بیهق و نواحی اطراف پردازند و او نیز اموال را به «رازی» و یا هر کسی که رازی معین کند، تحویل دهد؛ رازی نیز به نوبه خود، اموال را به عمری تحویل دهد و سایر وکلای بلاد نیز مأمورند که در ارتباط با عمری باشند.^{۲۳۶} از این نقل، جایگاه والای «رازی» در نزد امام عسکری علیه السلام و وکلای آن جناب، و همین طور اهمیت منطقه ری در میان مناطق زیر پوشش سازمان وکالت، به خوبی قابل تبیین است. البته در میان وکلا دو تن به نام‌های «احمد بن اسحاق رازی» و «محمد بن جعفر اسدی رازی» لقب «رازی»

دارند، که اولی جزو اصحاب امام هادی علیه السلام برشمرده شده و دومی نیز از وکلای مبرز عصر غیبت بوده است. البته درباره توقیع مذکور، با توجه به قراینی، می‌توان گفت که مراد امام عسکری علیه السلام در این توقیع، «احمد بن اسحاق رازی» است، نه «محمد بن جعفر اسدی»؛ از جمله این‌که «محمد بن جعفر اسدی» در سال ۳۱۲ ق رحلت نموده و بعید است در عصر امام عسکری علیه السلام نیز وکیل بوده باشد. علاوه بر این، شیخ طوسی نیز نام وی را جزو غیر راویان از ائمه علیهم السلام آورده است. هم‌چنین بعضی از رجالیان، اطلاق لقب «رازی» را منصرف به «احمد بن اسحاق» می‌دانند.^{۲۳۷} از این نامه چنین استفاده می‌شود که عثمان بن سعید عمری در عصر امام عسکری علیه السلام در رأس سازمان وکالت قرار داشته است.

آنچه موجب شد امام عسکری علیه السلام به سمت متمرکز کردن فعالیت وکلای مناطق شرقی ایران، بر محور وکیل منطقه ری حرکت کند عواملی چند بود؛ از جمله، قیام دولت زبیدی در طبرستان در سال ۲۵۰ ق و فعالیت‌های نظامی مستمر خوارج در سیستان، که موجب ایجاد مشکلات زیادی برای امامیه شده بود. از این رو امام علیه السلام خود مستقیماً فعالیت‌های نواحی را تحت نظارت قرار دارد، و طبق این فرمان، فعالیت‌های وکلای بیهق و نیشابور به فعالیت‌های وکلای ری پیوند خورد، به نحوی که وکلای دو شهر مزبور تنها می‌بایست دستورات را از وکیل ری، و وکیل ری نیز از عثمان بن سعید در سامرا اخذ می‌کردند.

پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، نخستین سفیر که از قبل در رأس جریان فعالیت‌های مخفی سازمان وکالت قرار داشت، رهبری سازمان را به دست گرفت. وی فعالیت‌های نواحی شرقی ایران را از طریق رازی، وکیل خود در ری، مستقیماً هدایت می‌کرد. رازی نیز به نوبه خود، فعالیت‌های کارگزاران را در بیهق، نیشابور و شاید همدان، هدایت می‌کرد. به دلیل برخی شواهد، می‌توان این احتمال را تقویت کرد که ارتباط قوی بین وکلای ری و همدان وجود داشته است و وکیل همدان زیر نظر رازی در مراتب تشکیلاتی به انجام وظیفه مشغول بوده است. کلینی نقل می‌کند که «محمد بن هارون بن عمران همدانی»، برادر وکیل همدان، مغازه‌های خود را وقف امام دوازدهم علیه السلام نمود و می‌خواست آنها را به وکیل حضرت که هویتش برای وی مجهول بود بسپارد. پس از آن

«محمد بن جعفر اسدی رازی»، وکیل ری، دستوری دریافت کرد که این مغازه‌ها را به عنوان وکیل کل ایران، به صورت وقف در اختیار بگیرد.^{۲۳۸} این نقل می‌تواند مؤید وجود رابطه قوی بین ری و همدان باشد. گرچه بیان روشنی از ارتباطات رازی و وکلای همدان وجود ندارد، ولی شواهد بسیاری دال بر نظارت رازی بر فعالیت‌های همه وکلای ایران موجود است.^{۲۳۹}

فعالیت «ابوالحسن محمد بن جعفر اسدی»، به عنوان مهم‌ترین و سرشناس‌ترین وکیل ایران، هم‌چنان در دوره سفیر دوم و سوم در منطقه ری ادامه داشت. در عصر سفیر دوم که بیشترین توقیعات از سوی ناحیه مقدسه در این عصر صادر شد، اسدی یکی از مهم‌ترین وسایط اخراج و ایصال توقیعات بود. شیخ طوسی در رجالش درباره وی تعبیر «أحد الأبواب» را آورده^{۲۴۰} که خود این تعبیر مُشعر بر واسطه بودن فرد در رساندن نامه‌ها و توقیعات امام علیه السلام به شیعیان است. همو، در کتاب غیبت خود، از وی با این عبارت یاد کرده است: «وكان في زمان السفراء المحمودين اقوامٌ ثقاتٌ ترد عليهم التوقيعات من قبل المنصوبين للسفارة من الاصل، منهم ابوالحسين محمد بن جعفر الاسدي...».^{۲۴۱}

طبق نقل صدوق، در عصر سفیر دوم، پس از وفات «حاجز بن یزید»، شیعیان و وکلای نواحی شرقی که با وی در تماس بودند مأمور شدند که با رازی در ری ارتباط برقرار سازند. بنا بر این نقل، فردی از مرو، دوستان دینار از طریق حاجز در بغداد، برای ناحیه مقدسه ارسال می‌دارد، ولی توقیعی از سوی ناحیه مبنی بر وصول مال و بیان مبلغ کل آن (هزار دینار) صادر می‌شود و به فرد مزبور دستور داده می‌شود که از آن پس با رازی مرتبط شود، و پس از چندی خبر وفات حاجز به گوش او می‌رسد.^{۲۴۲}

رازی تا سال ۳۱۲ ق وکالت ناحیه ری و نظارت بر کار وکلای ایران، به خصوص وکلای نواحی شرقی و خراسان را عهده‌دار بود. پس از وفات او در این سال، روش ارتباط بین وکلا و ابن‌روح، سفیر سوم، از مکاتبات غیر مستقیم از طریق رازی، به تماس مستقیم ابن‌روح و وکلا تغییر یافت. شیخ صدوق چند شاهد تاریخی را در تأیید این نکته ارائه داده است.^{۲۴۳} این‌که پس از رازی، چه کسی وکالت ری را عهده‌دار بوده معلوم نیست.

از دیگر وکلای منطقه ری در عصر غیبت صغرا، می‌توان از «ابوعلی محمد بن احمد بن حماد مروزی محمودی نام برد. وی که از اصحاب امام جواد علیه السلام و امامین

عسکری^{علیه السلام} بود، در عصر امام عسکری^{علیه السلام} وکیل آن جناب بود. این مطلب از نامه امام عسکری^{علیه السلام} به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» استفاده می شود؛ چرا که در آن نامه وی مأمور شده که نامه را برای تعدادی از وکلای حضرت قرائت کند که در بین آنها از «محمودی» نیز نام برده شده است.^{۲۴۴}

بنا به نقل راوندی، وی از سوی ناحیه مقدسه به همراه «جعفر بن عبدالغفار» به وکالت دینور منصوب می شود؛ ولی قبل از خروج به سمت دینور، سفیر حضرت حجت^{علیه السلام}^{۲۴۵} به وی می گوید: وقتی وارد ری شدی چنین و چنان عمل کن! و پس از گذشت یک ماه از هنگامی که وارد دینور می شوند، دستور ناحیه مقدسه، مبنی بر وکالت در ری به وی ابلاغ می شود! در این هنگام او متوجه معنای کلام سفیر می شود و به سمت ری حرکت می کند.^{۲۴۶}

دیگر از وکلای منطقه ری «بسامی» است. طبق نقل صدوق از اسدی، از میان وکلای ری، «اسدی» و «بسامی» جزو کسانی هستند که موفق به رؤیت حضرت مهدی^{علیه السلام} و وقوف بر معجزات آن حضرت شده اند. از میان غیر وکلای نیز «قاسم بن موسی» و پسرش، «ابومحمد هارون»، «صاحب الحصة»، «علی بن محمد»، «محمد بن محمد کلینی» و «ابوجعفر رفاء» به این فیض نایل گشته اند.^{۲۴۷}

۴.۴.۳. قزوین

قزوین از جمله نواحی منطقه جبال و دارای سابقه تشیع است؛ گرچه ساکنان آن، شیعی محض نبوده اند. از جمله مؤیدات سکونت شیعیان در قزوین، وجود لقب «قزوینی» برای تعدادی از اصحاب ائمه^{علیهم السلام} است؛ هم چون: «ابوعبدالله قزوینی» از اصحاب امام باقر^{علیه السلام}، «ابوغانم خادم» خادم امام عسکری^{علیه السلام}، «ابومحمد قزوینی» از اصحاب امام رضا^{علیه السلام}، «احمد بن حارث قزوینی» از کسانی که امام عسکری^{علیه السلام} را زیارت کرده است، «احمد بن حاتم بن ماهویه قزوینی» از اصحاب امام رضا^{علیه السلام}، و برادرش «فارس بن حاتم» از اصحاب امام هادی^{علیه السلام} و تعداد بسیار دیگر.^{۲۴۸} صدوق نیز در میان اسامی کسانی از غیر وکلا، که موفق به رؤیت حضرت مهدی^{علیه السلام} و وقوف بر معجزات آن جناب شده اند نام دو نفر، یعنی «مرداس» و «علی بن احمد» را ذکر کرده است.^{۲۴۹}

با توجه به وجود سابقه تشیع در این منطقه، سازمان وکالت نیز در ارتباط با آن قرار داشته است؛ گرچه در منابع سخن زیادی در این باره به چشم نمی‌خورد. از این رو بعید نیست شیعیان منطقه قزوین با وکلای دیگر مناطق جبال، هم‌چون همدان و قم مرتبط بوده باشند. البته با توجه به برخی شواهد، وجود ارتباط بین آنان و کارگزاران سازمان وکالت در عصر امامین عسکریین علیهم‌السلام و عصر غیبت، قطعی است.

یکی از وکلای معروف امام هادی علیه‌السلام «فارس بن حاتم قزوینی» است. وی از دستیاران و وکلای آن حضرت در سامرا و واسطه بین شیعیان مناطق جبال و آن حضرت بوده است.^{۲۵۰} با این حال، با توجه به قزوینی بودنش، وکالت وی در ناحیه قزوین، پیش از انتقال به سامرا محتمل است. به هر حال در این‌که وی در سامرا محل رجوع شیعیان و وکلای قزوین و مناطق جبال برای تحویل اموال و وجوه شرعی بوده است، تردیدی نیست. در آن زمان، وکلای مناطق مختلف یا از طریق وی و یا «علی بن جعفر همانی»، دیگر وکیل برجسته امام هادی علیه‌السلام در سامرا، وجوه شرعی را به محضر امام علیه‌السلام ارسال می‌داشتند.

فارس رفته رفته راه انحراف را در پیش گرفت و با علی بن جعفر به نزاع و تخاصم برخاست و موجب دل‌سردی و تنش و ناراحتی در جامعه شیعه شد. امام هادی علیه‌السلام در این مسأله جانب علی بن جعفر همانی را گرفته و از وکلای خود در مناطق مختلف خواستند که برای ارتباط خود با ایشان، و ارسال وجوه شرعی، از طریق فارس بن حاتم استفاده نکنند؛ ولی در همان دستورالعمل، با روشن‌بینی آشکار، به وکلای خود تأکید کردند که این دستور ایشان را محرمانه نگاه داشته و از تحریک فارس خودداری کنند.^{۲۵۱} راز این دستور امام آن بود که فارس مردی متنفذ و کانال ارتباطی اصلی میان امام و شیعیان مناطق جبال (بخش مرکزی و غربی ایران) بود که وجوه شرعی خود را معمولاً از راه او برای امام علیه‌السلام می‌فرستادند.

در همین زمان، یکی از وکلای قزوین به نام «علی بن عمرو عطار» به همراه اموالی از قزوین وارد سامرا شد. از آن‌جا که وی معمولاً اموال را به فارس تحویل می‌داد، «عثمان بن سعید عمری» که مسئولیت امور سازمان را به عهده داشت «علی بن عبدالغفار» را مأمور کرد تا فردی مورد اطمینان را نزد علی بن عمرو بفرستد و او را از وضعیت فارس،

و خروج لعن او از سوی امام هادی علیه السلام بی‌گاه‌اند. وی نیز به همراه «ابایعقوب یوسف بن سخت» با وکیل قزوین ارتباط برقرار کرده و پیام عمری را به وی رسانید و سرانجام اموال ارسالی از قزوین، تحویل عمری داده شد.^{۲۵۲}

«ابو غانم قزوینی» نیز که به عنوان خادم امام عسکری علیه السلام انجام وظیفه می‌کرده است، و امام عصر علیه السلام را نیز درک کرده، احتمالاً در ردیف وکلای آن دو بزرگوار بوده است.^{۲۵۳}

۵.۴.۳. همدان

همدان نیز از جمله مناطق جبال است که بخشی از مردم آن شیعی مذهب بوده‌اند.^{۲۵۴} در میان اصحاب ائمه علیهم السلام تعدادی ملقب به لقب «همدانی» یافت می‌شود. تا آن‌جا که شواهد تاریخی اجازه می‌دهند، می‌توان مدعی شد سازمان وکالت از عصر امام جواد علیه السلام در همدان حضور فعال داشته است. یکی از وکلای میرز ناحیه همدان، «ابراهیم بن محمد همدانی» است. وی به تصریح شیخ طوسی، از اصحاب امام رضا علیه السلام و ائمه بعد علیهم السلام بوده است.^{۲۵۵} وکالت وی و بلکه «سروکیل» بودن او جای تردید ندارد.^{۲۵۶} بنا به بعضی شواهد، وی در برهه‌ای، نظارت بر منطقه قم و حومه آن را نیز عهده‌دار بوده است. چنان‌که در نقل ابن شهر آشوب در مورد «یحیی بن ابی عمران» آمده، ابراهیم بن محمد همدانی، از جانب امام جواد علیه السلام مأمور شد که پس از وفات یحیی بن ابی عمران، مسئولیت‌های وی را عهده‌دار شود؛ و می‌دانیم که یحیی بن ابی عمران از وکلای قم بود و در شورش‌های که علیه مأمون در این شهر به راه افتاد به شهادت رسید.^{۲۵۷} بنابراین شروع وکالت ابراهیم بایستی مربوط به عصر امام جواد علیه السلام بوده باشد.^{۲۵۸} بنا به تصریح نجاشی، فرزندان و نواده‌های وی، یکی پس از دیگری وکالت ناحیه مقدسه را عهده‌دار بودند. فرزند وی علی، و فرزند او محمد، و فرزند او قاسم (قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی) یکی پس از دیگری وکالت ناحیه مقدسه را عهده‌دار بودند.^{۲۵۹} به نظر می‌رسد خود وی عصر غیبت صغرا را درک کرده است.^{۲۶۰}

به گفته نجاشی، هم‌زمان با قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم همدانی، در همدان دو تن دیگر به نام‌های «ابوعلی بسطام بن علی» و «عزیز بن زهیر» که از بنی کשמرد بود، در یک منطقه در همدان به وکالت مشغول بودند و هر سه نفر با نظارت یک سروکیل به نام

«ابومحمد حسن بن هارون بن عمران همدانی» فعالیت می‌کردند. قبل از وی نیز زیر نظر پدرش «ابوعبدالله هارون بن عمران» انجام وظیفه کرده و موظف بودند طبق دستور آنان عمل کنند.^{۲۶۱} این نص، علاوه بر آنکه وکالت این هشت نفر در همدان را تبیین می‌کند، وجود مراتب و درجه‌بندی بین وکلای نیز از آن به خوبی قابل استفاده است. این خود نشان‌گر نظم دقیق و انسجام و هماهنگی در سازمان وکالت، حتی در ناحیه‌ای دور از مرکز (سامرا) همچون همدان است.

برخی از منابع «قاسم بن علاء» را که وکالتش محرز است، ملقب به لقب همدانی دانسته‌اند.^{۲۶۲} در صورتی که این لقب را همدانی بخوانیم و نه همدانی، احتمال وکالت وی در همدان می‌رود؛ ولی طبق نقل شیخ طوسی، وی وکیل آذربایجان بود و در همان‌جا از دنیا رفت.^{۲۶۳} امکان دارد که وی قبل از انتقال به آذربایجان در همدان به وکالت مشغول بوده است. با توجه به روایات، وی وکالت امام عسکری و امام عصر علیهم‌السلام را عهده‌دار بوده است. از دیگر وکلای منطقه همدان «محمد بن صالح بن محمد همدانی» است. آن‌سان که از نقل کلینی برمی‌آید، وی و پدرش هر دو، وکیل ناحیه بوده‌اند اما تصریحی نسبت به منطقه وکالتشان نشده است. از ذکر لقب «همدانی» برای آنها می‌توان حدس قوی زد که در همدان مشغول فعالیت بوده‌اند. البته از جریانی که کلینی نقل کرده، به دست می‌آید که محمد بن صالح در بغداد فعالیت‌هایی را جهت استیفای حقوق و اموال ناحیه مقدسه از بدهکاران انجام داده است.^{۲۶۴} صدوق وی را جزو وکلای ناحیه همدان، و از کسانی که موفق به رؤیت حضرت حجت علیهم‌السلام و وقوف به معجزات آن جناب شده‌اند، بر شمرده و از غیر وکلا به نام سه نفر اشاره کرده است.^{۲۶۵}

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، «محمد بن جعفر اسدی رازی» وکیل ارشد منطقه ری، از سوی سفرای ناحیه مقدسه مأمور نظارت بر کار وکلای ایران، به خصوص وکلای مناطق شرقی بود؛ و گذشت که احتمالاً وی بر کار وکلای همدان نیز نظارت داشته است.^{۲۶۶} قطب الدین راوندی روایتی را درباره مردی از اسدآباد آورده که به سامرا سفر می‌کند و سی دینار به همراه یک انگشتی که در یک پارچه پیچیده شده بود به همراه داشته و یکی از آن دینارها، دینار شامی بوده است؛ پس از خبر دادن خادم ناحیه مقدسه درباره مشخصات مال و رنگ پارچه، آنها را به وی تحویل می‌دهد، و انگشتی که در بین اموال

بود و وی علاقمند به آن بوده به او بازگردانده می‌شود.^{۲۶۷} گرچه امکان دارد این مرد از وکلای ناحیه همدان بوده باشد، ولی در صورت عدم وکالت وی نیز این نقل دلالته بر وجود ارتباط مستقیم بین شیعیان منطقه همدان و دفتر سازمان وکالت در سامرا دارد. البته به گفته عبدالجلیل رازی، خود اسدآباد در قرن پنجم منطقه‌ای سُنی‌نشین بوده^{۲۶۸} ولی احتمالاً در قرن سوم و چهارم، شیعیان در آن ساکن بوده‌اند.

۳.۴.۶. دینور و قرمیسین

«دینور» از مناطق غربی ایران و در نزدیکی قرمیسین (کرمانشاه فعلی) قرار داشته است. به گفته حموی، فاصله آن تا همدان حدود بیست و چند فرسخ بوده و جزو مناطق جبال محسوب می‌شده است. چنان‌که قرمیسین نیز در سی فرسخی همدان بوده و هست؛ و در میان همدان و حُلوان (سرپل ذهاب فعلی) قرار داشته است.^{۲۶۹} گرچه برخی از محققان معتقدند نواحی غربی ایران، کمتر محل سکُنای شیعیان بوده،^{۲۷۰} ولی با توجه به قرائن موجود، به خصوص در مورد دینور و قرمیسین، می‌توان به طور قطع مدعی وجود مناطق شیعه‌نشینی در غرب ایران و به تبع آن، ارتباط سازمان وکالت با این ناحیه شد. از مؤیدات شیعه‌نشین بودن منطقه دینور آن است که صدوق در میان اسامی کسانی که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه السلام و وقوف بر معجزاتش شده‌اند، نام سه نفر از اهالی دینور را می‌برد که عبارتند از: «حسن بن هارون»، «احمد بن أُحیّه» و «ابوالحسن».^{۲۷۱}

ارتباط مردم منطقه دینور با سازمان وکالت را از نقلی که «ابوالعباس احمد بن محمد دینوری» معروف به استونه یا آستاره دارد، می‌توان استنباط نمود. وی یکی دو سال پس از رحلت امام عسکری علیه السلام به قصد انجام سفر حج از اردبیل حرکت کرده و وارد دینور گشته و با اقبال و خوشحالی مردم این منطقه مواجه می‌شود؛ چراکه پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، شیعیان بعضی مناطق دوردست در جوّی از حیرت و سردرگمی فرو رفته بودند و باب حضرت حجت علیه السلام را نیز نمی‌شناختند. از این رو، از احمد بن محمد درخواست می‌کنند که شانزده هزار دینار از وجوه شرعی را که در نزدشان جمع شده بود تحویل گرفته و به باب امام علیه السلام تحویل دهد. وی با اصرار مردم، آن اموال را که در کیسه‌های مخصوصی با اسامی صاحبانش قرار داشته، تحویل گرفته و به سمت بغداد

حرکت می‌کند. در سر راه وارد «قرمیسین» می‌شود و ضمن ملاقات با «احمد بن حسن مادرانی»، وی نیز هزار دینار به همراه چیزهایی دیگر به وی می‌دهد تا به باب حضرت حجت علیه السلام تحویل دهد. پس از ورود به بغداد، مواجه با ادعای کذب باییت حضرت حجت علیه السلام از سوی دو نفر به نام‌های «اسحاق احمر» و «باقطانی» می‌شود. پس از فحص و بررسی درمی‌یابد که باب حضرت حجت، «عثمان بن سعید» است و پس از ملاقات، وی را به خلاف آن دو نفر، فردی متواضع و با وضعی ساده می‌یابد. از این رو مسأله اموال را با وی در میان گذاشته و با ارشاد او به سرّمن رأی می‌رود. در آن‌جا نامه حضرت حجت علیه السلام را دریافت می‌کند که در آن توضیحات کافی نسبت به مشخصات اموال داده شده بود و ضمناً به وی امر شده بود که اموال را در بغداد به عمری تحویل دهد؛ لذا وی به بغداد باز می‌گردد و پس از تحویل اموال به دینور رفته و بشارت این واقعه را به مردم دینور می‌رساند.^{۲۷۲}

این نقل حاکی از وجود جوّ قوی تشیع در دینور و قرمیسین، و وجود سابقه ارتباط بین مردم این مناطق با سازمان وکالت، و همین‌طور تقویت‌کننده احتمال وکالت «احمد بن محمد دینوری» در دینور یا اردبیل و وکالت «احمد بن حسن مادرانی» در قرمیسین است. این‌که مردم دینور حدود شانزده هزار دینار از وجوه شرعی را جمع کرده و منتظر کسی بودند که آنها را به امام علیه السلام برساند، حاکی از آشنایی آنان با رَوند کار در سازمان وکالت است. چنان‌چه این‌که به محض برخورد با احمد بن محمد دینوری، با مسرّت تمام او را صالح برای این کار می‌یابند، مؤید احتمال وکالت او است. به علاوه، این‌که در قرمیسین «احمد بن حسن مادرانی» نیز هزار دینار به همراه اموالی دیگر به وی تحویل می‌دهد، احتمال وکالت احمد بن حسن را تقویت می‌کند؛^{۲۷۳} چرا که بعید است این اموال، وجوه شرعی شخص وی بوده باشد. از این رو می‌توان احتمال داد که وی وکیل مقیم در قرمیسین بوده و از احمد بن محمد به عنوان واسطه‌ای مطمئن برای رساندن اموال به دست باب امام علیه السلام استفاده کرده است.

شاهد دیگر بر وجود جوّ تشیع در دینور و رابطه این دیار با دفتر سازمان وکالت، جریانی است که راوندی نقل می‌کند. وی از «احمد بن ابی‌روح» نقل کرده که زنی از اهالی دینور، به لحاظ تدبیر و ورعی که در ابن ابی‌روح سراغ داشته، کیسه درهم مهر

شده‌ای را به وی می‌سپارد و شرط می‌کند که آن را نگشاید و به کسی تحویل دهد که از کم و کیف اموال داخل کیسه وی را باخبر سازد. به همراه آن کیسه، گوشواره‌ای نیز ضمیمه می‌کند که ده دینار قیمت داشته و سه دانه‌ی لؤلؤ که آنها نیز ده دینار ارزش داشته‌اند روی آن بوده است. ضمناً سؤالی نیز عرضه می‌کند که وی از صاحب‌الزمان (عج) پاسخش را طلب نماید. سؤال آن بوده که حضرت، قرض‌دهنده ده دیناری که مادرش در عروسی وی آن را قرض کرده و وی او را نمی‌شناسد معرفی کند! ابن ابی‌روح در بغداد نزد «حاجز بن یزید» می‌رود. وی نامه حضرت حجت (عج) را نشان می‌دهد که در آن از حاجز خواسته شده بود ابن ابی‌روح را به سامرا بفرستد و چیزی از وی نپذیرد. بدین ترتیب ابن ابی‌روح به سامرا می‌رود و در خانه امام عسکری (عج)، خادم حضرت حجت (عج) نامه‌ای از جانب حضرت به وی تحویل می‌دهد که در آن، تمامی مشخصات اموال و آنچه آن زن گفته بود و حتی نام وی ذکر شده بود. ضمناً درباره سؤال آن زن نیز پاسخ جالبی مرقوم شده بود. سپس ابن ابی‌روح به امر حضرت به بغداد بازمی‌گردد و اموال را (به جز گوشواره که در سامرا تحویل خادمه امام عصر (عج) داده بود) به حاجز تحویل می‌دهد و به دینور بازمی‌گردد.^{۲۷۴} این جریان نیز علاوه بر تبیین نحوه ارتباط مردم دینور با دفتر سازمان وکالت، دلالت بر بصیرت و بینش اهالی این ناحیه درباره امامت و هم‌چنین میزان پای‌بندی مردم منطقه به مسایل مالی و پرداخت حقوق الهی و حقوق الناس دارد.

از صریح‌ترین شواهد تاریخی و روایی که فعالیت سازمان وکالت در دینور را تبیین می‌کند، جریان «محمودی»، وکیل امام عسکری (عج) و وکیل ناحیه مقدسه است. بنا به نقل راوندی، وی به همراه «جعفر بن عبدالغفار»، از سوی ناحیه مقدسه به وکالت ری منصوب می‌شود، ولی سفیر حضرت به او می‌گوید: «وقتی وارد ری شدی طبق این دستورات عمل کن...!» از این رو جای این سؤال برای وی مفتوح می‌ماند که اگر من وکیل دینورم چرا دستورات عمل‌های مربوط ری به من ابلاغ می‌شود! یک‌ماه پس از ورود به دینور، بخش‌نامه وکالت ری برای وی ارسال می‌شود، و سر سخنان سفیر برای او آشکار می‌گردد. بدین ترتیب او عازم ری می‌شود و جعفر بن عبدالغفار در دینور می‌ماند.^{۲۷۵} این نقل بر فعالیت بارز سازمان وکالت در دینور در عصر غیبت صغرا، از طریق تعیین واعزام وکیل به این منطقه و برقراری ارتباط مستمر با شیعیان این نواحی صراحت دارد.

۷.۴.۳. آذربایجان

وجود شواهدی، فعالیت سازمان وکالت در آذربایجان را انکارناپذیر می‌کند؛ گرچه اطلاعات زیادی در این باره به دست ما نرسیده است. منطقه آذربایجان با وجود غلبه مذاهب غیرشیعی در آن، دارای مناطق شیعه‌نشین نیز بوده است. «قاسم بن علاء» از وکلای معروف منطقه «اَران» در آذربایجان بوده ^{۲۷۶} که مدت مدیدی در خدمت سازمان وکالت قرار داشته است. بنا به روایت محمد بن احمد صفوانی، وی امام رضا علیه‌السلام را نیز درک کرده و لباسی از حضرت دریافت داشته بود. از این رو احتمال وکالت وی برای ائمه پیش از عصر غیبت، قویاً وجود دارد. وکالت وی برای ناحیه مقدسه قطعی است و امام دوازدهم علیه‌السلام با وی در تماس مستمر بود. گرچه صفوانی از حلقه اتصال بین وکیل آذربایجان و مرکز سازمان سخنی به میان نمی‌آورد، ولی در عین حال، تصریح می‌کند که «قاسم بن علاء» با سفیر حضرت در عراق، از طریق پیام‌آور در تماس مستقیم بوده است، بدون آن‌که نامی از وی به میان آورد. روایت شیخ طوسی، حاکی از ارتباط وی با سفیر دوم و سوم است. بنابراین دوران وکالت وی تا عصر سفیر سوم نیز امتداد داشته است. این روایت هم‌چنین حاکی از آن است که وی واسطه صدور و ایصال توقیعات حضرت مهدی علیه‌السلام در عصر غیبت صغرا در منطقه آذربایجان بوده است. بنابراین وی می‌بایست جزو وکلای خاص و مبرز این عصر به حساب آید. کاتب وی شخصی به نام «ابوعبدالله بن ابی سلمه» بوده، و دو نفر از دستیاران وی عبارت بوده‌اند از: «ابوحامد عمران بن مفلس» و «ابوعلی بن جحدر». امرار معاش وی از طریق زمین زراعی موسوم به «فرجیده» بوده که نیمی از آن متعلق به ناحیه مقدسه بوده است. وی در عین حال، متولی موقوفاتی بود که در این ناحیه برای ناحیه مقدسه و ائمه معصومین علیهم‌السلام وقف شده بود. قاسم بن علامت ۱۱۷ سال عمر کرد؛ ۸۰ سال آن با سلامت چشم و بینایی و بقیه عمر را در نابینایی سپری نمود. در روزهای آخر عمر به برکت امام دوازدهم علیه‌السلام و در پی معجزه‌ای از ناحیه آن حضرت، چشم وی بهبود یافت و با سلامت چشم رحلت نمود. پس از وی فرزندش «حسن» عهده‌دار مقام وکالت در ناحیه آذربایجان و اَران شد. مدتی پس از رحلت قاسم بن علاء، نامه‌ی تعزیتی از سوی ناحیه مقدسه خطاب به فرزندش حسن صادر شد که در آن آمده بود: «اللّٰهُمَّکَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ، وَ جَنَّبَکَ مَعْصِيَتَهُ... قَدْ جَعَلْنَا أَبَاکَ إِمَاماً لَّکَ وَ فِعَالَهُ لَکَ مِثَالاً». ^{۲۷۷}

منطقه اردبیل نیز به احتمال، از مناطق زیر پوشش سازمان وکالت بوده است. در نقل مربوط به احمد دینوری،^{۲۷۸} که در بخش مربوط به دینور و قرمیسین بدان اشاره شد، آمد که وی ابتدا در اردبیل بود و از آنجا به سمت مکه برای انجام حج سفر نمود. از قراین موجود در آن نقل، وکالت وی را استظهار نمودیم. بنابراین می‌توان چنین استنتاج نمود که منطقه اردبیل نیز در ارتباط با سازمان وکالت قرار داشته است، ولی با توجه به محدودیت حضور شیعه در آذربایجان، نباید قلمرو فعالیت سازمان در این مناطق وسیع بوده باشد.

۸.۴.۳. اهواز

منطقه اهواز، از جمله مناطق جنوبی ایران است که دارای جمعیت شیعی قابل توجهی بوده است. مقدسی، نیمی از مردم اهواز را شیعی دانسته است.^{۲۷۹} گرچه گزارش وی مربوط به قرن چهارم است، ولی طبیعی است که این نسبت می‌تواند حدود حضور تشیع در این منطقه در قرن سوم و دوم را نیز مشخص کند.

«عبدالله بن جندب» از جمله صحابه امام صادق علیه السلام،^{۲۸۰} امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام^{۲۸۲} است که به تصریح شیخ طوسی، وکیل امام هفتم و امام هشتم علیه السلام بوده است.^{۲۸۳} آن‌چنان که از روایت ابن شعبه در تحف العقول برمی‌آید، وی امام صادق علیه السلام را نیز درک کرده و مجموعه وصایایی را از آن حضرت نقل کرده است که ابن شعبه آنها را به تفصیل آورده است.^{۲۸۴} با استفاده از بعضی فقرات این وصایا، می‌توان چنین حدس زد که وی احتمالاً وکالت امام صادق علیه السلام را نیز عهده‌دار بوده است. این‌که وی در کجا به انجام وظیفه وکالت پرداخته است، منابع موجود تصریحی در این باره ندارند؛ اما با توجه به این نقل کشی درباره علی بن مهزیار که وی پس از درگذشت عبدالله بن جندب به جای او منصوب شد،^{۲۸۵} و با توجه به نقل دیگرش که علی بن مهزیار پس از تشیع ساکن اهواز شد و در آنجا اقامت گزید،^{۲۸۶} می‌توان چنین استنتاج نمود که عبدالله بن جندب نیز در منطقه اهواز و بصره به وکالت مشغول بوده است. درباره وی، مدح و تمجیدهای بسیاری در منابع کهن وارد شده که جای هیچ تردیدی را در جلالت قدرش باقی نمی‌گذارد.^{۲۸۷} پس از درگذشت وی در عصر امام رضا علیه السلام،^{۲۸۸} «علی بن مهزیار اهوازی»، صحابی

بسیار جلیل‌القدر امام رضا^{۲۸۹}، امام جواد^{۲۹۰} و امام هادی^{۲۹۱} عجله‌الله تعالی فرجاله، به جای او منصوب شد.^{۲۹۲} منطقه فعالیت وی منحصر به اهواز نبود و محدوده‌ای از اهواز تا بصره را شامل می‌شد. دلیل این سخن، روایت‌کشی از «ابو عمرو حدّاء» است که گوید، به علت تنگدستی، از طریق «علی بن مهزیار» در بصره، به امام^{۲۹۳} نامه‌ای نوشته و وضع خود را تشریح کردم و با دعای حضرت، پس از اندک مدتی وضع مالی من بهبود یافت.^{۲۹۴}

نجاشی با تصریح به وکالت وی برای امام جواد و امام هادی عجله‌الله تعالی فرجاله، در مورد منطقه فعالیت وی تعبیر «بعض التّواحی» را آورده^{۲۹۵}، ولی همان‌گونه که گذشت، کشی به سکونت و اقامت وی در اهواز تصریح نموده است.^{۲۹۶} اوج فعالیت علی بن مهزیار در عصر امام جواد عجله‌الله تعالی فرجاله بوده است. تبادل نامه‌های متعدد بین وی و امام جواد عجله‌الله تعالی فرجاله از نقاط مختلف مانند بغداد، مدینه،^{۲۹۷} ... نشان‌گر سفرهای وی و ایجاد تماس مستقیم با رهبری سازمان است.

خاندان بنو مهزیار، از این پس یکی پس از دیگری وکالت منطقه اهواز و حوالی آن را به عهده داشتند. ابراهیم بن مهزیار، برادر علی بن مهزیار، دیگر وکیل برجسته منطقه اهواز بود. این احتمال وجود دارد که وی پس از درگذشت برادرش، به جای وی منصوب شده باشد؛ چنان‌که احتمال وکالت وی همزمان با برادرش در اهواز نیز می‌رود.^{۲۹۸} با توجه به نقل‌کلینی،^{۲۹۹} صدوق،^{۳۰۰} کشی،^{۳۰۱} مفید،^{۳۰۲} شیخ طوسی،^{۳۰۳} راوندی،^{۳۰۴} واربلی،^{۳۰۵} می‌توان چنین نتیجه گرفت که وی مدتی از عصر غیبت را نیز به وکالت مشغول بوده و در دوره سفارت سفیر دوم رحلت نموده است.

با رحلت وی، فرزندش محمد، به دستور و توصیه پدرش، اموال و وجوه شرعی جمع شده نزد پدر را، به قصد تحویل دادن به سفیر ناحیه به بغداد آورد و در آنجا موفق به دیدار با ابوجعفر عمری، سفیر دوم ناحیه مقدسه شد. به تصریح صدوق، وی از جمله کسانی است که توفیق رؤیت حضرت مهدی (عج) و وقوف بر معجزاتش نصیبشان گشته است.^{۳۰۶} در همین سفر به بغداد بود که وی از سوی ناحیه مقدسه، به جای پدرش به وکالت اهواز منصوب گشت.^{۳۰۷}

در اواخر عصر سفیر دوم، «محمد بن نفیس» وکالت اهواز را عهده‌دار بود. وی پس از روی کار آمدن سفیر سوم، طی اولین بخش نامه‌ای که از جانب سفیر صادر شد در سمت

خود ابقا گردید.^{۳۰۷} احتمال دارد سفیر سوم همین رویه را نسبت به وکلای سایر مناطق نیز اعمال نموده باشد.

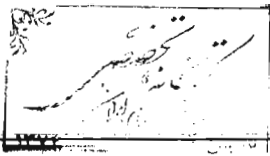
بدین ترتیب، سیر فعالیت سازمان وکالت در ناحیه اهواز با لحاظ شواهد تاریخی، مربوط به دوره‌ای مابین عصر امام صادق (ع) تا انتهای عصر غیبت صغرا (یعنی تمامی دوران فعالیت این سازمان) می‌شود؛ زیرا عبدالله بن جندب که قطعاً وکیل امام کاظم و امام رضا (ع) بوده، و طبق نقل ابن شعبه، می‌تواند وکالت امام صادق (ع) را نیز دارا بوده باشد؛ از این سو نیز، شیخ طوسی به وکالت محمد بن نفیس در دوران سفیر سوم در اهواز تصریح کرده و احتمال وکالت وی در عصر سفیر چهارم نیز قوی است.

۹.۴.۳. خراسان و ماوراء النهر

ناحیه خراسان، منطقه‌ی وسیعی بوده که بخشی از آن در ایران، و بخشی در افغانستان فعلی، و بخشی نیز در بعضی از کشورهای فعلی آسیای میانه هم‌چون تاجیکستان و ازبکستان قرار داشته است. اصطخری حدود آن را چنین توصیف کرده است:

«... شرقی خراسان، نواحی سیستان و دیار هندوستان باشد؛ به حکم آن‌کی، ماغور و دریا و خلیج و حدود کابل همه از شمار هندوستان نهادیم. و غربی خراسان، بیابانی غزنی و نواحی گرگان نهادیم. و شمالی خراسان، ماوراء النهر و بهری از بلاد ترکستان و خُتل و جنوبی خراسان، بیابانی پارس و قومش...».^{۳۰۸}

زمینه‌های گرایش به تشیع از دیرباز در میان خراسانیان وجود داشته، و به دلیل همین زمینه‌ها، داعیان عباسی شعار دعوت به «الرضا من آل محمد (ص)» را ابتدا در خراسان طرح کردند، و قیام عباسیان بر ضد بنی‌امیه نیز با حمایت خراسانیان به پیروزی رسید.^{۳۰۹} گرچه بعضی از محققان درباره نوع تشیع مردم خراسان معتقدند که تشیع آنان، تشیعی اعتقادی نبوده است،^{۳۱۰} ولی به طور قطع نمی‌توان منکر وجود شیعیان اعتقادی در خراسان شد؛ به خصوص که در میان اصحاب ائمه (ع)، تعدادی از اهالی خراسان وجود داشته‌اند، که طبعاً بایستی امامت آنان را پذیرفته باشند. در همین راستا، شواهد دیگری نیز، که به تدریج ارائه خواهد شد، حاکی از وجود تشیع اعتقادی در خراسان است. این زمینه‌ها، فعالیت سازمان وکالت در خراسان را به مرور میسر نمود.



از روزهای اول حیات سازمان وکالت، شاهد وجود ارتباط بین شیعیان خراسان و رهبری سازمان هستیم. در عصر امام صادق علیه السلام برخی از اصحاب خراسانی آن جناب در رفت و آمد بین مدینه و برخی مناطق خراسان، و ایجاد ارتباط بین حضرت و شیعیان این نواحی بودند؛ برای نمونه، «سهل بن حسن خراسانی» از جمله این افراد است. وی زمانی از خراسان به محضر امام صادق علیه السلام وارد و پیشنهاد قیام داده و اظهار داشت که تعداد زیادی از شیعیان (صد هزار نفر) آمادگی پشتیبانی از این قیام را دارند! ولی آن حضرت به طریقی به وی می فهماند که یارانی که صلاحیت قیام به همراه حضرت را داشته باشند هنوز فراهم نیامده اند.^{۳۱۱} این جریان حاکی از آن است که در این عصر تعداد قابل توجهی از شیعیان در خراسان می زیسته اند؛ گرچه اینان از نظر درجات ایمان به مرتبه ای نرسیده بودند که بتوان برای یک قیام فراگیر، روی حمایت آنان حساب نمود.

وجود ارتباط مالی و غیر مالی مرکز سازمان وکالت با ناحیه خراسان در عصر امام صادق علیه السلام با توجه به برخی شواهد تاریخی، انکارناپذیر می نماید. ابومسلم خراسانی، قبل از آن که دست به قیام به نفع بنی عباس و علیه بنی امیه بزند، در سفری به مدینه آمده و لباس لطیفی از لباس های خراسان را به حضرت تقدیم می دارد، و حضرت با توجه به علم امامت، اظهار می دارند که این شخص همان صاحب «ریات سود» (پرچم های سیاه) در خراسان خواهد بود.^{۳۱۲}

بنا به نقل راوندی، مردی از اهالی خراسان بر امام صادق علیه السلام وارد شد. حضرت سؤال کردند: فلانی چه کرد؟ مرد خراسانی عرض کرد: خبر ندارم. حضرت فرمود: ولی من به تو خبر می دهم؛ او کنیزی را به همراه تو برای ما ارسال کرد ولی ما را نیازی بدان نیست! مرد پرسید: چرا؟ حضرت فرمود: زیرا تو رعایت حدود الهی را درباره کنیز ننمودی، و شبی در کنار نهر بلخ (جیحون) کاری که نبایست، انجام دادی! آن مرد در مقابل کلام حضرت سکوت اختیار کرد و برای او معلوم شد که آن جناب از عمل ناشایست وی مطلع است.^{۳۱۳} این نقل نیز حاکی از وجود رابطه مالی بین شیعیان خراسان و دفتر سازمان وکالت در مدینه در عصر امام صادق علیه السلام است.

طبق نقل دیگری از راوندی، دو تن از اصحاب امام صادق علیه السلام مالی را از خراسان برای حضرت حمل می کردند تا این که به ری رسیدند. در ری نیز یکی از شیعیان،

کیسه‌ای مشتمل بر دو هزار درهم به آنان داد تا به حضرت برسانند. این دو صحابی حضرت با وجود مواظبت تمامی که درباره این اموال می‌نمودند، در نزدیکی مدینه ناگاه کیسه مزبور را مفقود یافتند! وقتی به حضور حضرت رسیدند معلوم شد که آن جناب شبانگاه به سبب نیاز به آن مال، از طریق یکی از شیعیان جَنّی، آن کیسه را وصول نموده‌اند!^{۳۱۴} این نقل نیز به خوبی حاکی از ارسال اموال، هدایا و جوه شرعی از سوی شیعیان خراسان به حضور امام صادق (علیه السلام)، به عنوان ریاست سازمان وکالت است؛ و می‌توان احتمال داد که این دو نفر، وکلای اعزامی و سیّار حضرت به ناحیه خراسان برای جمع وجوه شرعی، هدایا، زکّوات و نذورات بوده‌اند.

مؤید این معنی آن است که وجود چنین رابطه‌ای بین شیعیان خراسان و امام صادق (علیه السلام) در مدینه، حتی برای منصور، خلیفه عباسی نیز مخفی نبوده است. وی با توجه به وجود چنین زمینه‌هایی، کسی از جاسوسان خود را مأمور می‌کند که در لباس یکی از شیعیان خراسان، اموالی را مثلاً از جانب سایر شیعیان آن دیار نزد امام صادق (علیه السلام) و بعضی از رهبران علویان ببرد و هر کدام که پذیرفتند، گزارش را به منصور انتقال دهد. البته این توطئه با هوشیاری امام صادق (علیه السلام) خنثی می‌شود و حضرت در برخورد با آن فرد جاسوس خطاب به وی می‌فرماید: «ای فلانی، تقوای الهی پیشه ساز و اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله) را فریب مده، چرا که آنان قریب العهد به دولت بنی مروان‌اند و همگی محتاج می‌باشند». سپس حضرت تمامی ماجرای پنهان بین آن مرد و منصور را برای وی بازگو می‌کنند!^{۳۱۵}

شواهدی نیز حاکی از استمرار این ارتباط در عصر امام کاظم (علیه السلام) است؛ گرچه نصوص تاریخی نسبت به این عصر نیز تصریحی به اسامی وکلای ناحیه خراسان ندارند. راوندی نقل کرده که گروهی از شیعیان خراسان، فردی را از میان خودشان که مکنّی به ابوجعفر بوده، همراه اموال و کالاهایی که متعلق به مقام امامت بود و همچنین تعدادی مسأله، و نیز سؤالاتی از باب استشاره، به مدینه فرستادند تا وی ضمن تحویل اموال، پاسخ مسایل و مشاورات را نیز دریافت دارد. وی پس از رسیدن به کوفه و حضور در جمع شیعیان، مطلع می‌شود که امام صادق (علیه السلام) رحلت نموده و امامت به فرزند بزرگ ایشان، امام کاظم (علیه السلام) رسیده است. از این رو به سمت مدینه حرکت می‌کند و در آنجا با ادعای کذب امامت، توسط عبدالله بن جعفر الصادق (علیه السلام) مواجه می‌شود. وی پس از

مراحل موفق به ملاقات با امام کاظم علیه السلام می‌گردد، و پس از آن که حضرت مشخصات اموال را بیان می‌دارند، با یقین به امامت آن جناب، آنها را تحویل می‌دهد.^{۳۱۶}

در عصر امام رضا علیه السلام، با انتقال آن جناب به مرو، عملاً دفتر مرکزی رهبری سازمان وکالت نیز به خراسان منتقل شد و فعالیت وکلای نواحی مختلف از آن جا هدایت و کنترل می‌شد. در دوره‌های بعد، شهرهای مختلف خراسان، همچنان شاهد حضور وکلای ائمه علیهم السلام، و ارتباط مستمر و محکم میان شیعیان این نواحی، از طریق وکلا با دفتر وکالت در سامرا و بغداد بود.

بررسی نصوص روایی و تاریخی، گویای این حقیقت است که سازمان وکالت در دوران فعالیت خود، پیشرفت چشم‌گیری داشته است. اگر مرزهای شرقی و شمالی خراسان بزرگ را منتهی الیه حاکمیت اسلامی در آن عصر بدانیم، می‌توانیم با استناد به شواهد تاریخی، حضور سازمان وکالت در اقصی نقاط عالم اسلامی در سمت شرق را اثبات نماییم. وکلا و کارگزارانی که در خدمت سازمان وکالت قرار داشتند در شهرهای مختلف این ناحیه به فعالیت مشغول بودند؛ از نیشابور و بیهق (سبزوار) گرفته تا مرو و طوس و کابل و هرات و بلخ و سمرقند و بخارا. این امر حاکی از عظمت این سازمان و فعالیت‌های زیرزمینی، مخفی و دقیقی است که در دوره‌های مختلف توسط امامان شیعه علیهم السلام هدایت می‌شد. مرکز این شبکه ارتباط در مدینه یا سامرا یا بغداد واقع بود و شعبه‌های مختلف آن به سمت دورترین نقاط شرقی کشیده شده، و از سوی دیگر، قسمت‌های مختلف ایران تا آذربایجان، و نواحی مختلف شیعه‌نشین در عراق و نواحی شمال آفریقا را تحت پوشش قرار داده بود. این امر، گستردگی این تشکیلات و دقت عمل و انسجام و نظم حاکم بر آن آشکار می‌سازد.

در این جا با توجه به شواهد موجود، شهرهای مختلف خراسان بزرگ را، که محل سکناي شیعیان و حضور سازمان وکالت بوده، از نظر گذرانده و کیفیت فعالیت سازمان در برهه‌های مختلف در این نواحی را بررسی می‌کنیم.

۳. ۱. ۹. ۴. ۱. بیهق (سبزوار) و نیشابور

«بیهق» یکی از نواحی مهم خراسان، و مشتمل بر ۳۲۱ قریه و در محدوده بین نیشابور و قومس و جوبین واقع، و مرکز آن سبزوار بوده است. مردم آن در همان ابتدای ورود سپاه

اسلام به این منطقه، با رغبت ایمان آوردند.^{۳۱۷} به گفته برخی از محققان، این منطقه از مراکز مهم سکونت شیعیان بوده، به ویژه آنکه، تشیع اهالی آن، تشیع اثنا عشری بوده است.^{۳۱۸} شاید یکی از مؤیدات این قول، کلام حَمَوی باشد که: «اکثر مردم آن روافض غُلاة هستند».^{۳۱۹} نقل شده که قبر، غلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در این دیار سکنی گزیده و به نام فرزند او «شاذان بن قبر» نیز مسجدی در بیهق وجود دارد.^{۳۲۰} این مطلب می تواند یکی از شواهد قدمت تشیع در این دیار باشد. از جمله دلایل رشد تشیع در بیهق، مهاجرت های زیاد سادات از شهرهای مختلف هم چون نیشابور و ری به این منطقه بوده است.^{۳۲۱} حکایتی که درباره قم نقل شده، مبنی بر این که والی در جستجوی فردی «ابوبکر» نام بود و تنها، پیری بد چهره را به این نام یافت! درباره سبزوار نیز نقل شده است؛^{۳۲۲} چنان که مولوی در این باره سروده:

سبزوار است این جهان کج مدار ما چو بوبکریم در وی خوار و زار
سید بحرالعلوم، اهالی بیهق را در تشیع، مشهورتر از اهالی خاف و خزر در تسنن دانسته است.^{۳۲۳}

در اطراف بیهق، شهرهایی هم چون نیشابور را باید از داشتن گرایش های گسترده شیعی مستثنا کنیم. این شهر مرکز روحانیت و علوم دینی اهل سنت بود و شیعیان آن در فشار و تحت مراقبت قرار داشتند.^{۳۲۴} در عین حال، سازمان وکالت حضور مستمر خود در این شهر را از طریق وکلای مقیم در آن، و یا وکلای حاضر در بیهق که بر منطقه نیز نیشابور نظارت داشتند، حفظ می کرد. به نظر می رسد که تشیع در نیشابور در قرن چهارم گسترده تر شده باشد. به گفته مقدسی، شیعه و کرامیان در نیشابور (در این قرن) جاذبیت بسیار داشته اند.^{۳۲۵}

«فضل بن سنان»^{۳۲۶} و «ابراهیم بن سلامة»^{۳۲۷} در عصر امام رضا علیه السلام، وکیل و نماینده آن حضرت در نیشابور بودند. شاهد این امر عبارت شیخ طوسی است که در رجال خود از ایشان با عبارت «نیشابوری وکیل» یاد کرده است.

پس از انتقال امام رضا علیه السلام به مرو، طبیعی است که ارتباط مردم نواحی بیهق و نیشابور با رهبری سازمان وکالت بیشتر و قوی تر شده باشد، و طبعاً ارتباطات مستقیم زیادی با حضرت انجام می شده است.

درباره وکلای مقیم در بیهق و نیشابور، در عصر امام جواد^{علیه السلام} و امام هادی^{علیه السلام} اطلاعی در دست نیست؛ ولی در عصر امام عسکری^{علیه السلام}، یکی از وکلای مبرز آن جناب به نام «ابراهیم بن عبده» از سوی آن حضرت به وکالت در نیشابور و نواحی اطراف منصوب شد. امام^{علیه السلام} طی نامه‌ای به عبدالله بن حمدویه بیهقی، نصب «ابراهیم بن عبده» به وکالت در بیهق و نواحی اطراف را اعلام فرمودند.^{۳۲۸} به نظر می‌رسد در این عصر، شیعیان نیشابور در مسایل کلامی دچار اختلاف شدید بوده و حتی کار به تکفیر بعضی گروه‌ها نسبت به گروه‌های مخالف خود کشیده بود و تسامحاتی نیز در عمل به تکالیف شرعی، و از جمله پرداخت حقوق واجب مالی داشته‌اند. از این رو امام عسکری^{علیه السلام} طی توقیعی مفصل خطاب به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، در پاسخ به نامه وی بالحنی تند، از کوتاهی شیعیان آن نواحی در ادای تکالیف الهی شکوه می‌نمایند. در همین توقیع اشاره به نامه‌ای شده که پیش از این، از جانب حضرت توسط «محمد بن موسی نیشابوری» برای «ابراهیم بن عبده» فرستاده شده، و حاوی دستورالعمل‌هایی برای وی و سایر نمایندگان و موالی آن حضرت بوده است؛ در توقیع فوق، جمله‌ای با این عبارت به چشم می‌خورد:

«و من بعد النابی رسولی و ما ناله منکم حین اکرمه الله بمصیره الیکم، و من بعد اقامتی لکم ابراهیم بن عبده و فقه الله لمرضاته و اعانه علی طاعته، و کتابی الذی حمله محمد بن موسی النیشابوری، والله مستعان علی کل حال...».^{۳۲۹}

به نظر می‌رسد جمله «و من بعد النابی رسولی...» اشاره به یکی از وکلای امام عسکری^{علیه السلام} به نام «ایوب بن ناب» باشد که از جانب حضرت به نیشابور اعزام شد. وی به سبب نشست و برخاست با گروهی از شیعیان نیشابور، که گرایش به غلو و تفویض و مذهب ارتفاع داشتند، مورد بی‌مهری فضل بن شاذان نیشابوری - عالم و متکلم برجسته مقیم نیشابور - قرار گرفت. حتی وی و بعضی از شیعیان در صحت وکالت او تردید نموده و از تحویل حقوق مالی به او خودداری کرده و دیگران را نیز منع نمودند. از این رو وکیل مزبور و شیعیان هم‌فکرش، طی نامه‌ای به امام عسکری^{علیه السلام}، از فضل و شیعیان همراهش شکوه نمودند. در پاسخ، توقیعی با این عبارات از جانب حضرت به دست «عروة بن یحیی دهقان» وکیل آن جناب در بغداد، صادر شد:

«الفضل بن شاذان ماله و لموالی یؤذیهم و یکذبهم! و انی لأخلف بحق آبائی لئن لم یتنه الفضل بن شاذان عن هذا لأرْمِیَنَّهُ بِمِزْمَاةٍ لَا یُندَمِل جرحه منها فی الدنیا و لا فی الاخرة».^{۳۳۰}

به گفته کُشی، این توقیع دو ماه پس از درگذشت فضل بن شاذان در سال ۲۶۰ ق صادر شد! در حالی که به نظر می‌رسد دریافت توقیع، مربوط به این تاریخ بوده باشد. علّت مرگ فضل آن بود که برای فرار از دست خوارج، از روستایی در بیهق که در آن ساکن بود خارج گردید و در راه با سختی و تعب بسیار مواجه و سپس بیمار شد و به همین سبب درگذشت.^{۳۳۱}

با توجه به این‌که خود امام عسکری علیه السلام در اوایل ربیع الاول سال ۲۶۰ ق. رحلت فرمود، بایستی واقعه فوق (درگیری فضل و وکیل حضرت) در سال ۲۵۹ ق رخ داده، و فضل نیز در اوایل سال ۲۶۰ ق رحلت نموده باشد. این نکته از روایتی دیگر از کُشی نیز قابل استنباط است. کُشی نقل کرده که یکی از شیعیان خراسان، در راه مراجعه از سفر حج، در سامرا به خدمت حضرت عسکری علیه السلام شرفیاب شد و گفتگویی با ایشان در باب فضل بن شاذان داشت و پس از بازگشت، دریافت که در همان زمان که او با امام سخن می‌گفته است فضل بن شاذان درگذشته بود.^{۳۳۲} اگر فاصله مکه از سامرا و زمان اعمال حج را در نظر بگیریم، تشرف آن مرد به حضور امام علیه السلام در راه بازگشت، به حسب قاعده باید در محرم انجام شده باشد که ماه اول سال قمری است؛ پس، درگذشت فضل در اوایل سال مزبور روی داده است.^{۳۳۳} البته ممکن است سؤال شود که با توجه به علم ائمه علیهم السلام به زمان وفات افراد، چرا امام علیه السلام به هنگام سخن گفتن با آن فرد خراسانی درباره فضل، به وفات او اشاره‌ای ننموده است؟ در پاسخ می‌توان اظهار داشت که شاید وجود گرایش به مذهب غلو و ارتفاع و تفویض در نیشابور، سبب شده باشد که حضرت برای دامن نزدن به رشد این گرایش‌ها، از اظهار علم خود نسبت به وفات فضل اجتناب کرده‌اند. به همین ترتیب می‌توان احتمال صدور توقیع سابق‌الذکر درباره فضل، دو ماه پس از درگذشت او را نیز توجیه نمود.

جریان مربوط به فضل و وکیل امام عسکری علیه السلام و وضعیت خاص نیشابور، در نامه‌ای از عبدالله بن حمدویه بیهقی به امام عسکری علیه السلام منعکس شده، و حضرت در پاسخ آن نامه نیز از وجود چنین وضعیتی در نیشابور و هم‌چنین از فضل بن شاذان اظهار گله و شکایت کرده‌اند.^{۳۳۴}

باری، سخن در توقیع مفصل امام عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری بود و اشاره‌ای که حضرت در این توقیع به وکیل پیشین خود، یعنی «ایوب بن ناب» داشته‌اند. با توجه به این توقیع می‌توان چنین استنتاج نمود که «ابراهیم بن عبده» پس از وکیل مزبور و جریاناتی که درباره وی به وقوع پیوست، از سوی حضرت به نیشابور اعزام شد. در ذیل این توقیع «اسحاق بن اسماعیل» مأمور شده که وجوه شرعی جمع شده را به «رازی» - یعنی «احمد بن اسحاق رازی»، وکیل ناحیه ری، که نظارت بر کار وکلای سایر نواحی را نیز به عهده داشت - تحویل دهد.^{۳۳۵} از این امر می‌توان چنین استنتاج نمود که «ابراهیم بن عبده»، وکیل ارشد ناحیه نیشابور و بی‌هق و مناطق مجاور آنها بوده، و می‌بایست ارتباط خود را با دفتر وکالت در ری حفظ کند و از آن‌جا فرمان گیرد؛ و سایر وکلای منطقه نیشابور و اطراف (که به احتمال، اسحاق بن اسماعیل و محمد بن موسی نیشابوری نیز از جمله آنها بوده‌اند) مأمور به مراجعه نزد «ابراهیم بن عبده» بودند.

با عنایت به آن چه کلینی،^{۳۳۶} شیخ طوسی،^{۳۳۷} شیخ مفید،^{۳۳۸} و اربلی،^{۳۳۹} درباره تشرف «ابراهیم بن عبده» به محضر مقدس حضرت حجت علیه السلام در کنار کوه صفا نقل کرده‌اند، احتمال وکالت وی در عصر غیبت برای ناحیه مقدسه در ناحیه نیشابور تقویت می‌شود. پس از ابراهیم بن عبده، از جمله وکلای برجسته در نیشابور در عصر غیبت صغری که موظف به مراجعه نزد «محمد بن جعفر اسدی رازی» و تحویل وجوه شرعی به وی بوده «محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری» است. به گفته صدوق، وی جزو آن دسته از وکلا است که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه السلام و وقوف بر معجزات آن حضرت شده‌اند، و در ضمن، منطقه وکالت وی را نیز نیشابور دانسته است.^{۳۴۰} از قوانین دال بر ارتباط وی با اسدی - وکیل ارشد ری - نقلی از کلینی،^{۳۴۱} صدوق،^{۳۴۲} کشی،^{۳۴۳} شیخ مفید^{۳۴۴} و دیگران^{۳۴۵} است که از وی روایت کرده‌اند که: «چهار صد و هشتاد درهم (از وجوه شرعی و اموال) نزد من جمع شده بود. بیست درهم نیز از جانب خود بر آن افزوده و نزد ابوالحسین اسدی (در ری) فرستادم و (ضمن نامه‌ام به وی) درباره این بیست درهم چیزی ننوشتم. در پاسخ چنین آمده بود: پانصد دره‌می که بیست درهمش از مال خودت بود و وصول شد!» البته در نقل راوندی، به جای اسدی، «محمد بن احمد قمی» آمده^{۳۴۶} که در این صورت، این نقل نشان‌گر وجود ارتباط مستقیم بین وکیل نیشابور و دستیار سفیر

اول و دوم در بغداد است؛ و همین طور، مؤید این نظر که «محمد بن احمد قمی» کار نظارت بر وکلای مناطق شرقی را برعهده داشته است.

بدین ترتیب حضور فعال سازمان وکالت در ناحیه بیهق و نیشابور و اطراف آن، از عصر امام رضا علیه السلام تا اواخر عصر غیبت صغرا، با مستندات روایی و تاریخی به خوبی مدلل می شود. توجه به نقل های منابع کهنی هم چون کنسی درباره نامه ها و توقیعات مبادله شده بین مقام مقدس امامت، و شیعیان و چهره های برجسته بیهق و نیشابور، هم چون عبدالله بن حمدویه بیهقی و اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، نشان از وجود ارتباط مستمر بین دفتر سازمان وکالت و مردم این نواحی دارد. ضمناً در اثنای این بخش روشن شد که گرایش های وکلای ائمه علیهم السلام به جریانات فکری انحرافی هم چون غلات و مفوضه، تا چه حد می توانست به زیان جریان فعال وکالت ختم شود؛ تا جایی که عالم برجسته ای هم چون فضل بن شاذان به مقابله با وکیل امام عسکری علیه السلام (ایوب بن ناب) برمی خیزد و امام علیه السلام برای فیصله دادن به قضیه، مجبور به صدور توقیعی در محکومیت این جریانات و دفاع ضمنی از وکیل خود و انتقاد از فضل بن شاذان، و از سوی دیگر محکوم نمودن عقاید انحرافی می شود.

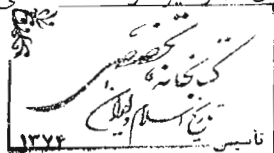
۲.۹.۴.۳. مرو

از جمله نواحی مهم خراسان، که مدتی نیز محل استقرار رهبری سازمان وکالت بوده است، ناحیه «مرو» می باشد. این ناحیه با توجه به زمینه های شیعی موجود در آن،^{۳۴۷} ارتباطاتی با سازمان وکالت داشته است. در عصر امام رضا علیه السلام، پس از انتقال آن جناب به مرو، این منطقه به مرکز رهبری سازمان وکالت تبدیل شد و فعالیت های پنهان حضرت در نظارت بر کار وکلای نواحی مختلف از این منطقه انجام می گرفت. وجود لقب «مروزی» برای برخی از اصحاب ائمه علیهم السلام، نشانگر ارتباط وسیع شیعیان این منطقه با امامان شیعه علیهم السلام و رهبران سازمان وکالت است.^{۳۴۸} از جمله این افراد «ابوعلی محمد بن احمد بن حماد مروزی محمودی» است. وی که از اصحاب امام جواد علیه السلام و ائمه بعدی علیهم السلام بوده، مدتی از عصر غیبت را نیز درک کرده^{۳۴۹} و از وکلای مورد وثوق امام عسکری علیه السلام بوده است. امام علیه السلام در انتهای نامه اش به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری،

دستور قرائت نامه را بر جمعی از وکلایش، از جمله محمودی صادر کرده است.^{۳۵۰} گرچه طبق یکی از نقل‌های کُشی، وی مدتی وکالت مدینه را عهده‌دار بوده،^{۳۵۱} ولی ذکر لقب «مروزی» برای وی این احتمال را تقویت می‌کند که وی در اصل در مرو و نواحی اطراف آن به وکالت مشغول بوده است. شاید این هم که حضرت به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری امر می‌کند که نامه را بر محمودی نیز قرائت کند، و سپس می‌فرماید: «فَاذَا وَرَدَتْ بَغْدَادُ فَاقْرَءْ عَلَيَّ الدَّهْقَانَ...» مؤید وکالت وی در مرو باشد.^{۳۵۲}

ارتباط شیعیان ناحیه مرو در عصر غیبت با دفتر سازمان وکالت در بغداد، از طریق وکلای مقیم در آن ناحیه و کارگزاران و سفرای ناحیه مقدسه در سامرا در جریان بود. «حاجز بن یزید و شاء» مأمور نظارت و برقراری ارتباط با وکلای استان‌های شرقی، و حلقه واسطه بین آنها و سفیر در بغداد بود.^{۳۵۳} بنا به نقل صدوق و راوندی، «محمد بن حصین کاتب» که در مرو می‌زیست - و با توجه به نکاتی که در این نقل هست احتمالاً وکیل ناحیه در مرو بوده - پس از آن‌که هزار دینار از وجوه شرعی متعلق به ناحیه در نزدش جمع می‌شود، از محمد بن یوسف شاشی (و به نقل صدوق، از نصر بن صباح بلخی) درباره کیفیت رساندن این اموال به ناحیه مقدسه سؤال می‌کند. او نیز وی را به ارسال اموال نزد «حاجز بن یزید» راهنمایی می‌نماید. از این رو بخشی از این اموال به واسطه دو تن به نام‌های «عامر بن یعلی فارسی» و «احمد بن علی کلثومی» برای حاجز ارسال می‌شود. متعاقب آن، پاسخ ناحیه مقدسه که متضمن توصیف مال و مقدار باقی مانده از آن بود، صادر و سپس وی موظف می‌شود که از آن پس با «اسدی» در ری در تماس باشد.^{۳۵۴} این جمله اخیر، یکی از قراین تقویت‌کننده احتمال وکالت این شخص است؛ چرا که معمولاً وکلا موظف به ارتباط با اسدی در ری و تحویل اموال به وی بودند و اسدی ناظر بر کار وکلای ایران، به خصوص وکلای مناطق شرقی بود. شبه این جریان در نامه امام عسکری علیه‌السلام به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» به چشم می‌خورد. بر اساس این نامه، «ابراهیم بن عبده» - که وکیل حضرت در ناحیه بیهق و نیشابور بوده - صریحاً موظف به مراجعه نزد «رازی» و تحویل اموال به او می‌شود.^{۳۵۵} البته در این جا معلوم نیست مراد از «رازی» همان «ابوالحسین اسدی» باشد و به احتمال قوی، مراد «احمد بن اسحاق رازی» است؛ چرا که فعالیت «اسدی» در عصر غیبت صفرا و دوره سفیر دوم و سوم بوده است.

وجود تعدادی از شیعیان مرو در عصر غیبت، که موفق به رؤیت حضرت مهدی (عج) و وقوف بر معجزات آن جناب شده‌اند، بر استمرار ارتباط این ناحیه با رهبری سازمان وکالت در این عصر دلالت دارد. صدوق به تعدادی از این افراد به این ترتیب اشاره کرده است: «و مِنْ مَرُوءٍ، صاحب الالف دینار (اشاره به محمد بن الحصین الکاتب که ذکر او گذشت) و صاحب المال والرقعة البیضاء (که اشاره به جریان وی خواهد شد) و ابوثابت...».^{۳۵۶} البته تعبیر صاحب المال والرقعة البیضاء، همان گونه که خواهد آمد، مربوط به یکی از شیعیان «بلخ» است که صدوق آن را نیز در عداد کسانی از مرو که موفق به رؤیت حضرت شده‌اند، آورده است.



۳.۹.۴.۳. بلخ

ناحیه «بلخ» از دیگر مناطق خراسان است که محل سکونت و نشو و نمای تعداد زیادی از اصحاب و شیعیان ائمه علیهم‌السلام بوده است.^{۳۵۷} وجود لقب «بلخی» برای برخی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام و راویان حدیث، نشان از حضور تشیع در این منطقه دارد.^{۳۵۸} از قراین دالّ بر ارتباط شیعیان این ناحیه با سازمان وکالت، نقل صدوق در ارتباط با یکی از شیعیان مقیم بلخ است. وی مقداری مال به همراه نامه‌ای که تنها با حرکت انگشت روی آن چیزهایی نوشته بود، به سامرا می‌فرستد. شخص فرستاده موظف بود اموال را به کسی تحویل دهد که از نیت فرستنده نامه خبر دهد! وی ابتدا جعفر بن علی الهادی علیه‌السلام را ملاقات می‌کند، ولی او را عاجز از این امر می‌یابد. پس از آن در حالی که با تحیر در میان شیعیان می‌گشته است، از جانب ناحیه مقدسه توقیعی برای او خارج می‌شود. در آن توقیع نسبت به آن مال و این که دزدان قصد سرقت آن را داشته‌اند، و همچنین نسبت به نیت فرستنده نامه خبر داده شده بود.^{۳۵۹}

این نقل حاکی از روابط بین شیعیان ناحیه بلخ با دفتر سازمان وکالت در عصر غیبت است؛ گرچه احتمال وکالت فرستنده مال نیز می‌رود.

از جمله کسانی که احتمال وکالتش در بلخ، در عصر سفارت حسین بن روح می‌رود، «محمد بن حسن صیرفی» است. بنا به نقل صدوق و راوندی، وی به قصد انجام حج و همچنین تحویل اموالی که شیعیان بلخ برای رساندن به سفیر سوم ناحیه مقدسه به وی

سپرده بودند، از این منطقه عازم بغداد می‌شود. در منطقه سرخس در حالی که در خیمه‌اش مشغول جدا کردن کیسه‌های طلا از نقره بوده، کیسه‌ای - بدون آن‌که وی متوجه شود - در زیر شن‌ها مفقود می‌شود. پس از ورود به همدان، او متوجه فقدان آن کیسه شده و از جانب خودش جای‌گزین آن را قرار می‌دهد. پس از ورود به بغداد و رفتن نزد حسین بن روح، سفیر سوم از مفقود شدن کیسه مزبور خبر داده و کیسه‌ای را که وی از جانب خود جای‌گزین کرده بود جدا کرده و به او باز می‌گرداند و می‌گوید: به مکان خود بازگرد و کیسه مفقود شده را در فلان موضع از زیر شن‌ها خارج کن و به این‌جا بازگرد، و وقتی برگشتی مرا نخواهی دید! وی نیز پس از بازگشت، کیسه را در حالی که در زیر شن‌ها مخفی بود و گیاهانی نیز روی آن رویده بود برداشته و در سال بعد به بغداد می‌رود و به علی بن محمد سمری، سفیر چهارم، تحویل می‌دهد.^{۳۶۰}

با عنایت به این نقل، احتمال وکالت محمد بن حسن صیرفی در بلخ قوی است.^{۳۶۱} بر فرض عدم وکالت وی نیز می‌توان گفت که شیعیان برای برقراری ارتباط با دفتر مرکزی سازمان وکالت، از هر طریق ممکن بهره می‌جستند. یکی از این طرق، حُجّاجی بودند که هر ساله از مناطق مختلف عازم حج می‌شدند و عراق در سر راه آنها قرار داشت. آنان ضمن ملاقات با سفرای حضرت در عصر غیبت، اموال و وجوه شرعی و سؤالات را تحویل داده و پاسخ آنها را دریافت داشته و در بازگشت به صاحبان اموال و نامه می‌رساندند. بدین ترتیب ارتباط مستمری بین شیعیان این نواحی دور افتاده و دفتر رهبری سازمان وکالت برقرار بود؛ ارتباطی که به تصریح نقل مذکور، تا عصر آخرین سفیر، یعنی علی بن محمد سمری استمرار داشت.

۳.۴.۹.۴. کابل

از دیگر مناطق خراسان بزرگ «کابل» است که امروزه پایتخت افغانستان محسوب می‌شود. ذکر لقب «کابلی» برای برخی از اصحاب ائمه علیهم السلام نظیر «هارون بن ابی خالد کابلی»^{۳۶۲}، «وردان ابو خالد کابلی الاصفهری»^{۳۶۳} و «وردان ابو خالد کابلی ملقب به کنکر»^{۳۶۴} نشان از حضور تشیع در این ناحیه دارد. جریان فردی ملقب به «کابلی» نیز از جمله شواهد این امر است. وی از طریق کتب پیشینیان هم‌چون انجیل، صحت دین اسلام را

درمی‌یابد و از کابل در طلب حقیقت روانه می‌شود. در نهایت، او با راهنمایی «یحیی بن محمد عریضی» در صریاء، در نزدیکی مدینه موفق به درک حضور حضرت حجت علیه السلام می‌شود.^{۳۶۵} درباره میزان ارتباط این ناحیه با سازمان وکالت اطلاع چندانی در دست نیست. تنها چیزی که در این باره وجود دارد نقلی از کشتی است. وی در این نقل، اشاره به توقیع طویلی کرده که از سوی ناحیه مقدسه درباره «ابوحامد مراغی» صادر شده است. در پایان این نقل، ابوحامد مراغی می‌گوید: «و فی الرفعة امر و نهی منه علیه السلام الی کابل و غیرها».^{۳۶۶} از این جمله می‌توان چنین برداشت کرد که در عصر غیبت صغرا ارتباط ناحیه مقدسه و سازمان وکالت با منطقه‌ای دور افتاده هم‌چون کابل و اطراف آن برقرار بوده و اوامر و نواهی حضرت به شیعیان کابل (و چه بسا وکیل یا وکلای مقیم آن‌جا) صادر می‌شده است. تعبیر «امر و نهی» در این نقل، می‌تواند احتمال حضور کارگزاران سازمان وکالت در کابل را تقویت کند.

۵.۹.۴.۳. سمرقند و کش

«سمرقند» یکی از مناطق مهم ماوراء النهر است و تعدادی از اصحاب ائمه علیهم السلام و راویان حدیث، برخاسته از این منطقه هستند؛ کسانی نظیر: «جعفر بن ابی جعفر سمرقندی»^{۳۶۷} «جعفر بن ایوب سمرقندی»^{۳۶۸} «جعفر بن محمد بن ایوب سمرقندی»^{۳۶۹} «جعفر بن معروف ابوالفضل سمرقندی»^{۳۷۰} «حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی»^{۳۷۱} «حسین بن اشکیب مروزی، مقیم سمرقند»^{۳۷۲} «محمد بن مسعود سمرقندی»^{۳۷۳} «محمد بن نعیم، والد حیدر سمرقندی»^{۳۷۴} «محمد بن ابراهیم وراق، اهل سمرقند»^{۳۷۵} و تعدادی دیگر.^{۳۷۶} بنابراین تردیدی در حضور تشیع در این منطقه دورافتاده در عصر ائمه علیهم السلام نیست. درباره ارتباط این ناحیه با سازمان وکالت، گرچه مطلب زیادی در منابع به چشم نمی‌خورد، ولی با عنایت به تعبیری که شیخ طوسی درباره «علی بن حسین بن علی طبری» دارد، می‌توان حضور برخی از وکلای ائمه علیهم السلام در سمرقند را استنتاج نمود. شیخ در رجال خود، در معرفی وی در بخش «فی مَنْ لَمْ یَرَوْ عَنِ الْاِئِمَّةِ علیهم السلام» چنین آورده:

«علی بن الحسن بن علی، یکنی ابوالحسن بن ابی طاهر الطبری مِنْ اهل سمرقند ثقة وکیل یروی عن جعفر بن محمد بن مالک و عن ابی الحسن الاسدی».^{۳۷۷}

با توجه به تصریح شیخ به وکالت وی، و همین طور سمرقندی بودنش، می‌توان وکالت وی در عصر غیبت در سمرقند را نتیجه گرفت. دلیل آن‌که وی را معاصر عصر غیبت می‌دانیم، علاوه بر ذکر نام وی در بخش «فی من لم یرو عن الائمة علیهم السلام»، تصریح شیخ به روایت وی از «ابوالحسین اسدی» است؛ و می‌دانیم که ابوالحسین اسدی متوفی به سال ۳۱۲ ق است.^{۳۷۸} این هم که شیخ طوسی تعبیر «وکیل» را به طور مطلق آورده، ضرری به مدّعی ما وارد نمی‌کند، چرا که مرسوم بین رجالیان آن است که چنین تعبیری را حمل بر وکالت از جانب ائمه علیهم السلام می‌کنند و نه غیر آنها.^{۳۷۹}

دیگر از وکلای این ناحیه، «ابا محمد جعفر بن معروف» است که شیخ طوسی وی را اهل «کش» دانسته - که از نواحی اطراف سمرقند بوده است - و تصریح به وکالت او و مکاتب بودنش کرده است؛^{۳۸۰} و بعید نیست که مراد وی «عبد مکاتب» نباشد بلکه ارتباط کتبی وی با ناحیه مقدسه مراد باشد.

۶.۹.۴.۳. بخارا

از جمله شهرهای مهم و بزرگ که طبق قرائنی، شیعیان در آن‌جا نیز حضور داشته‌اند ماوراءالنهر است.^{۳۸۱} گرچه نمی‌توان تعداد آنها را قابل توجه دانست. همین نکته درباره شهرهای دیگر این ناحیه هم چون سمرقند و کابل و بلخ و غیر آن نیز صادق است.^{۳۸۲} از جمله قرائن حضور تشیع در این ناحیه، وجود اسامی برخی از راویان شیعی در منابع رجالی است که منسوب به بخارا هستند؛ نظیر «احمد بن ابی عوف»^{۳۸۳} و فرزندش «محمد»^{۳۸۴} که علامه حلی به اهل بخارا بودنشان تصریح نموده است.

یکی از قرائن و شواهد ارتباط سازمان وکالت با این ناحیه، جریان مربوط به «ابن جاوشیر» است. بنا به نقل صدوق از حسین بن علی بن محمد قمی، معروف به ابی علی بغدادی، در ایام سکونت وی در بخارا، ابن جاوشیر (از شیعیان و احتمالاً وکلای این منطقه) ده کیسه طلا به او می‌دهد تا آنها را در بغداد به حسین بن روح تقدیم دارد. وی به همراه کیسه‌ها به سمت بغداد حرکت می‌کند و در منطقه «آمویه» کیسه‌ای مفقود می‌شود بدون آن‌که او متوجه شود. هنگامی که به بغداد وارد می‌شود و کیسه‌ها را برای تحویل دادن آماده می‌کند متوجه فقدان یک کیسه می‌شود. از این رو به جای آن، کیسه زری

خریداری کرده و ضمیمه نه کیسه دیگر می‌کند و به محضر ابن روح وارد شده و آنها را تقدیم می‌دارد. ابن روح با اشاره به کیسه مزبور، به وی می‌گوید که کیسه خود را بردارد، و اضافه می‌کند که کیسه مفقود شده به دست او رسیده است، و سپس کیسه را به وی نشان می‌دهد!^{۳۸۵} این نقل می‌تواند دلالت بر وکالت ابن جاوشیر در بخارا داشته باشد، چرا که بعید است ده کیسه طلا مجموع وجوه شرعی شخص وی بوده باشد. به علاوه، احتمال این که شیعیان به سبب امانت‌داری وی، وجوه شرعی خود را به او سپرده‌اند نیز در خدمت سازمان وکالت بودن را برای وی اثبات خواهد کرد.

۳.۴.۱۰. سایر مناطق شیعه‌نشین ایران

تا این جا در حد همراهی نصوص و شواهد روایی و تاریخی، به سیر در آن دسته از مناطق جغرافیایی پرداختیم که زیر پوشش سازمان وکالت بوده و نسبت به حضور وکلا در آن، و ارتباط با سازمان وکالت تصریحی در منابع به چشم می‌خورد؛ اما مناطق دیگری هم در ایران وجود داشته است که به طور قطع محل سکونت شیعیان بوده، ولی نسبت به حضور وکلای ائمه علیهم‌السلام در آن مناطق به شاهد و نمونه و تصریحی در منابع برنخورده‌ایم. با این همه، می‌توان با لحاظ حضور شیعیان در این مناطق، ارتباطشان با سازمان وکالت را نیز حدس زد.

منطقه «طبرستان» از مناطق مهم شیعه‌نشین در ایران بوده است. مؤید این معنی، قیام‌های متعدد شیعی است که در آن رخ داده و حتی در عصر غیبت صغرا نیز برای مدتی علویان بر این منطقه حاکمیت داشته‌اند.^{۳۸۶} وجود مناطق صعب‌العبور در این منطقه موجب آن شد که علویان آن‌جا را پناه‌گاهی امن برای خود بدانند. از این رو پس از انتقال امام رضا علیه‌السلام به مرو و شهادت ایشان به دست مأمون، بسیاری از علویانی که به قصد الحاق به حضرت به سمت خراسان حرکت کرده بودند، با شنیدن غدر و مکر مأمون و خبر شهادت آن حضرت، به کوهستان دیلمستان و طبرستان پناه بردند؛ و به گفته مرعشی: «بعضی بدانجا شهید گشتند و مزار و مرقد ایشان معروف است و چون اصفهیدان مازندران در اوایل که اسلام قبول کردند، شیعه بودند و با اولاد رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حسن اعتقاد داشتند، سادات را در این مُلک، مقام آسانتر بود».^{۳۸۷} در بررسی آمار ارائه

شده برای علویان ساکن مناطق مختلف، که مؤلف کتاب «منتقلة الطالبيه» ذکر کرده، بیشترین تعداد را مربوط به طبرستان قدیم می‌یابیم (۷۶ نفر) و سپس ری (۶۶ نفر) و سپس قم (۲۳ نفر)؛^{۳۸۸} که البته به طور نسبی، میزان گسترش تشیع در این مناطق را نشان می‌دهد. قاضی نورالله شوشتری نیز درباره طبرستان چنین گفته: «... و اکثر اهالی بلاد طبرستان، شیعه بودند و در بعضی از بلاد آنجا مانند آمل هرگز سُنی نبوده!...».^{۳۸۹}

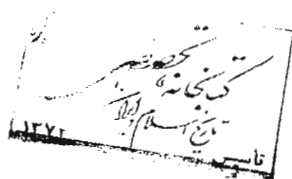
با توجه به نکات فوق، بعید به نظر می‌رسد که سازمان وکالت در طبرستان حاضر نبوده باشد. گرچه تشیع غالب بر این منطقه، تشیع زیدی بوده ولی قرائن متعددی دال بر حضور تشیع امامی در این منطقه در دست است. یکی از قرائن ارتباط برخی از مناطق طبرستان با سازمان وکالت، نقل راوندی درباره مردم «جرجان» است. وی از «جعفر بن شریف جرجانی» نقل کرده که به قصد انجام حج از این منطقه حرکت کرده و در سرّمن رأی بر امام عسکری علیه السلام وارد و اموالی را که مردم این ناحیه برای تحویل به امام علیه السلام به او سپرده بودند به امر حضرت به مبارک، خادم ایشان، تحویل می‌دهد و سلام شیعیان جرجان را به حضرت ابلاغ می‌نماید. سپس حضرت به وی می‌فرماید که پس از بازگشت از حج به شیعیان جرجان بگو که من در انتهای روز سوم ربیع الآخر به جرجان آمده و با آنان دیدار خواهم نمود. در روز موعود، پس از ادای نماز ظهر و عصر در بیت جعفر بن شریف جرجانی، شیعیانی که در آنجا حاضر بودند موفق به زیارت حضرت می‌شوند و سوالات و حوایج خود را عرضه کرده و پاسخ می‌گیرند. سپس حضرت در همان روز (به طریق خرق عادت) به سامرا بازمی‌گردد.^{۳۹۰}

از دیگر نواحی شیعه‌نشین ایران، بعضی از مناطق «سیستان» است که قرائنی دال بر حضور تشیع در این مناطق و ارتباطشان با سازمان وکالت در دست است. در مورد وضعیت مردم سیستان نقل شده که آنها در همان زمان بنی امیه، لعن علی علیه السلام را بر منابر خود منع کرده و حاضر به پذیرش آن نبودند. آنها هم چنین اجازه نمی‌دادند که زنانشان از منازل خارج شوند، مگر برای صله رحم، آن‌هم در شب و در حالی که به همراه شوهرشان بروند!^{۳۹۱} این ویژگی برای شهر «مدائن» و «قم» نیز که شیعی بوده‌اند، ذکر شده است.^{۳۹۲} و طبعاً می‌تواند نشانه زمینه تشیع در این منطقه باشد.

بنا به نقل کلینی، والی سیستان در عصر امام جواد علیه السلام فردی شیعی و از دوست‌داران

اهل بیت علیهم السلام بوده است. طبق این نقل، مردی از بنی حنیفه از اهالی بُست و سجستان (سیستان فعلی) در سال اول خلافت معتصم عباسی، در سفر حج همراه امام جواد علیه السلام بوده است. وی روزی بر سر سفره غذا به حضرت عرضه می‌دارد که والی سیستان از موالیان و محبین اهل بیت علیهم السلام است؛ و از حضرت تقاضا می‌کند که نامه‌ای مبنی بر طلب معافیت از خراج به والی مزبور مرقوم بفرماید. حضرت نیز طی نامه‌ای والی مزبور را به احسان و نیکی در حق برادران امر می‌فرماید. پس از رسیدن نامه به دست والی مزبور، وی آن فرد را از خراج مُعاف کرده و مبلغی نیز برای گذران امور وی پرداخت می‌کند.^{۳۹۳} به این ترتیب، با توجه به این زمینه‌های شیعی در ناحیه سیستان، می‌توان این منطقه را نیز یکی از مناطق مرتبط با سازمان وکالت تلقی نمود.

مناطق در فارس هم چون ارگان و کرانه دریا و خُره،^{۳۹۴} و همچنین شهر زور، فاقتر یا قابس یا قاین، اصفهان،^{۳۹۵} رودبار، و کوهستان ابی غانم و منطقه بلوچ^{۳۹۶} و خوزستان،^{۳۹۷} ایرانشهر،^{۳۹۸} رُقه (از مناطق خراسان)،^{۳۹۹} و بعضی مناطق دیگر،^{۴۰۰} نیز از نقاط شیعه‌نشین ایران معرفی شده‌اند که می‌توان بسته به میزان حضور شیعه در این مناطق، حضور سازمان وکالت در آن‌جا و یا ارتباط مردم آن مناطق با سازمان وکالت را اثبات نمود.



پی‌نوشت‌های فصل سوم

۱. تاریخ اهل البيت عليهم السلام، ص ۱۴۸.
۲. در یک مورد، مفضل از جانب حضرت مأمور می‌شود با پرداخت چهارصد درهم به مشاجره بین دو تن از شیعیان پایان دهد. ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴ ص ۲۷۳-۲۷۴ و تنقیح المقال ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴.
۳. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۲؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴ و رجال کشی، ص ۳۲۸، ح ۵۹۵.
۴. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۰ و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۸۱.
۵. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۰ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۴۵۱.
۶. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۰۹.
۷. رجال کشی، ص ۴۴۲، ح ۸۳۰.
۸. تعبیر شیخ صدوق چنین است: «کان هشام بن ابراهیم الراشدی الهمدانی من اخَصَّ الناس عند الرضا عليه السلام من قبل ان یُحمَل وکان عالماً اديباً لیبياً وکانت امور الرضا عليه السلام تجری من عنده و علی یده و تصیر الاموال من النواحي کلها الیه قبل حمل ابی الحسن عليه السلام». (تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۸۴۶)
۹. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۲۱۱.
۱۰. کافی، ج ۱، ص ۴۹۴، ح ۴.
۱۱. رجال کشی، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵.
۱۲. همان، ص ۵۱۵، ح ۹۸۸: ذکر ابو عبدالله الشاذلی ... سمعت المحمودی یقول: اَئِمَّا لَقَّيْتُ بِالْخَيْرِ لِأَنِّي وَهَيْتُ لِلْحَقِّ غُلَاماً اسْمُهُ خَيْرٌ، فَحَمَدَ امْرَهُ فَلَقَّبَنِي بِاسْمِهِ وَقَالَ: وَجَّهْتَ إِلَى النَاحِيَةِ بَجَارِيَةِ فَكَانَتْ عِنْدَهُمْ سَنِينَ ثُمَّ اعْتَقَوْهَا، فَتَزَوَّجْتُهَا، فَاخْبَرْتَنِي أَنَّ مَوْلَاهَا وَ لَأَنِّي وَكَالَةَ الْمَدِينَةِ وَ امْرُؤٌ بَذَلَكَ وَ لَمْ اَعْلَمْ احِداً.
۱۳. کافی، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۷ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۵۱.

متن این نقل چنین است: علی بن محمد عن الفضل الخزّاز المدائنی مولى خديجة بنت محمد ابی جعفر علیه السلام قال: «إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الطَّالِبِينَ كَانُوا يَقُولُونَ بِالْحَقِّ وَكَانَتِ الْوُضَائِفُ تَرِدُ عَلَيْهِمْ فِي وَقْتٍ مَعْلُومٍ، فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام رَجَعَ قَوْمٌ مِنْهُمْ عَنِ الْقَوْلِ بِالْوُلْدِ فَوُرِدَتِ الْوُضَائِفُ عَلَى مَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى الْقَوْلِ بِالْوُلْدِ وَقُطِعَ عَنِ الْبَاقِينَ، فَلَا يَذْكُرُونَ فِي الذِّكْرِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».



۱۴. کافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۲۱.
۱۵. اثبات الوصیه، ص ۲۴۷-۲۴۸.
۱۶. کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۲.
۱۷. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۳۴۴.
۱۸. کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۴۹۷، ح ۱۸ و ص ۴۴۰، ح ۶.
۱۹. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۵۱.
۲۰. همان، ص ۶۸، ۱۳۵ و ۱۳۷.
۲۱. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۴۸.
۲۲. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۱۴، ح ۱۲.
۲۳. همان، ج ۲، ص ۷۱۵، ح ۱۴؛ بصائر الدرجات، ص ۲۸۵ و بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۵۴، ح ۵۵.
۲۴. اثبات الوصیه، ص ۲۱۴.
۲۵. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۲ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۴.
۲۶. رجال کشی، ص ۶۰۸-۶۰۶، ح ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰.
۲۷. کافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۱۹ و کشف الغمّه فی معرفه الائمه علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۴۹.
۲۸. کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۳، ح ۱۶.
۲۹. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۲۲-۲۲۴ و ۱۵۱-۱۵۲.
۳۰. برای نمونه، ن.ک: همان، ص ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۹ و ۱۶۵.
۳۱. همان، ص ۲۱۵-۲۱۶.
۳۲. کافی، ج ۱، ص ۵۲۰، ح ۱۳.
۳۳. کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۳، ح ۱۶؛ در نقل صدوق، به جای فضل بن زید، فضل بن یزید آمده است.

۳۴. کافی، ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۱۲.
۳۵. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۱، ح ۱۴.
۳۶. رجال کُشی، ص ۲۰۰، ح ۳۵۲ و کافی، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۳.
۳۷. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۹۲ و ج ۵، ص ۳۶۱، ۳۴۶ و ۳۴۷.
۳۸. المسالك و الممالك، ابن حوقل، ص ۲۱-۲۳ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۷۷.
۳۹. کافی، ج ۵، ص ۱۵۰، باب فضل التجارة، ح ۱۳ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۳۹۳.
۴۰. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۱۶، ح ۱۵ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۵۶۱۸.
۴۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۳.
۴۲. رجال کُشی، ص ۴۵۹، ح ۸۷۱.
۴۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۳۷.
۴۴. رجال کُشی، ص ۵۹۸، ح ۱۱۱۸.
۴۵. رجال نجاشی، ص ۱۳۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۵۷۸۰ و رک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۳۶.
۴۶. رجال نجاشی، ص ۷۴.
۴۷. کشف الغمه فی معرفة الائمة علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۴۷.
۴۸. رجال نجاشی، ص ۷۴.
۴۹. رجال کُشی، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲.
۵۰. مکتب در فرایند تکامل، دکتر سیدحسین مدرسی طباطبائی، ص ۱۱۳. (مؤلف به نقل از الملل والنحل شهرستانی، ج ۱، ص ۲۰۰-۲۰۲، فرق الشیعه، ص ۱۰۵-۱۱۹، مجالس مفید، ج ۲، ص ۹۷-۹۹، المقالات والفرق، ص ۱۰۲-۱۱۶، مروج الذهب، ج ۵، ص ۱۰۸، دستور المنجمین، ص ۳۴۵ پ (نسخه خطی به شماره ۵۹۶۸ بیلوبتیک ناسیونال پاریس) و خاندان نوبختی، ص ۱۶۰-۱۶۵، پیدایش انشعابات مختلف در جامعه شیعی عصر غیبت را تحلیل کرده است).
۵۱. الفصول العشره فی الغیبة، شیخ مفید، ص ۳۶۱.
۵۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۵.

۵۳. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۴۹-۱۵۰.
۵۴. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۳، ح ۱۶.
۵۵. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۱ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۶۳.
۵۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۷، ۱۹۸ و ۲۱۲.
۵۷. رجال نجاشی، ص ۲۹۳-۲۹۴؛ نوابغ الرواة، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ص ۲۸۹ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۹۶.
۵۸. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۸۱.
۵۹. رجال نجاشی، ۱۶۵؛ رجال علامه حلی، ص ۱۱۳ و رجال کشی، ص ۴۳۱، ح ۸۰۷ و ۸۰۸ و ص ۴۳۶، ح ۸۲۱. در این نقل علاوه بر اسماعیل بن سلام، از شخصی به نام فلان بن حمید نام برده شده است که هر دو، از سوی علی بن یقطین مأمور رساندن اموال و نامه‌هایی به امام کاظم علیه السلام در مدینه می‌شوند. آنان در بطن الرّمه (الرملة) با آن حضرت دیدار کرده و اموال و نامه‌ها را تحویل می‌دهند.
۶۰. فهرست، شیخ طوسی، ص ۹۰-۹۱؛ رجال علامه حلی، ص ۹۱، رجال نجاشی، ص ۱۹۴.
۶۱. رجال کشی، ص ۴۶۶، ح ۸۸۶.
۶۲. همان، ص ۴۶۷، ح ۸۸۸.
۶۳. اثبات الوصیّه، ص ۲۱۳-۲۱۵ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۷۸.
۶۴. رجال نجاشی، ص ۲۳۳.
۶۵. همان، ص ۷۴ و میزان الاعتدال، ج ۵، ص ۴۰۱.
۶۶. کافی، ج ۵، ص ۱۱۱ و استبصار، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۵۸.
۶۷. کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.
۶۸. رجال کشی، ص ۵۱۳، ح ۹۹۲.
۶۹. همان، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲.
۷۰. همان، ص ۶۰۳، ح ۱۱۲۲ و جامع الرواة، اردبیلی، ج ۲، ص ۴۰۳.
۷۱. رجال کشی، ص ۵۷۳، ح ۱۰۸۶؛ در این نقل چنین آمده است: «... قال علی بن سلمان بن رشید العطار البغدادی: فلغته (عروة بن یحیی) ابو محمد علیه السلام و ذلک انه کانت

لأبي محمد عليه السلام خزانه، و كان يليها ابو علي بن راشد رضي الله عنه، فسُلِّمَت الي عروة، فأخذ منها لنفسه، ثم احرق باقي ما فيها، يغايظ بذلك ابا محمد عليه السلام، فلعنه و برئ منه و دعا عليه...؛ این در حالی است که طبق نقل دیگری از کُشّی (ص ۶۰۳، ح ۱۱۲۲) ابو علی بن راشد در عصر امام هادی عليه السلام به شهادت رسیده است، و طبق این نقل، بایستی در عصر امام عسکری عليه السلام در قید حیات بوده باشد تا بتواند متولّی امور خزانه اموال امام عسکری عليه السلام باشد. برای رفع این تعارض ناچاریم جمله «و كان يليها ابو علي بن راشد» را حمل بر عصر امام هادی عليه السلام کنیم؛ یعنی این خزانه اموال در عصر امام هادی عليه السلام نیز موجود بوده و در آن عصر، متولّی آن ابو علی بوده است.

۷۲. رجال کُشّی، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.

۷۳. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۷۸۸۵.

۷۴. رجال کُشّی، ص ۵۳۶، ح ۱۰۲۰: «... و قد علمتم ما كان من امر الدهقان عليه لعنة الله، و خدمته و طول صحبته، فأبدله الله بالایمان كُفراً حين فعل ما فعل، فعاجله الله بالنقمة و لا يمهله و الحمد لله لا شريك له و صَلَّى الله على محمد و آله و سلّم».

۷۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۱۱. علاوه بر این دو، دو پسر امام هادی عليه السلام، یعنی جعفر و امام عسکری عليه السلام نیز دستگیر شدند؛ ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۳۶.

۷۶. شرح مشیخه تهذیب الاحکام، سید حسن خراسان (در انتهای جلد ۱۰ تهذیب الاحکام) ص ۱۳-۱۶.

۷۷. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۸، ح ۲۶.

۷۸. به گفته خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (ج ۱، ص ۸۱) قریه کرخ در بغداد، محل توطّن بسیاری از رافضیان بوده است.

۷۹. دلائل الامامة، ص ۲۷۲ و ۲۷۵-۲۷۷.

۸۰. کافی، ج ۱، ص ۵۱۷، ح ۴.

۸۱. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عليه السلام، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۸۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰-۳۰۱ و دلائل الامامة، ص ۲۸۳-۲۸۵.

۸۳. کافی، ج ۱، ص ۵۲۱؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۸ و ۴۹۹ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۴، ۲۹۵ و ۲۹۶.

۸۴. الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۷۰۰، ح ۱۷.
۸۵. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۵۰.
۸۶. رجال کشی، ص ۵۳۱، ح ۱۰۵۱.
۸۷. کافی، ج ۱، ص ۵۲۱، ح ۱۵ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۷.
۸۸. الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۶۹۷، ح ۱۲.
۸۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۵.
۹۰. رجال کشی، ص ۵۳۴، ح ۱۰۱۹.
۹۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۳، ح ۱۶.
۹۲. الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۹۹ و ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۱.
۹۳. دلائل الامامة، ص ۲۷۲.
۹۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۵۴-۴۶۵، ح ۲۲.
۹۵. همان، ص ۴۸۸، ح ۹.
۹۶. کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰.
۹۷. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۱.
۹۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۶-۲۲۷.
۹۹. همان، ص ۲۲۶.
۱۰۰. بنا به روایت ابن رستم طبری، «باقطانی» پس از رحلت امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ ق مدعی بابیت حضرت حجت علیه السلام شد (دلائل الامامة، ص ۲۸۲-۲۸۳ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰) ولی احتمالاً بعدها، از ادعای خود صرف نظر کرده و در خدمت سفیر دوم و سوم درآمد است. نام «ابن وحناء» نیز توسط صدوق، در ردیف آن دسته از وکلای بغداد آمده که موفق به زیارت حضرت مهدی علیه السلام و وقوف بر معجزاتش شده اند (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ح ۱۶). وی در دوران سفیر دوم مقیم بغداد بود (کافی، ج ۱، ص ۵۲۱، ح ۱۳)؛ در عین حال به نظر می رسد روابطی با پایگاه های سیاسی امامیه در موصل در سال ۳۰۷ ق داشته است (کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۲).

۱۰۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۸-۱۷۹.
۱۰۲. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۸، ح ۲۰. عباسیه، تُیولی در بغداد بود که به عباس، برادر خلیفه منصور اعطا شده بود. به نوشته خطیب بغدادی، دو تیول هم‌نام وجود داشت: یکی در سمت شرقی بغداد و دیگری سمت غربی آن؛ و چون منزل ابوجعفر در سمت غربی واقع بود، به نظر می‌رسد دیدار در آن‌جا رخ داده باشد. (تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱، ص ۷۹ و ۹۵)
۱۰۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۹. به عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان جریان «محمد بن علی اسود» را ذکر کرد. (کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۲، ح ۳۰)
۱۰۴. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۹، ح ۲۴.
۱۰۵. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰-۳۰۱.
۱۰۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۵-۲۴۶.
۱۰۷. همان، ص ۲۲۵-۲۲۷.
۱۰۸. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام، ص ۱۹۵ (به نقل از تاریخ الاسلام، ذهبی ج ۲۵ ص ۱۹۱).
۱۰۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۵-۲۲۷ و بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۰-۳۲۱.
۱۱۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۸-۲۴۹ و بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۱.
۱۱۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۳.
۱۱۲. رجال نجاشی، ص ۲۶۸، و نوابغ الرواة، ص ۲۸۹.
۱۱۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۲ و نوابغ الرواة، ص ۹۶.
۱۱۴. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶ و ۱۵۹.
۱۱۵. همان، ص ۱۶۵-۱۶۸.
۱۱۶. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۳-۴۴۴، ح ۱۷.
۱۱۷. رجال نجاشی، ص ۲۶۴.
۱۱۸. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۲، ح ۳۱.
۱۱۹. همان، ص ۵۱۶-۵۱۷، ح ۴۵.
۱۲۰. همان، ص ۵۱۸-۵۱۹، ح ۴۷.

١٢١. خاندان نوبختی، عباس اقبال، ص ٢١٧.
١٢٢. تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء، هلال بن محسن صابی، ص ٤-٤١.
١٢٣. تجارب الأمم، احمد بن محمد بن مسکویه (م ٤٢١ ق)، ج ١، ص ١٢٣.
١٢٤. همان، ج ١، ص ١٣١-١٣٨.
١٢٥. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ١٨٧.
١٢٦. همان، ص ٢٥٣-٢٥٤؛ تاریخ الغيبة الصغری، محمد صدر، ص ٥١٧-٥١٨ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ٢٠٤.
١٢٧. رجال نجاشی، ص ٢٦٨ و ٢٧١.
١٢٨. التنبيه والاشراف، مسعودی، ص ٣٤٣ و ارشاد الاریب، یاقوت حموی، ج ١، ص ٢٩٩-٣٠٤.
١٢٩. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ٢٣٨ و ٢٤٢.
١٣٠. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ٥١٦-٥١٧، ح ٤٥.
١٣١. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ٢١٧، ٢٢٣، ٢٣٨ و ٢٤٣.
١٣٢. مراصد الاطلاع، ج ٢، ص ٦٨٤ و ٧٠٩؛ مروج الذهب، ج ٤، ص ٥٤؛ الکامل فی التاریخ، ج ٥، ص ٢٣٦ و ج ٦، ص ٧٣؛ تاریخ سامراء، ص ٢٠، ٢١ و ١٠١؛ معجم البلدان، ج ٣، ص ١٧٣ و العبر فی خبر من غیر، محمد بن احمد ذهبی (م ٧٤٨ ق)، ج ١، ص ١٨٩.
١٣٣. اثبات الوصیه، ص ٢٢٥-٢٢٦ و بحار الانوار، ج ٥٠، ص ٢٠٩.
١٣٤. تاریخ اهل بیت علیهم السلام، ص ١٤٩.
١٣٥. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ٢١٤.
١٣٦. رجال کُشی، ص ٥٢٦، ح ١٠٠٨.
١٣٧. همان، ص ٥٢٣-٥٢٤، ح ١٠٠٦.
١٣٨. همان، ص ٥١٤، ح ٩٩٢.
١٣٩. مناقب آل ابی طالب، ج ٤، ص ٤٢٧-٤٢٨ و بحار الانوار، ج ٥٠، ص ٢٨٣.
١٤٠. کافی، ج ١، ص ٥١١، ح ١٩؛ مناقب آل ابی طالب، ج ٤، ص ٤٣٣ و بحار الانوار، ج ٥٠، ص ٢٨٤.

۱۴۱. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.
۱۴۲. همان، ص ۲۱۵.
۱۴۳. کافی، ج ۱، ص ۵۱۳، ح ۲۷.
۱۴۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۴.
۱۴۵. همان، ص ۴۷۸.
۱۴۶. کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۲ و اثبات الوصیة، ص ۲۲۵-۲۴۷ و ۲۵۷. بنا به نقل کلینی، امام عسکری علیه السلام در پاسخ ابوهاشم جعفری، که پرسید: پس از شما سراغ جانشینان را در کجا باید گرفت؟ فرمود: در مدینه؛ و بنا به نقل شیخ طوسی در کتاب الغیبة، ص ۲۲۱، از محمد بن عثمان عمری، حضرت مهدی علیه السلام هر سال در موسم حج حضور یافته و مردم را می‌بیند ولی آنان وی را نمی‌بینند.
۱۴۷. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۹، ح ۲۴.
۱۴۸. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۹، ح ۱۷.
۱۴۹. دلائل الامة، ص ۲۸۳-۲۸۵ و بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰-۳۰۳.
۱۵۰. کافی، ج ۱، ص ۵۲۰، ح ۱۳.
۱۵۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۳، ح ۱۸.
۱۵۲. تاریخ الغیبة الصغرا، ص ۵۵۳ و ۵۵۹ (به نقل از الخرائج و الجرائح).
۱۵۳. رجال کشی، ص ۵۱۳-۵۱۴، ح ۹۹۲.
۱۵۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۵، ح ۲۵.
۱۵۵. همان، ص ۴۸۶، ح ۶ و کافی، ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۸.
۱۵۶. درباره وی و جریان ملاقاتش با امام رضا علیه السلام و بعضی روایات نقل شده از او درباره حضرت مهدی علیه السلام، رک: کافی، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۲۱، ح ۴ و ۷؛ رجال کشی، ص ۴۷۵، ح ۹۰۲ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۳۰۳۰ و ج ۳، ص ۴۴ (به نقل از فصل الکُنْی).
۱۵۷. اثبات الوصیة، ص ۲۱۵.
۱۵۸. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۴، ح ۳۵ و الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۰.
۱۵۹. تحفة الأمراء فی تاریخ الوزراء، هلال بن محسن صابی، ص ۴۰-۴۱ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۸.

۱۶۰. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۶، ح ۷؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۰۴، ح ۲۰؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۰۲، ح ۴۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۶، ح ۴۶ و الامامة والتبصرة من الحيرة، ص ۱۴۱، ح ۱۶۳.
۱۶۱. الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۳۴۸-۳۴۱، ح ۶.
۱۶۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۷-۱۳۸.
۱۶۳. کافی، ج ۵، ص ۳۱۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۴۲؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۸ و مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۶۱.
۱۶۴. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۸ و ۱۷۳.
۱۶۵. ر.ک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۴۶ و ۴۳۹ و اثبات الوصیة، ص ۲۴۶-۲۴۷.
۱۶۶. کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۷.
۱۶۷. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۱۰.
۱۶۸. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ح ۱۶.
۱۶۹. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۲۷.
۱۷۰. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۰، ح ۱۳.
۱۷۱. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۹۲.
۱۷۲. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۴ (به نقل از فصل الکنى).
۱۷۳. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۹۲.
۱۷۴. رجال نجاشی، ص ۲۶۸ و ۲۷۱.
۱۷۵. رجال کشی، ص ۲۴۸، ح ۴۶۰.
۱۷۶. همان، ص ۵۹۸، ح ۱۱۲۰.
۱۷۷. همان؛ و کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۳. بنا به نقل شیخ طوسی، وی دارای سیصد هزار دینار و پنج کینز و یک خانه در مصر بود!
۱۷۸. الاستقصاء لأخبار المغرب الأقصى، احمد بن خالد مصری سلاوی، ج ۱، ص ۶۷-۶۹ و ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۶۹.
۱۷۹. محمد بن محمد بن الاشعث، ابوعلی الکوفی ثقة من اصحابنا سکن مصر... (رجال نجاشی، ص ۲۶۸)؛ الحسین بن علی، ابو عبدالله المصری متکلم ثقة سکن مصر...



- (همان، ص ۴۹)؛ احمد بن محمد بن احمد، ابوعلی الجرجانی، نزیل مصر کان ثقة... (همان، ص ۶۳)؛ اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام سکن مصر و وُلده بها (همان، ص ۱۹)؛ و.ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۲.
۱۸۰. کافی، ج ۱، ص ۴۹۴، ح ۴ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۸۹ (ابن شهر آشوب به جای نام علی بن اسباط، از شخصی به نام معلی بن محمد نام برده است).
۱۸۱. ولایة مصر، محمد بن یوسف کندی (م ۳۳۵ ق)، ص ۲۲۹.
۱۸۲. الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۵۱ (... و تدخل مصر ان شاء الله آمناً و اقرء من یتق به من موالئ السلام، و مُرهم بتقوی الله العظیم و أداء الأمانة، و أعلمهم ان المذیع علينا اسرنا حرب لنا...).
۱۸۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۳ و كشف الغمّة فی معرفة الاثمه علیه السلام، ج ۳، ص ۳۰۴.
۱۸۴. کافی، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۸.
۱۸۵. همان، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۱۹.
۱۸۶. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۱۵ و الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۸-۶۹۹، ح ۱۶.
۱۸۷. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۳، ح ۱۶.
۱۸۸. رجال کشی، ص ۴۴۲، ح ۱.
۱۸۹. مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۴، ص ۱۸۱؛ الفصل فی الملل و الالهواء و النحل، علی بن احمد بن حزم اندلسی (متوفی ۴۵۶ ق)، ص ۶۴ و.ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۲.
۱۹۰. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۸۲.
۱۹۱. ر.ک کلیات جغرافیای تاریخی و طبیعی ایران، عزیز الله بیات، ص ۵۳-۵۴.
۱۹۲. المسالک و الممالک، ابن حوقل، ص ۲۶۴ و تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، ص ۲۱۱.
۱۹۳. رجال کشی، ص ۵۰۶، ح ۹۷۵ و ۹۷۶: عن الفضل قال حدثنی عبدالعزیز - وکان خیر قَمّی فی مَنْ رأیته وکان وکیل الرضا علیه السلام - عن عبدالعزیز أو مَنْ رواه عنه، عن ابی جعفر علیه السلام.

قال، کتبت اليه إنَّ لك معي شيئاً فمُرني بأمرک فيه الى من أدفعه ؟ فکتب: انی قبضتُ ما فی هذه الرقعة و الحمد لله

۱۹۴. ابو عمرو کشی، احادیثی دالّ بر وکالت وی برای امام رضا (ع) و امام جواد (ع) نقل کرده است. ر.ک: رجال کشی، ص ۵۹۴-۵۹۶، ح ۱۱۱۱-۱۱۱۵ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۴۲۳۶.

۱۹۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۰؛ کشف الغمة فی معرفة الائمة (ع)، ج ۳، ص ۱۰۹ و تاریخ قم، محمد حسین ناصر الشریعة، ص ۱۳۴.

۱۹۶. کافی، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۷ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۳.

۱۹۷. تاریخ الموصل، ابوزکریا یزید الأزدی (متوفی ۳۳۴ق)، ج ۲، ص ۳۶۸.

۱۹۸. همان و مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۹۷.

۱۹۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۱۳ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۵.

۲۰۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۸ و رجال کشی، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۳.

۲۰۱. تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، ص ۲۱۱.

۲۰۲. کافی، ج ۱، ص ۵۱۷-۵۱۸؛ دلائل الامامة، ص ۲۷۲ و ۲۷۵-۲۷۷ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع)، ص ۱۴۹-۱۵۰ و ۱۷۰-۱۷۱.

۲۰۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۶-۳۱۷ و ۳۰۰-۳۰۳؛ دلائل الامامة، ص ۲۸۳-۲۸۵ و رجال علامه حلی، ص ۱۴۳. علامه تصریح به وکالت وی برای امام عسکری (ع) نموده است.

۲۰۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۶، ح ۲۶.

۲۰۵. کافی، ج ۱، ص ۵۱۷-۵۱۸، ح ۴ و تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۲۱ (به نقل از فصل الکُنی).

۲۰۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۵ و رجال نجاشی، ص ۱۵۲.

۲۰۷. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع)، ص ۱۵۳.

۲۰۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۸-۱۷۹.

۲۰۹. الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۳، ح ۲۹.

۲۱۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۰.

۲۱۱. کافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۲۰؛ كشف الغمّة فی معرفة الاثمة (ع)، ج ۳، ص ۳۵۰ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۹.

۲۱۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۳-۵۰۴، ح ۳۴: ابن روح از آن زن پرسید: «زینب! چوناً، خویدا، کوابذا، چون استه؟» که به فارسی امروزی یعنی: «زینب چطوری، خوشی، کجا بودی، بچه‌هایت چطورند؟».

۲۱۳. معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۱:

وقائلةٌ أتبغض اهلَّ آبه
فقلتُ: اليك عنيَّ إنَّ مثلي
وَهُمْ أَعْلَامُ نَظْمِ وَالْكِتَابَةِ
يُعَادِي كُلَّ مَنْ عَادَى الصَّحَابَةَ

کسی گفت: آیا در حالی که اهالی آبه از بزرگان نظم و کتابت هستند، تو نسبت به آنان خشمگینی؟

من گفتم: این مطلب را از من بدان، که فردی چون من، با هر کس که با صحابه دشمنی کند دشمن است!

۲۱۴. آثار البلاد و اخبار العباد، زکریا بن محمد بن محمد قزوینی، ص ۲۸۳-۲۸۴. وی شعر فوق را نیز نقل کرده است. هم چنین ر.ک: روضات الجنات، خوانساری، ج ۶، ص ۳۲۳ و ج ۴، ص ۱۱۶.

۲۱۵. نزهة القلوب، حمدالله مستوفی قزوینی (م ۷۴۰ ق)، ص ۶۲-۶۳.

۲۱۶. آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۴۳۲.

۲۱۷. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۶.

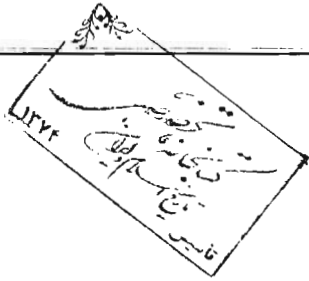
۲۱۸. نزهة القلوب، ص ۶۷-۶۸.

۲۱۹. نزهة القلوب، ص ۶۸؛ آثار البلاد، ص ۴۳۲؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۲ (به نقل از تلخیص الآثار) و تاریخ اجتماعی کاشان، ص ۴۲-۴۴.

۲۲۰. نزهة القلوب، ص ۶۹.

۲۲۱. سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش، ص ۲۹.

۲۲۲. در مباحث مربوط به سابقه تشیع در مناطق مختلف ایران، از جمله قم و مناطق اطراف آن، از کتاب «تاریخ تشیع در ایران» اثر استاد رسول جعفریان بهره‌ی وافر برده‌ایم و ارجاعات ۲۱۴ تا ۲۳۵ به نقل از این کتاب است.



۲۲۳. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۴.
۲۲۴. البلدان، چاپ شده با اعلاق النفیسه، ص ۲۷۸.
۲۲۵. المعیار والموازنه، ص ۳۲.
۲۲۶. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۱۳-۴۱۵.
۲۲۷. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۷۷-۷۷۸، ح ۱۰۱.
۲۲۸. جنة النعیم، ص ۳۲۸؛ منتقلة الطالبیّه، ص ۷۵ وری باستان، ج ۲، ص ۵۲ (به نقل از تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۹۱).
۲۲۹. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۶۹، ح ۱۲ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۴۴-۴۵.
۲۳۰. المعیار والموازنه، ص ۳۲.
۲۳۱. ری باستان، ج ۲، ص ۵۲.
۲۳۲. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۲۱ و مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۹۹.
۲۳۳. البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۶ و ر.ک: حوادث سال‌های ۲۵۰ تا ۲۸۴ در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر. در این سال‌ها، قیام‌های علویان در نواحی کوفه، طبرستان، ری، قزوین، مصر و حجاز آغاز شد. بنا به گزارش مسعودی در مروج الذهب (ج ۷، ص ۴۰۴) علی بن موسی بن اسماعیل بن موسی الکاظم علیه السلام در قیام ری شرکت داشت و خلیفه معتز او را دستگیر کرد.
۲۳۴. الکُنْی و الألقاب، ج ۳، ص ۱۳۰ (به نقل از مجالس المؤمنین).
۲۳۵. قصران، ج ۲، ص ۷۵۳؛ و درباره سابقه تشیع در ری و روند تاریخی آن ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ص ۱۹۰-۱۹۲.
۲۳۶. رجال کشی، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.
۲۳۷. به فصل هفتم کتاب، ذیل نام هر یک از این دو شخصیت مراجعه نمایید.
۲۳۸. کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۸.
۲۳۹. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۴-۱۵۵.
۲۴۰. رجال شیخ طوسی، ص ۴۹۶.
۲۴۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۷.
۲۴۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۸، ح ۹.

۲۴۳. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۵۰۲، ح ۳۱ و ص ۵۱۶-۵۱۷، ح ۴۵ و ص ۵۱۸-۵۱۹، ح ۴۷: همچنین ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام، ص ۱۹۷-۱۹۸.
۲۴۴. رجال کشی، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.

۲۴۵. در این روایت مشخص نشده کدامین سفیر، وی را به دینور وری فرستاده است؛ چرا که تعبیر چنین است: «... عن المحمودی قال: و ولینا الدینور مع جعفر بن عبد الغفار فجائنی الشیخ قبل خروجنا فقال: اذا وردت الرّی فاعمل کذا وکذا، فلما وافینا الدینور، وَرَدَتْ علیه (علی) ولایة الرّی بعد شهر، فخرجتُ الی الرّی، فعلمت ما قال لی». با این حال، این احتمال قوی است که مراد از شیخ، سفیر اول و نهایتاً سفیر دوم باشد؛ چرا که با توجه به هم‌زمان بودن محمودی با امام جواد علیه‌السلام و ائمه بعدی علیهم‌السلام، احتمال بقای وی تا عصر سفیر سوم بسیار بعید است.

۲۴۶. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۸، ح ۱۵ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵، ح ۹.
۲۴۷. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۴۴۲، ح ۱۶.

۲۴۸. ر.ک: ضیافة الاخوان، ص ۳۲، ۶۶، ۹۱، ۱۰۱ و ۱۰۳. این کتاب پیرامون معرفی اصحاب ائمه علیهم‌السلام از قزوین و سایر علمای شیعه آن دیار نوشته شده است.

۲۴۹. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۴۴۳، ح ۱۶.

۲۵۰. رجال کشی ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۵.

۲۵۱. همان، ص ۵۲۲، ح ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ص ۵۲۸-۵۲۷، ح ۱۰۱۰.

۲۵۲. همان، ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۸.

۲۵۳. ر.ک: ضیافة الاخوان، ص ۶۶ و دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۲ (عنوان باب).

۲۵۴. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۸۰.

۲۵۵. رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۸، ۳۹۷ و ۴۰۹.

۲۵۶. رجال کشی، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۶، ص ۶۰۸، ح ۱۱۳۱ و ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۳.

۲۵۷. بصائر الدرجات، ص ۲۸۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۷ و تاریخ الموصل، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲۵۸. رجال کشی، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۵-۱۱۳۶.

۲۵۹. رجال نجاشی، ص ۲۴۲-۲۴۳.

۲۶۰. رجال کشی، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۳؛ تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۰۰ و رجال علامه حلی، ص ۶.
۲۶۱. رجال نجاشی، ص ۲۴۳.
۲۶۲. مصباح المتجهّد، ج ۲، ص ۸۲۶؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۰۳ و بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۴، ح ۱۰۷ و ج ۱۰۱، ص ۳۴۷، ح ۱.
۲۶۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۸-۱۹۲.
۲۶۴. کافی، ج ۱، ص ۵۲۱-۵۲۲، ح ۱۵؛ الارشاد، ص ۳۵۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۷؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۴۷ و تنقیح المقال ج ۳، رقم ۱۰۸۶۹.
۲۶۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ح ۱۶.
۲۶۶. کافی، ص ۵۲۴، ح ۲۸. همچنین ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۴-۱۵۵.
۲۶۷. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۶-۶۹۷، ح ۱۱.
۲۶۸. ر.ک: النقض، عبد الجلیل رازی، ص ۱۲۳. وی درباره اسدآباد و وضعیت مذهبی آن در زمان خودش، یعنی قرن پنجم، گوید: «... در آن حدود، شیعی هرگز نبوده است، و نه حنفی؛ همه مجبران و مشبهیان باشند...».
۲۶۹. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۴۵-۳۳۰.
۲۷۰. ر.ک: تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری، رسول جعفریان، ص ۳۰۶.
۲۷۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲-۴۴۳، ح ۱۶.
۲۷۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰. هم چنین ر.ک: تاریخ الغیبة الصغرا، ص ۴۵۹.
۲۷۳. در قسمت مربوط به منطقه ری، گذشت که بنا به نقل یاقوت حموی، «احمد بن حسن مادرانی» در سال ۲۷۵ ق بر ری غلبه کرد و تشیع را در این منطقه رواج داد. بنابراین حضور وی در حدود سال‌های ۲۶۱ و ۲۶۲ ق در قریسین، منافاتی با نقل مزبور ندارد.
- ر.ک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۲۱ و مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۹۲.
۲۷۴. الخرائج والجرائح ج ۲، ص ۶۹۹، ح ۱۷.
۲۷۵. همان، ج ۲، ص ۶۹۸، ح ۱۵.
۲۷۶. صفوانی روایت کرده که «ازان»، شهری در آذربایجان بوده است؛ ولی در میان

جغرافی‌دانان معروف است که اَران، استانی با مرکزیت «بردع» بوده و در مثلث بزرگی قرار داشته که در غرب نقطه اتصالی رودخانه‌های «کر» و «رأس» واقع بوده است؛ شروان و بیلقان، و از رودهای آن، رود «کُر» است.... ر.ک: آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۴۹۳ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، نشر دارالکتاب الاسلامی، بیروت، پاورقی صفحه ۱۸۸.

۲۷۷. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۲.

۲۷۸. دلائل الامة، ص ۲۸۲-۲۸۵ و بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰، ح ۱۹.

۲۷۹. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، ترجمه منزوی، ج

۲، ص ۶۲۰. هم‌چنین ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ص ۲۲۳-۲۲۴.

۲۸۰. رجال شیخ طوسی، ص ۲۲۹.

۲۸۱. همان، ص ۳۵۵.

۲۸۲. همان، ص ۳۷۹.

۲۸۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۲۸۴. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ابو محمد الحسن بن علی بن

الحسین بن شعبة الحرّانی (از علمای قرن چهارم)، ص ۲۲۳.

۲۸۵. رجال کُشی، ص ۵۴۹، ح ۱۰۳۸.

۲۸۶. همان، ص ۵۴۸، ح ۱۰۳۸.

۲۸۷. ر.ک: ۵۸۷-۵۸۵، ح ۱۰۹۶، ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۷۹۴.

۲۸۸. در منابع، تصریحی به هم‌زمانی وی با امام جواد علیه السلام وجود ندارد؛ و با توجه به

جانشینی علی بن مهزیار به جای وی، و هم‌زمانی ابن مهزیار با امام رضا علیه السلام، چنین

استظهار می‌شود که درگذشت ابن جندب در عصر امام رضا علیه السلام بوده است.

۲۸۹. رجال شیخ طوسی، ص ۳۸۱.

۲۹۰. همان، ص ۴۰۳.

۲۹۱. همان، ص ۴۱۷.

۲۹۲. رجال کُشی، ص ۵۴۹، ح ۱۰۳۸.

۲۹۳. کافی، ج ۵، ص ۳۱۶ و رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۶؛ بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۸؛

وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۴۲ و مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۶۱.

۲۹۴. رجال نجاشی، ص ۱۷۷-۱۷۸.
۲۹۵. رجال کشی، ص ۵۴۸، ح ۱۰۳۸.
۲۹۶. ر.ک: همان، ص ۵۴۹-۵۵۱، ح ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰.
۲۹۷. شیخ طوسی به هم‌زمانی وی با امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام تصریح کرده است. ر.ک: رجال شیخ طوسی، ص ۳۹۹-۴۱۰.
۲۹۸. کافی، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۵.
۲۹۹. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۷، ح ۸.
۳۰۰. رجال کشی، ص ۵۳۱، ح ۱۰۱۵.
۳۰۱. ارشاد، ص ۳۵۱.
۳۰۲. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۰-۱۷۱.
۳۰۳. الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۶-۱۱۱۷، ح ۳۱.
۳۰۴. کشف الغمّه و معرفة الاثمة علیه السلام، ج ۳، ص ۳۴۲.
۳۰۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ح ۱۶.
۳۰۶. همان، ص ۴۸۷، ح ۸ و کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۰-۱۷۱. بنا به نقل صدوق، وی در حالی که در بین قبر عسکریین علیه السلام به زیارت و گریه مشغول بود صدایی شنید که می‌گفت: «یا محمد اتق الله وثب من کل ما انت علیه فقد قلدت أمراً عظيماً» و بنا به نقل شیخ طوسی، توقیعی بدین مضمون برای وی خارج شد که: «قد أقمناک مقام أبیک فاحمد الله».
۳۰۷. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۷ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۶.
۳۰۸. مسالک و ممالک، ابواسحاق ابراهیم اصطخری، ص ۲۰۲. هم‌چنین ر.ک: صورة الارض، ابوالقاسم بن حوقل نصیبی، ص ۴۲۶.
۳۰۹. ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا قرن هفتم هجری، ص ۱۴۰-۱۴۳.
۳۱۰. همان، ص ۱۴۲-۱۴۳ و ۱۷۲.
۳۱۱. ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۷ و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳، ح ۱۷۲. بنا بر این روایت، هنگامی که «سهل بن حسن خراسانی» آن پیشنهاد را به امام صادق علیه السلام عرضه کرد، آن جناب به خادمش، حنیفه، فرمود: تنور را روشن کن!



سپس رو به سهل کرده، فرمودند: به داخل تنور برو! و سهل که از این پیشنهاد حضرت کاملاً شگفت‌زده شده بود، با اصرار خود را از این کار معاف نمود! در این هنگام «هارون مکی»، در حالی که نعلین خویش به دست داشت، وارد شد و سلام کرد. امام علیه السلام پس از پاسخ سلام وی، به او فرمود: برو به داخل تنور! و او بی هیچ سخنی، نعلین بر زمین نهاد و در تنور نشست! و امام علیه السلام مشغول ادامه سخن با سهل خراسانی شد و آن سان سؤال می‌کرد که گویی خود در خراسان بوده! سپس به سهل فرمود: برو داخل تنور را بنگر! و هنگامی که وی به داخل تنور نگرست، هارون مکی را دید که چهار زانو در میان آتش نشسته، بی آن که صدمه‌ای دیده باشد! در این هنگام، امام علیه السلام رو به وی کرده و فرمود: چند نفر همچون او می‌شناسی؟ عرض کرد: حتی یک نفر را نیز سراغ ندارم! و حضرت فرمود: وقتی ما پنج نفر هم چون وی نداریم، قیام و خروجی نیز نخواهیم داشت.

۳۱۲. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۴۵-۶۴۶، ح ۵۴.

۳۱۳. همان، ص ۶۱۰، ح ۴.

۳۱۴. همان، ص ۷۷۷-۷۷۸، ح ۱۰۱.

۳۱۵. همان، ص ۷۲۰-۷۲۱، ح ۲۵ و کافی، ج ۱، ص ۴۷۵، ح ۶.

۳۱۶. همان، ج ۱، ص ۳۲۸-۳۳۱، ح ۲۲.

۳۱۷. معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۳۷ و تاریخ بیهق، ابن فندق، ص ۴۴.

۳۱۸. تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از رودکی تا ...)، عبدالرفیع حقیقت، ص ۲۳۱، پاورقی.

۳۱۹. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۳۸.

۳۲۰. تاریخ بیهق، ص ۲۵ (از تاریخ نیشابور، جزء ۶)

۳۲۱. همان، ص ۶۰، ۶۱ و ۶۳.

۳۲۲. روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳۲۳. همان.

۳۲۴. مفاخر اسلام، ج ۱، ص ۱۴۰؛ و درباره سابقه تشیع در بیهق و اطراف آن و سایر مناطق خراسان ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ص ۱۹۳-۱۹۵.

۳۲۵. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۲، ص ۴۷۴.

۳۲۶. رجال شیخ طوسی، ص ۳۸۵؛ رجال علامه حلی، ص ۱۳۲ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۴۷۰.

۳۲۷. رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۹. به نظر می‌رسد کلام علامه حلّی ناشی از سهو قلم باشد که با اسناد به شیخ طوسی، وی را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام برشمرده است. رجال علامه حلّی، ج ۴، رقم ۵ و ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۰۶.

۳۲۸. رجال کشی، ص ۵۸۰، ح ۱۰۸۹ و ص ۵۰۹، ح ۹۸۳. به نظر می‌رسد امام علیه‌السلام نامه دیگری خطاب به خود «ابراهیم بن عبده» مرقوم داشته و نصب وی به وکالت را بدان وسیله اعلام کرده بودند؛ ولی از آنجا که بعضی، در اصالت و صحت آن نامه، و به خط امام علیه‌السلام بودنش تردید نمودند، حضرت نامه دیگری به ابراهیم بن عبده نوشتند که بخشی از آن چنین است: «... و کتابی الذی وَرَدَ عَلَیْ ابراهیم بن عبده بتوکیل ایه لقبض حقوقی من موالیِّ هناک، نَعَمْ هو کتابی بخطی، أَفْمَتَهُ اُعْنِی ابراهیم بن عبده لهم بیلدهم حقاً غیر باطل، فلیتَّقوا الله حقَّ تَقَاتِهِ وَلِیُخْرِجُوا من حقوقی ولیدفعوها الیه، فقد جَوَزْتُ له ما یعمل به فیها، وَفقه الله و مَنْ عَلِیْهِ بالسَّلامَةِ من التَّقْصِیرِ بِرَحْمَتِهِ» (همان، ص ۵۸۰، ح ۱۰۸۹).

۳۲۹. همان، ص ۵۷۷، ح ۱۰۸۸.

۳۳۰. همان، ص ۵۴۲-۵۴۳، ح ۱۰۲۸.

۳۳۱. همان، ص ۵۴۳.

۳۳۲. همان، ص ۵۳۷-۵۳۸، ح ۱۰۲۳.

۳۳۳. ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص ۵۶ (پاورقی).

۳۳۴. رجال کشی، ص ۵۳۹-۵۴۱، ح ۱۰۲۶. بخشی از جملات حضرت در پاسخ نامه عبدالله بن حمدویه بیهقی چنین است: «... کَلَّمَا تَلَقَّا کَمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِرَحْمَتِهِ، وَ أَوْذَنَ لَنَا فِی دَعَائِکُمْ اِلَى الْحَقِّ، وَ کَتَبْنَا اِلَیْکُمْ بِذَلِکَ وَ اَرْسَلْنَا اِلَیْکُمْ رَسُوْلًا لَمْ تَصَدَّقُوْهُ، فَاتَّقُوا اللهَ عِبَادَ اللهِ وَ لَا تَلْجُوا فِی الضَّلَالَةِ مِنْ بَعْدِ الْمَعْرِفَةِ... وَ هَذَا الْفَضْلُ بِنِ شَاذَانَ مَالِنَا وَ لَهُ! یُفْسِدُ عَلَیْنَا مَوَالِیْنَا وَ یَزِیِّنُ لَهُمُ الْاِبْطَالِیْنَ، وَ کَلَّمَا کَتَبْنَا اِلَیْهِمْ کِتَابَا اَعْتَرَضَ عَلَیْنَا فِی ذَلِکَ! وَ اَنَا اَتَقَدَّمُ اِلَیْهِ اِنْ لَمْ یُکَفِّ عَنَّا، وَ اَلَا وَ اللهُ سَأَلْتُ اللهَ اَنْ یَرْمِیَهُ بِمَرَضٍ لَا یَنْدَمِلُ جَرْحُهُ مِنْهُ فِی الدُّنْیَا وَ لَا فِی الْاٰخِرَةِ...».

۳۳۵. همان، ص ۵۷۸-۵۷۹.

۳۳۶. کافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۶.

۳۳۷. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۶۲.

۳۳۸. ارشاد، ص ۳۵۰.

۳۳۹. کشف الغمّة فی معرفة الاثمة عليه السلام، ج ۳، ص ۳۴۱.

۳۴۰. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ج ۱۶.

۳۴۱. کافی، ج ۱، ص ۵۲۳-۵۲۴، ج ۲۳.

۳۴۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۵-۴۸۶، ج ۵.

۳۴۳. رجال کشی، ص ۵۳۳، ج ۱۰۱۷.

۳۴۴. ارشاد، ص ۳۵۵-۳۵۶.

۳۴۵. کشف الغمّة فی معرفة الاثمة عليه السلام، ج ۳، ص ۳۵۰؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۴۳ و

بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۹، ج ۶۵.

۳۴۶. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۷.

۳۴۷. نفس حضور امام رضا عليه السلام در این منطقه، و بعضی قرائن دیگر نظیر تعداد سادات علوی ساکن در آن، که به تصریح کتاب «منتقلة الطالبيه» هشت نفر بوده اند، از نشانه‌های حضور تشیع در این منطقه است. ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا قرن هفتم هجری، ص ۱۶۶ و ۱۵۲-۱۵۳.

۳۴۸. اسامی برخی از این افراد، از این قرار است: ابواحمد قاسم بن محمد بن علی مروزی (وی به نقل از عبدالعزيز بن مسلم، جریان مذاکره گروهی از شیعیان در مسجد جامع مرو درباره امامت، و در عصر حضور امام رضا عليه السلام در این دیار را نقل کرده است: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۵، ج ۳۱)، احمد بن حمّاد مروزی (تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۳۴۶)، احمد بن رمیح مروزی (همان، ج ۱، رقم ۳۶۳)، احمد بن محمد بن رمیم مروزی نخعی (همان، ج ۱، رقم ۵۰۰)، حفص مروزی (همان، ج ۱، رقم ۳۱۹۹)، سلیمان بن حفص مروزی (همان، ج ۲، رقم ۵۱۹۲)، سلیمان بن جعفر مروزی (همان، ج ۲، رقم ۵۱۸۶)، سلیمان بن داوود مروزی (همان، ج ۲، رقم ۵۲۰۰)، حکم بن یسار مروزی (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۷)، محمد بن شجاع مروزی (تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۸۴۷)، محمد بن سعید بن کلثوم مروزی (همان، ج ۲، رقم ۱۰۷۷۰)، حسین بن اشکیب مروزی (رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۹).

۳۴۹. شیخ طوسی در رجال خود: (ص ۴۲۴) وی را از اصحاب امام هادی عليه السلام برشمرده،

ولی با توجه به نقلی از کشتی که حاکی از نامه تعزیت امام جواد علیه السلام به وی به سبب رحلت پدرش می‌باشد، می‌توان مصاحبت وی با امام جواد علیه السلام را استنتاج کرد (ر.ک: رجال کشتی، ص ۵۱۱، ح ۹۸۶)؛ و با توجه به نقل مسعودی (اثبات الوصیة، ص ۲۴۷) مبنی بر این‌که وی نامه امام عسکری علیه السلام را به هنگامی که حضرت در حبس معتمد بود رؤیت نموده است، مصاحبت وی با امام عسکری علیه السلام؛ و با توجه به این‌که در عصر غیبت صغری به سال ۲۹۳ ق، وی در کنار کعبه، حضرت مهدی علیه السلام را به حدود ۳۰ نفر از شیعیان حاضر در آن جا معرفی می‌کند، هم‌زمانی وی با بخشی از عصر غیبت را می‌توان استنتاج نمود (ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۵۷-۱۵۸).

۳۵۰. رجال کشتی، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.

۳۵۱. همان، ص ۵۱۱-۵۱۲، ح ۹۸۸.

۳۵۲. همان، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸ و ر.ک: تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۳۱۱.

۳۵۳. ر.ک. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۰.

۳۵۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۸، ح ۹ و الخرائج والجرائع، ج ۲، ص ۶۹۵-۶۹۶.

۳۵۵. ر.ک: رجال کشتی، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.

۳۵۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۳، ح ۱۶.

۳۵۷. ایوانف در کتاب «اسماعیلیان در تاریخ» (ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی، ۱۳۶۳، ص ۴۱۶) تشیع در آسیای مرکزی و خراسان را به خصوص در قرن چهارم، بسیار گسترده دانسته و شهرهای بلخ و سمرقند و مرو را از مراکز اصلی تشیع دانسته است؛ گرچه برخی از محققان این کلام را حمل بر مبالغه نموده‌اند. (ر.ک: تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری، رسول جعفریان، ص ۲۲۴-۲۲۵).

۳۵۸. اسامی برخی از این افراد از این قرار است: ابو عبدالله بلخی (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۱؛ الخرائج والجرائع، ج ۲، ص ۷۱۸، ۷۷۷ و ۹۶۰ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۹)، آدم بن محمد بلخی (همان؛ و رجال علامه حلی، ص ۲۰۷ و اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۰)، نصر بن صباح بلخی (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۸، ح ۹ و ۱۰؛ ارشاد، ص ۳۵۲ و الخرائج والجرائع، ج ۲، ص ۶۹۵. نام وی در اسناد بسیاری از روایات رجال کشتی نیز آمده است)، احمد بن علی بلخی (رجال علامه حلی، ص ۱۹ و

- تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۴۱۸)، محمد بن عبدالعزيز بلخی (كشف الغمّة فی معرفة الاثمة عليه السلام، ج ۳، ص ۳۰۲ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۴۷)، ابوسهل بلخی (الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۳۰۶)، اسحاق بن محمد بن عبدالعزيز بلخی (اثبات الوصية زياد بن سليمان بلخی (تنقيح المقال، ج ۱، رقم ۴۳۴۰)، سعد بن سعيد بلخی (همان، ج ۲، رقم ۴۶۹۱)، مظفر بن محمد خراسانی بلخی ابوالجیش (همان، ج ۳، رقم ۱۱۸۷۱)، محمد بن اسماعیل بلخی (همان، ج ۲، رقم ۱۰۳۹۴)، عمیر بن متوکل بن هارون ثقفی بلخی (همان، ج ۲، رقم ۹۱۴۵). البته جریان ابوسعید غانم بن سعید هندی می‌تواند نشان‌گر قلّت شیعیان این ناحیه نسبت به اهل سنت باشد؛ وی در بلخ، پس از اظهار عقیده نسبت به امامت امام علی عليه السلام، از جانب علمای آن‌جا تکفیر شد! (ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۷، ج ۶ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۰۹۵-۱۰۹۸).
۳۵۹. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۸، ح ۱۱ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۹، ح ۴۷.
۳۶۰. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶، ح ۴۵ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۶.
۳۶۱. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم عليه السلام، ص ۱۹۷-۱۹۸.
۳۶۲. تنقيح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۷۳۹.
۳۶۳. همان، ج ۳، رقم ۱۲۶۴۵.
۳۶۴. همان، رقم ۱۲۶۴۴.
۳۶۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۷، ح ۱۸ و ص ۴۴۰، ح ۶.
۳۶۶. رجال کُنی، ص ۵۳۴-۵۳۵، ح ۱۰۱۹.
۳۶۷. تنقيح المقال، ج ۱، رقم ۱۷۴۵.
۳۶۸. همان، رقم ۱۷۵۳ و رجال علامه حلّی، ص ۳۲.
۳۶۹. تنقيح المقال، ج ۱، رقم ۱۸۴۷.
۳۷۰. همان، رقم ۱۸۸۷ و رجال علامه حلّی، ص ۳۱ و ۲۱۰.
۳۷۱. تنقيح المقال، ج ۱، رقم ۳۴۹۷؛ و رجال علامه حلّی، ص ۵۷ و فهرست، شیخ طوسی، ص ۶۴.
۳۷۲. تنقيح المقال، ج ۱، رقم ۲۸۵۰ و رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۹. به تصریح شیخ طوسی، وی از اصحاب امام هادی عليه السلام و مقیم در سمرقند و کش‌بوده است. هم‌چنین

ر.ک: رجال علامه حلی، ص ۵۰. از نقل صدوق و راوندی درباره ابوسعید غانم بن سعید هندی، چنین استفاده می‌شود که حسین بن اشکیب در ناحیه سمرقند و کُش و مناطق اطراف هم چون بلخ، عالم شناخته شده شیعی و محل مراجعه بوده است؛ ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۰۹۵-۱۰۹۸ و کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۷، ح ۶.
 ۳۷۳. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۳۶۷؛ رجال علامه حلی، ص ۱۴۵ و فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۳۶.

۳۷۴. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۴۶۱.

۳۷۵. همان، ج ۲، رقم ۱۰۲۲۳.

۳۷۶. هم چون ابوطالب مظفر بن جعفر مظفر علوی سمرقندی (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۶، ح ۵ و الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۵۹)، ابراهیم بن علی کوفی، ساکن سمرقند (رجال علامه حلی، ص ۷) و ابونصر بن یحیی الفقیه، اهل سمرقند (رجال علامه حلی، ص ۱۸۸)، حسن سمرقندی (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۱ و اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۵۷)، یحیی بن ضحاک سمرقندی (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۵)، علی بن محمد خلقی، اهل سمرقند (رجال علامه حلی، ص ۹۴)، محمد بن نصیر، اهل کُش (تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۴۵۱ و رجال علامه حلی، ص ۱۴۸)، محمد بن سعید بن مزید کشی (تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۰۷۵۷)، عثمان بن حامد، اهل کُش (رجال علامه حلی، ص ۱۲۶)، محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۱۸۵) و ابوالحسن محمد بن سعید، اهل کُش (تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۷۵۹ و رجال علامه حلی، ص ۱۴۸).

۳۷۷. رجال شیخ طوسی، ص ۴۸۷ و رجال علامه حلی، ص ۹۴.

۳۷۸. رجال نجاشی، ص ۲۶۴.

۳۷۹. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۰۶. مرحوم مامقانی در ذیل ترجمه «ابراهیم بن سلام نیشابوری» سخنی در این باره، از شیخ بهایی نقل کرده است.

۳۸۰. رجال شیخ طوسی، ص ۴۵۸.

۳۸۱. «بخارا من أعظم مُدُن ماوراء النهر و أجَلَّها یعْبُرُ إليها من آمل الشطّ، و بینها و بین جیحون یومان و هی مدینه قَدِیمَة، نزهة البساتین». ر.ک: مراصد الاطلاع، عبدالؤمن بن

- حق بغدادی، ج ۱، ص ۱۶۹؛ «امویة: أمل الشط، وأمل اسم اكبر مدينة بطبرستان فی السهل». معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۱، ص ۲۵۵ و ۲۵۷.
۳۸۲. ر.ک: تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری، ص ۲۲۴. جریان مربوط به ابوسعید هندی نیز مؤید این معنی می‌تواند بود؛ چرا که وی در بلخ، به سبب اظهار عقیده نسبت به امامت امام علی علیه السلام به وسیله علمای آن‌جا تکفیر شد تا آن‌که حسین بن اشکیب وی را در این باره یاری نمود (ر.ک: کمال الدین، ص ۴۳۷، ح ۶).
۳۸۳. رجال علامه حلی، ص ۱۸.
۳۸۴. همان، ص ۱۴۸.
۳۸۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۸-۵۱۹، ح ۴۷ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۱-۳۴۲، ح ۶۹.
۳۸۶. ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۷۶-۱۸۶.
۳۸۷. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، سید ظهیرالدین مرعشی، ص ۲۷۷-۲۷۸.
۳۸۸. تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۶۶ (به نقل از منتقلة الطالبية).
۳۸۹. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۹۸-۹۹.
۳۹۰. الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۲۴-۴۲۶، ح ۴.
۳۹۱. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۱۶ و آثار البلاد واخبار العباد، زکریا بن محمد بن محمد قزوینی، ص ۲۰۲.
۳۹۲. ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۸۸.
۳۹۳. کافی، ج ۵، ص ۱۱۱-۱۱۲ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸۶، ح ۲.
۳۹۴. احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۶۵۳ و ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۲۲-۲۲۳.
۳۹۵. ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة ص ۴۴۲-۴۲۳، ح ۱۶. در این روایت، صدوق اسامی تعدادی از کسانی را که موفق به رؤیت حضرت مهدی علیه السلام و درک معجزات آن حضرت شده‌اند ذکر کرده و از شهرهای مزبور نیز نام برده است: «... و من اصفهان: ابن باذ شالة... و من فاقتر: رجلان، و من شهرزور: ابن الخال، و من فارس: المحروج...».
۳۹۶. مسالك وممالك، اصطخری، ص ۱۴۳.
۳۹۷. احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۶۲۰.

۳۹۸. همان، ص ۴۶۱.

۳۹۹. همان، ص ۴۷۴.

۴۰۰. برای اطلاع بیشتر درباره وضعیت مناطق شیعه‌نشین در ایران، ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان.

فصل چهارم

ساختار و شیوه عملکرد سازمان وکالت

سازمان وکالت همچون مجموعه‌هایی که به‌طور سازمان یافته و نظام‌مند در پی انجام هدفی مشترک هستند، دارای شالوده‌ای منظم و منسجم بود. این ساختار و شالوده را می‌توان به مثابه هِرَمی تصور کرد که بالاترین بخش آن را رهبری سازمان، یعنی ائمه معصومان علیهم‌السلام تشکیل می‌داد؛ و به ترتیب به سمت قاعده‌ی هِرَم، ابتدا وکلای ارشد یا سر وکیل‌ها و باب‌های ائمه معصومین علیهم‌السلام و سپس وکلای جزء که در نواحی مختلف دور و نزدیک قرار داشتند. علاوه بر وکلای مقیم در نواحی، گاهی نمایندگانی از سوی امامان علیهم‌السلام به صورت سیار، بین محل استقرار رهبری سازمان و محل اقامت وکلای نواحی در رفت و آمد بوده و وظیفه ایجاد ارتباط ائمه علیهم‌السلام با وکلا و شیعیان نواحی را ایفا می‌کردند. یکی از مهم‌ترین وظایف این وکلای سیار، تحویل وجوه شرعی جمع شده نزد وکلا، به پیشگاه امامان علیهم‌السلام بود.

بر تشکیلات وکالت، همواره اصلی به نام «تقیّه و نهان‌گرایی» حاکم بود که در صورت عدم رعایت این اصل، بقا و استمرار فعالیت این سازمان در طول مدت دو قرن تا انتهای عصر غیبت صغرا غیر ممکن بود.

وکلای به کارگرفته شده در سازمان وکالت می‌بایست طبق دستورالعمل مشخصی که در ابتدای نصبشان به وکالت، از سوی امامان شیعه علیهم‌السلام و یا باب‌ها و کارگزاران اصلی آنها معین می‌شد، وظایف خاصی را در محدوده قلمرو خاصّی انجام می‌دادند. آنان در صورت تخطّی، از سوی رهبری سازمان مورد مؤاخذه واقع می‌شدند.

این وکلا برای امرار معاش خود، گاه متّکی به درآمد شخصی بودند؛ و در موارد بسیار، نوعی مقرّری و حقوق، و گاه وکالت در مصرف وجوه شرعی، به آنان اعطا می‌شد.

سازمان وکالت برای ایجاد یک شبکه ارتباطی مطمئن که هم چون رگ های بدن، تمامی قسمت های تحت پوشش این سازمان را با قلب سازمان، یعنی رهبری، و نقاط دیگر مرتبط سازد، نیازمند طرق ارتباطی قابل اعتمادی بود. همواره پیک ها و فرستاده هایی بین وکلا و محل استقرار رهبری سازمان در رفت و آمد بودند. گاهی وکلا از افراد عادی و یا بازرگانان برای رساندن اموال یا نامه ها به مرکز رهبری سازمان بهره می جستند. گاه نیز خود با سفر به محل استقرار رهبری سازمان، ضمن زیارت امام علی (ع) و یا باب او، وجوه شرعی و نامه ها را تحویل می دادند و حل مشکلات را جویا می شدند. مراسم حج، ابزاری مطمئن برای ملاقات وکلا با ائمه علیهم السلام، باب آنها و سایر وکلا بود. گاه نیز در برقراری ارتباط ها از طرق خارق عادت بهره گیری می شد. همین طریق اخیر، گاه برای تثبیت حقانیت مدعی باب امام علی (ع) مورد استفاده واقع می شد.

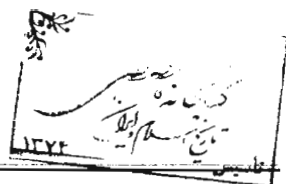
یکی از مهم ترین وظایف سازمان وکالت، جمع آوری و تحویل وجوه شرعی، هدایا و نذورات بود. این امر غالباً با مراجعه افراد نزد وکلا و تحویل وجوه شرعی صورت می گرفت. وکلا نیز یا خود مستقیماً با سفر به مرکز رهبری سازمان، اموال را تحویل می دادند و یا به نمایندگان سیار ائمه علیهم السلام می سپردند و یا از فرستاده ها و افراد عادی بهره می جستند. بنا بر شهادت بعضی روایات، وکلا در قبال اخذ وجوه شرعی، قبض و رسیدی نیز صادر می کردند که البته در برهه های خاص زمانی، این امر به لحاظ جهات امنیتی انجام نمی شد. اموال دریافتی نیز پس از تحویل به امام علی (ع) یا باب او، در موارد خاصی به مصرف می رسید.

اینک با عنایت به نکات یاد شده، چگونگی ساختار سازمان وکالت و شیوه عملکرد آن را، طی بخش هایی با توجه به مستندات روایی و تاریخی مورد بررسی تفصیلی قرار می دهیم.



۱.۴. امامان شیعه علیهم السلام، رهبران سازمان وکالت

چنان که گفته آمد، رهبری اصلی سازمان وکالت با امامان شیعه علیهم السلام بود، که از امام صادق (ع) شروع و به امام عصر (ع) ختم می شود. حضرات معصومان علیهم السلام در ایفای نقش رهبری، وظایف مهمی را به شیوه خاصی انجام می دادند که بررسی آنها می تواند



ترسیم‌گر نقش مدیریتی آنان باشد. کارکرد ائمه علیهم‌السلام در این مقام (رهبری سازمان) در قالب عناوین زیر قابل تبیین است:

۱.۱.۴. تعیین و نصب وکلا و باب‌ها

امامان شیعه علیهم‌السلام به عنوان رهبر سازمان وکالت، می‌بایست پاسخ‌گوی نیاز نواحی مختلف شیعه‌نشین، برای بهره‌مندی از حضور نماینده امام علیه‌السلام می‌بودند. از این رو با شناختی که از اصحاب و یاران خود و مناطق شیعه‌نشین داشتند، افراد را بسته به تناسب آنان با مناطق مختلف، به وکالت منصوب و آن‌را به اهالی منطقه اعلام می‌کردند. در این نصب‌ها غالباً محلی بودن فرد لحاظ می‌شد؛ چرا که افراد محلی بیشتر مورد شناخت و اعتماد اهالی بودند. علاوه بر این، تعیین باب یا اصلی‌ترین وکیل و نماینده، که نقش واسطه بین امام علیه‌السلام و سایر وکلا را داشت نیز بر عهده‌ی امام بود. با توجه به اهمیت مطلب و حساسیت این نقش، ائمه علیهم‌السلام با شناختی که نسبت به اصحاب خود داشتند لایق‌ترین و صالح‌ترین و کارآمدترین را به عنوان باب خود برمی‌گزیدند؛ برای نمونه، امام کاظم علیه‌السلام مفصل بن عمر جعفی را تنها وسیله ارتباط بین خود و وکلا معرفی می‌کند^۱ و مقرر می‌فرماید که هرگونه وجوه شرعی و اموالی که به مدینه آورده می‌شود مستقیماً به در خانه مفصل برده و به وی تحویل شود.^۲

نمونه مصرح دیگر در روایات، مربوط به عثمان بن سعید عمری است که به عنوان باب امامین عسکریین علیهم‌السلام و سپس اولین باب و سفیر عصر غیبت صغرا ایفای نقش نمود. بنا به نقل شیخ طوسی، امام عسکری علیه‌السلام وکالت وی برای خودش، و وکالت فرزندش برای حضرت حجت علیه‌السلام را به گروهی از شیعیان یمن، و همین‌طور به تعداد زیادی (قریب چهل نفر) از اعظام شیعه اعلام فرمود.^۳ چنان‌که امام هادی علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام، بابت و وکالت وی را به «احمد بن اسحاق قمی» نیز اعلام نمودند.^۴

در عصر غیبت صغرا، تمامی چهار سفیر ناحیه مقدسه و باب‌ها و وکلای این عصر، از سوی مقام مقدس امامت تعیین می‌شدند. نیابت «عثمان بن سعید» و «محمد بن عثمان عمری» قبل از شروع غیبت صغرا، توسط امام عسکری علیه‌السلام اعلام شد، به نحوی که بزرگان شیعه تردیدی در صدق مدّعی آنان نداشتند.^۵ علاوه بر اخبار امام عسکری علیه‌السلام

سفارت سفیر دوم پس از درگذشت پدرش، در نامه تعزیت حضرت حجت علیه السلام نیز به وی ابلاغ شد.^۶ پس از اتمام دوره سفارت سفیر دوم در بغداد، با وجود آنکه انتظار عمومی جامعه شیعه و بزرگان آن، انتخاب یکی از دستیاران برجسته سفیر به نام «جعفر بن احمد بن متیل» به عنوان جانشین وی بود، ولی او یکی دیگر از دستیارانش به نام «حسین بن روح نوبختی» را به نیابت برگزید.^۷ همین توقع درباره یکی دیگر از بزرگان شیعه به نام «ابوسهل نوبختی» نیز مطرح بوده است. به نظر می رسد لیاقت های فردی ابن روح سبب این انتخاب شده باشد؛ چنان که ابوسهل نوبختی در مقام پاسخ به سؤال موجود در اذهان و افواه شیعیان درباره انتخاب ابن روح به عنوان جانشین سفیر و عدم انتخاب خود، اعلام نمود که این کار به دستور اصل (یعنی حضرت حجت علیه السلام) صورت گرفته است، و ابن روح امتیازاتی دارد که در دیگران یافت نمی شود.^۸ جالب آن که جعفر بن احمد بن متیل در جلسه مذکور در حالی که بر بالین محمد بن عثمان نشسته بود و حسین بن روح در کنار پاهای وی، پس از این اعلام، بدون هیچ مخالفتی برخاست و دست ابن روح را گرفته و به جای خود نشاند و خود به جای او نشست!^۹ این امر نشانگر آگاهی بزرگان شیعه نسبت به این حقیقت است که این نصب و انتخاب ها به امر امام علیه السلام و دستور مستقیم ایشان صورت گرفته است.

دیدگاه بزرگان شیعه بر آن است که علی بن محمد سمری نیز پس از حسین بن روح، با دستور مستقیم ناحیه مقدسه به عنوان جانشین وی برگزیده و اعلام شده است؛^{۱۰} چنان که منع وی از تعیین جانشین پس از خودش نیز طی توقیعی از جانب ناحیه مقدسه صورت گرفت.^{۱۱}

از نمونه های نصب و تعیین وکلای نواحی، در این جا به مواردی در عصر امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام و مواردی در عصر غیبت اشاره می کنیم:

در عصر امام جواد علیه السلام، آن جناب «ابراهیم بن محمد همدانی» را طی نامه ای به وکالت به جای یحیی بن ابی عمران، وکیل حضرت در قم، منصوب نمود؛ و جالب آن که به وی امر فرمود مادامی که یحیی در قید حیات است نامه را نگشاید، و پس از درگذشت یحیی، هنگامی که ابراهیم نامه را گشود از جانشینی خود به جای وی مطلع شد!^{۱۲} از این نقل می توان چنین استنتاج نمود که ائمه علیهم السلام آن چنان به استمرار خط وکالت در نواحی

شیعه‌نشین و عدم انقطاع آن اهتمام داشتند که به محض درگذشت یک وکیل، بلافاصله جانشین او را تعیین می‌کردند. امام جواد علیه السلام طی نامه‌ای دیگر به ابراهیم بن محمد همدانی اعلام می‌دارند که به موالی و شیعیان همدان، وکالت وی را اعلام کرده و دستور تبعیت از او را داده‌اند و این‌که در همدان وکیلی غیر از او ندارند.^{۱۳}

مؤید دیگر بر نکته مذکور (نصب جانشین برای وکلای متوفی) جریان نصب و جای‌گزینی «ابوعلی بن راشد» به «جای علی بن حسین بن عبد ربّه» توسط امام هادی علیه السلام است. در عصر امام هادی علیه السلام پس از علی بن حسین بن عبد ربّه - وکیل حضرت در مدائن، بغداد و قُراء سواد (منطقه کوفه و اطراف آن) - امام علیه السلام ابوعلی بن راشد را به جای وی نصب، و این موضوع را طی نامه‌ای به شیعیان و موالی مقیم این نواحی اعلام فرمود. نامه مزبور توسط خود ابن راشد به شیعیان این مناطق عرضه شد. بخشی از این نامه چنین است: «... نسخة الكتاب مع ابن راشد الى جماعة الموالی الذين هم ببغداد المقيمين بها والمدائن والسواد وما يليها.. واتی أفتت أبا علی بن راشد مقام علی بن الحسین بن عبد ربّه ومن كان قبله من وکلائی، وصار فی منزلته عندی، و ولیته ما كان يتولاه غيره من وکلائی قبلکم...».^{۱۴}

در عصر امام عسکری علیه السلام پس از آن‌که حضرت، «ابراهیم بن عبده» را به عنوان وکیل خود در نیشابور و بیهق تعیین نمود، این مطلب را طی نامه‌ای به «عبدالله بن حمدویه بیهقی»، و در نامه‌ای دیگر به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری»، که هر دو از رؤسای شیعه در محل خود بودند، اعلام فرمود و آنان را به تبعیت از وی فراخواند. در نامه حضرت به عبدالله بن حمدویه بیهقی چنین آمده: «... و بعد، فقد نصبْتُ لکم ابراهیم بن عبده لیدفع الیه النواحی واهل ناحیتک حقوقی الواجبة علیکم، وجعلته ثقتی و أُمینی عند موالئِ هناک فلیتقوا الله جلّ جلاله و لیراقبوا و لیؤدّوا الحقوق، فلیس لهم عذرٌ فی ترک ذلک ولا تأخیره، لا اشفاکم الله بعضیان اولیائه ورحمهم وایاک معهم برحمتی لهم، إنّ الله واسع کریم».^{۱۵} از آن‌جا که اصالت و صحت این نامه مورد تشکیک برخی واقع شده بود، حضرت نامه‌ای دیگر در تأیید نامه مزبور نگاشته و برای ابراهیم بن عبده فرستاد که در آن آمده بود: «... و کتابی الذی ورد علی ابراهیم بن عبده بتوکیلی ایاه لقبض حقوقی من موالئِ هناک، نعم هو کتابی بخطی، اقمته اعنی ابراهیم بن عبده لهم ببلدهم حقاً غیر

باطل...».^{۱۶} هم چنین در نامه حضرت به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری آمده: «... وکلاً مَنْ قَرَأَ کِتَابَنَا هَذَا مِنْ مَوَالِیِّ مِنْ أَهْلِ بِلْدَکَ وَمِنْ هُوَ بِنَاحِیَتِکُمْ، وَنَزَعَ عَمَّا هُوَ عَلَیْهِ مِنَ الْإِنْحِرَافِ عَنِ الْحَقِّ، فَلْيُوَدِّ حَقُّوقَنَا إِلَى إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ...».^{۱۷}

معرفی وکلا به رؤسا و سرشناسان محلی توسط ائمه علیهم السلام، از آن جهت بوده که در صورت آگاهی آنان و اعتمادشان به صحت وکالت وکیل، سایر شیعیان منطقه نیز از آنها در این امر پیروی و تبعیت می کردند.

در اوایل عصر غیبت صفرا «محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی» پس از درگذشت پدرش که از وکلای سرشناس اهواز بود، به همراه وجوه شرعی جمع شده نزد پدرش، راهی بغداد شد و پس از مدتی، موفق به تحویل آنها به فرستاده سفیر دوم گشت و سپس طی توقیعی از سوی ناحیه مقدسه با جمله: «... قَدْ أَقْمَنَّاکَ مَقَامَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ...» به جای پدر منصوب شد.^{۱۸}

در عصر غیبت صفرا گاهی نصب وکلای نواحی از طریق صدور توقیعات، توسط مقام مقدس امامت، مستقیماً به وکلا ابلاغ می شد و گاهی نیز سفرای ناحیه مقدسه به تعیین و نصب وکلا مبادرت می کردند؛ و مشخص است که در این موارد نیز آنها امثال کننده امر ناحیه مقدسه بوده اند؛ برای نمونه، «ابوعلی محمد بن احمد بن حماد مَرُوزِی محمودی» که از وکلای برجسته در عصر پیش و پس از شروع غیبت صفرا است، از سوی سفیر حضرت مهدی علیه السلام (احتمالاً سفیر دوم) به همراه «جعفر بن عبدالغفار» به وکالت دینور نصب می شود، ولی قبل از حرکت، سفیر حضرت به وی می گوید: «هنگامی که وارد ری شدی چنین و چنان عمل کن!»؛ و یک ماه پس از ورودشان به دینور، دستورالعمل وکالت وی در ری به او ابلاغ می شود.^{۱۹}

از نقل دیگری درباره محمودی، چنین استفاده می شود که گاهی ابلاغ وکالت وکلا توسط افراد عادی انجام می شد؛ مثلاً کنیزی که وی به ناحیه مقدسه هدیه کرده بود پس از مدتی از سوی ناحیه آزاد و به تزویج محمودی درمی آید و پیام ناحیه مبنی بر نصب وی به وکالت مدینه را به او ابلاغ می نماید.^{۲۰}

در صورت درگذشت وکلا، همان گونه که در نمونه مربوط به یحیی بن ابی عمران و علی بن حسین بن عبدربه گذشت، این وظیفه رهبری سازمان بود که تکلیف شیعیان یا

وکلایی را که مرتبط با وکیل متوفی بوده‌اند در مورد نحوه ادامه‌ی کار معین نماید. از این رو بدون هیچ گونه فوتِ وقتی، وکیلِ جانشین معرفی می‌شد. با نمونه این مورد در عصر غیبت، جریان درگذشت «حاجز بن یزید و شاء» است. وی تا عصر سفیر دوم به وکالت و دستیاری سفیر اول و دوم در بغداد مشغول بود و مدتی پیش از وفاتش، به کسانی که با وی مرتبط بودند، از سوی ناحیه مقدسه چنین دستور آمد که به نزد «ابوالحسین اسدی» مراجعه کنند. هم‌چنین در جریان مربوط به «محمد بن حصین کاتب» آمده که وی مقدار دویست دینار از هزار دیناری را که نزدش جمع شده بود توسط دو تن برای ناحیه مقدسه ارسال نمود. ناحیه مقدسه نیز در پاسخ، ضمن خبر دادن از مجموع مال، به وی ابلاغ نمود که از آن پس نزد ابوالحسین اسدی در ری مراجعت نماید؛ و پس از دو یا سه روز، خبر درگذشت حاجز واصل گشت.^{۲۱}

بدین ترتیب، با توجه به نمونه‌های متعددی که بعضی از آنها ذکر شد، جایگاه رهبری سازمان وکالت در تعیین و نصب وکلای نواحی و وکلای ارشد و سفرا و باب‌ها به خوبی قابل تبیین است. امامان شیعه علیهم‌السلام ضمن نظارت دقیق بر کار سازمان وکالت، در زمان مقتضی با توجه به نیاز مناطق، اقدام به نصب وکیل می‌کردند و همان‌گونه که گذشت، گاه این انتصاب‌ها مدتی پیش از درگذشت وکیل پیشین انجام می‌گرفت تا هیچ‌گونه وقفه‌ای در حضور مستمر وکلا در ناحیه مربوط صورت نگیرد.

۲.۱.۴. تبیین شخصیت وکلا برای شیعیان

شیعیان برای پرداخت اموال و وجوه شرعی به وکلا و تحویل نامه‌های حاوی سؤالات و نیازهای خود و اخذ پاسخ آنها، و سایر امور، نیازمند وثوق و اطمینان به وکلا و شناخت کافی از شخصیت آنها بودند. به همین ترتیب، در صورت گرایش برخی از وکلا به جریانات انحرافی و فساد و خیانت، معرفی آنان به شیعیان و اعلام عزل و طردشان از وکالت، و تمیز بین آنها و وکلای درست‌کردار امری مهم و حیاتی بود. این‌جا است که نقش ائمه معصومین علیهم‌السلام در معرفی چهره وکلای درست‌کار و صادق خود به شیعیان، و تشریح چهره منفی وکلای خائن آشکار می‌شود. این مهم جز از عهده امامان معصوم علیهم‌السلام که عالم به حقایق شخصیت افراد بودند ساخته نبود.

از نمونه‌های مربوط به تبیین شخصیت وکلا در عصر امام صادق و کاظم علیهم السلام، می‌توان به تمجیدهای آن دو بزرگوار از «مفضل بن عمر جعفی» اشاره کرد. با صرف نظر از سخنانی که درباره گرایش‌های فکری مفضل مطرح است، تردیدی نیست که وی منصب وکالت امام صادق و امام کاظم علیهم السلام را عهده‌دار بوده است. شواهدی نیز دال بر بابیت و وکیل ارشد بودن وی در عصر امام کاظم علیهم السلام در دست است.^{۲۲} از این رو برای آن که موقعیت ممتاز وی در نزد این دو امام علیهم السلام برای شیعیان روشن شود، اقداماتی از جانب امام صادق و امام کاظم علیهم السلام صورت می‌گرفت. کشتی و دیگران در تبیین این معنی که امام صادق و امام کاظم علیهم السلام سعی در معرفی چهره مفضل داشته‌اند روایاتی را نقل کرده‌اند. شیخ طوسی با برشماری مفضل بن عمر در ردیف وکلای ممدوح ائمه علیهم السلام، از هشام بن احمد چنین نقل کرده است: در روز گرمی در مزرعه امام صادق علیهم السلام بر حضرت وارد شدم و قصد سؤال درباره مفضل را داشتم که حضرت خود ابتدا به سخن کرده و فرمود: «نعم والله الذی لا اله الا هو الرجل المفضل بن عمر الجعفی...» و این را سی و چند بار تکرار کرد! و سپس فرمود: «انما هو والد بعد والد».^{۲۳} قبلاً گذشت که امام کاظم علیهم السلام بر مراجعه شیعیان و وکلا نزد مفضل تأکید می‌نمود.^{۲۴} با توجه به دیدگاه برخی از مؤلفان شیعی درباره بابیت او برای این دو امام همام علیهم السلام می‌توان چنین نتیجه گرفت که این امر برای معرفی چهره مفضل به شیعیان، و ایجاد اعتماد و اطمینان نسبت به وکلای درست‌کار و باب‌های اهل بیت علیهم السلام بوده است.

از نمونه‌های مربوط به عصر امام جواد علیهم السلام، می‌توان به «ابراهیم بن محمد همدانی»، وکیل حضرت در همدان اشاره کرد. امام جواد علیهم السلام طی نامه‌ای به اهالی همدان و برخی از وکلای خود، جایگاه وی را در نزد خود آشکار ساخته، سپس در نامه‌ای به خود ابراهیم بن محمد، بر این نکته تأکید نمود. در این نامه آمده که: «... حساب تو رسید، خداوند از تو قبول کند. مقداری دینار و لباس برایت فرستادم... و به نضر نوشتم که بر خلاف نظر تو عمل نکرده و متعرض تو نشود. برای ایوب نیز چنین نوشتم؛ و برای شیعیان خود در همدان نوشتم که در آن ناحیه، وکیلی جز تو ندارم و آنان را به اطاعت از تو و تبعیت از امرت فراخواندم».^{۲۵} بدین ترتیب، امام جواد علیهم السلام، موقعیت و جایگاه این وکیل برجسته خویش را برای شیعیان همدان و بعضی از وکلای خود همچون نضر و ایوب تبیین

می‌نماید تا شیعیان با اطمینان به وثاقت وی، به نزد او مراجعه کنند و وکلایی نظیر نصر و ایوب نیز از مخالفت با وی و تعرض نسبت به او، به سبب بدگمانی و عدم شناخت وی، پرهیزند.

از نمونه‌های مربوط به عصر امام هادی علیه السلام، تمجید آن جناب از «ایوب بن نوح»، وکیل مبرز ایشان در کوفه است. آن حضرت در منطقه «صریا» در حالی که ایوب بن نوح را برای انجام کاری می‌فرستاد به عمرو بن سعید مدائنی فرمود: «اگر می‌خواهی به یکی از اهل بهشت بنگری، به او نظر کن». ^{۲۶}

همان گونه که در فصل پیشین نیز اشاره شد، امام هادی علیه السلام در مقام معرفی وکیل جای‌گزین برای «علی بن حسین بن عبد ربّه»، «ابوعلی بن راشد» را به شیعیان نواحی بغداد و مدائن و قرای سواد معرفی فرمود. در بخشی از نامه حضرت به شیعیان این نواحی در این باره چنین آمده است: «... من اباعلی بن راشد را به جای علی بن حسین بن عبد ربّه قرار دادم... برای آن‌که حقوق (مالی) را اخذ کند، و او را برای شما برگزیدم و بر دیگران نسبت به این امر مقدم داشتم؛ و او اهل و سزاوار این کار است. پس حقوق مالی را به وی پرداخت کنید که خداوند شما را مورد رحمت خویش قرار دهد؛ و مبادا که به سبب مخالفت با او، به زیان خودتان کاری کنید؛ و به سوی طاعت الهی شتاب نموده، اموالتان را حلال و خون‌هایتان را حفظ کنید و در نیکی و تقوا با یکدیگر یاری نمایید؛ و تقوا پیشه کنید تا مشمول رحمت حق واقع گردید؛ و به ریسمان الهی چنگ زنید؛ و جز با اسلام نمیرید؛ و من اطاعت از او (ابوعلی بن راشد) را عین اطاعت خود، و مخالفت و عصیان او را عین عصیان و مخالفت با خود می‌دانم. پس در طریق (حق) حرکت کنید تا مشمول اجر و مزید فضل خداوند قرار گیرید...». ^{۲۷}

و در نامه امام هادی علیه السلام به «علی بن بلال» در معرفی ابوعلی بن راشد این تعبیر به چشم می‌خورد: «... من ابوعلی را به جای (علی بن) حسین بن عبد ربّه قرار دادم، و بر او اعتماد نمودم به سبب شناختی که نسبت به صلاحیت‌های او دارم؛ صلاحیت‌هایی که کسی نسبت به او در آنها پیشی نمی‌گیرد... پس بر تو باد اطاعت از او و تسلیم همه حقوق مالی به او، و آگاهانیدن شیعیان نسبت به جایگاه او، و کمک و یاری‌اش، که این مطلوب

مورد دیگر مربوط به علی بن جعفر همانی وکیل برجسته امام هادی علیه السلام در سامرا و مکه است که حضرت در موارد عدیده، جایگاه وی را برای شیعیان تبیین فرمودند. بنا به نقل شیخ طوسی، در یک سفر حج، که «ابوطاهر بن بلال» به همراه علی بن جعفر حاضر بود مقداری گشاده دستی در مصرف اموال از وی مشاهده کرد؛ از این رو پس از بازگشت، از وی نزد امام عسکری علیه السلام شکایت کرد. حضرت نیز در پاسخ، ضمن توقیعی فرمود: «ما به او صد هزار دینار عطا کردیم و به مثل آن، ولی وی از قبول امتناع کرد؛ مردم را به دخالت در اموری که به آنها مربوط نیست چه کار؟».^{۲۹}

در جریان درگیری «علی بن جعفر همانی» با «فارس بن حاتم قزوینی» نیز هنگامی که «ابراهیم بن محمد همدانی» طی نامه ای از امام هادی علیه السلام درباره تکلیف شیعیان در این که نزد کدام یک مراجعه کنند، سؤال نمود؛ حضرت در پاسخ فرمود: «این امر نیازمند سؤال نبوده، و در باره علی بن جعفر تردید روا نیست. خداوند جایگاه وی را رفیع ساخته و ما را از این که وی را با مثل فارس بن حاتم مقایسه کنیم منع نموده است؛ و شما و اهالی جبال برای رفع حوایج خود نزد «علیل» (علی بن جعفر) مراجعه کنید». بدین ترتیب، حضرت با تطهیر چهره علی بن جعفر، شیعیان مرتبط با او را از سردرگمی و بلاتکلیفی نجات دادند.^{۳۰}

در نامه امام عسکری علیه السلام به «عبدالله بن حمدویه بیهقی»، در معرفی «ابراهیم بن عبده» به عنوان وکیل حضرت در نیشابور و نواحی بیهق نیز مدح و توثیق وکیل بر زبان و قلم مبارک حضرت جاری شده تا شیعیان با شناخت و اطمینان بیشتر، با وکیل منصوب از جانب امام علیه السلام مرتبط باشند. در بخشی از این نامه آمده: «من ابراهیم بن عبده را برای شما نصب کردم تا شیعیان آن نواحی حقوق واجب را به او پرداخت کنند، و عذری در ترک این امر ندارند...».^{۳۱}

وکلای ارشد و باب های ائمه معصومین علیهم السلام که مهم ترین واسطه ارتباطی شیعیان و سایر وکلا با امام علیه السلام بودند نیز توسط ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام توثیق و تمجید و تعریف می شدند تا شیعیان، شناخت و اعتماد لازم را نسبت به آنها پیدا کنند. شخصیتی هم چون «عثمان بن سعید عمری»، با توجه به وظیفه خطیری که در دوران حساس و خطرناک حیات سازمان وکالت به عهده داشت، و بعد از ذوات مقدسه امامان دهم و

یازدهم و دوازدهم علیه السلام، مهم‌ترین مقام در رهبری سازمان وکالت را عهده‌دار بود، به کرات از سوی این سه امام بزرگوار توثیق و مدح شد. همین‌طور فرزندش محمد نیز، از سوی امام عسکری و حضرت مهدی علیه السلام توثیق، و مشمول لطف ایشان قرار گرفت.

یکی از مهم‌ترین موارد توثیق، و معرفی شخصیت «عثمان بن سعید عمری» از جانب امامین عسکریین علیه السلام، کلماتی است که به «احمد بن اسحاق قمی» درباره عمری فرمودند. احمد بن اسحاق گوید: «روزی از روزها بر امام هادی علیه السلام وارد شده و عرضه داشتیم: ای سید من، اگر امکان تشرف به محضر شما در همه حال برای من میسر نشد، سخن و فرمان چه کسی را بپذیرم و اطاعت نمایم؟ حضرت فرمودند: این ابوعمر و (عثمان بن سعید) امین و مورد وثوق من است و آنچه بگوید از جانب من است؛ آنچه به شما برساند از سوی من رسانده است». احمد بن اسحاق گوید: پس از شهادت امام هادی علیه السلام روزی به محضر فرزندش امام عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و نظیر سخنم با پدر گرامی‌اش را تکرار نمودم؛ آن جناب نیز در پاسخ فرمود: «این ابوعمر و، چه در حیات و چه در ممات، امین و مورد وثوق من است چنان‌که مورد وثوق ماضی بود (امام هادی علیه السلام)؛ و آنچه بگوید و برساند از جانب من گفته و به شما رسانده است». در نامه امام عسکری علیه السلام خطاب به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» نیز سخنان بلندی در توصیف عثمان بن سعید آمده است.^{۳۲}

مشابه این سخنان، کلام امام عسکری علیه السلام به گروهی از شیعیان یمن درباره عثمان بن سعید است که در منابع کهن شیعی به چشم می‌خورد؛ شیخ طوسی جریبان را به این صورت نقل کرده که: روزی در حالی که جماعتی از شیعیان و مؤالیان امام عسکری علیه السلام در محضر آن جناب بودند، بدر، خادم آن حضرت وارد شد و عرضه داشت که گروهی از شیعیان یمن که تازه از راه رسیده و گرد و غبار سفر از تن نشسته‌اند، اجازه ورود می‌خواهند. پس از تشرف آنان به حضور حضرت، آن جناب، خادمش «بدر» را به سراغ «عثمان بن سعید» فرستاد. بعد از لحظات کوتاهی وی داخل شد و حضرت به او فرمود: بیا ای عثمان، و از این شیعیان یمنی آنچه را آورده‌اند تحویل بگیر که تو وکیل ما و مورد وثوق و امین نسبت به مال الله هستی؛ و هنگامی که گروه شیعیان حاضر، نسبت به جایگاه رفیع عثمان بن سعید شناخت حاصل کردند، حضرت فرمود: شاهد باشید که «عثمان بن سعید عمری»، وکیل من و فرزندش محمد، وکیل فرزندم مهدی علیه السلام است.^{۳۳}

در مجلس دیگری که در آن، حدود چهل تن از بزرگان شیعی در محضر امام عسکری (علیه السلام) حاضر بودند نیز، آن حضرت پس از نشان دادن فرزندش مهدی (علیه السلام) به جمع حاضر و معرفی وی به عنوان خلیفه و امام جانشین خود، فرمود: شما از این پس او (مهدی (علیه السلام)) را نخواهید دید. پس، از عثمان بپذیرید آنچه را که می‌گوید و امرش را تبعیت کنید که او خلیفه امام شما است و امور، دایر مدار او است.^{۳۴}

رفع اتهام از دامان وکلای امین و درست‌کردار، از دیگر اقدامات ائمه علیهم السلام برای حفظ اعتماد شیعیان به وکلای منصوب از جانب امامان علیهم السلام بود. نمونه قابل ذکر برای این مورد، جمله امام عصر (علیه السلام) در توقیعی است که درباره «حاجز بن یزید و شاء» صادر شده است. بنا به نقل صدوق و مفید، شخصی به نام عبدالحمید گوید: نسبت به حاجز دچار تردیدهایی شدم، لذا اموالی که نزد من جمع شده بود (به حاجز تحویل ندادم و) به عسکر بردم. در پی آن، توقیعی بدین مضمون خارج شد که: «...درباره ما و کسانی که قائم مقام ما هستند تردیدی روا نیست، آنچه همراه آورده‌ای به نزد حاجز بازگردان و به وی تحویل بده!».^{۳۵}

توثیق وکلا از طریق توقیع، گاهی به صورت جمعی صورت می‌گرفت و چند وکیل در یک توقیع توثیق می‌شدند. طبق نقل کُتبی و شیخ طوسی از ابومحمد رازی و احمد بن ابی عبدالله برقی، به هنگام اقامت این دو در عسکر، فرستاده ناحیه، از جانب حضرت آمده و اعلام می‌دارد که «احمد بن اسحاق اشعری» و «ابراهیم بن محمد همدانی» و «احمد بن حمزة بن یسع» و «ایوب بن نوح» و «الغایب العلیل» (مراد علی بن جعفر، وکیل امام هادی (علیه السلام) است) همگی مورد وثوق هستند.^{۳۶} مورد دیگر، توثیق «محمد بن عثمان عمری» سفیر دوم، و «محمد بن شاذان بن نعیم» است که در توقیع معروف «اسحاق بن یعقوب» انجام گرفته است.^{۳۷}

اینها نمونه‌هایی بود از موارد توثیق وکلا و تبیین جایگاه و منزلت آنان برای شیعیان که به وسیله ائمه معصومین علیهم السلام انجام می‌گرفت. روشن است که این توثیق و تمجیدها نقش زیادی در حصول اعتماد و اطمینان شیعیان نسبت به وکلا پیشبرد امور و تحقق اهداف سازمان وکالت تأثیر به سزایی داشته است.

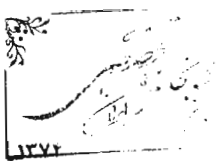
۳.۱.۴. شیوه‌های مقابله با جریان‌های انحرافی مرتبط با سازمان وکالت

یکی از نقش‌های حساس امامان معصوم علیهم‌السلام در مقام رهبری و هدایت تشکیلات وکالت، برخورد‌های به موقع و مناسب با جریان‌های انحرافی‌ای بود که به نحوی مرتبط با سازمان وکالت بودند. ارتباط این جریان‌ها با سازمان، یا از این جهت ناشی می‌شد که بعضی از اعضای سازمان، یعنی وکلا، به خیانت، فساد، فسق و انحراف فکری و اخلاقی آلوده می‌شدند، و یا از این ناحیه بود که افرادی به دروغ با ادعای باییت و وکالت از سوی امامان معصوم علیهم‌السلام در پی تحقق اهداف فاسد و شیطانی بودند. انتظار عمومی شیعیان آن بود که امامان معصوم علیهم‌السلام برخورد لازم و مناسب را با این جریان‌ها انجام دهند. از این رو در صورت بروز چنین مسایلی، با مراجعه نزد ائمه علیهم‌السلام و یا درخواست و سؤال کتبی، چاره کار را طلب می‌کردند. نمونه‌های متعددی در تبیین این نقش و جایگاه ائمه علیهم‌السلام، با استناد به شواهد مصرّح در روایات و تاریخ، قابل ذکر است. قبل از پرداختن به ذکر این نمونه‌ها، تذکر این نکته خالی از فایده نیست که، جایگاه ممتاز وکلا یا باب‌های ائمه علیهم‌السلام در نزد ائمه علیهم‌السلام و شیعیان، عاملی مهم در گرایش عده‌ای به سوء استفاده از این عنوان بود. از این رو با توجه به موقعیت ممتاز اجتماعی و اقتصادی وکلا، پیدایش چنین جریان‌اتی امری طبیعی است و به هیچ عنوان نشانه نقص و کاستی در مسیر رهبری و هدایت سازمان وکالت نیست، به خصوص اگر به طبع زلت‌پذیر بشری نیز توجه داشته باشیم.

چنان‌که گذشت، جریان‌های انحرافی مرتبط با سازمان وکالت در دو مقوله قابل پی‌گیری و مطالعه هستند: نخست، جریان‌هایی که در درون خود سازمان و در ارتباط با اعضای آن، یعنی وکلا پدید می‌آمدند؛ و دیگری، جریان‌هایی که در خارج از سازمان به صورت دعاوی دروغین وکالت و باییت بروز می‌کرد و به این لحاظ، مرتبط با سازمان وکالت بود. در این جا نمونه‌هایی از این جریان‌ها و کیفیت برخورد ائمه علیهم‌السلام با آنها را در دو بخش ارائه می‌کنیم.

۱.۳.۱.۴. برخورد امامان شیعه علیهم‌السلام با خیانت و فساد در سازمان وکالت

وکلا و کارگزارانی که در خدمت سازمان وکالت قرار می‌گرفتند از چهره‌های مبرّز و مورد اطمینان و برجسته شیعی انتخاب می‌شدند. امامان شیعه علیهم‌السلام پس از احراز صلاحیت فرد



برای نمایندگی و وکالت امام معصوم علیه السلام در یک ناحیه، وی را به عنوان وکیل خود معرفی می‌کردند. با این حال، طبع زلت‌پذیر بشری از یک سو، و سر و کار داشتن وکلا با یکی از فریبده‌ترین جلوه‌های حیات مادی، یعنی اموال و وجوه شرعی از سوی دیگر، باعث می‌شد گاهی لغزش‌هایی از آنان صادر شود. در این صورت، بسته به کم و کیف آن، لغزش از جانب ائمه علیهم السلام برخورد لازم با آن صورت می‌گرفت. در مواردی نیز فساد اخلاقی یا اعتقادی، منشأ فساد وکیل و گرایش‌های باطل در وی می‌شد. امامان معصوم علیهم السلام در مقام رهبری سازمان، با این‌گونه موارد نیز برخورد جدی می‌کردند. بررسی نمونه‌هایی از برخوردهای ائمه علیهم السلام با این دست از وکلا می‌تواند ما را در تبیین هرچه بهتر این بحث یاری کند.

از همان دوران آغازین حیات سازمان وکالت، یعنی عصر امام صادق علیه السلام، نمونه‌هایی از خیانت در کار بعضی از وکلا را شاهدیم. بنا به نقل کلینی، یکی از وکلای امام صادق علیه السلام که در اموال متعلق به آن حضرت خیانتی کرده بود، پس از مراجعه نزد آن جناب، مورد بازخواست و مؤاخذه واقع شد. وی در پاسخ خیانتش را انکار کرده و مکرراً می‌گفت: به خدا قسم که من خیانت نکرده‌ام! حضرت که عالم به کذب سخن او بود در پاسخ فرمود: ای فلانی، خیانت تو یا صرف تزییع و به هدر دادن اموال من تفاوتی ندارد؛ جز آن‌که خیانت (برای تو بدتر است چرا که) شَرش به تو باز می‌گردد. سپس حضرت در ادامه، اشاره به حدیثی از جد مطهرش، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نمود که فرمود: «اگر کسی از شما از روزی‌اش بگریزد، روزی به دنبال وی حرکت کرده و به او می‌رسد؛ و اگر از اجلس فرار کند نیز به همین ترتیب؛ و کسی که مرتکب خیانتی بشود، از روزی‌اش کسر می‌شود و گناه خیانت را نیز بر دوش خواهد کشید».^{۳۸} البته این احتمال که وکیل مزبور، صرفاً وکالت در برخی امور شخصی و مالی امام علیه السلام را داشته، و نه وکالت مورد بحث در این پژوهش را، منتفی نیست.

در میان وکلای متعدد امام کاظم علیه السلام نیز تعدادی از برجسته‌ترین وکلا و دستیاران آن جناب پس از شهادت آن حضرت، با طمع‌ورزی در اموال باقی‌مانده در دستشان، راه خیانت پیشه ساخته و نه تنها اموال را به جانشین به حق امام هفتم، یعنی امام رضا علیه السلام تحویل ندادند، بلکه مذهب باطل وقف را بنیان نهادند. بر اساس این مذهب، امام

کاظم علیه السلام همان قائم آل محمد علیهم السلام است که در پس پرده غیب رفته و روزی قیام خواهد نمود! گرچه این امکان وجود دارد که عده‌ای به واقع، با چنین اعتقادی از مذهب وقف پیروی کرده باشند، ولی تردیدی نیست که رهبران این مذهب، که عمدتاً از وکلای برجسته امام کاظم علیه السلام بودند، به طمع تصرف وجوه شرعی و اموال موجود در نزدشان اقدام به خلق چنین نظریه بدعت‌آمیزی کردند. با وجود آنکه رهبران این مذهب، به شدت از سوی بزرگان شیعه مورد حمله فکری و بیانی واقع و رفته رفته ماهیت حقیقی آنان برای شیعیان روشن شد، ولی سهم عمده در مبارزه با این جریان، از آن وجود مقدس امام هشتم علیه السلام است. افشاگری‌های آن حضرت درباره این جریان، و تبیین عقاید حقه، از مهم‌ترین جلوه‌های این مبارزه است. بنا به نقل کشی، در برخی موارد هنگامی که از امام رضا علیه السلام درباره واقعه سؤال می‌شد، می‌فرمود: «آنان در حیرت و سرگردانی می‌زیند و با کفر و زندقه می‌میرند».^{۳۹} آن حضرت در پاسخ یحیی بن مبارک، آیه شریفه «مُذَبِّحِينَ بَيْنَ ذَلِكَ إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ» را به واقعه تطبیق فرموده، و در ادامه نوشت: «آنان نه از مؤمنین‌اند و نه از مسلمین، آنان تکذیب‌گران آیات الهی‌اند... ای یحیی تا آن‌جا که می‌توانی علم عداوت و دشمنی را بر علیه آنان نصب کن».^{۴۰} طبق بعضی از روایات، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام خطر پیدایش واقعه را پیش‌گویی و شیعیان و اصحابشان را از گرایش به آنان منع کرده بودند.^{۴۱} در مواردی امام رضا علیه السلام شخصاً به مناظره و محاجّه با سران این مذهب، همچون علی بن ابی حمزه بطائنی و ابن سراج و ابن مکاری می‌پرداختند؛^{۴۲} و پس از هلاکت یکی از مهم‌ترین سران واقعه یعنی علی بن ابی حمزه، که از وکلای میرزا امام کاظم علیه السلام نیز بود، امام رضا علیه السلام به بعضی از اصحابش، از جمله یونس بن عبدالرحمن، فرمود: ابن ابی حمزه پس از مرگ در قبرش نشانده شده و درباره اعتقاداتش نسبت به یک‌یک ائمه علیهم السلام از او سؤال شد و پاسخ داد، تا به من رسید و گفت: بعد از موسی الکاظم علیه السلام امامی را نمی‌شناسم! پس ضربه‌ای بر او زده شد که از اثر آن قبرش شعله‌ور گردید.^{۴۳}

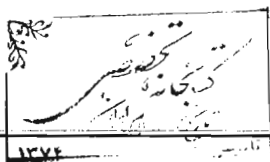
موارد متعدد دیگری از مقابله‌های فکری و عملی امام رضا علیه السلام با سران این مذهب، که جزو وکلای برجسته پدر گرامی‌اش بودند، در منابع کهن گزارش شده است.^{۴۴} این برخوردها در مجموع حاکی از حساسیت امامان شیعه علیهم السلام در برابر بروز انحرافات فکری در جامعه شیعه، به خصوص در میان اعضای سازمان وکالت است. در این‌جا این

نکته شایان ذکر است که یکی از عوامل پیشرفت موقت دعوت سران واقفه، و جذب شیعیان به این مکتب، آن بود که عمده‌ترین مؤسسان آن، از برجسته‌ترین وکلای امام کاظم علیه السلام بودند. اعتمادی که نسبت به وکیل و نماینده امام معصوم علیه السلام در میان جامعه شیعه وجود داشت، موجب جذب شیعیان به گرایش‌های فکری این وکلای منحرف می‌شد و همین امر وظیفه امام علیه السلام در مقابله با این جریان فکری را تشدید می‌کرد.

در مواردی، امامان شیعه علیهم السلام مقابله جدی و علنی با برخی از وکلای خائن را به صلاح ندیده و به معرفی چهره حقیقی آنها به معدودی از شیعیان اکتفا می‌کردند. از نمونه‌های مربوط به این نوع برخورد، جریان «صالح بن محمد بن سهل همدانی» است. وی که از وکلای وقف در قم بود، در دوران وکالتش، ده هزار درهم از اموال متعلق به امام جواد علیه السلام را بدون اذن حضرت مصرف کرد. سپس به نزد آن جناب آمده و عرضه داشت که: یابن رسول الله مرا درباره ده هزار درهم که خرج کرده‌ام، حلال کن! حضرت نیز در پاسخ فرمود: حلال است! ولی هنگامی که وی از نزد حضرت خارج شد آن حضرت به «ابراهیم بن هاشم» که در مجلس حضور داشت فرمود: برخی از اینان اموال و حقوق آل محمد صلوات الله علیه و فقرا و مساکین و ابناء سبیل آنان را به ناحق مصرف کرده سپس نزد من آمده و طلب حلیت می‌کنند؛ آیا گمان می‌کنی که من در مواجهه با آنان می‌گویم: حلال نمی‌کنم؟! به خدا قسم روز قیامت از اینان به سختی سؤال خواهد شد.^{۴۵}

در مواردی نیز به لحاظ حساسیت وضع و تجزّی و گسست‌های بیش از حد وکیل خیانت‌کار و فاسد، و میزان تأثیر سوء وی بر سلامت فکری، اعتقادی، اقتصادی و اجتماعی جامعه شیعه، فرمانهایی تند و شدید از سوی امام معصوم علیه السلام بر علیه آنان صادر می‌شد. نمونه مثال زدنی برای این مورد، جریان «فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی» است. وی که وکیل برجسته امام هادی علیه السلام و رابط بین سازمان وکالت و شیعیان مناطق جبال در ایران بود و در سامرا فعالیت می‌کرد، در سال‌های پایانی دوره امامت امام هادی علیه السلام، اندکی پیش از سال ۲۴۸ ق^{۴۶} با یکی دیگر از برجسته‌ترین وکلای حضرت در این منطقه، یعنی «علی بن جعفر همانی» درگیر شد. کار این درگیری سرانجام بالا گرفت و به دشنام‌گویی و مشاجره‌ای سخت انجامید. این امر به نوبه خود، موجب ایجاد تنش‌ها و دلسردی و ناراحتی در جامعه شیعه شد.^{۴۷} برخی از شیعیان، به همین سبب از پرداخت

وجوه شرعی به پیشگاه امامت موقتاً خودداری می‌کردند.^{۴۸} علاوه بر این، وکلای مناطق مختلف که تا کنون مبالغ جمع شده را از طریق یکی از این دو تن به حضور امام ارسال می‌کردند، اکنون نمی‌دانستند چه کنند.^{۴۹} امام علیه السلام در این مسأله جانب «علی بن جعفر همانی» را گرفته و از وکلای خود در مناطق مختلف خواستند که برای ارتباطات خود با ایشان و ارسال وجوه شرعی از کانال «فارس بن حاتم» استفاده نکنند. در عین حال، در همان دستورالعمل با روشن‌بینی آشکار، به وکلای خود دستور دادند که این دستور ایشان را محرمانه نگاه داشته و از تحریک فارس خودداری کنند.^{۵۰} راز این دستور امام آن بود که فارس مردی متفقد، و کانال ارتباطی اصلی میان امام و شیعیان مناطق جبال (بخش مرکزی و غربی ایران) بود که وجوه شرعی خود را معمولاً از راه او برای امام می‌فرستادند.^{۵۱} پس از این جریان فارس بر خلاف دستور امام، همچنان به دریافت وجوه شرعی از آن مناطق ادامه می‌داد. تنها فرقی که پیدا شده بود این بود که دیگر آنها را خدمت امام علیه السلام نمی‌فرستاد.^{۵۲} اندکی بعد، امام علیه السلام تصمیم گرفتند که دستور خود را رسماً به اطلاع پیروان خود برسانند و از وکلای خود بخواهند که صریحاً به شیعیان اعلام کنند که فارس وکیل ایشان نیست و کسی نباید وجوه شرعی مربوط به امام را در اختیار او قرار دهد.^{۵۳} سرانجام امام علیه السلام با صدور دو مکتوب، که یکی از آن دو، تاریخ سه‌شنبه ۹ ربیع الاول سال ۲۵۰ ق دارد^{۵۴} فارس را لعن و از وکالت عزل کردند. از این به بعد، فارس علناً شروع به مبارزه علیه امام علیه السلام کرد. منابع موجود چیزی از جزئیات کارها و اقدامات او به دست نمی‌دهند، جز آن‌که او به فسادانگیزی پرداخته و شیعیان را به بدعت فرا می‌خوانده و می‌کوشیده است آنان را دور خود جمع کند.^{۵۵} در پیام امام علیه السلام به یکی از پیروانشان که آن هنگام از مناطق مرکزی ایران به سامرا آمده بود، ذکر شده که فارس «سخنی پلید» گفته بود.^{۵۶} شدت حساسیت و اهمیت مسأله از تصمیم بعدی امام علیه السلام دانسته می‌شود که دستور فرمودند این شخص به قتل رسانده شود و برای قاتل وی بهشت را ضمانت کردند؛ و سپس شخصی از اصحاب خود را به نام «جنید»، مأمور این مهم نمودند. جنید گوید: امام هادی علیه السلام مرا احضار کرد و به قتل فارس بن حاتم قزوینی لعنه الله، امر فرمود و چند درهم نیز برای خرید سلاح به من داد. با آن درهم‌ها، ابتدا شمشیری تهیه کردم، ولی حضرت فرمود سلاح دیگری تهیه کن! از این رو به جای آن،



ساطوری تهیه کردم و شبانگاه بین نماز مغرب و عشا، در حالی که فارس از مسجد خارج شده بود، با دو ضربه وی را از پای درآوردم و ساطور را به کناری انداختم. وقتی مردم با این صحنه مواجه شدند، از آن جا که جز من کسی در نزدیکی جنازه فارس نبود مرا دستگیر کردند، ولی بعد از جست و جوی فراوان در کوچه ها و خانه های اطراف هیچ اثری از ساطور نیافتند! ^{۵۷} آن سان که از نقل کلینی و مفید برمی آید، جنید از این حادثه جان سالم به در برده و احسان و لطف و تفضل امام هادی و عسکری علیهما السلام بر وی مستدام بوده است. حسن بن محمد اشعری گوید: «امام عسکری علیه السلام همواره نسبت به تأمین معاش جنید و ابوالحسن و شخصی دیگر، دستور می دادند. پس از شهادت آن حضرت، دستوری جدید از سوی صاحب الامر علیه السلام صادر شد، ولی درباره جنید چیزی نفرموده بودند و این امر باعث نگرانی من شد. پس از چندی که خبر درگذشت جنید به گوشم رسید، سر سکوت حضرت را درباره ادامه پرداخت مستمری به جنید فهمیدم». ^{۵۸}

از مجموع برخوردهای امام هادی علیه السلام با فارس بن حاتم قزوینی، می توان نکاتی کلیدی را در بحث شیوه برخورد ائمه علیهم السلام با خائنین از وکلا و نمایندگان شان استنتاج نمود. برخی از این نکات عبارتند از:

۱. در مواردی این چنین حادث و خطرناک، امامان شیعه علیهم السلام در برخورد با عوامل خیانت و فساد به صورت گام به گام و مرحله به مرحله برخورد کرده و با رعایت مصالح برتر، از دامن زدن به بحران امتناع می کردند. از این رو ابتدا خبر لعن و عزل و طرد فارس، نزد خواص از شیعیان اعلام، و زمانی که خود فارس پرده دری را به نهایت رساند لعن وی به صورت عمومی اعلام شد.

۲. در برخورد با عوامل خیانت و فساد این امکان وجود دارد که راهی جز حذف فیزیکی آنان وجود نداشته باشد. این نکته ای است که نمونه هایی چند برای آن در سیره معصومان علیهم السلام می توان یافت. بدین ترتیب، رهبر جامعه اسلامی این حق را خواهد داشت که در صورت لزوم، به حذف فیزیکی عوامل مفسده انگیز اقدام کند. البته این نحوه برخورد، بسته به اختلاف موارد می تواند به شدت نحوه برخورد با امثال فارس بن حاتم باشد و یا مراتب پایین تری را شامل شود. از این رو نمی توان سخن اهل تسامح و تساهل را، که طرفدار برخوردهای «مطلقاً» غیر خشن با مخالفان هستند، پذیرفت.

۳. درک حساسیت موارد و شدت خطر بعضی از عوامل خیانت و فساد همچون فارس بن حاتم، از ویژگی‌های رهبری معصوم سازمان وکالت است. امام هادی علیه السلام خطر فارس را بر ادامه روند حرکت سازمان وکالت آن‌چنان خطرناک می‌دید که برای قاتل وی بهشت را تضمین کرد و پس از انجام قتل نیز، مستمری ثابتی تا پایان حیات به جنید، قاتل فارس، پرداخت می‌شد.

در عصر امام عسکری علیه السلام نیز جریان خیانت و فساد در سازمان وکالت به وسیله برخی از وکلای آن حضرت ادامه یافت. برخورد امام علیه السلام در این مقطع همچون برخورد پدر و اجداد گرامی‌اش، هوشیارانه، به موقع و قاطع بود، به نحوی که توانست سازمان را از آسیب‌های بیشتر حفظ کند. فساد وکلاگاهی جنبه شخصی داشت و به صورت فساد اخلاقی بروز می‌نمود. از نمونه‌های قابل ذکر و در عین حال عبرت‌آموز، جریان تأسف‌بار تبانی وکیل امام عسکری علیه السلام، که مقیم در بیت شریف آن جناب بود، با خادم سفید روی این بیت برای انجام فعلی شنیع در یکی از حجرات آن بیت بود! که قبل از هر چیز، امام علیه السلام که به اذن الهی، مطلع از نیت‌ها و مافی‌الضمیر افراد بودند، به طریق خرق عادت درهای بسته را یکی پس از دیگری گشوده و با پرخاش، آن دو نفر را از آن فعل منع و امر به رعایت تقوای الهی کردند. بعد نیز بلافاصله آن وکیل عزل و اخراج و غلام نیز فروخته شد.^{۵۹} این نقل حاکی از آنست که امامان شیعه در صورت لزوم، با خرق عادت، سازمان را از سربان فساد و خیانت به آن حفظ می‌کردند و در اخراج عوامل خاطی، کوچک‌ترین تعلل را روا نمی‌دانستند.

نمونه تأسف‌بارتر از مورد یاد شده، جریان «عروة بن یحیی» معروف به «دهقان» و «نخاس» است. وی که از وکلای مورد اطمینان امام هادی علیه السلام در بغداد بود، و در عصر امام عسکری علیه السلام نیز در سمت خود باقی ماند.^{۶۰} رفته رفته طریق شقاوت و دنیاطلبی را برگزید، تا جایی که وقتی امام علیه السلام وی را به جای «ابوعلی بن راشد» به عنوان نگهبان اموال امامت برگزید، اقدام به سرقت این اموال کرد. شقاوت وی بدان حد رسید که به نقل کشی، برای ابراز دشمنی با امام علیه السلام و ناراحت کردن حضرت، اقدام به آتش زدن باقیمانده اموال نموده و سپس فرار کرد.^{۶۱}

میزان گستاخی و جسارت و نصب و عداوت وی، موجب شد امام علیه السلام با وجود تمامی

مهربانی و رافتش، دست به نفرین علیه وی بردارد و همین امر موجب شد که در همان شب، عمر وی تمام و به دوزخ روانه گردد. اقدام دیگر حضرت، اعلام لعن وی بود تا شیعیان از سرانجام کار وی مطلع، و به زلت‌پذیری طبع بشری بیشتر واقف شوند. اقدام حضرت در پاکسازی حریم سازمان وکالت از وجود چنین عنصر نامطلوبی، سلامت سازمان را در این مقطع سرنوشت‌ساز، یعنی آستانه عصر غیبت، که سازمان در حال ورود به برهه‌ای بسیار حساس بود، تضمین نمود.

در عصر غیبت صغرا، از آن‌جا که رهبری ظاهری سازمان وکالت، در دست سُفْرای ناحیه مقدسه قرار گرفت، وظیفه مقابله با برخی از وکلا که راه خیانت پیشه کردند به ظاهر با سفرا، ولی در واقع با وجود مقدس حضرت حجت‌السلام بود. اقدام امام‌علیه‌السلام در برخورد با این‌گونه وکلا غالباً به شکل صدور توقیعات و تحذیر شیعیان از اعتماد و مراجعه نزد آنان بود. البته سفرای حضرت، گاهی در برخورد با این‌گونه وکلا اقدام‌های عملی نیز انجام می‌دادند.

یکی از وکلای خائن که مدّت هفت سال از دوره غیبت صغرا را درک کرد و در سال ۲۶۷ ق درگذشت، «احمد بن هلال عبرتائی» است. وی از اصحاب امام هادی‌علیه‌السلام و امام عسکری‌علیه‌السلام بود^{۶۲} و شیخ طوسی وی را در زمره وکلای مذموم پیش از غیبت برشمرده^{۶۳} و به گفته نجاشی، سخنان ملامت‌آمیزی از ناحیه امام عسکری در حق وی صادر شده است.^{۶۴} پس از شروع غیبت صغرا، وی احتمالاً وظایفی را در سازمان وکالت به انجام می‌رسانده است،^{۶۵} ولی به سبب تمرد از دستورات ناحیه مقدسه و تصرف بی‌جا در امور و مخالفت با سفیر دوم، مشمول نفرین و لعن حضرت ولی‌عصر‌علیه‌السلام واقع شد و از سازمان وکالت مطرود گشت، و نهایتاً با دعای آن حضرت عمرش منقطع شد.^{۶۶} نکته قابل تأمل درباره وی آن است که او به لحاظ ظاهر عرفانی و اعمال صوفیانه، نظیر ۵۴ سفر حج، که بیست‌تای آن با پای پیاده بوده! نزد شیعیان عراق جایگاه خاصی یافته بود.^{۶۷} از این رو، هنگامی که توقیع ناحیه مقدسه به دست «قاسم بن علاء» به شیعیان عرضه شد که: «احذروا الصوفی التصنع» (از صوفی ریاکار دوری کنید) قبول این سخن بر بسیاری دشوار بود و قاسم بن علاء تقاضا کردند مجدداً درباره وی از ناحیه مقدسه استفسار نماید. در پی آن توقیع دیگری به این مضمون صادر شد که: چون احمد بن هلال در امور

ما، بدون اذن و رضایت ما، دخالت می‌کرد و طبق هوی و خواست خود عمل می‌نمود، به دعای ما، خداوند عمرش را منقطع کرد...^{۶۸} جالب آن است که با این وجود، هنوز تعدادی از شیعیان در تردید نسبت به وی باقی ماندند.^{۶۹} به همین دلیل توقیع سومی درباره وی صادر شد. در این توقیع و با دهقان (عروة بن یحیی) قیاس شده بود که مدت مدیدی در خدمت امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بود، ولی عاقبت به طریق انحراف گرائید و به نفرین امام عسکری علیه السلام عمرش منقطع شد. با این توقیع بود که زمینه برای قبول وضعیت پیش آمده درباره «احمد بن هلال» نزد همه شیعیان فراهم شد.^{۷۰} تأمل در مجموع قضایا و توقیعات مربوط به احمد بن هلال، نقش مهم امام علیه السلام در عصر غیبت صغرا، در تثبیت جایگاه سازمان وکالت و پاکسازی آن از عناصر مخرب، و توجیه شیعیان نسبت به انحراف و فساد وکلای سابقه‌داری همچون «احمد بن هلال» را به خوبی تبیین می‌کند. علاوه بر آن که نقش سفرا و ابوابی که واسطه صدور این توقیعات و تنویر اذهان شیعیان بودند نیز قابل انکار نیست.

در این جا اشاره به این نکته بی‌مناسبت نیست که، شیخ طوسی در بخش مربوط به مدعیان دروغین باییت در عصر غیبت، اشاره به نام «احمد بن هلال کرخی» کرده است. وی به معارضه با سفیر دوم برخواست و سفارت وی را انکار کرد. شیخ طوسی در این باره به توقیعی اشاره کرده که به دست «حسین بن روح» صادر، و لعن و برائت وی به همراه عده‌ای دیگر اعلام شده است.^{۷۱} گرچه برخی از محققان معتقد به تعدد شخصیت وی نسبت به «احمد بن هلال عبرتایی» سابق الذکر هستند،^{۷۲} اما با قرآینی که در فصل مربوط ارائه خواهیم کرد، می‌توانیم از نظریه وحدت این دو شخصیت دفاع کنیم.^{۷۳} به نظر ما «احمد بن هلال» همان شخصیتی است که در دوره امام عسکری علیه السلام و در اوایل عصر غیبت صغرا به وکالت مشغول بوده، ولی در عصر سفیر دوم به مخالفت با وی برخاست و مدعی نیابت و باییت شد و لذا چنین توقیعی در ذم و لعن وی صادر شد.^{۷۴} شخصیت دیگری که سابقه وکالت داشته و وی نیز سرانجام راه خیانت پیش گرفت و جزو معارضین با سفیر دوم درآمد «محمد بن علی بن بلال» بود که معمولاً به «باللی» موسوم است. وی در زمره وکلای اصلی بغداد، و مرتبط با امام دهم و یازدهم علیه السلام بود؛^{۷۵} ولی در عصر سفیر دوم منکر سفارت وی شد و خود مدعی نیابت گشت و وجوه شرعی

را نزد خود نگاه داشت و از تحویل آنها به «ابوجعفر عمری» سرباز زد.^{۷۶} شیوه برخورد سفیر با وی به طرق مختلف بود؛ از جمله، ترتیب دادن ملاقاتی سری بین امام دوازدهم علیه السلام و او، تا به وی ثابت شود که از جانب امام عمل می‌کند. ابوجعفر او را به منزلی برد که امام علیه السلام در آنجا حضور داشت و به وی دستور داد که اموال را به ابوجعفر تحویل دهد؛ ولی وی در این امر تعلل ورزید! از همین رو ابوجعفر روزی شخصاً به مجلسی که وی و پیروانش در آن حاضر بودند، رفت و وی را با سوگند دادن به خدا مورد خطاب قرار داد که: آیا امام به تو دستور نداد اموال و وجوه شرعی را تحویل من دهی؟ و او چاره‌ای جز تصدیق نداشت؛ و همین امر، موجب بازگشت برخی از پیروانش از اعتقاد به نیابت وی شد.^{۷۷} بدین ترتیب، وی نتوانست خلل زیادی در حرکت سازمان وکالت ایجاد کند. وی نیز جزو چند نفری است که در توقیع مربوط به لعن شلمغانی، از آنان نام برده شده است.

آخرین نمونه از موارد خیانت مالی و فساد عقیدتی در سازمان وکالت در عصر غیبت صغرا، مربوط به وکیل برجسته عصر سفارت «حسین بن روح نوبختی»، یعنی «محمد بن ابی‌العزاق» معروف به «شلمغانی» است. وی از دستیاران سفیر سوم در بغداد و ناظر بر کار وکلای کوفه بود،^{۷۸} ولی از آنجا که در جاه‌طلبی بی‌صبرانه سیاسی، شهره بود لذا دستورات امام عصر علیه السلام را نادیده انگاشت و به دنبال دیگر گروه‌ها رفت تا به اهداف شوم خود جامه عمل بپوشاند. وی رفته رفته عقاید انحرافی خود را در قالب عقیده به حلول خدا در ابدان انبیا و ائمه علیهم السلام و سپس در بدن خودش ظاهر کرد!^{۷۹} پس از بروز و کشف عقاید انحرافی وی، این وظیفه رهبری سازمان وکالت بود که به صورت جدی برای مقابله با وی وارد عمل شود؛ به خصوص که او به سبب نمایندگی و وکالتش از جانب سفیر سوم، در بعضی طوایف شیعی هم چون بنی‌بسطام، به شدت آنها را تحت تأثیر عقاید انحرافی و باطل خویش قرار داده بود.

اولین اقدام ابن روح علیه شلمغانی، برکناری وی از سمت وکالت بود. سپس الحادی بودن عقاید شلمغانی را در همه جا منتشر ساخت، و همین‌طور از وکلا خواست تا روابط خود را با وی قطع کنند.^{۸۰} پس از محبوس شدن ابن روح در سال ۳۱۲ ق شلمغانی غیبت سفیر را مغتنم شمرده و اقدامات خود را گسترش بخشید و سعی داشت خود را سفیر

واقعی ناحیه مقدسه معرفی کند.^{۸۱} بنابر این لازم بود که امام علیه السلام به عنوان رهبر سازمان وکالت، وارد عمل شده و امامیه را که تا آن زمان جوابی از امام خود در رابطه با ادعاهای شلمغانی دریافت نکرده بودند، با توقیعی از ماهیت شلمغانی و دعاوی باطلش بیاگاهاند. این توقیع از زندان، به وسیله ابن روح به دستیارش، «محمد بن همّام» تحویل داده شد تا بین شیعیان منتشر سازد. او نیز آن را شخصاً بین وکلای بغداد منتشر کرد و برای وکلای سایر شهرها هم فرستاد تا در میان تمامی امامیه شهرت یافت. مضمون این توقیع عبارت بود از بیان دروغ‌پردازی و انحراف شلمغانی، ارتداد وی، بطلان دعاوی، تحذیر شیعیان از هر گونه رابطه با شلمغانی، و لعن بر او و پیروانش و کسانی که با وجود صدور این توقیع، پیوند خود را با او ادامه دهند. در نهایت نیز امام علیه السلام وی را در عداد شریعی و مُمَیّری و هلالی و بلالی برشمرده و برائت خود از او و همگنانش را اعلام فرموده بود.^{۸۲} اقدام دیگر ابن روح در مقابله با شلمغانی، فاش ساختن ادعای وی حتی برای عباسیان بود؛ و لذا در سال ۳۱۳ ق خاقانی وزیر کوشید تا او را دستگیر کند ولی وی به موصل گریخت.^{۸۳} سرانجام در سال ۳۲۳ ق پس از یک سلسله درگیری‌ها با هواداران شلمغانی، خود وی نیز دستگیر و به همراه بعضی از پیروانش هم چون «ابن ابی‌عون» شکنجه و اعدام، و اجسادشان در سمت غربی بغداد در مقرّ دار الشرطه سوزانده شد.^{۸۴} بدین ترتیب، عنصر فاسد و خطرناکی که با سوء استفاده از سابقه عضویتش در سازمان وکالت، سعی در اغوای شیعیان و جلب آنان به سوی خویش، و محقّق نمودن اهداف و نیات جاه‌طلبانه‌اش داشت، با اقدامات و تدابیر رهبری سازمان، اعمّ از توقیعات امام دوازدهم علیه السلام و برخوردها و اقدامات سفیر سوم و همکاری دستیارانش، از صحنه قلمرو فعالیت سازمان وکالت حذف و راه برای ادامه حرکت این سازمان در سال‌های پایانی عمر آن هموار شد.

۲.۳.۱.۴. شیوه‌های برخورد امامان شیعه علیهم السلام با مدعیان دروغین وکالت و بایّت

گروه‌های منحرف دیگری نیز در کنار وکلای خائن و فاسد، موانعی را بر سر راه حرکت سازمان وکالت ایجاد می‌کردند. اینان همان مدعیان دروغین وکالت و بایّت بودند. تا جایی که تاریخ و روایات گواهی می‌دهند، از عصر امام رضا علیه السلام به بعد و در عصر غیبت

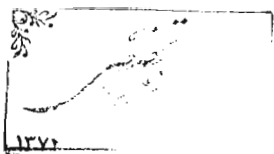
صغرا، چندین نفر به دروغ، ادعای وکالت و باییت امام معصوم (ع) را کرده‌اند. اوج این دعاوی مربوط به عصر غیبت امام معصوم (ع) است و دلیل آن نیز روشن است؛ چرا که با عدم حضور امام، امکان این چنین دروغ‌پردازی‌ها بیشتر بود. در عصر امامین عسکریین (ع) نیز به لحاظ محدودیت ایجاد شده برای آنان، و شرایط خاص سیاسی - اجتماعی آن عصر، زمینه این دعاوی وجود داشت. از این رو، تعدادی نه تنها ادعای دروغین باییت امام معصوم (ع) را سر می‌دادند، بلکه معمولاً پا را فراتر گذاشته و مدعی نبوت و مانند آن نیز می‌شدند. امامان معصوم (ع) در نقش رهبری‌کنندگان جامعه شیعه و تعیین‌کنندگان ابواب و سفرا و وکلا، می‌بایستی کذب این دعاوی را تبیین و اذهان جامعه شیعه و غیر شیعه را نسبت به ماهیت حقیقی این دروغ‌پردازان روشن سازند. این کار معمولاً با بیان کذب بودن دعاوی آنان، اعلام لعن و طرد آنها، دستور به اصحاب و پیروان برای تبری و دوری‌گزینی از آنان و گاه (در صورت شدت خطر) با دستور قتل و حذف فیزیکی ایشان صورت می‌گرفت.

از جمله این مدعیان دروغین در عصر امام رضا (ع)، «محمد بن فرات» بود. بنا بر نقل کُشی، وی ادعای باییت امام رضا (ع) را داشت و سپس ادعای نبوت را مطرح کرد. امام رضا (ع) در مقابله با وی، ابتدا به طریق ملاطفت و با شیوه‌های ارشادی وارد شده و سعی در هدایت او داشتند؛ از جمله در یک مورد با فرستادن سجاده و مقداری خرما، به وی فهماندند که رضایت امام (ع) در آن است که او دست از دعاوی باطل خویش برداشته و وظایف شرعی از جمله نماز را انجام داده و از شرب خمر دست بکشد. در کنار آن نیز روشن‌گری‌هایی در راستای افشای ماهیت او برای شیعیان داشتند؛ ولی با ادامه انحراف وی، حضرت او را مشمول لعن و نفرین خود قرار داد و سرانجام وی به شکل فجیعی به دست «ابراهیم بن شکله» کشته شد.^{۸۵}

«ابوعبدالله احمد بن محمد سیاری» نیز دیگر از این دسته افراد است که در عصر امام جواد (ع) به دروغ مدعی وکالت و باییت از سوی آن جناب شد و اموال و وجوه شرعی را نیز به همین عنوان از شیعیان دریافت می‌کرد. امام جواد (ع) در مقابله با وی، در پاسخ بعضی از شیعیان که درباره ادعای وکالت و باییت سیاری پرسیده بودند، چنین مرقوم فرمود: «انه ليس في المكان الذي ادّعا لنفسه وأن لا تدفعوا اليه شيئاً».^{۸۶}

در عصر امام هادی علیه السلام نیز چندین تن به ناگاه مدعی باییت آن جناب شدند. برخی از اینان در عصر غیبت صغرا هم به این دعاوی باطل خود ادامه دادند. اسامی اینها طبق نقل کُشی، عبارت است از: «علی بن حَسْکَة حَوار قمی»،^{۸۷} «قاسم بن یقَظین قمی شعرانی»،^{۸۸} «حسن بن محمد بن بابای قمی»،^{۸۹} «محمد بن نُصَیر نمیری فهری»^{۹۰} و برخی مثل: «موسی سَوَاق»^{۹۱} و «محمد بن موسی شریقی».^{۹۲} وجه مشترک اینها، عقاید غلوآمیزشان درباره امامان شیعه علیهم السلام، تعطیلی اعمال و فرائض و احیاناً فسادهای اخلاقی و جنسی بود. اینان فرائض دینی، هم چون نماز و زکات و... را نه به معنی حقیقی، بلکه کنایه از افراد و رجالی می دانستند که تمثّل و تجسّم این اعمالند. همین طور، امام معصوم علیه السلام را موجودی قدیم و ازلی می پنداشتند و خود را نمایندگان و انبیا و یا ابواب آن موجودات ازلی معرفی می کردند.^{۹۳} و قراین حکایت از آن دارد که با این دعاوی دروغین، اموال و جوه شرعی را که باید در مجرای صحیح خود، یعنی در دست کارگزاران سازمان وکالت قرار می گرفت، از شیعیان اخذ کرده و مصرف می کردند.^{۹۴} برخی از آنان همچون «محمد بن نصیر»، علاوه بر این دعاوی و افعال باطل، اعمال شنیع اخلاقی و جنسی نیز مرتکب شده و حتی دست به توجیه این اعمال نیز می زدند در مکتب وی برخی از محرمات جنسی در شرع اسلام، حلال اعلام شده بود!^{۹۵}

این افراد جامعه شیعی آن عصر را از جهات فکری، اعتقادی و فرهنگی در خطر قرار داده بودند. همچنین سلامت اقتصادی و حیثیت سازمان وکالت را در مخاطره افکنده بودند. از این رو امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام، و در عصر غیبت صغری امام عصر علیه السلام، به طور جدّی به ایضاح چهره کریه این افراد فاسد و منحرف اقدام کردند و حتی بعضی از اصحاب خود را به برخورد جدّی فیزیکی با آنان مأمور کردند.^{۹۶} اعلام لعن و تبرّی از آنان از سوی ائمه علیهم السلام و دستور اعلام این لعن و تبرّی به تمامی شیعیان، بهترین شیوه برخورد با این افراد بود. امام هادی علیه السلام طی مکتوبی، با لعن «قاسم یقَظینی» و «علی بن حَسْکَة قمی» چنین نگاشت: «إِنَّ شَيْطَانًا تَرَائِي لِلْقَاسِمِ فَيُوحِي إِلَيْهِ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...».^{۹۷} و در پاسخ برخی از شیعیان که درباره ادعای باطل «علی بن حَسْکَة» مبنی بر الوهیت امام و باییت و نبوت خودش و سایر عقاید انحرافی او سؤال کرده بودند چنین نگاشت: «...ابن حَسْکَة که لعن خدا بر او باد، دروغ می گوید؛ من وی را جزو موالی



و شیعیان خود نمی‌شناسم... و از آنچه می‌گوید به خدا تبرّی می‌جویم... از آنان دوری گزینید و در مکان‌ها و راه‌های تنگ ایشان را محصور سازید، و اگر کسی از آنها را در خلوت یافتید سرشان را با سنگ بشکنید...»^{۹۸} شبیه این دستور نیز درباره «محمد بن نصیر» و «ابن بابا» از سوی امام عسکری علیه السلام صادر شد.^{۹۹} همین‌طور آن حضرت در پاسخ به استفسار برخی از شیعیان درباره عقاید علی بن حسکه و قاسم یقطینی، چنین نگاشت: «ایس هذا دیننا فاعتزله».^{۱۰۰}

با شروع عصر غیبت صغرا، با توجه به عدم حضور امام در متن جامعه، و وجود زمینه برای بروز مدعیان دروغین وکالت و بایّت، در طول دوره هفتاد ساله غیبت صغرا، چندین تن در این عرصه بروز کردند. یکی از عوامل بروز این افراد، جایگاه ممتاز سفرا و ابواب در این عصر بود. تمامی اموال و وجوه شرعی ارسالی از سوی نمایندگان سازمان وکالت، به دست باب و سفیر حضرت حجت علیه السلام می‌رسید. از این رو اگر ادعای بایّت این مدعیان دروغین در جامعه شیعه پذیرفته می‌شد، این امر به سرازیر شدن وجوه شرعی به جیب آنها، و همین‌طور شهرت و عظمت حاصل از مقام نیابت منتهی می‌گشت.

اولین کسی که در عصر غیبت صغرا، به دروغ مدعی بایّت و نیابت حضرت مهدی علیه السلام شد، شخصی است به نام «ابو محمد شریعی». بنابه نقل شیخ طوسی، وی پس از ابراز این ادعا، از سوی ناحیه مقدسه مورد لعن و تبرّی واقع شد و در پی آن، شیعه نیز از وی تبرّی جسته و او را لعن کرده و کذب مدعایش، با توجه به اشتها صداقت سفیر امام علیه السلام، بر آنان روشن گشت. وی نهایتاً به کفر و الحاد روی آورد!^{۱۰۱}

دیگر مدعی دروغین بایّت در این عصر، «محمد بن تُصَیْر مُمیری» بود که درباره وی سخن گفتیم. وی علاوه بر امام عسکری علیه السلام از جانب حضرت مهدی علیه السلام نیز مورد لعن و تبرّی واقع شد.^{۱۰۲} همچنین گذشت که «احمد بن هلال» و «محمد بن بلال» نیز با وجود سابقه وکالت، از مدعیان دروغین بایّت و از معارضین سفیر دوم در عصر غیبت صغری بودند و توقیع‌هایی از سوی ناحیه مقدسه در لعن و تبرّی از آنان صادر گشت.^{۱۰۳}

در عصر سفیر دوم، دو تن دیگر به نام‌های «اسحاق احمر» و «باقطنی»، مدعی بایّت و سفارت شدند. گرچه خبری دالّ بر برخورد مستقیم ناحیه مقدسه یا سفیر دوم با اینان

به دست ما نرسیده، ولی از نقل مربوط به «احمد دینوری» چنین استفاده می‌شود که نفس حضور سفیر دوم در بغداد، و ارائه بعضی از امور خارق عادت با عنایت و امداد ناحیه مقدسه، موجب شد شیعیان رفته رفته به کذب مدّعی این دو تن واقف شوند. علاوه بر آنکه، بروز برخی از کارهای خلاف مروّت و دور از شأن سفیر واقعی امام علیه السلام، در دوری‌گزینی شیعیان از اینان مؤثر بود.^{۱۰۴}

دیگر مدعی دروغین سفارت و بایّت در این عصر، نواده سفیر اوّل و برادرزاده سفیر دوم، یعنی «محمد بن احمد بن عثمان» معروف به «ابوبکر بغدادی» بود. وی با توجه به انتسابش به بیت جلیل سفیر اول، نزد شیعیان دارای وجهه‌ای بود؛ از این رو بر سفیر دوم بود که ماهیت حقیقی وی را بر شیعیان معلوم کند. نمونه‌ای از این افشاگری را شیخ طوسی نقل کرده است؛ در یک مجلس علمی که سفیر دوم به همراه جمعی از بزرگان شیعه حضور داشت، هنگامی که این مدعی دروغین بایّت وارد شد سفیر به حضار گفت: «ساکت باشید که این فرد جزو گروه شما نیست». یکی از پیروان وی «ابودلف کاتب» بود که وی نیز پس از ابوبکر بغدادی ادعای دروغین بایّت و نیابت را سر داد، ولی با توجه به اشتهار وی در نزد شیعیان به قلّت عقل و جنون، کارش پیش نرفت.^{۱۰۵}

در عصر سفیر سوم نیز دو تن به نام‌های «حسین بن منصور حلاج» و «شلمغانی» به معارضة با وی و طرح دعوی دروغین بایّت از جانب امام مهدی علیه السلام پرداختند. درباره شلمغانی سخن گفتیم؛ اما حسین بن منصور حلاج، همان صوفی معروف، نیز با توجه به آگاهی شیعه از صداقت سفیر سوم و کذب ادعای وی، موفقیت زیادی کسب نکرد؛ علاوه بر آنکه اقدامات برخی از سران شیعه نظیر «ابوسهل نوبختی» و «علی بن بابویه» نیز در رسوایی‌اش مؤثر بود. سرانجام، اعلام لعن وی از سوی امام عصر علیه السلام، و استفاده ابن روح از ابزار حکومتی در از بین بردن وی، توانست ریشه این درخت فاسد را در سال‌های پایانی دوره حیات سازمان وکالت بخشکاند.^{۱۰۶}

در مجموع، بروز خوارق عادت از سوی سفرای راستین و تأییدات متعدد توسط ناحیه مقدسه نسبت به آنان، و نقش وکلای حاضر در نواحی مختلف در معرفی سفیر حقیقی امام علیه السلام، بهترین ابزار برای آگاهانیدن شیعیان از کذب دعوی این افراد بود. با توجه به آنچه در این دو قسمت گذشت، می‌توان شیوه‌های برخورد امامان

شیعه علیه السلام با جریانات انحرافی مرتبط با سازمان وکالت (اعم از وکلای خائن و فاسد، و مدعیان دروغین وکالت و باییت) را در موارد زیر خلاصه نمود:

۱. نظارت و حسابرسی نسبت به کار وکلای خائن و تبیین خیانت برای خود آنها.^{۱۰۷}
۲. بهره‌گیری از ابزار موعظه و ارشاد و نصیحت و تخویف نسبت به عقوبت الهی.^{۱۰۸}
۳. اعلام خیانت و فساد وکیل برای شیعیان و تبیین عقاید انحرافی آنان و مدعیان دروغین باییت.^{۱۰۹}
۴. اعلام لعن و تبری از وکلای خائن یا مدعیان دروغین باییت، به خواص از شیعیان.^{۱۱۰}
۵. اعلام عمومی لعن و تبری از خیانت‌کاران و دروغ‌پردازان، و تکرار این اعلام در صورت لزوم.^{۱۱۱}
۶. بهره‌گیری از خوارق عادات توسط امام علیه السلام یا سفیر و باب حضرت حجّت، در تبیین کذب مدعیان دروغین.^{۱۱۲}
۷. تأیید سفرای راستین و تثبیت این امر توسط امام علیه السلام، که طبعاً موجب رسوایی مدعیان کاذب بود.^{۱۱۳}
۸. بهره‌گیری از ابزار حکومت عباسی.^{۱۱۴}
۹. دستور ایدای منحرفان و تحریم رابطه شیعیان آنان، در موارد خاص.^{۱۱۵}
۱۰. دستور قتل و حذف فیزیکی، در موارد خاص.^{۱۱۶}
۱۱. نفرین امام علیه السلام بر منحرفان و هلاکت آنها.^{۱۱۷}
۱۲. برخورد شخصی با وکیل خاطی و عزل و اخراج وی.^{۱۱۸}

۴.۱.۴. تبیین وظایف و نظارت بر عملکرد وکلا و باب‌ها

امامان شیعه علیه السلام به حکم رهبری‌شان بر سازمان وکالت، کار تبیین وظایف و نظارت بر عملکرد وکلا و ابواب و سفرا را به عهده داشتند. بررسی نقش امامان علیه السلام در این مقوله، به خوبی مبین جایگاه والای مدیریتی آنها است. پس از تعیین و نصب وکلا، در دستورالعملی که به آنان داده می‌شد، ناحیه مأموریت ایشان تعیین، و حدود وظایفشان نیز تبیین می‌گشت. پس از عزیمت وکلا به منطقه مأموریت نیز نمایندگان سیاری از سوی

ائمّه علیهم السلام نسبت به نحوه پیشرفت کار ایشان نظارت کرده و امامان را از مشکلات احتمالی و مسایل موجود مطلع می ساختند و در صورت وجود خلل و لغزشی در کار وکلا، دستورالعمل های ارشادی یا توییحی امام به آنان واصل می شد. نظارت امامان علیهم السلام بر کار وکلا و ابواب آن چنان دقیق بود که دورترین نقاط در قلمرو سازمان وکالت نیز از چشم رهبری آن پنهان نمانده و تدبیر لازم نسبت به این مناطق در صورت لزوم انجام می گرفت. یکی از مهم ترین وظایف وکلا، جمع آوری وجوه شرعی و اخذ حقوق الهی و رساندن و تحویل آنها به دست امامان علیهم السلام یا نمایندگان خاص آنان بود. از همین رو این نکته معمولاً در رأس وظایف وکلا در دستورالعمل های ابلاغی به آنها به هنگام اعزام به محل مأموریت، قید می شد. برای نمونه، در نامه امام هادی علیه السلام خطاب به شیعیان بغداد، مدائن و قرای سواد به مناسبت نصب «ابوعلی بن راشد» به جای «علی بن حسین بن عبد ربّه» چنین آمده: «و ولیّته ما کان یتولّاه غیره من وکلائی قبلکم، لیقبض حقّی، و ارتضیّته لکم... فصیروا رحمکم الله الی الدفّع الیه ذلک...».^{۱۱۹} همین نکته در نامه حضرت به «علی بن هلال» نیز که به همین مناسبت صادر شده، آمده: «فعلیک بالطاعة له والتسلیم الیه جمیع الحقّ قبلک...».^{۱۲۰}

در نامه ارسالی امام عسکری علیه السلام به «عبدالله بن حمدویه بیهقی» به مناسبت نصب «ابراهیم بن عبده» برای وکالت در نواحی بیهق و نیشابور نیز چنین آمده: «وبعد، فقد نصبتُ لکم ابراهیم بن عبده، لیدفع الیه النواحی و اهل ناحیتک حقوقی الواجبة علیکم، و جعلتُه ثقتی و أُمینی عند موالیّ هناک فلیتقوا الله جلّ جلاله و لیؤدّوا الحقوق...».^{۱۲۱} از این نامه ها چنین بر می آید که وکلا با دستورالعمل معین و منطقه فعالیت مشخص، از جانب ائمّه علیهم السلام به نواحی اعزام می شدند.

در عصر غیبت، از آن جا که باب و سفیر ناحیه مقدسه مسئولیت ظاهری رهبری سازمان را به دوش داشت، دستورالعمل ها و شرح وظایف از سوی وی، و البته با دستور ناحیه مقدسه، به وکلا صادر می شد؛ برای نمونه، «ابوعلی محمودی» هنگامی که به همراه «جعفر بن عبدالغفار» از جانب سفیر ناحیه مقدسه به وکالت در دینور نصب و اعزام می شود، قبل از حرکت، دستورالعملی از سفیر دریافت می کند که به وی ابلاغ شده بود در ری چه کارهایی را انجام دهد؛ در حالی که منطقه مأموریت وی دینور بوده است!

یک ماه پس از ورود آنها به دینور، دستور ناحیه مقدسه مبنی بر اعزام او به ری صادر و به وی واصل می شود. این جا او سر کلمات سفیر، قبل از حرکت به سمت دینور را می فهمد.^{۱۲۲} نمونه هایی دیگر نیز از صدور دستورالعمل ها از سوی ناحیه مقدسه در عصر غیبت صغرا در منابع وجود دارد که از جمله آنها می توان به این موارد اشاره کرد: صدور توقیعات به سفرا در مورد اعلام لعن و عزل افراد منحرف، رساندن پاسخ سؤالات و حوائج شیعیان، توقف موقت اخذ وجوه شرعی در برهه خطرناکی از این عصر که جاسوسان حکومت عباسی در صدد شناسایی وکلا بودند، و لزوم نصب جانشین طبق دستور ناحیه مقدسه.^{۱۲۳}

پس از صدور دستورالعمل های مربوط به شرح وظایف وکلا، سفرا و ابواب، اقدام بعدی انمه علیه السلام نظارت دقیق بر نحوه عملکرد آنان بوده است. همان گونه که گذشت، بررسی نمونه هایی در این زمینه، میزان تبخّر امامان علیهم السلام در مدیریت این سازمان وسیع را روشن تر می کند. قبلاً نمونه ای از حساب رسی و نظارت امام صادق علیه السلام بر کار یکی از وکلایش را اشاره کردیم.^{۱۲۴} امام کاظم علیه السلام نیز در کار نظارت و رهبری امور سازمان، مسایل را کاملاً زیر نظر و کنترل داشت. در برهه ای که مراجعه مستقیم وکلا به نزد حضرت از جهات امنیتی برای خود حضرت و وکلا خطر ساز بود، با صدور دستورالعملی همه وکلا موظف شدند اموال را به «مفضل بن عمر» تحویل دهند.^{۱۲۵} در مواردی نیز خود آن جناب با رعایت جهات امنیتی اموال را تحویل می گرفت؛ برای نمونه، در یک مورد، «علی بن یقطين» و «اسماعیل بن احمد» اموالی را به همراه دو نفر به مدینه می فرستند، و خود حضرت در خارج مدینه اموال را تحویل گرفته و آن دو نفر را به عراق باز می گردانند.^{۱۲۶}

در یک مورد، آن حضرت با علم امامت، نسبت به نزدیکی زمان وفات یکی از وکلایش به نام «خالد بن نجیح» واقف شده و به وی فرمودند، رابطات را با کسانی که با آنان مرتبط هستی قطع کن، و آنچه از وجوه شرعی در نزد تو است برایم ارسال، و دیگر از کسی چیزی قبول نکن تا نامه ام به دستت برسد! و پس از پانزده روز وکیل مزبور درگذشت.^{۱۲۷}

امام رضا علیه السلام نیز در مواجهه با عملکرد وکلای خود، با دقت امور سازمان را زیر نظر

داشت. جریان منحرف و اقفیه، هر چند موجب وارد آمدن لطماتی به سازمان وکالت شد، ولی با درایت امام علیه السلام مجدداً امور سازمان در حرکت طبیعی خود ادامه مسیر داد. در این برهه نقش نظارتی امام علیه السلام در محدود کردن فعالیت این وکلای خائن و ممانعت از گرایش دیگر وکلا و شیعیان به آنان قابل انکار نیست.^{۱۲۸}

امام جواد علیه السلام نیز با نظارت دقیق بر کار سازمان، موجب تقویت و گسترش آن در عصر خود شد. این نظارت و کنترل، دورترین نقاط در قلمرو سازمان وکالت را نیز دربرمی گرفت؛ برای نمونه، آن جناب دو وکیل و نماینده سیار به نام‌های «مسافر» و «میمون» به نواحی مرکزی ایران، از جمله قم، ارسال فرمود تا ضمن تماس با وکیل‌های مقیم، وجوه شرعی جمع شده در نزد آنان را نیز اخذ و به نزد حضرت ببرند. «زکریا بن آدم» که وکیل برجسته حضرت در قم بود، به علت مشاهده اختلافی که بین این دو نماینده سیار بروز کرد از تحویل وجوه شرعی خودداری نمود. این امر موجب شد امام علیه السلام از طریق «احمد بن محمد بن عیسی قمی» پیامی به زکریا مبنی بر لزوم ارسال وجوه شرعی بفرستد.^{۱۲۹} همین طور طبق نقل کلینی، آن جناب بر خیانت «صالح بن محمد بن سهل همدانی» که وکیل وقف در قم بود اطلاع یافته و به یکی از شیعیان در این خصوص شکوه نموده است.^{۱۳۰}

شواهدی نیز تصریح به نظارت دقیق امام هادی علیه السلام بر کار وکلای خود دارند؛ برای نمونه، دو وکیل امام هادی علیه السلام در کوفه و نواحی بغداد و مدائن و قرای سواد، یعنی «ایوب بن نوح بن دراج» (که وکیل کوفه بود) و «ابوعلی بن راشد» (که وکیل بغداد و مدائن و قرای سواد بود) در بعضی از مسئولیت‌ها، دچار خلط عملکرد شدند: گاهی «ایوب بن نوح» از شیعیان نواحی مربوط به قلمرو ابوعلی، وجوه شرعی را اخذ کرده و با آنان مرتبط می‌شد؛ و گاه نیز ابوعلی با شیعیان کوفه ارتباط برقرار می‌کرد! این امر موجب بروز مشکلاتی شده بود، و بالاتر از همه، ساختار امنیتی حاکم بر سازمان را دچار خدشه می‌کرد؛ و به هر حال با نظم و سامان‌مندی مطلوب در کار سازمان وکالت منافات داشت. از این رو، امام هادی علیه السلام طی نامه‌ای به این دو وکیل، آنها را از دخالت در امور مربوط به قلمرو دیگری شدیداً نهی، و پیامدهای این امر را برشمرد. متن این نامه، طبق نقل کشی، چنین است:

«و انا آمرک یا ایوب بن نوح ان تقطع الاکثار بینک و بین ابی علی، و ان یلزم کلّ واحد منکم ما وُکِّل به و أمر بالقیام فیہ بأمر ناحیته، فانکم اذا انتهیتُم الی کلّ ما أمرتم به استغنیتم بذلک عن معاودتی، و آمرک یا ابا علی بمثل ما آمرک یا ایوب أن لا تقبل من أحد من اهل بغداد و المدائن شیئاً یحملونه، و لا تلی لهم استیذاناً علیّ و مؤمن أتاک بشیء من غیر اهل ناحیتک أن یصیرہ الی الموکِّل بناحیته، و آمرک یا ابا علی فی ذلک بمثل ما أمرتُ به ایوب، و یُقْبَلُ کلّ واحد منکم قبل ما أمرته به...».^{۱۳۱}

در درگیری بین دو تن از وکلای سرشناس امام هادی علیه‌السلام در سامرا نیز، نقش نظارتی و مدیریتی حضرت موجب شد سازمان وکالت از پی آمدهای خطرناک اختلاف دو وکیل برجسته محفوظ بماند. درگیری بین «علی بن جعفر همانی» و «فارس بن حاتم قزوینی» موجب شد شیعیان دچار بدبینی و تحیر نسبت به وکلای حضرت شده و موقتاً از پرداخت وجوه شرعی خودداری نمایند. امام علیه‌السلام در اقداماتی که علیه فارس انجام داد رفته رفته وی را از صحنه وکالت اخراج، و امور را به علی بن جعفر محوّل نمودند. آن حضرت در پاسخ استفسار «ابراهیم بن محمد همدانی» درباره این دو نفر، حق را به جانب علی بن جعفر دانسته و فرمود: «... این چیزی نیست که نیازمند به سؤال باشد». در اقدام حضرت علیه فارس، برخی از نمایندگان سرشناس حضرت، و باب آن جناب، یعنی «عثمان بن سعید عمری» نیز کمک شایانی کردند؛ از جمله در یک مورد، با تدبیر عثمان بن سعید، اموال ارسالی از ناحیه جبال برای فارس، با آگاهانیدن وکیلی که قصد ملاقات با فارس را داشت، استخلاص و به دست فارس نرسید.^{۱۳۲}

این نظارت دقیق امامان شیعه علیهم‌السلام بر کار وکلا، در عصر امام عسکری نیز ادامه یافت. البته در کار کنترل امور وکلا، علم الهی ائمه علیهم‌السلام نیز دخیل بود. بنابه نقل ابن شهر آشوب، آن حضرت داوود بن اسود را مأمور می‌نماید که قطعه چوب مدوّری را که حاوی نامه‌هایی به عثمان بن سعید بود به او برساند! بر اثر بی احتیاطی وی، آن چوب در حادثه‌ای شکسته و نامه‌ها بیرون می‌ریزند. وی سریعاً آنها را جمع کرده و به نزد حضرت می‌آید. قبل از هر سخنی، آن جناب از آن جریان خبر داده و وی را به سبب بی احتیاطی مورد ملامت قرار می‌دهند.^{۱۳۳} در مورد وکیل فاسد الاخلاق امام عسکری علیه‌السلام که قصد انجام عمل شیعی با خادم حضرت در بیت ایشان را داشت نیز علم امامت موجب شد

که حضرت از جریان آگاه و قبل از انجام هر عملی، آنان را مورد عتاب قرار داده و وکیل اخراج و خادم نیز فروخته شود.^{۱۳۴}

نظارت آن جناب بر وکلای دورترین مناطق شیعه‌نشین، همچون نیشابور نیز به همان دقت نظارتش بر وکیل ساکن در بیتش بود. برای نمونه، در پی ارسال وکیلی به نام «ایوب بن ناب» برای وکالت در نیشابور، با توجه به هم‌نشینی وی با جمعی از غلات و مقوضه نیشابور، گروه «فضل بن شاذان» وی را مورد بی‌مهری قرار دادند و از پرداخت وجوه شرعی به وی خودداری کردند. با این برخوردها و درگیری‌ها بین دو گروه شیعه، و به خصوص مشکلات موجود برای وکیل حضرت، آن جناب لازم دید نامه‌ای به فضل بن شاذان در این باره بنویسد.^{۱۳۵} البته این نامه پس از آن صادر شد که نامه‌های شکوه‌آمیز وکیل اعزامی به نیشابور و دوستانش درباره فضل بن شاذان و پیروان او به دست حضرت رسید. امام علیه السلام «ابراهیم بن عبده» را به نیشابور اعزام نمود و برای آن‌که مشکلات وکیل قبلی پیش نیاید، طی نامه مفصلی به نماینده خود در نیشابور، یعنی «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری»، که آن زمان در سامرا بود، موارد متعددی را تذکر دادند. در انتهای همین نامه خطاب به اسحاق بن اسماعیل آمده که:

«فلا تخرجن من البلد حتى تلقى العمري رضى الله عنه برضاى عنه، و تسلّم عليه و

تعرفه و يعرفك فانه الطاهر الأمين العفيف القريب منا و إلينا...».^{۱۳۶}

بررسی و تحلیل این موارد، به خوبی حاکی از کیفیت نقش مدیرینی و نظارتی امامان معصوم علیهم السلام در رأس سازمان وکالت است.

در عصر غیبت صغریا، امام عصر علیه السلام و باب‌ها و سفرای آن جناب، نظارت و کنترل نسبت به عملکرد وکلا را بر عهده داشتند. این نظارت از مهم‌ترین و کلی‌ترین امور همچون نصب باب و سفیر، تا موارد جزئی هم‌چون تذکر به یک وکیل درباره کیسه پول یا کالای فراموش شده برای تحویل به ناحیه مقدسه را شامل می‌شد. پس از رحلت امام عسکری علیه السلام و ورود هیئتی از قمیین به سامرا برای تحویل وجوه شرعی به امام علیه السلام، ضمن ملاقاتی که بین آنها و امام دوازدهم علیه السلام، پس از تحمل برخی دشواری‌ها، رخ داد، امام علیه السلام از نصب سفیر اول در بغداد به آنان خبر داد.^{۱۳۷} با رحلت سفیر اول، آن حضرت نامه تعزیتی به فرزندش نوشت و وی را به جای پدر نصب کرد.^{۱۳۸} با نزدیک شدن زمان

درگذشت سفیر دوم، باز به امر ناحیه مقدسه، «حسین بن روح» به سفارت منصوب شد.^{۱۳۹} پس از پایان سفارت وی، سفیر چهارم نیز به دستور مستقیم ناحیه مقدسه به سفارت منصوب گشت.^{۱۴۰}

در راستای نقش نظارت و اداره سازمان توسط امام دوازدهم علیه السلام، پس از درگذشت یک وکیل، وکیل دیگری به جای وی نصب و تذکرات لازم به او داده می شد؛ برای نمونه، از نصب «محمد بن ابراهیم بن مهزیار»^{۱۴۱} و «حسن بن قاسم بن علا»^{۱۴۲} به جای پدرانشان می توان نام برد.

در صورت بروز خطر برای سازمان وکالت، نظارت و کنترل دقیق امام علیه السلام موجب می شد که آن خطر رفع، و سازمان از هر گونه آسیبی مصون بماند؛ برای نمونه، پس از آن که «عبید الله بن سلیمان وزیر» تصمیم به شناسایی و دستگیری وکلا گرفت، امام علیه السلام طی توقیعی، همه وکلا را از اخذ هر گونه وجهی منع فرمود! این وضع تا رفع کامل خطر ادامه داشت.^{۱۴۳}

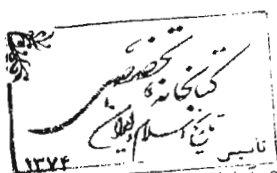
همان گونه که گذشت، موارد جزئی در کار وکلا نیز از دید رهبری سازمان وکالت پوشیده نمی ماند. در این جا به نمونه هایی در این زمینه اشاره می کنیم:

«محمد بن شاذان بن نعیم» که یکی از وکلای ناحیه مقدسه در نیشابور بود، مبلغ ۴۸۰ درهم از وجوه شرعی در نزدش جمع شده بود. وی بیست درهم نیز از مال خود ضمیمه کرد و به ری نزد «محمد بن جعفر اسدی»، که بر کار وکلای سایر مناطق ایران نظارت داشت، فرستاد. در پاسخ وی از سوی ناحیه مقدسه، توقیعی این چنین صادر شد: «پانصد درهمی که بیست درهمش از آن تو بود واصل شد.^{۱۴۴} و این حاکی از آن است که کوچک ترین اقدام وکلا نیز از دید رهبر سازمان پنهان نبود. گاه از سوی امام علیه السلام یا سفیران ایشان، درباره وکلا حساسیت های خاصی بروز می کرد؛ برای نمونه، «محمد بن حسن صیرفی» که وکیل مقیم در بلخ بود، در سفر حج مقداری طلا و نقره از وجوه شرعی را که به صورت شمش بودند به همراه خود آورد تا به «شیخ ابوالقاسم بن روح» تحویل دهد. در سرخس یکی از آنها بدون آن که وی متوجه شود در زیر شن ها مفقود می شود. در همدان هنگامی که از فقدان یک شمش آگاه می گردد، از جانب خود نظیر آن را ضمیمه دیگر شمش ها می کند. وقتی در بغداد آنها را به ابن روح تحویل می دهد ابن روح شمش

ضمیمه شده را باز می‌گرداند و به وی می‌گوید: «برگرد و در فلان موضع در زیر شن‌ها آن شمش مفقود شده را بیاب و در سفر بعد بیاور، و وقتی به این‌جا بررسی مرا نخواهی دید!» در سفر بعد که وی به همراه شمش مزبور باز می‌گردد ابن روح درگذشته و سفیر چهارم به جای وی نصب شده بود، لذا شمش را به او تحویل می‌دهد.^{۱۴۵}

در موردی دیگر، «حاجز بن یزید و شاء» که از دستیاران دو سفیر اول و دوم در بغداد بود، ده دیناری را که شخصی به نام «ابورمیس» به وی داده بود تا به ناحیه مقدسه تحویل دهد فراموش نمود؛ لذا توقیعی به این مضمون از سوی ناحیه مقدسه صادر شد: «دینارهای ابورمیس را ارسال کن»!^{۱۴۶}

مجموع مواردی که ذکر شد، در کنار موارد دیگری که اشاره نشد، حاکی از نظارت دقیق ائمه علیهم‌السلام بر نحوه عملکرد وکلا و پیشرفت درست امور سازمان وکالت است. همان‌گونه که ملاحظه گردید، این نظارت، جزئی‌ترین موارد مربوط به کار وکلا را نیز شامل می‌شد. در ضمن مباحث بعد، جنبه‌های دیگری از نقش مدیریتی ائمه علیهم‌السلام بر سازمان وکالت روشن خواهد شد.



۴.۱.۵. تأمین مالی وکلا و باب‌ها

کارگزاران سازمان وکالت چگونه گذران امور زندگی می‌کرده‌اند؟ آیا از وجوه شرعی دریافتی، خود نیز بهره می‌برده‌اند و مأذون به مصرف بوده‌اند، و یا پس از تحویل به امام علیهم‌السلام مبلغی به آنها باز گردانده می‌شد؟ یا آن‌که امامان علیهم‌السلام گاه و بی‌گاه اموال و کالاهایی را برای آنان ارسال می‌فرمودند؟ یا این‌که خود آنها کسب و درآمد جدایی داشتند؟ این سؤالات در جای خود مهم هستند و پاسخ آنها می‌تواند روشن‌گر یکی از مهم‌ترین ابعاد و مباحث مربوط به ساختار سازمان وکالت باشد.

از بررسی مجموعه روایات مربوط به پرداخت‌های ائمه علیهم‌السلام به وکلا، نمی‌توان به این نتیجه رسید که امامان شیعه علیهم‌السلام مستمری ثابتی برای هر کسی که عهده‌دار مقام وکالت می‌شد مقرر می‌کردند. حداقل شواهد کافی برای اثبات چنین مدعایی در دست نداریم. به خصوص که طبق قرائنی، بعضی از وکلا و باب‌ها به کارهایی نظیر تجارت و زراعت اشتغال و درآمدهایی داشته‌اند؛ مثلاً «عثمان بن سعید» و پسرش روغن فروش بودند،^{۱۴۷} و

«محمد بن احمد بن جعفر قطّان قمی» به کار پارچه‌فروشی مشغول بود،^{۱۴۸} و «علی بن بابویه قمی» در قم دکانی داشت.^{۱۴۹} البته شواهد متعددی حاکی از پرداخت‌های مقطعی ائمه‌العلیه‌السلام به صورت پول نقد، پارچه و یا سایر کالاها به وکلا است. حتی در برخی از موارد، کفن و لوازم تجهیز آنان را به هنگام وفات ارسال کردند. برخی شواهد نیز حاکی از اجازه ائمه‌العلیه‌السلام به برخی از وکلا برای مصرف وجوه شرعی است. شواهدی نیز حاکی از وجود نوعی مقرری و مستمری ثابت برای برخی از وکلا است که تا هنگام وفات و یا تا هنگامی که وکیل در طریق حق ثابت قدم بود، ادامه داشت.

قبل از پرداختن به بررسی شواهد و نمونه‌های روایی و تاریخی در این باره، لازم است مقدّماتاً به نکته‌ای اشاره شود؛ و آن این‌که، امامان شیعه‌السلام همان‌گونه که نسبت به شیعیان نشان بر اجتناب از اکل حرام تأکید داشتند، نسبت به وکلایشان در این باره تأکید مضاعف می‌کردند. این امر از آن جهت بود که وثاقت مالی، یکی از مهم‌ترین و اولی‌ترین شرایط وکالت امام معصوم‌السلام بود. از همین رو نیز ائمه‌العلیه‌السلام نسبت به خیانت‌های مالی وکلا نوعی سخت‌گیری اعمال می‌کردند. نمونه‌هایی از این مطلب را می‌توان در برخورد امام صادق‌السلام با یکی از وکلایش،^{۱۵۰} و برخورد امام جواد‌السلام با «محمد بن صالح بن سهل همدانی»، از وکلای وقف ایشان در قم،^{۱۵۱} و برخورد امام هادی‌السلام با «فارس بن حاتم قزوینی»،^{۱۵۲} و برخورد امام عسکری‌السلام با «عروة بن یحیی دهقان»^{۱۵۳} مشاهده کرد.

طبق نقل صدوق، در بخشی از توقیع صادره از سوی ناحیه مقدّسه که از طریق ابوجعفر عمری به دست «أبوالحسین اسدی» رسید چنین آمده بود: «لعنة الله والملائكة والناس اجمعين على من استحل من مالنا درهماً».^{۱۵۴} این تعبیر نشان‌گر آن است که ائمه‌العلیه‌السلام تعدی به حقوقشان را برای شیعیان و به خصوص وکلا، نمی‌پسندیدند.

نکته شایان ذکر دیگر آن‌که، نمونه‌هایی در دست است که حاکی از وجود نوعی روحیه احتیاط در وکلا درباره اموال و وجوه شرعی موجود در دستشان است. طبق این شواهد اگر در راه رساندن اموال به دست امام‌السلام یا باب و سفیر او به هر علتی، بخشی از اموال مفقود می‌شد یا از بین می‌رفت، وکیل خود را نسبت به آن ضامن دیده و با وجود آن‌که تنها خودش از کم و کیف اموال مطلع بود (با صرف نظر از علم امامت) ولی مقدار مفقود شده را از اموال خود جبران می‌کرد.^{۱۵۵}

با توجه به نکاتی که ذکر شد، امامان شیعه علیهم السلام با وکلایی مواجه بودند که غالبشان در سطح بالایی از وثاقت مالی قرار داشتند. از این رو احیاناً اجازه مصرف اموال و وجوه شرعی را طبق صلاح دید خودشان برای آنان صادر می کردند، و طبیعی است که یکی از این موارد مصرف، رفع نیازهای شخصی خود وکیل بود. کثی نمونه ای از این مقوله را در مورد «ابراهیم بن عبده» وکیل امام عسکری علیه السلام در نیشابور و بیهق، چنین آورده است: امام علیه السلام در نامه ای به وی، ضمن تأیید نامه قبلی اش مبنی بر نصب او به وکالت در این ناحیه، و لزوم پرداخت حقوق مالی توسط شیعیان این نواحی به وی، چنین نگاشت: «و لیخرجوا من حقوقی و لیدفعوها الیه فقد جوزت له ما یعمل به فیها و ققه الله و من علیہ بالسلامة من التقصیر برحمته». ^{۱۵۶} از این جمله چنین استفاده می شود که «ابراهیم بن عبده» از سوی حضرت، اجازه تصرف در اموالی را که مردم نیشابور و بیهق به عنوان حقوق شرعی به وی تحویل می دادند، داشته است. طبیعی است که این احتمال را قوی بدانیم که امامان دیگر نیز شبیه چنین اجازه ای را به وکلای خود داده باشند.

برخی از شواهد، حاکی از وجود نوعی مستمری مالی درباره برخی از وکلا یا کارگزاران یا مأموران ائمه علیهم السلام است؛ از نمونه های قابل ذکر، نقل کلینی درباره «جنید» قاتل فارس بن حاتم قزوینی و شخصی به نام «ابوالحسن» و شخصی دیگر است که نامش که در روایت نیامده است. طبق این نقل، پس از آن که جنید اقدام به کشتن فارس بن حاتم قزوینی طبق دستور امام هادی علیه السلام نمود، از سوی آن حضرت و سپس از سوی امام عسکری علیه السلام دستور پرداخت مقرری ثابتی به وی و دو نفر دیگر، به شخصی به نام «حسین بن محمد اشعری» داده می شد. پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، در دستورالعمل ناحیه مقدسه اشاره ای به نام جنید نشده بود؛ و سر این نکته آن بود که پس از کوتاهی جنید درگذشت. ^{۱۵۷}

نقل دیگری از کلینی، دلالت دارد بر وجود نوعی مستمری و پرداخت ثابت برای گروهی از طالبیون مدینه که معتقد به امامت امام عسکری علیه السلام بودند. بنا بر این نقل تا زمانی که امام عسکری علیه السلام در قید حیات بود مستمری ثابتی در اوقات معینی برای گروهی از طالبیون مدینه که قائل به حق بودن ارسال می شد. بعد از شهادت آن جناب، این مستمری صرفاً برای کسانی ارسال می شد که اعتقاد به امامت فرزندش مهدی علیه السلام داشتند. ^{۱۵۸}

این نقل گرچه دلالت بر ارسال مستمری برای گروهی از طالبیون مدینه دارد، ولی می‌توان از آن چنین استنتاج کرد که وقتی گروه طالبی‌های شیعی و مستحق مدینه مشمول برنامه مستمری امام عسکری علیه‌السلام و امام عصر علیه‌السلام بوده‌اند، وکلا و کارگزارانی که علاوه بر شیعی بودن، به خدمت در سازمان وکالت مشغول بودند، حتماً می‌توانستند مشمول این برنامه باشند.

نمونه دیگر، مربوط به «قاسم بن علاء» وکیل ناحیه مقدسه در آذربایجان است. بنا به نقل شیخ طوسی، وی از نصف درآمد زمینی که پدرش وقف ناحیه کرده بود، امرار معاش می‌کرد و به هنگام وفات، به پسرش نیز وصیت کرد که «اگر صلاحیت وکالت را یافتی تو نیز از نیمه درآمد این زمین امرار معاش کن و نیم دیگر از آن مولایمان است». ۱۵۹ این نقل حکایت از آن دارد که موقوفاتی که وقف ساحت مقدس امامت می‌شده و وکلا به مقدار معینی مجاز به استفاده از درآمد آنها بوده‌اند، یکی از راه‌های امرار معاش برخی از وکلا بوده است.

بنابراین از نقل‌های فوق، وجود نوعی حقوق ثابت و مستمری برای برخی از وکلا استنتاج می‌شود. نمونه‌های متعددی در دست است که حاکی از توجه خاص ائمه علیهم‌السلام به تأمین نیازهای مالی وکلایشان می‌باشد. همان‌گونه که گذشت، این مسأله حتی گاهی در شکل ارسال کفن و تجهیزات دفن وکیل نیز ظاهر شده است. بنا به نقل کشی پس از آن‌که «ابراهیم بن محمد همدانی» وکیل امام جواد علیه‌السلام در همدان، وجوه شرعی را نزد آن جناب ارسال نمود، آن حضرت مقداری دینار و لباس برای او فرستاد و طی نامه‌ای به وی، ارسال دینارها و لباس‌ها را نیز یادآور شد. ۱۶۰ این نقل می‌تواند به‌طور ضمنی حاکی از وجود برنامه‌ای مشابه درباره سایر وکلای ائمه علیهم‌السلام نیز باشد؛ یعنی پس از ارسال وجوه شرعی مقداری از آنها به خود وکیل بازگردانده می‌شد. حال ممکن است این وجه را صله امام علیه‌السلام بدانیم و یا مزد وکالت وکیل به حساب آوریم. طبق نقل کلینی، دیگر وکیل امام جواد علیه‌السلام یعنی «ابوعمر و حذاء» که از تنگ‌دستی نزد آن جناب شکوه می‌کند، پس از آن‌که محل وکالتش «باب کلتا» در بصره تعیین می‌شود، به امر حضرت پانصد درهم مستمری برای وی مقرر می‌گردد. ۱۶۱ از این نقل نیز وجود نوعی مستمری، حداقل در مورد وکلایی که از جهات مالی دچار تنگ‌دستی بوده‌اند، قابل استفاده است.

برخی از وکلای مبرز و مورد اطمینان ائمه علیهم السلام، مورد توجه مخصوص آنان بوده‌اند و در برخی موارد مبالغ زیادی در اختیار آنان قرار می‌گرفت؛ از جمله این وکلا «علی بن جعفر همانی» است که وکالت وی برای امامین عسکریین علیهم السلام از مسلمات تاریخی است و طبق برخی شواهد، مقامی والا نزد این دو امام داشته است. دو تن دیگر از وکلای امامین عسکریین علیهم السلام یعنی «عثمان بن سعید عمری» و «احمد بن اسحاق قمی» نیز دارای مقامی بلند در پیشگاه امامین عسکریین علیهم السلام و حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) بودند. بنا به نقل ابن شهر آشوب، هنگامی که «احمد بن اسحاق» از تنگ‌دستی به امام هادی علیه السلام شکوه نمود، به امر آن جناب، به هر یک از این سه وکیل مبرز سی هزار دینار پرداخت شد.^{۱۶۲} در موردی دیگر، «ابوهاشم جعفری» که از فرط ضعف، چند روز نتوانسته بود از منزل خارج و به محضر امام هادی علیه السلام برسد! مورد تلافی آن جناب واقع می‌گردد و به امر حضرت گوستی تهیه کرده و با خوردن آن رفع ضعف می‌نماید.^{۱۶۳}

وی در عصر امام عسکری علیه السلام، طی سفر حجی، به اذن آن جناب مبلغ قابل توجهی را صرف کرده و به مستمندان نیز بخشید او به علت این گشاده‌دستی مورد اعتراض دیگر وکیل امام علیه السلام یعنی «محمد بن علی بن بلال» واقع شد! پس از بازگشت «محمد بن علی بن بلال» شکایت عملکرد «علی بن جعفر» را به عرض حضرت نیز رسانید. البته آن حضرت جانب «علی بن جعفر» را گرفت و «محمد بن علی بن بلال» را مورد نکوهش قرار داد.^{۱۶۴} شایان ذکر است که «محمد بن علی بن بلال» در عصر غیبت صغری راه انحراف پیشه ساخت و جزو مطرودین و ملعونین شد؛^{۱۶۵} و بعید نیست دیدگاه‌های افراط یا تفریط مآبانه وی موجب شده باشد نسبت به «علی بن جعفر» معترض شود. به هر حال این نقل، از اعتماد امام علیه السلام به وکیل خود و اجازه ائمه علیهم السلام به چنین وکلایی در صرف اموال در مواردی که صلاح می‌دانستند، حکایت دارد. در موردی دیگر، وی پس از آنکه با عنایت امام عسکری علیه السلام از حبس خلیفه عباسی آزاد می‌گردد و با وجود تنگ‌دستی، ضمن نامه‌اش به امام علیه السلام اشاره‌ای به این جهت نمی‌کند؛ پس از رسیدن به منزلش، امام علیه السلام صد دینار برای او ارسال کرده و در پیام خود ابلاغ می‌دارند که «اگر حاجت و نیازی داشتی آنرا از ما طلب کن و حیا مانع تو نشود».^{۱۶۶} در موردی نیز وی قصد می‌کند از امام عسکری علیه السلام حلقه‌ای برای انگشتر طلب کند، ولی بدون آنکه سخنی بگوید

حضرت انگشتی خود را به وی داده و می‌فرماید: قصد طلب کردن نقره داشتی تا حلقه انگشتی بسازی و ما به تو انگشتی دادیم و نسبت به نگین و اجرت کار سود بردی! ^{۱۶۷}

این رویه در عصر غیبت صغری نیز ادامه داشت و وکلا همواره از سوی امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه) یا باب و سفیر او در جهات مالی مورد عنایت قرار می‌گرفتند. این عنایت گاه در شکل اعطای پول یا لباس و کالایی برای رفع نیازهای روزمره بروز می‌کرد و گاه در موارد خاص و جزئی مثل ارسال کفن و وسایل و مخارج تجهیز وکیل متوفی! از موارد قابل ذکر در این زمینه، جریان «احمد بن اسحاق قمی» است. «محمد بن احمد بن صلت قمی» که از دوستان وی بود، ضمن نامه‌ای به ناحیه مقدسه جریان تنگ‌دستی وی را به عرض حضرت رساند و این‌که اجازه دهند هزار دینار برای سفر حج به وی قرض دهد. پاسخ چنین آمد: «این هزار دینار صله ما به او است، و پس از بازگشت نیز به همین مقدار خواهیم داد». ^{۱۶۸} «حسن بن فضل یمانی» نیز که احتمال وکالتش در یمن می‌رود، بنا به نقل کلینی، به قصد سفر حج خارج شده و در سامرا با چند دینار و یک پارچه مورد اکرام ناحیه مقدسه واقع شد؛ ولی وی این صله را کوچک شمرده و رد کرد! او بلافاصله از این جسارت پشیمان شده و استغفار می‌نماید و با خود عهد می‌کند که اگر صله مذکور به وی استرداد شود در پول‌ها تصرفی نکند تا وقتی که آن‌را به پدرش تحویل دهد. پس از این حدیث نفس، فرستاده ناحیه مقدسه نزد وی آمده و پارچه را بازمی‌گرداند و پیام حضرت را بدین گونه به وی ابلاغ می‌کند: «ما چنین صله‌هایی را به موالی خود که برای تبرک چنین اموری را طلب می‌کنند عطا می‌کنیم، ولی چون تو قصد عدم مصرف پول‌ها را در مسیر خود داشتی آنها را به تو باز نمی‌گردانیم، اما پارچه برای احرام در حج مورد نیاز تو خواهد بود». ^{۱۶۹} کلینی درباره «علی بن حسین یمانی» نیز که احتمال وکالتش می‌رود، نقل کرده که در مدت اقامت وی در سامرا، تمامی امور مورد نیازش از سوی ناحیه مقدسه تأمین می‌شد. ^{۱۷۰}

همان گونه که گذشت، توجه ائمه علیهم السلام به وکلا، گاه به شکل تهیه تجهیزات کفن و دفن آنان بروز می‌کرد. از نمونه‌های قابل ذکر در این زمینه، جریان «احمد بن اسحاق قمی» سابق الذکر است. وی که از عصر عسکریین علیهم السلام تا بُرهه‌ای از عصر غیبت صغری به وکالت مشغول بود، در اواخر عمر از ناحیه مقدسه برای انجام سفر حج استیدان نمود؛ و

این همان سفری بود که در نقل قبلی بدان اشاره شد که مخارجش از سوی ناحیه مقدسه تأمین شد و علاوه بر آن، پارچه کفنی نیز برای وی ارسال شد، و بدین وسیله پایان عمر وی به او ابلاغ گردید. او در بازگشت از این سفر در حُلوان درگذشت و در همان پارچه کفن شد.^{۱۷۱} «حسن بن نصر قمی» که از دیگر وکلای این عصر بود نیز از کسانی بود که کفنش را از امام دوازدهم علیه السلام دریافت کرد. در ملاقات وی با حضرت، آن جناب دو پارچه به وی اهدا نموده و فرمود: اینها را بگیر که بدان نیاز پیدا خواهی کرد؛ و چیزی نگذشت که وی در ماه رمضان درگذشت و در همان دو پارچه کفن شد.^{۱۷۲}

عنایت ناحیه مقدسه به وکلاگاه تا آن حد بود که کفن و مخارج تجهیز آنها را از شهری به شهر دیگر که محل اقامت وکیل بود، توسط فرستاده‌هایی ارسال می‌کردند. جریان «حائری» از این مقوله است. بنا به نقل صدوق و راوندی، «ابوجعفر عمری» سفیر دوم، یکی از دستیارانش به نام «جعفر بن محمد بن مئیل» را مأمور تحویل مقداری پول و پارچه نشان‌دار به وکیل وقف در واسط، یعنی «حسن بن محمد بن قطة صیدلانی» نمود. وی نیز ضمن سفر به واسط و ملاقات با وکیل مزبور متوجه شد که «محمد بن عبدالله حائری» در گذشته و «حسن بن محمد بن قطة» در صدد تهیه کفن برای او است. هنگامی که پارچه ارسالی را گشودند تمامی لوازم کفن و دفن از کافور و کفن و کرایه حمل‌ها و اجرت دفن در آن بود. پس از تشییع و دفن حائری، فرستاده سفیر به بغداد بازگشت.^{۱۷۳} ارسال کفن و لوازم دفن از سوی سفیر و به واسطه یکی از وکلا، برای وکیل وقف در واسط به جهت درگذشت «حائری»، می‌تواند احتمال وکالت وی را تقویت کند. علاوه بر آن که نفس خروج وکیل وقف در واسط برای تهیه وسایل کفن و دفن وی، و عنایت ناحیه مقدسه به رفع دغدغه و نگرانی وکیل با ارسال این لوازم، می‌تواند از نشانه‌های تأییدات مالی وکلا توسط امام علیه السلام باشد. از مجموع آنچه گذشت می‌توان نکات زیر را استنتاج نمود.

۱. وکلای ائمه علیهم السلام که دست‌پرورده و مورد اعتماد آنها بودند، نهایت دقت و احتیاط را در اخذ و تحویل اموال و وجوه شرعی به خرج می‌دادند. آنان حتی در صورت اشتباه در شمارش اموال یا فقدان آنها، خود متحمل ضرر شده و نقصان را با مال خویش جبران می‌کردند. از این رو طبیعی است که وکلا برای امرار معاش نیز در حد ضرورت و به میزان اذن ائمه علیهم السلام، در وجوه شرعی تصرف می‌کردند؛ گرچه به ندرت خیانت‌هایی نیز

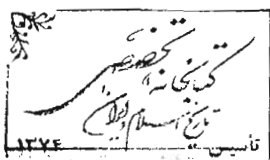
از جانب برخی وکلا نسبت به وجوه شرعی صورت گرفته است؛ که البته این گونه وکلا بلافاصله از سوی ائمه علیهم السلام مطرود می شدند.

۲. وجود درآمد شخصی برای بعضی از وکلا می تواند حاکی از آن باشد که مصرف وجوه شرعی تنها برای رفع نقصان ها و در مواردی بوده که وکیل منبع درآمد دیگری نداشته است.

۳. بعضی شواهد حاکی از وجود نوعی مستمری و وظیفه خواری درباره بعضی از وکلا است.

۴. برخی نقل ها حاکی از آن است که در موارد خاصی، وکلای مبرز و مورد اعتماد ائمه علیهم السلام برای تصرف در وجوه شرعی به نحوی که آنرا مطابق مصلحت ببانند، مجاز و مأذون بوده اند.

۵. در موارد متعددی، ائمه علیهم السلام اموال و کالاهایی را خواه به عنوان صلّه و یا اجرت وکالت، برای وکلا ارسال می کردند. این امر حتی گاهی به صورت ارسال وسایل کفن و دفن وکیل متوفی بروز می کرد که نشانگر نهایت اهتمام ائمه علیهم السلام نسبت به حفظ عزّت و حرمت وکلایشان می باشد.



۶.۱.۴. تأمین امنیت سازمان وکالت

از دیگر امور مورد اهتمام امامان شیعه علیهم السلام در مقام رهبری سازمان وکالت، «حفظ امنیت وکلا و سازمان وکالت» بود. دو قرن فعالیت سازمان وکالت، با حساس ترین دوره های حاکمیت عباسی و وجود تضییقات شدید علیه شیعیان و امامانشان همراه بود. از این رو فعالیت های سازمان وکالت به صورت زیر زمینی و مخفی انجام می شد، و پنهان کاری و نهان گرایی شدیدی بر آن حاکم بود. تأکید ائمه علیهم السلام نیز بر حفظ همین رویه بود. با این وجود، گاهی فعالیت های وکلا مورد سوءظن حاکمیت عباسی واقع می شد و جان آنان در معرض خطر قرار می گرفت، و گاه تهاجمی علیه سازمان انجام می شد که موجودیت آن را به خطر می انداخت. در این مقاطع، شواهد تاریخی حاکی از امدادهای امامان شیعه علیهم السلام برای حفظ امنیت وکلا و دوام فعالیت مخفی سازمان است. به علاوه، درایت و توجه امامان علیهم السلام بسیاری از توطئه ها برای کشف فعالیت های سازمان را خنثی می کرد.

در ابتدای شکل‌گیری سازمان وکالت، یعنی در عصر امام صادق (ع)، منصور عباسی نسبت به فعالیت‌های مخفی امام صادق (ع) در جمع‌آوری اموال و وجوه شرعی و تماس‌های مشکوک با شیعیان مناطق دوردستی همچون خراسان ظنین شد. از این رو جاسوسی را به این عنوان که شیعه‌ای است از خراسان و به قصد تحویل اموال اهدایی شیعیان به مدینه آمده، به نزد امام صادق (ع) و برخی از رهبران نهضت علویین فرستاد. این جاسوس مأمور بود که پس از تحویل اموال، دست خطی نیز به عنوان رسید از آنان بگیرد و به نزد منصور ببرد تا مُستمسکی برای اقدامات ایزدایی منصور علیه علویین باشد. جاسوس مزبور نزد برخی از رهبران علویین همچون «عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)» و غیر او رفت و رسیدهایی نیز دریافت کرد؛ ولی هنگامی که در مسجد پیامبر (ص) به نزد امام صادق (ع) آمد تا همان برنامه را اجرا کند، قبل از هرگونه سخنی، امام (ع) رو به وی کرده و فرمود: «ای فلانی، از خدا بترس و اهل بیت محمد (ص) را فریب مده و به صاحب بگو که اینان قریب العهد به دولت بنی مروان تماماً محتاج و نیازمندند!» جاسوس مزبور گوید: عرض کردم: مرادتان چیست؟ فرمود: نزدیک بیا. وقتی به نزد حضرت رفتم، از تمامی آنچه بین من و منصور گذشته بود خبر داد، آن چنان که گویا در جمع ما حضور داشته است!^{۱۷۴} بدین ترتیب، بهره‌گیری حضرت از علم امامت، موجب حفظ آن جناب به عنوان رهبر تشکیلات وکالت در برابر دسایس خلیفه عباسی گردید. در موردی دیگر، وقتی «داود بن علی» وکیل امام صادق (ع) در مدینه، یعنی «معلی بن حُنَیس» را به شهادت رساند، امام با موضع‌گیری شدید و قاطع در برابر وی، او را مورد مؤاخذه قرار داد و سرانجام داود بن علی با نفرین امام (ع) به هلاکت رسید و خطر جدی دیگری از وکلا و اصحاب آن حضرت دفع شد.^{۱۷۵}

اطلاع ائمه (ع) از امور پنهان و غیبی، همچون دسایس و توطئه‌های دشمنان علیه پیروان امامان (ع)، در موارد متعدد موجب خنثی‌سازی توطئه‌ها بود؛ برای نمونه، «علی بن یقطين» که طبق شواهدی، منصب وکالت امام کاظم (ع) را نیز عهده‌دار بود و هر از چندگاهی، اموال و وجوه شرعی را به نزد امام (ع) ارسال می‌نمود و از سویی، عامل نفوذی محکمی در دربار خلیفه عباسی نیز بود؛ به سبب سعايت و خبرچینی یک غلام، مورد سوءظن «هارون عباسی» واقع شد. از این رو هارون در دو نوبت سعی کرد که

گرایش وی به امام کاظم علیه السلام را کشف و آن را علیه وی به کار بندد. در یک نوبت، لباسی به «علی بن یقطین» هدیه کرد که او نیز دست نخورده به نزد امام کاظم علیه السلام فرستاد؛ ولی امام علیه السلام که مطلع از مقصود اصلی هارون از این اقدام بود، ضمن استرداد لباس به «علی بن یقطین» دستور داد که لباس را خوشبو کرده و در جای محفوظی نگه داری کند. پس از چندی که هارون در راستای تکمیل این توطئه، لباس را از وی طلب نمود، وی سریعاً لباس را در حالی که خوشبو شده و در صندوقی محفوظ بود، به نزد هارون برد و به این ترتیب سوءظن هارون نسبت به وی، با تمهیدات امام کاظم علیه السلام مرتفع و به خوش بینی مبدل شد. ۱۷۶

اقدام دیگر هارون آن بود که به خاطر گمان بر تشیع ابن یقطین تصمیم گرفت از روزه‌ای نحوه وضو گرفتن او را تماشا کند، ولی این توطئه نیز به این صورت خنثی شد که امام کاظم علیه السلام به ابن یقطین طی پیامی مخفی ابلاغ فرمود که تا اطلاع ثانوی وضویش را مطابق مذهب عامّه انجام دهد. ۱۷۷ به این ترتیب جان یکی از وکلای مبرز امام کاظم علیه السلام با امدادهای آن جناب که منشعب از علم الهی بود حفظ شده، و سازمان وکالت از خطر توطئه مصون ماند.

در صورتی که از سوی برخی از افراد برای وکلا مزاحمت و ایذا ایجاد می شد و آنان از امامان علیهم السلام طلب یاری می کردند، دعا و امداد امامان علیهم السلام، بهترین یاری رسان آنان در دفع شر افراد ظالم و مودی بود. در یک مورد، «ابراهیم بن محمد همدانی» وکیل برجسته امام جواد علیه السلام در همدان، از مزاحمت و اذیت دشمنی به نام «سمیع» به آن حضرت شکایت کرد. امام علیه السلام در پاسخ چنین نوشت: «خداوند در یاری تو نسبت به کسی که به تو ظلم کرده تعجیل نموده و تو را در این مشکل کفایت نماید، و بر تو بشارت باد نصرت سریع الهی و اجرا آخری، و بسیار خدای را سپاس گوی». «علی بن مهزیار اهوازی» وکیل امام جواد علیه السلام در اهواز نیز ضمن نامه‌ای به آن حضرت، ایشان را از وجود برخی خطرات و دسیسه‌ها نسبت به خودش مطلع ساخت حضرت نیز در پاسخ چنین مرقوم فرمود: «نامه‌ات رسید و آنچه را نوشته بودی فهمیده و غرق سرور گشتم، خداوند تو را شاد گرداند و از خداوندی که کفایت کننده امور و دافع بلیات است طلب می کنم که کید هر کاندی را کفایت نماید؛ ان شاء الله». ۱۷۸ به این ترتیب، دعای ائمه علیهم السلام برای وکلا و بر

علیه دشمنان، که قطعاً مورد استعجاب واقع می‌شد، موجب تأمین امنیت جانی و مالی و عرضی و فکری وکلا بود.

در عصر متوکل عباسی نیز هجده‌ای علیه سازمان وکالت صورت گرفت که منجر به محبوس شدن و شهادت برخی از وکلای امام هادی علیه السلام شد. از جمله محبوسین، «علی بن جعفر همانی» یکی از برجسته‌ترین وکلای حضرت در سامرا بود. متوکل با آگاهی از وکالت «علی بن جعفر» برای امام هادی علیه السلام، تصمیم به قتل وی گرفت. او حتی وساطت وزیرش «عبیدالله بن یحیی بن خاقان» در حق علی بن جعفر را نیز نپذیرفت. از این رو «علی بن جعفر» طی مرقومه‌ای به حضور امام هادی علیه السلام تصمیم خطرناک متوکل را به استحضار رسانید. امام علیه السلام در پاسخ نوشت: «با توجه به آنچه نسبت به وضعیت تو مشاهده می‌کنم حتماً از خداوند درباره تو طلب یاری خواهم کرد». امام علیه السلام در آن شب، که شب جمعه بود از پیشگاه الهی خلاصی «علی بن جعفر» از حبس متوکل را درخواست کرد. صبح آن روز، متوکل مبتلا به تب شدیدی شد و این تب رفته رفته شدت بیشتر یافت تا آن‌که در روز دوشنبه، همه از ادامه حیات وی قطع امید کردند. در این حال متوکل دستور آزادی همه محبوسین و از جمله «علی بن جعفر» را صادر کرد و حتی به وزیرش گفت که از او طلب حلیت کند. پس از آزادی «علی بن جعفر»، متوکل نیز بهبودی یافت و علی بن جعفر نیز راه مکه را در پیش گرفت و مجاور بیت الله الحرام شد.^{۱۷۹}

با توجه به حساسیت دستگاه خلافت عباسی نسبت به سازمان وکالت و فعالیت‌های آن، اهتمام امامان شیعه علیهم السلام همواره بر تقلیل این حساسیت و انصراف عیون حکومت از فعالیت وکلا بود. از جمله شواهد قابل ارائه در این باره، نامه امام هادی علیه السلام به دو تن از وکلای مبرز خود در مناطقی از عراق، یعنی «ایوب بن نوح»، وکیل کوفه و «ابوعلی بن راشد»، وکیل بغداد و مدائن و قرای سواد است. امام علیه السلام در این نامه که در حقیقت دستورالعملی برای سامان‌مند کردن فعالیت وکلا است، این دو وکیل را از دخالت در امور مرتبط با قلمرو وکیل دیگر منع می‌کند. در بخشی از نامه، این امر چنین تعلیل می‌شود: «فانکم اذا انتهیتما الی کلّ ما أمرتم به استغنیتم بذلک عن معاودتی»؛^{۱۸۰} یعنی: «اگر به آنچه بدان مأمور می‌شوید عمل کنید از مراجعه مکرر نزد من مستغنی خواهید بود». این تأکید از آن جهت بود که ارتباط مشافهه و مستقیم وکلا با امام علیه السلام، به لحاظ

شرایط سخت سیاسی به حداقل رسانده شود. به این ترتیب، تأکید امام‌الله بر حفظ نظم و عدم هرج و مرج در امور سازمان و همین طور تقلیل مراجعات مستقیم وکلا به نزد امام‌الله و تأکید بر ارتباطات کتبی، همه برای انصراف توجه حکومت عباسی از فعالیت‌های سازمان وکالت برنامه‌ریزی شده بود. در راستای همین برنامه بود که امام‌الله در مقابله با «فارس بن حاتم قزوینی» جانب احتیاط را رعایت نمود؛ یعنی ابتدا به طور محدود و برای خواص از وکلا و سران شیعه لعن و عزل و طرد وی را اعلام نمود و در پی ادامه اعمال انحراف‌آمیز فارس، لعن وی را به عموم شیعیان اعلام کرد.^{۱۸۱}

همین رویه را در عصر امام عسکری‌الله به خوبی ملاحظه می‌کنیم. اهتمام آن جناب نیز بر دور نگه داشتن فعالیت‌های سازمان وکالت از حوزه زیر نظر حاکمیت عباسی بود.^{۱۸۲}

مؤاخذه «داوود بن اسود» از سوی امام عسکری‌الله به دلیل بی‌احتیاطی و انجام فعلی که ممکن بود موجب لو رفتن فعالیت‌های مخفی سازمان شود در همین راستا است. وی از طرف امام‌الله مأمور بود چوب مدوری را که در داخل آن نامه‌هایی برای «عثمان بن سعید عمری»، باب امام‌الله، جاسازی شده بود به وی برساند. در مسیر حرکت در کوچه‌ای تنگ از کوچه‌های سامرا، با سقایی مواجه می‌شود که مشک آب را روی قاطری نهاده و در حرکت بوده است. داود بن اسود که از محتوای درون چوب بی‌اطلاع بود، با آن چوب ضربه‌ای به مرکب سقا می‌زند تا حرکت کند و راه باز شود، ولی بر اثر شکستن چوب مزبور، نامه‌های جاسازی شده در میان آن بیرون می‌ریزد و فرد سقا نیز شروع به دشنام‌گویی به داود و مولایش می‌کند. داوود بن اسود که انتظار چنین صحنه‌ای را نداشته به سرعت نامه‌ها را جمع و در آستینش پنهان و به بیت امام‌الله مراجعه می‌کند. در آنجا عیسی، خادم حضرت را مشاهده می‌کند که در کنار «باب ثانی» ایستاده و به محض مشاهده داوود به وی می‌گوید: «مولایت، که خداوند عزیزش گرداند، می‌فرماید: چرا قاطر را با چوب زدی و آن را شکستی؟ عرض کردم: من از محتویات چوب مطلع نبودم. فرمود: نیازی به انجام عملی نداشتی که مجبور به عذرخواهی درباره‌اش شوی؛ مبادا دیگر مثل این عمل از تو سرزند، و اگر کسی دشنام‌گویی کرد به راه خود برو و آنچه را بدان مأمور شده‌ای انجام بده و مبادا در صدد پاسخ گفتن به کسی که ما را دشنام می‌گوید

برآیی، یا خود را معرفی کنی؛ چرا که ما در سرزمین بدی به سر می‌بریم. به دنبال کارت برو که اخبار و احوال تو به ما واصل می‌شود؛ این را بدان».^{۱۸۳}

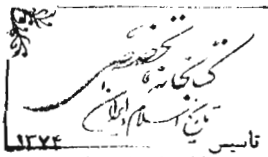
عصر غیبت صغرا، عصر وکالت و نیابت بود و رهبری ظاهری شیعیان بر دوش برترین وکلای امام عصر علیه السلام، یعنی ابواب و سفرای چهارگانه نهاده شده بود. در چنین وضعی طبیعی بود که حساسیت زیادی از جانب حاکمیت عباسی برای کشف فعالیت آنان، و از جانب امام علیه السلام برای استتار این امر اعمال شود. گرچه اهتمام شدید سفرا و ابواب حضرت بر نهانکاری، موجب پنهان ماندن فعالیت‌های وسیع سازمان از دید حاکمیت عباسی شد، ولی در بُرهه‌هایی از این عصر با خبرچینی جاسوس‌های حکومتی، بخشی از فعالیت وکلا برای آنان بر ملا می‌شد. در این مقاطع حساس، امدادهای منبعث از علوم غیبی امام عصر علیه السلام، سازمان را از این آسیب‌ها حفظ می‌کرد؛ برای نمونه، در عصر خلافت معتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹ق) با بازرسی‌های دقیق و نسبت به محافل زیرزمینی امامیه، برای مقامات دولتی ثابت شد که امامیه دارای سازمانی مخفی و زیرزمینی هستند. به روایت کلینی، جاسوسان عبیدالله بن سلیمان وزیر کشف کردند که امامیه هنوز امامی دارند که فعالیت‌های آنها را کنترل می‌کند و وکلایی نیز در کار جمع وجوه شرعی و ایجاد ارتباط بین شیعیان هستند. کلینی از حسین بن حسن علوی نقل کرده که:

«دو نفر از یاران صمیمی روز حُسنی، ندیم خلیفه، باهم گفتگو می‌کردند. یکی از آنها می‌گفت: چرا او (امام دوازدهم علیه السلام) پول جمع می‌کند و وکیل دارد؟ آنگاه نام تمام وکلا را در همه مناطق ذکر کردند. سپس این اطلاعات را در اختیار عبیدالله بن سلیمان وزیر که می‌کوشید ایشان را دستگیر کند قرار دادند؛ ولی خلیفه معتضد به او گفت: در جستجوی مکان این مرد (امام علیه السلام) باشد زیرا این امر مهمی است! و عبیدالله بن سلیمان وزیر گفت: بگذار وکلا دستگیر شوند! ولی خلیفه گفت: نه، اما در میان آنها چند جاسوس که (در خدمتشان به حکومت) ناشناس باشند نفوذ بده تا به وکلا پول بدهند، سپس هر کس که پول را پذیرفت دستگیر کن!»^{۱۸۴}

گرچه کلینی تاریخ این حادثه را ذکر نمی‌کند ولی چنان که می‌دانیم، عبیدالله بن سلیمان وزیر تا سال ۲۲۸ ق در خدمت خلیفه معتضد بود. از این رو، این حادثه باید بین

سال‌های ۲۸۲ تا ۲۸۸ ق رخ داده باشد. از این گزارش معلوم می‌شود که جاسوسان عباسی به این نتیجه رسیده بودند که امام یازدهم، حضرت عسکری علیهم السلام، در حقیقت از خود جانشینی باقی گذارده است تا فعالیت‌های زیرزمینی وکلایش را هدایت کند؛ ولی از محل اقامت او مطمئن نبودند. از این رو کوشیدند تا بعضی از وکلا و هواداران او را بازداشت کنند، به این امید که با بازجویی از آنها بتوانند امام دوازدهم علیهم السلام را دستگیر کنند. به همین دلیل، خلیفه دستور داد تا جاسوسانی را با پول در میان وکلا نفوذ دهند؛ اما شبکه سفارت به قدری قوی و از آن چنان کارآیی برخوردار بود که وکلا بلافاصله با دستوری که از ناحیه مقدسه مبنی بر امتناع همه آنان از اخذ هرگونه وجهی تا اطلاع ثانوی صادر شد، به نقشه خلیفه و وزیر پی بردند. هنگامی که یکی از جاسوسان نزد «محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار» (معروف به قطان و از وکلای برجسته در بغداد) آمد تا مبلغی را تحویل دهد، وی چنان وانمود کرد که هیچ چیزی درباره این موضوع نمی‌داند. وکلای دیگر نیز به همین نحو عمل کردند.^{۱۸۵} با توجه به این نقل، نقش امام علیهم السلام در حفاظت سازمان و استتار فعالیت‌های آن به خوبی روشن می‌شود. در این جا نیز علم امامت بهترین مدرسان برای کشف نیات سوء حاکمیت عباسی علیه سازمان وکالت و رهبری آن بود.

مواردی که ذکر شد با صرف نظر از فعالیت‌های عدیده وکلا و باب‌های ائمه علیهم السلام در حفظ اصل نهان‌گرایی در سازمان وکالت بود. نمونه این پنهان‌کاری را می‌توان در استتار فعالیت‌های «عثمان بن سعید عمری» و پسرش محمد، در قالب شغل روغن‌فروشی اشاره کرد. نمونه‌های دیگر در مبحث «اصل نهان‌گرایی در سازمان وکالت» ارائه خواهد شد.



۱۸۵

۲.۴. وکلا و باب‌ها، کارگزاران سازمان وکالت

گفته آمد که در رأس هرم سازمان وکالت، امامان شیعه علیهم السلام بودند و سپس باب‌ها و وکلای ارشد، و در پی آنان وکلا جزو مستقر در نواحی دور و نزدیک قرار داشتند. گرچه ائمه علیهم السلام با ایفای نقش رهبری در سازمان وکالت، تأثیری به‌سزا در جریان امور آن داشتند، ولی تحقق اهداف ائمه علیهم السلام و منویات ایشان در سازمان وکالت، مترتب بر شیوه

عملکرد دستیاران آنها یعنی باب‌ها و وکلا بود. بخشی از اعضای سازمان وکالت را باب‌ها و سفرای ائمه علیهم‌السلام تشکیل می‌دادند. اینان وکلای ممتاز و برجسته‌ای بودند که در حقیقت معاونان ائمه علیهم‌السلام در هدایت و رهبری فعالیت‌های سازمان وکالت محسوب می‌شدند. از اینان می‌توان به «وکلا ی ارشد» یا «سروکیل» نیز تعبیر نمود، که سایر وکلا زیر نظر و اشراف آنان به کار مشغول بودند. بنابراین می‌توان در یک تقسیم‌بندی، وکلا را به وکلای ارشد و وکلای جزو تقسیم کرد. وکلای ارشد^{۱۸۷} در حکم معاونان ائمه علیهم‌السلام در رهبری سازمان وکالت بوده و سایر وکلا موظف به اطاعت از آنها بودند. از بدو تأسیس سازمان وکالت، امام کاظم علیه‌السلام با نصب یک وکیل ارشد در مدینه که در حقیقت «باب» حضرت نیز محسوب می‌شد، مراجعات شیعیان و وکلا را از خود منصرف، و به سمت این وکیل ارشد سوق داد. بنا به نقل کُتبی و شیخ طوسی، امام کاظم علیه‌السلام مقرر فرمود که هر آنچه از وجوه شرعی و مکاتبات به مدینه واصل می‌شود ابتدا به دست «مفضل بن عمر جعفی» برسد و از طریق او به امام واصل شود. موسی بن بکر گوید: «من مدتی در خدمت امام کاظم علیه‌السلام بودم و هیچ چیزی را مشاهده نکردم که به دست امام برسد مگر از ناحیه مفضل بن عمر! و چه بسا می‌دیدم کسی چیزی می‌آورد و حضرت آن را قبول نکرده و می‌فرمود: آن را به مفضل تحویل بده».^{۱۸۶} هشام بن احمر نیز گوید: «اموالی را به مدینه نزد ابوالبراهیم امام کاظم علیه‌السلام بردم ولی آنها را نپذیرفت و فرمود آنها را بازگردان و به مفضل بن عمر تحویل بده، من نیز آنها را به جُعفی برده و بر در خانه مفضل ریختم».^{۱۸۷}

بعید نیست این دستور حضرت برای رعایت جهات امنیتی و تقلیل ارتباطات با وکلا و شیعیانی باشد که قصد تحویل وجوه شرعی و نامه‌ها را داشتند. ناگفته نماند که بنا به نقل ابن شهر آشوب،^{۱۸۸} «مفضل بن عمر»، باب امام کاظم علیه‌السلام و بنابه نقل برخی دیگر،^{۱۸۹} باب امام صادق علیه‌السلام بوده است؛ و این احتمال که باب هر دو امام بوده باشد خالی از قوت نیست.

بنا به نقل صدوق در توحید و عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، امام رضا علیه‌السلام نیز در مدینه قبل از انتقال به مرو، وکیلی به نام «هشام بن ابراهیم عباسی» داشت که همه امور حضرت به دست وی به انجام می‌رسید، و همه اموال ارسالی به مدینه از نواحی مختلف، به او تحویل داده می‌شد. البته پس از انتقال حضرت به مرو، وی به دستگاه خلافت عباسی از

جمله به «فضل بن سهل ذوالریاستین» نزدیک شد و خیانت‌های بسیار در حق امام رضا علیه السلام مرتکب شد! ابن شهر آشوب از شخصی بنام «محمد بن راشد»^{۱۹۱} و کفعمی از «عمر بن فرات»^{۱۹۲} و برخی دیگر از «محمد بن فرات»^{۱۹۳} به عنوان باب امام رضا علیه السلام نام برده‌اند؛ ولی روشن است که باب آن جناب هر کدام که بوده باشد، واسطه ارتباط و اتصال سایر وکلا و شیعیان با امام علیه السلام بوده است.

از دیگر وکلای ارشد در این عصر می‌توان از «عبدالرحمن بن حجاج» نام برد. وی که از عصر امام صادق علیه السلام^{۱۹۴} تا عصر امام جواد علیه السلام^{۱۹۵} در خدمت سازمان وکالت بود، در عصر امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام به عنوان یکی از وکلای ارشد در عراق مطرح و محل مراجعه سایر وکلا بود. روایت مسعودی درباره تجمع سران شیعه و وکلای امام رضا علیه السلام در بیت وی در بغداد پس از شهادت امام رضا علیه السلام و مذاکره درباره جانشین آن حضرت، گویای آن است که وکلا در امور وکالت از وی دستور می‌گرفته‌اند.^{۱۹۶} بنا به نقل کشی، وی در عصر امام کاظم علیه السلام برخی از امور ارتباطی بین وکلای عراق هم چون «علی بن یقطين» و امام کاظم علیه السلام در مدینه را انجام می‌داده است.^{۱۹۷}

در عصر امام جواد علیه السلام، باب آن جناب بنا به نقل ابن شهر آشوب^{۱۹۸} «عثمان بن سعید عمری» و بنا به نقل برخی دیگر^{۱۹۹} «عمر بن فرات» بوده است؛ اما آن جناب، وکلای ارشدی در بلاد مختلف داشته‌اند. به روایت کلینی، امام نهم، حضرت جواد علیه السلام، وصایت خود درباره جانشین خویش را به وکیل الوکلای خود یعنی «محمد بن فرج» داد. آن حضرت به او وصیت کرد که پس از وفاتش از امام هادی علیه السلام فرمان گیرد. چون امام جواد علیه السلام در سال ۲۲۰ ق به شهادت رسید، رهبران برجسته سازمان وکالت، جلسه‌ای سرّی در منزل «محمد بن فرج» تشکیل دادند تا امام جدید را که مشخص شد امام هادی علیه السلام است، معرفی کنند.^{۲۰۰} این نقل، نشان‌گر برتری وی نسبت به وکلای عراق است. در همین زمان «ابراهیم بن محمد همدانی» وکیل ارشد ناحیه همدان بود. بنا به نقل کشی، امام جواد علیه السلام طی نامه‌ای به برخی وکلا و شیعیان ناحیه همدان اعلام کرد که در همدان وکیلی غیر از «ابراهیم بن محمد» ندارد و وکلای مزبور نظیر «ایوب بن نوح» و «نضر» را به اطاعت از وی فرا خواند.^{۲۰۱} چنان‌که برخی شواهد حاکی از آن است که وی بر کار وکلای قم و نواحی اطراف نیز نظارت داشته است. نامه‌ای که امام جواد علیه السلام به

«ابراهیم بن محمد همدانی» داد و فرمود آنرا پس از درگذشت «یحیی بن ابی عمران» وکیل قم، بگشا! و مضمون نامه، جانشینی وی به جای یحیی بود،^{۲۰۲} دلیل ارتباط وی با قم است؛ گرچه منطقه فعالیتش همدان بوده است. از نقل فوق و بعضی نقل‌های دیگر می‌توان چنین استنباط نمود که در این عصر، نواحی زیر قلمرو سازمان وکالت، دارای تقسیماتی شده و هر قسمت به وکیل مبرز خاصی واگذار شده بود که نقش نظارت بر کار وکلای جزو را نیز دارا بوده است.

همچنین از نقل فوق چنین برمی‌آید که مناطق جبال، یعنی مناطق مرکزی ایران همچون قم و آوه تا همدان، زیر نظر «ابراهیم بن محمد همدانی» بوده است. این وضع در عصر امام هادی علیه السلام نیز ادامه داشت.

منطقه دیگر، بصره و اهواز بود که ابتدا «عبدالله بن جندب» در عصر امام کاظم و امام رضا علیه السلام^{۲۰۳} و پس از درگذشت وی، «علی بن مهزیار»^{۲۰۴} وکالت ارشد این ناحیه را عهده‌دار بودند. خاندان «بنو مهزیار» این سمت را تا عصر غیبت صغرا هم چنان در دست داشتند. کسانی هم چون «ابراهیم بن مهزیار»^{۲۰۵} و سپس پسرش محمد، به دنبال «علی بن مهزیار» عهده‌دار این سمت بوده‌اند.^{۲۰۶}

ناحیه دیگر، بغداد، مدائن، کوفه و قرای سواد بود که در عصر امام هادی علیه السلام ابتدا زیر نظر «علی بن حسین بن عبد ربّه» و پس از وی «ابوعلی بن راشد» بود. ناحیه چهارم نیز یمن و مصر بود.^{۲۰۷}

آن سان که گذشت، هر ناحیه به یک وکیل مستقل واگذار می‌شد و کارگزاران محلی زیر نظر او منصوب می‌شدند؛ برای نمونه، از بررسی نامه ارسالی امام هادی علیه السلام به «علی بن بلال» می‌توان وکالت ارشد «ابوعلی بن راشد» در منطقه بغداد و مدائن و قرای سواد را استنتاج نمود. در این زمان در عین حال که «علی بن بلال» به عنوان وکیل ناحیه‌اش نصب می‌شود، ولی موظف به پیروی از ابوعلی و تحویل وجوه شرعی به او می‌گردد. متن این نامه چنین است:

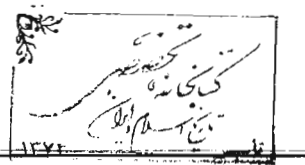
«من ابوعلی بن راشد را به جای علی بن حسین بن عبد ربّه جای‌گزین ساختم. این مسئولیت را بدان جهت به او واگذار کردم که وی از صلاحیت لازم به حدّ کافی برخوردار است، به نحوی که هیچ کس بر او مقدم نمی‌شود. او اطلاع داده است که شما بزرگ ناحیه خود هستید،

به همین جهت علاقه‌مندم شما را برای ناحیه خود منصوب کنم؛ در عین حال لازم است از او پیروی کرده و وجوه شرعی جمع‌آوری شده را به وی تحویل دهید.^{۲۰۸}

در این عصر، معاونت سازمان در دست «عثمان بن سعید»، برترین وکیل امام هادی (علیه السلام) - که به تصریح برخی منابع^{۲۰۹} باب آن حضرت نیز بود - قرار داشت. وی این سمت را در عصر امام عسکری (علیه السلام) و ابتدای عصر غیبت صغرا نیز دارا بود. در عصر امام عسکری (علیه السلام) اموال ارسالی توسط وکلا و شیعیان نواحی مختلف به سامرا، به دست «عثمان بن سعید عمری» می‌رسید و حضرت سایر وکلا را مأمور به اطاعت از وی کرده بود.^{۲۱۰} در همین عصر «ابوالحسن محمد بن جعفر اسدی رازی» که در ری به فعالیت مشغول بود، کار نظارت بر وکلای نواحی شرقی ایران را نیز بر عهده داشت. امام عسکری (علیه السلام) در نامه‌اش به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری»، درباره نصب «ابراهیم بن عبده» به وکالت نیشابور می‌نویسد:

«و هر آن کس از شیعیان آن ناحیه (نیشابور) که این نامه را بخواند و از انحراف به دور باشد، بایستی حقوق ما را به «ابراهیم بن عبده» بپردازد؛ و «ابراهیم بن عبده» نیز بایستی آن را به «رازی»، که خدای از او راضی باد، و یا به کسی که رازی تعیین می‌کند تحویل دهد، که این مطابق دستور و رأی من است ان شاء الله.»^{۲۱۱}

پس از شروع عصر غیبت صغری علاوه بر باب و سفیر امام عصر (علیه السلام)، یعنی «عثمان بن سعید عمری»، سه وکیل ارشد در بغداد به عنوان دستیار وی، نظارت بر کار وکلای نواحی را بر عهده داشتند. اینان عبارت بودند از: «احمد بن اسحاق اشعری قمی»،^{۲۱۲} «محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار قطان»^{۲۱۳} و «حاجز بن یزید و شاء».^{۲۱۴} همین سه تن به همراه جمعی دیگر در عصر سفیر دوم، دستیاران وی در اداره امور سازمان وکالت بودند و وکلای مراجعه‌کننده به بغداد، معمولاً با اینان در تماس بودند.^{۲۱۵} به گفته شیخ طوسی، در بغداد ده وکیل زیر نظر سفیر دوم به فعالیت اشتغال داشتند.^{۲۱۶} شواهدی حاکی از ادامه کار این ده نفر در عصر سفیر سوم است. در میان آنها نام «سلمغانی» که ناظر بر فعالیت‌های وکلای کوفه و محافل مخفی امامیه در «بنی بسطام» بود نیز به چشم می‌خورد.^{۲۱۷} در این عصر در ایران، علاوه بر «رازی» در ری که بیشتر ناظر بر وکلای نواحی شرق ایران بود،^{۲۱۸} در نواحی همدان، وکیل ارشدی به نام «حسن بن هارون»



فعالیّت می‌کرد. بنابه نقل نجاشی، در زمان وکالت «قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی» در عصر غیبت صفرا در همدان، به همراه وی، «ابوعلی بسطام بن علی» و «عزیز بن زهیر» نیز مشغول انجام امور وکالت بودند و هر سه تن در مسایل مربوط به وکالت، از فردی به نام «ابومحمد حسن بن هارون بن عمران همدانی» دستور می‌گرفتند. پیش از وی نیز تابع پدرش «ابوعبدالله بن هارون» بودند.^{۲۱۹} بدین ترتیب، روشن می‌شود که دو تن از وکلای ارشد همدان در عصر غیبت صفرا، «حسن بن هارون» و پدرش «هارون بن عمران» بوده‌اند؛ و قبلاً گذشت که از عصر امام جواد^(علیه السلام) به بعد نیز «ابراهیم بن محمد همدانی» سروکیل این ناحیه بوده است.

در عصر غیبت صفرا، چهار سفیر و باب امام عصر^(علیه السلام)، و سایط مستقیم بین امام^(علیه السلام) و سایر وکلا بودند؛ و در میان سایر وکلا نیز همان گونه که ذکر شد، مراتبی به چشم می‌خورد و برخی بر برخی دیگر برتری داشتند؛ نظیر «ابوالحسین رازی»، «احمد بن اسحاق حاجز»، «محمد قطّان» و «حسین بن روح» در عصر سفیر دوم.

بنابراین سازمان وکالت از ابتدای تأسیس تا انتهای دوران فعالیت، از وکلایی با مراتب مختلف بهره می‌گرفته است که برخی بر برخی دیگر برتری و امتیاز داشته‌اند. امامان شیعه^(علیهم السلام) برای تمرکز بخشی و سامان‌مند کردن امور سازمان و همین طور حفظ امنیت وکلا و پرهیز از مراجعات مکرر آنان نزد امامان^(علیهم السلام)، برخی از وکلای مبرز خود را ناظر بر کار وکلای چند منطقه قرار می‌دادند. همین وکلای ارشد نیز از یک وکیل برتر که به عبارتی باب امام^(علیه السلام) و معاون رهبری سازمان محسوب می‌شد دستور می‌گرفتند؛ برای نمونه، «حاجز بن یزید» که خود از وکلای مبرز و صاحب نام در سازمان وکالت، و ناظر بر کار بعضی از وکلای ایران بوده است؛ بنا به نصّ روایت راوندی، او موظف بوده از «شیخ»، یعنی سفیر حضرت حجت^(علیه السلام) دستور بگیرد. هنگامی که «محمد بن حصین کاتب» از «محمد بن یوسف» سؤال می‌کند که وجوه شرعی را به چه کسی تحویل دهد، وی در پاسخ، «حاجز» را معرفی می‌کند. او مجدداً سؤال می‌کند که آیا فوق حاجز نیز کسی هست؟ و او در پاسخ می‌گوید: «شیخ»؛ که ظاهراً مرادش سفیر دوم «محمد بن عثمان عمری» است.^{۲۲۰} همین طور، هنگامی که «احمد بن محمد دینوری» در ابتدای عصر غیبت صفرا، وجوه شرعی و کالاهایی را برای تقدیم به ناحیه مقدّسه، به بغداد نزد

«عثمان بن سعید» می برد، عثمان بن سعید به او دستور می دهد که اموال را به «محمد قطان» تحویل دهد.^{۲۲۱}

* * *

در سازمان وکالت، امامان معصوم علیهم السلام، گاه از نمایندگان سیاری نیز بهره می بردند. اینان که احتمال دارد وکیل یک منطقه خاص نیز بوده باشند، گاهی از سوی امامان معصوم علیهم السلام مأموریت تماس با وکلای مقیم در نواحی به آنان محوّل می شد. آنان ضمن سفر به منطقه مأموریت، اموال و وجوه شرعی و نامه های موجود در نزد وکیل مقیم را تحویل گرفته و به مرکز انتقال می دادند. نمونه قابل ذکر در این باره، جربان دو تن از فرستادگان و نمایندگان امام جواد علیهم السلام به نام های «میمون» و «مسافر» به قم برای تماس با وکیل قم یعنی «زکریا بن آدم» است. این دو تن پس از ورود به قم، با هم دچار اختلاف می شوند و از این رو، «زکریا بن آدم» از تحویل اموال به آنان خودداری می کند. امام جواد علیهم السلام نیز در دیداری که با «احمد بن محمد بن عیسی قمی» داشتند، ضمن تجلیل از جایگاه رفیع «زکریا بن آدم» نزد پدر گرامی اش امام رضا علیهم السلام و نزد خود آن حضرت، احتیاج خود به اموال موجود در نزد «زکریا بن آدم» را اعلام و پیغام می دهند که اموال را هر چه سریع تر ارسال دارد. زکریا نیز دستور حضرت را امتثال می کند.^{۲۲۲}

پیک ها و نماینده هایی نیز بین مرکز استقرار امامان علیهم السلام، به عنوان رهبران سازمان وکالت، و محل خدمت وکلا، در رفت و آمد بودند و نقش رابط داشتند، ولی گنجاندن اینان در مقوله وکلای اصطلاحی دشوار است.

۳.۴. بهره گیری از اصل نهان کاری و تقیه

شرایط سخت سیاسی حاکم بر عصر حیات سازمان وکالت، راهی جز روی آوری رهبری و اعضای این سازمان به فعالیت های مخفی و زیرزمینی در پیش روی آنان قرار نمی داد؛ به نحوی که به نظر می رسد عنوان «سازمان مخفی و زیرزمینی وکالت» و به عبارتی «التنظیم السری» که برخی محققان آن را پیشنهاد داده اند.^{۲۲۳} برای این تشکیلات است. روی آوری به نهان کاری و اصل تقیه، توانست شرایطی را برای رهبری و اعضای این سازمان فراهم کند که در اوج دوران خفقان و اختناق عباسی، تشکیلات وسیع وکالت

را با نظم و سامان‌مندی به پیش برند، بدون آن که دستگاه خلافت عباسی موفق به کوچک‌ترین نفوذی در سازمان شود.

امامان شیعه علیهم‌السلام و اعضای سازمان در بهره‌گیری از اصل نهان‌کاری و تقیه، بسته به شرایط، اسلوب‌های مختلفی را اعمال می‌کردند که عبارتند از: سوق دادن فعالیت سازمان به سمت متمرکز شدن در افرادی محدود هم‌چون وکلای ارشد و یا باب‌ها، عدم تماس مستقیم رهبری با اعضای سازمان، استفاده از ابزار ارتباطی مطمئن همچون مراسم حج، منع موقت وکلا از هرگونه فعالیت مرتبط با کار سازمان تا زمان رفع خطر، بهره‌گیری از افراد ناشناس و غیر مرتبط به سازمان برای ایجاد ارتباط با مرکز، در حالی که خود فرستاده و پیک نیز از ماهیت مأموریتش با اطلاع نبود، و موارد دیگر. همه این اسلوب‌ها دارای نمونه‌ها و شواهدی در تاریخ حیات سازمان وکالت است که به تدریج به آنها اشاره خواهد شد.

اهتمام و تأکید امامان شیعه علیهم‌السلام بر رعایت اصل نهان‌کاری و تقیه آن‌چنان بود که تارکان این اصل را گاه مورد نکوهش شدید قرار می‌دادند و خطر شیعه افشاگر و تارک کتمان را از خطر دشمنان آشکار شیعه کمتر نمی‌دانستند. در این باره می‌توان «معلی بن خنیس» را مثال زد که به عنوان دستیار و وکیل امام صادق علیه‌السلام در مدینه و اطراف آن مشغول فعالیت بود و سرانجام به همین اتهام مورد سوء ظن عمال حاکمیت عباسی واقع شد و توسط «داوود بن علی» رئیس شرطه وقت، دستگیر و ناجوان‌مردانه به شهادت رسید.^{۲۲۴} وی به هنگام بازجویی، در برابر خواسته مأموران حکومتی مبنی بر افشای اسامی هم‌فکران خود و اصحاب و یاران امام صادق علیه‌السلام مقاومت خوبی به خرج داد و در مقابل تهدید به مرگ از سوی «داود بن علی»، اعلام داشت که: «مرا به مرگ تهدید می‌کنی، به خدا قسم اگر آنان در زیر پایم قرار داشته باشند پایم را بر نمی‌دارم تا به آنان دست یابی!»؛ داود بن علی، که همیاری معلی با حضرت برایش محرز و از افشاگری وی نیز ناامید شده بود، اقدام به قتل او نمود.^{۲۲۵} شاید بتوان معلی بن خنیس را «اولین شهید سازمان وکالت» قلمداد نمود. با وجود این نحوه مقاومت معلی در لحظات آخر حیات، بنا به شهادت برخی روایات، علت اصلی دستگیری و قتل وی، اهمال نسبی او نسبت به مراعات اصل کتمان و نهان‌کاری و تقیه بوده است. در برخی از روایات، امام صادق علیه‌السلام

وی را به همین سبب مورد نكوهش قرار می‌دهد. بنا به روایت کثی، «مفضل بن عمر جعفی» پس از شهادت معلی، به محضر امام صادق ﷺ مشرف شد و عرض کرد: یا بن رسول الله آیا می‌بینید که چه مصیبت بزرگی امروز بر شیعه نازل شد؟ حضرت سؤال کردند: چه چیز؟ عرض کرد: قتل معلی. حضرت فرمود: «خداوند معلی را رحمت کند، من منتظر چنین امری بودم، چرا که وی سر ما را فاش ساخت؛ و کسی که دشمنی ما می‌کند و به جنگ ما بر می‌خیزد زحمتش برای ما بیشتر از کسی نیست که سر ما را فاش می‌کند. هر آن کس که سر ما را نزد غیر اهلش فاش کند یا با ضربت سلاح از دنیا مفارقت می‌کند و یا مفلوج و علیل و مجروح می‌شود و سپس می‌میرد». ۲۲۶ در روایت دیگری است که امام ﷺ به «حفص ابیض» فرمود: «معلی چون مخالفت امر من درباره کتمان اسرار را نمود، مبتلا به شمشیر شد». ۲۲۷

به همین سبب بود که امام ﷺ با تأکیدی مضاعف معلی را به کتمان اسرار امر می‌کرد. در موردی به وی فرمود: «ای معلی با افشای اسرار، خود را اسیر دست دشمنان مکنید که اگر خواستند، بر شما منت گذارند و رهایتان کنند و اگر خواستند شما را به قتل برسانند. ای معلی هر آن کس که حدیث سری ما را کتمان کند خداوند آنرا فوراً بین دو دیدگانش قرار داده و مایه قوت و اقتدار وی در بین مردم می‌سازد، و هر آن کس که حدیث سری ما را افشا کند مبتلا به سلاح دشمن شده و به قتل می‌رسد یا مجروح و معلول می‌گردد سپس می‌میرد». ۲۲۸

یکی از نمونه‌های جالب نهانکاری در سازمان وکالت، در مورد «نصر بن قابوس لخمی» است. شیخ طوسی درباره وی چنین تعبیری دارد: «و منهم - من الوكلاء - نصر بن قابوس اللخمی فروی أنه کان وکیلاً لأبی عبدالله عشرين سنة و لم یعلم أنه وکیل وکان خیراً فاضلاً» ۲۲۹ طبعی است که فعل "و لم یعلم" را به صورت مجهول بخوانیم، چرا که در صورت معلوم بودن، معنی آن این‌طور خواهد شد که نصر بن قابوس بیست سال وکیل ابوعبدالله ﷺ بوده و خود نیز نمی‌دانسته که وکیل است! ۲۳۰ در حالی که اگر فعل مزبور را به صورت مجهول بخوانیم، معنی آن است که بیست سال وکالت وی جز بر خواص و افراد محرم از شیعیان، بر دیگران مخفی و ناشناخته بود. این جمله به خوبی دلالت دارد بر شدت خطر نسبت به جان شیعیان و به خصوص آنان که به عنوان دستیار، نماینده و وکیل امام صادق ﷺ در آن برهه سخت زمانی فعالیت می‌کردند. از سوی دیگر نیز بر

شدت زیرکی و دقت عمل کارگزاران سازمان وکالت دلالت دارد که بیست سال فعالیت را کاملاً به صورت مخفی و زیرزمینی به انجام می‌رساندند.

این نحوه عمل در یکی از وکلای امام کاظم علیه السلام به نام «علی بن یقطين» نیز به نحو جالبی به چشم می‌خورد. وی که به فرمان امام کاظم علیه السلام در مناصب حکومتی داخل شده بود و در عین حال، فعالیت‌های مرتبط با سازمان وکالت را نیز انجام می‌داد؛ آن چنان زیرکانه و مخفیانه عمل می‌نمود که حتی هارون با تمام زیرکی و دستگاه قوی اطلاعاتی‌اش، به ماهیت «علی بن یقطين» واقف نشد. البته در موفقیت «علی بن یقطين» برای نهان‌کاری و استتار فعالیت‌هایش، امدادهای منبعث از علوم غیبی امام کاظم علیه السلام نیز بسیار تأثیرگذار بود. به دو نمونه از این امدادها در مباحث پیشین اشاره شد.^{۲۳۱} از دیگر نمونه‌های پنهان‌کاری وی می‌توان به نقلی از کُشی اشاره کرد. بنا بر این روایت، «علی بن یقطين» دو نفر به نام‌های «اسماعیل بن سلام» و «فلان بن حمید» را (احتمالاً نام اصلی وی در خاطر راوی نبوده) فراخوانده و دستور می‌دهد که دو مرکب تهیه کرده و زاد و توشه بردارند و از بی‌راهه، اموال و نامه‌هایی را که «علی بن یقطين» به آنها داده بود به مدینه برده و به امام کاظم علیه السلام تحویل دهند؛ بدون آن که کسی متوجه حرکت و مأموریت و هدف و مقصد آنها شود. این دو نفر در کوفه لوازم سفر را تهیه کرده و از بی‌راهه به سمت مدینه حرکت کردند تا آن که به منطقه «بطن الرُّمَّة» رسیدند. در آن‌جا برای استراحت پیاده شده و مشغول غذا شدند. در این هنگام سواری به همراه خدمت‌کاری ظاهر شد. پس از نزدیک شدن، متوجه شدند که امام کاظم علیه السلام است. پس از سلام و عرض ادب و تحویل اموال و نامه‌ها، حضرت نیز متقابلاً از آستین مبارک نامه‌هایی خارج و به این دو فرستاده داده و فرمود: «اینها جواب نامه‌ها است». آن دو تن عرضه داشتند که زاد و توشه‌شان تمام شده، و از حضرت اجازه ورود به مدینه و تهیه زاد و توشه و ضمناً زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درخواست کردند؛ ولی حضرت در پاسخ فرمود: «زاد و توشه‌تان را بیاورید». سپس ضمن دست چرخاندن در میان آن فرمود: «این زاد و توشه شما را تا کوفه می‌رساند؛ و اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پس او را دیدید! من امروز صبح همراه آنان نماز گزاردم و قصد دارم نماز ظهر را نیز همراه آنان بگزارم! بروید که خدا حافظتان باد».^{۲۳۲} گویا مراد حضرت آن بوده که زیارت شما مرا، به منزله زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است،

به خصوص که من ارتباط معنوی با ارواح پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام دارم؛ و به عنوان شاهد، اشاره به نمازگزاری با آن ارواح پاک می فرماید!

این نقل، به صراحت، وجود روح تقیّه و پنهان کاری در فعالیت سازمان در عصر پرتلاطم امام کاظم علیه السلام را نشان می دهد، به نحوی که مأمورین سازمان وکالت برای رساندن اموال و نامه ها به امام علیه السلام مجبور به حرکت از بی راهه بوده و حتی اجازه دخول به مدینه به آنان داده نمی شود! که شاید به لحاظ رعایت جهات امنیتی و عدم تحریک جاسوس های حکومتی بوده است. همچنین این که حضرت در مکانی خلوت در خارج مدینه با آنان دیدار کرده و نامه ها را از آستین خارج می کند نیز مؤید وجود روح نهان کاری در سازمان وکالت است. این اصل به دقت، هم توسط رهبری و هم اعضا عمل می شد. قبلاً گذشت که شاید دستور امام کاظم علیه السلام برای تماس همه وکلا با «مفضل بن عمر» و عدم مراجعه آنان به طور مستقیم به نزد حضرت، در راستای رعایت همین اصل نهان کاری بوده باشد.^{۲۳۳}

رعایت این اصل را در کار وکیل الوکلای امام جواد علیه السلام، یعنی «محمد بن فرج» کاملاً مشاهده می کنیم. امام جواد علیه السلام به وی وصیت نمود تا پس از آن جناب، از امام هادی علیه السلام فرمان گیرد. پس از شهادت امام جواد علیه السلام رؤسا و بزرگان شیعه در منزل وی جمع شدند تا درباره جانشین آن حضرت سخن گویند. وی ضمن ارسال پیامی مخفی به پدر «خیرانی»، خادم و دستیار امام جواد علیه السلام از وی درخواست می کند که به جمع حاضر در آن خانه بپیوندد. او دلیل این درخواست را و این که خود به اتفاق همراهان به نزد وی نمی رود، ترس از اشتها و لورفتن این اقدامات ذکر می کند.^{۲۳۴}

در عصر امام هادی علیه السلام خطرات تهدیدکننده موجودیت سازمان وکالت فزونی گرفت به نحوی که برخی از وکلای آن جناب هم چون «ابوعلی بن راشد» و «عیسی بن جعفر بن عاصم» و «ابن بند» شهید،^{۲۳۵} و برخی هم چون «علی بن جعفر همانی» به جرم وکالت برای امام علیه السلام توسط «متوکل عباسی» دستگیر و محبوس شدند.^{۲۳۶} با وجود چنین جو خطرناکی، استمرار فعالیت سازمان و حتی ادامه حضور وکلا در بغداد و سامرا و نواحی دیگر همچون کوفه، مدیون رعایت اصل نهان کاری و تقیّه بود. از نمونه های مربوط به این عصر، جریان «فارس بن حاتم قزوینی» است که پس از مدتی وکالت برای امام هادی علیه السلام به خاطر انحراف، اختلاس و فسادش، حضرت او را مطرود و معزول ساخت و مورد لعن

قرار داد. اما اعلام عزل و لعن وی به دلیل رعایت جهات امنیتی و ممانعت از پرده‌دری‌های فارس و عدم تحریک حساسیت جاسوس‌های حکومتی، ابتدا برای خواص از شیعیان و وکلا انجام شد. امام علیه السلام در پاسخ وکیلش، «عروة بن یحیی» درباره فارس فرمود: «او را تکذیب کرده و هتک کنید که خدا او را خوار و دور از رحمتش قرار دهد؛ و او در همه دعای و سخنانش دروغ‌گواست، ولی خود را از سخن گفتن (آشکار) در این باره دور نگه دارید، و او را طرف مشورت مسازید، و زمینه شرطی را برایش فراهم نکنید، که خداوند ما را از شر او و امثالش کفایت فرماید».^{۲۳۷} و در همین راستا به «علی بن عیدالله دینوری» نیز ابلاغ فرمود که: «عملکرد فارس را در میان شیعیان ما در مناطق جبال و غیر آن اعلام کن؛ ولی از اشتها این امر نزد مخالفین اجتناب کنید تا از فتنه‌انگیزی فارس مصون بمانید».^{۲۳۸}

«عثمان بن سعید عمری» که جلالت قدر او موجب شد توفیق وکالت و باییت برای سه امام دهم، یازدهم و دوازدهم علیهم السلام را بیابد، یکی از نمونه‌های موفق عمل به اصل نهان کاری و تقیه بود. شیخ طوسی درباره وی می‌گوید: «به وی سمان گفته می‌شود، زیرا برای پوشش فعالیت‌هایش (به ظاهر) روغن فروشی می‌کرد. شیعیان هنگامی که اموال و وجوه شرعی را برای امام عسکری علیه السلام به نزد وی ارسال می‌کردند، آن اموال را به علت ترس و از روی تقیه، در ظروف روغن قرار داده و به نزد حضرت می‌برد».^{۲۳۹} امام عسکری علیه السلام نیز در روابطش با عمری شبیه وی عمل کرده و پاسخ نامه‌ها یا پیغام‌ها را به طرق کاملاً محرمانه و در قالب فعالیت‌های عادی روزمره به عمری می‌رساند. از نمونه‌های جالب در این زمینه، جریان «داوود بن اسود» است. حضرت عسکری علیه السلام با جاسازی پاسخ نامه‌ها در داخل یک چوب مدور، که شبیه پایه چهارچوب در بود، و دادن آن چوب به داود، وی را مأمور می‌کند که آن را به عمری برساند. داود نیز که از قضیه بی‌اطلاع بوده، بر اثر یک بی‌احتیاطی، یعنی زدن چوب به قاطر یک سقا در کوچه‌ای تنگ، موجب شکستن چوب و بیرون ریختن نامه‌ها می‌شود. وقتی به بیت امام علیه السلام مراجعت می‌کند، خادم آن حضرت از جانب امام علیه السلام وی را به سبب بی‌احتیاطی مورد مؤاخذه قرار می‌دهد!^{۲۴۰} نکته جالب در این نقل آن است که پنهان‌کاری امام علیه السلام تا آن حد بوده که حتی فرستاده حضرت به نزد وکیلش، «عمری» نیز از محتویات درون جویی که حمل می‌کرده بی‌اطلاع بوده است!

در طول دوره غیبت صغرا با فراز و نشیب‌هایی که در شرایط سیاسی به وجود می‌آمد، شرایط کار سازمان نیز تغییر می‌کرد، ولی روح تقیه و نهان‌کاری همواره بر عملکرد وکلا و به خصوص سفرا و باب‌ها حاکم بود. در دوران آغازین این عصر، گرچه شیعیان از فشارهای شدید دوره متوکل نجات یافته و اکنون رجال شیعه اندک اندک در مناصب حساس دولتی جا می‌گرفتند، اما هنوز تضيیقات، فراوان بود و جوّی نامطلوب علیه شیعیان وجود داشت. به دلیل وجود حالت تقیه و پنهان‌کاری، اطلاعات تفصیلی درباره روابط حاکم بر سازمان وکالت و رهبری آن و نحوه ارتباط و عملکرد وکلا، در دست نیست. شاید وجود این حالت موجب شده که مورّخی هم چون «طبری» در تاریخش، هیچ اطلاعاتی درباره فعالیت‌های نمایندگان امام دوازدهم علیه السلام به دست نمی‌دهد؛ در عین حالی که طبری، فعالیت‌های مبارزاتی دیگر گروه‌های شیعه، مانند قرامطه و اسماعیلیه را تا تشکیل حکومت آنان در سال ۲۹۶ ق دنبال می‌کند.^{۲۴۱}

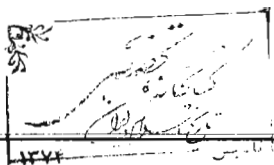
اطلاعات ما درباره سازمان وکالت و عملکرد آن در این دوره، مدیون برخی از مؤلفان شیعی، نظیر ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، کشی، نجاشی و دیگران است. اینان مستقیماً یا با واسطه، با نمایندگان و رابطین سازمان وکالت مرتبط بوده‌اند؛ برای نمونه، صدوق اطلاعات مربوط به سازمان وکالت را غالباً از طریق پدرش نقل می‌کند که به نظر برخی محققان، خود او وکیل در قم بوده و با محافل مخفی مرتبط با سازمان وکالت رابطه داشته است.^{۲۴۲}

سفیر دوم نیز هم‌چون پدرش، با پوشش شغل روغن فروشی، فعالیت‌های سفارت و باییت را به انجام می‌رساند.^{۲۴۳} با وجود آن که نیمه دوم دوره طولانی و ۴۰ ساله سفارت وی، با تبدیل مجدّد بغداد به پایتخت عباسی همراه بود (از سال ۲۷۹ ق به بعد)، اما زیرکی و کاردانی وی در انجام پنهانی امور، نقش بسیار مهمّی در استمرار حرکت سازمان و استتار فعالیت‌های آن داشت. عصر وی همراه بود با ظهور برخی از مدّعیان دروغین باییت، و طبیعی بود که مهم‌ترین خطر این افراد می‌توانست لو رفتن فعالیت سازمان، در صورت مقابله سازمان وکالت با این دعوای کذب باشد؛ به خصوص که برخی از اینان، هم‌چون «احمد بن هلال» و «محمد بن علی بن بلال»، سابقه عضویت در سازمان وکالت را نیز دارا بودند، و انحراف آنها می‌توانست خطرات جدّی در فعالیت‌های مخفی

سازمان ایجاد کند. سفیر دوم در مقابله با این افراد به نحو دقیقی عمل کرد. وی اولاً، با مامشات و حرکت محتاطانه، در جهت عدم تحریک آنان برای اقدام خطرناکی علیه سازمان سعی نمود؛ و ثانیاً، با اعلام لعن آنان به شیعیان، نوعی طرد و انزال از جماعت شیعه را پیش روی آنان نهاد؛ و در مواقعی نیز با برخورد مستقیم، موجبات رسوایی آنان در جمع پیروانشان را فراهم می آورد. نمونه این نوع برخورد را می توان در جریان «محمد بن علی بن بلال» مشاهده کرد.^{۲۴۴} یکی دیگر از این مدعیان دروغین بابیت، برادرزاده‌ی سفیر دوم یعنی «محمد بن احمد بن عثمان» معروف به «ابوبکر بغدادی» بود؛ به روایت شیخ طوسی، در یک مجلس علمی و حدیثی که جمعی از شیعیان به همراه سفیر دوم حضور داشتند، ناگاه «ابوبکر بغدادی» وارد شد! و سفیر که از ماهیت وی مطلع بود، به جمع حاضر گفت: «سکوت کنید که این فرد از شما نیست».^{۲۴۵} گویا سخنانی که در آن جمع گفته می شده جزو اسرار شیعه بوده و اطلاع وی بر آن می توانسته از جهات امنیتی خطر ساز باشد.

تماس های سفیر با وکلا نیز گاه به صورت بسیار مخفی انجام می گرفت، به نحوی که هیچ رد پای برجای نمی گذاشت. شیخ صدوق گزارشی را از دیدار سری سفیر دوم و ابو علی متیلی، یکی از ده وکیل بغداد، ارائه می دهد. در این دیدار که در یکی از خرابه های عباسیه بغداد رخ داد، سفیر، نامه امام دوازدهم علیه السلام درباره برخی از حوادث آینده را برای وی خواند و سپس آن را قطعه قطعه کرد!^{۲۴۶} وی برای آنکه از دست جاسوسان حکومتی طفره رود، با وکلای استان های دوردست تماس مستقیم نمی گرفت و به اشخاصی که نامه یا پول برایش می آوردند دستور می داد آنها را در جای خاصی قرار دهند؛^{۲۴۷} و در برخی موارد، هیچ گونه رسیدی نیز به آنها نمی داد؛ برای نمونه، یکی از وکلا به نام «محمد بن علی اسود» گوید:

«همواره اموالی را که حاصل از موقوفات بود به نزد ابوجعفر محمد بن عثمان عمری رحمه الله می بردم و او تحویل می گرفت. در یک نوبت که دو یا سه سال به آخر عمرش مانده بود، وقتی اموال را نزدش بردم، دستور داد آنها را به ابوالقاسم حسین بن روح تحویل دهم. پس از تحویل اموال، از وی طلب رسید کردم، ولی او از دادن رسید امتناع کرد! وقتی اصرار بر این امر کردم، به نزد ابوجعفر عمری شکایت برد، و او نیز به من امر کرد که از وی طلب



رسید نکنم، و اظهار داشت که آنچه به ابوالقاسم بن روح می‌دهی به من می‌رسد. من نیز از آن پس در قبال تحویل اموال، رسیدی طلب نمی‌کردم.^{۲۴۸}

به نظر می‌رسد تحولاتی که در دولت عباسی، به خصوص با توجه به نفوذ ترکان، رخ می‌داد، گاهی وضعیت سیاسی را آن‌چنان سخت می‌کرد که سفیر ناچار بود هیچ‌گونه نشانه‌ای دال بر فعالیت‌های سازمان بر جای نگذارد؛ و حتی از دادن رسید به یک وکیل وقف و کارگزار سازمان هم چون «محمد بن علی اسود» خودداری کند.

شیوه ارتباطات سفیر و دستیارانش با وکلای مناطق دیگر نیز جالب است. گاه در این ارتباطات و در حمل و نقل اموال و نامه‌ها، از کسانی استفاده می‌شد که به هیچ وجه ارتباطی با سازمان نداشتند، و مثلاً در قالب یک فعالیت تجاری اموال و وجوه شرعی در منطقه‌ای مثل قم، به تجاری که عازم عراق بودند تحویل، و آنان نیز به عنوان طرف تجارت، اموال را در بغداد به نمایندگان سفیر تحویل می‌دادند.^{۲۴۹}

در راستای همین مسلک تقیه و نهان کاری سفیر دوم بود که وی پس از اثبات وجود امام عصر (عجله) برای «عبدالله بن جعفر حمیری» و اظهار این‌که آن حضرت را در کنار کعبه مشاهده کرده است، وی را شدیداً از کشف نام حضرت منع کرد! و آن را به این صورت تعلیل کرد که دشمنان نسبت به عدم وجود امام (عجله) قانع شده‌اند؛ ولی اگر نام حضرت ذکر شود در جستجوی مکان سکونتش نیز خواهند آمد.^{۲۵۰} کشتی، نام سفیر دوم را «محمد بن حفص عمری» ذکر می‌کند.^{۲۵۱} به گفته دکتر جاسم حسین، امکان دارد این اسم، نام مستعار او بوده باشد و آن را برای استتار نام اصلی‌اش به کار می‌برده است. وی می‌افزاید: مطالعه‌ای در اسناد احادیث نبوی و گفتارهای ائمه علیهم السلام نشان می‌دهد که نام او به عنوان یک راوی کمتر مطرح است؛ در حالی که اکثر توقیعات منسوب به امام یازدهم (عجله) در مسایل فقهی از طریق ابوجعفر عمری روایت شده است! این نشان می‌دهد که وی برای مخفی کردن موقعیت واقعی خود از دید حکومت، نمی‌خواست خود را در مباحث آزاد مذهبی داخل کند.^{۲۵۲}

از جمله دستیاران مهم سفیر دوم «محمد بن احمد بن جعفر قمی» بود. وی به «قطان» نیز مشهور است. برخی این لقب را دال بر آن گرفته‌اند که وی شغل پارچه فروشی را قالب و پوششی برای فعالیت‌های مخفی‌اش انتخاب کرده بود و اموال و نامه‌هایی را که به دستش می‌رسید در لابه‌لای پارچه‌ها مخفی کرده و به سفیر می‌رساند!^{۲۵۳}

عصر سفیر سوم نیز مشحون از نهان کاری‌ها، کتمان‌ها، تقیّه‌ها و فعالیت‌های زیرزمینی است. خود شخص سفیر سوم، یعنی «حسین بن روح نوبختی» در عمل به تقیّه و کتمان حتی مذهبش، زبان زد بوده است و قضایای حیرت‌انگیزی در این باره نقل شده است. وی در تمسک به مسلک کتمان و تقیّه تا آن‌جا پیش رفت که یک دربان خود را به سبب آن‌که به معاویه بدگویی کرده بود اخراج نمود!^{۲۵۴} در موردی دیگر، در بحثی که بین دو نفر درباره افضل صحابه بعد از پیامبر ﷺ درگرفته بود، وی می‌گوید: آنچه صحابه، اجماع و اتفاق بر آن کرده‌اند، تقدیم صدیق، سپس فاروق، سپس عثمان ذوالنورین و سپس علی وصی است، و اصحاب حدیث نیز برآند و صحیح نزد ما نیز همین است! این کلام وی باعث بُهت و حیرت حاضران می‌شود.^{۲۵۵} از این رو، عامّه نسبت به وی اظهار احترام و ارادت فراوان می‌کردند، و دستگاه حکومتی نیز نسبت به وی با دید مثبت می‌نگریست. کسانی که شاهد چنین رفتار و سخنانی از او بودند، تنها چیزی که درباره فعالیت و کارهای ابن روح به ذهنشان نمی‌رسید آن بود که وی با این موضع‌گیری، سفیر و باب امام شیعیان نیز باشد! البته زمان سفارت ابن روح نیز به لحاظ روی کار بودن برخی از وزرای ضد شیعی، زمانی نامناسب و خطرناک بود؛ و بعید نیست که شدت تقیّه‌ی وی برای دفع شرارت‌های برخی از این وزرا هم چون «حمید بن عباس وزیر» (۳۰۶-۳۱۱ ق) که در خصومت با شیعه شهره بود، صورت گرفته باشد.^{۲۵۶}

با وجود همه این پنهان‌کاری‌ها، ابن روح در سال ۳۱۲ ق دستگیر و زندانی شده است. به روایت «ابن عرب» وی به دلیل امتناع از تحویل پول‌هایی که در اختیار داشت به حکومت، دستگیر شد.^{۲۵۷} این نقل، در صورت صحت، می‌تواند دالّ بر اطلاع نسبی حکومت از فعالیت‌های وی باشد. در دوره پنج ساله‌ی زندان نیز فعالیت‌های مخفی وی هم‌چنان ادامه داشت و گاه به طور مخفیانه، برخی از توقیعات صادره از سوی ناحیه مقدّسه را با همکاری برخی از دستیارانش به بیرون فرستاده و در میان شیعه منتشر می‌کرد، که از جمله می‌توان به توقیع لعن و طرد شلمغانی اشاره کرد.^{۲۵۸}

سفیر چهارم نیز در سال‌های آخر عمر سازمان وکالت با تمسک به مسلک نهان کاری و تقیّه توانست وظایف خود را به انجام برساند. شاید یکی از علل کمبود اطلاعات درباره اقدامات وی همین نکته بوده باشد.^{۲۵۹}

بدین ترتیب، سازمان وکالت با اتخاذ بهترین شیوه و با انجام فعالیت‌های حساب شده

زیرزمینی، حسّاس‌ترین بُره‌های سیاسی را پشت سرگذارد و در میان امواج متلاطم آن دوران، کشتی رهبری شیعیان را هدایت و حرکتش را تا عصر غیبت کبرا استمرار بخشید، و این میراث عظیم را به جانشین شایسته خود، یعنی «سازمان فقاہت و مرجعیت شیعه» در عصر غیبت کبرا تحویل داد تا فعالیت‌ها و وظایف وکالت را در شرایطی متمایز به انجام رساند.

۱.۴.۴. بهره‌گیری از ابزارهای ارتباطی مناسب

در سازمان وسیع و گسترده وکالت، ارتباطات گوناگونی صورت می‌گرفت که می‌توان آنها را بسته به طرفین ارتباط و نوع آن تقسیم‌بندی کرد. از بُعد طرفین ارتباط، در سازمان وکالت چهار رکن عمده وجود داشت: امامان شیعه علیهم‌السلام، باب‌ها، سروکیل‌ها، وکلای نواحی و شیعیان. از این رو با لحاظ نمودن ارتباط هر یک از این چهار رکن با یکدیگر، شانزده فرض تصویر می‌شود که با حذف صور مکرّر به هشت فرض می‌رسیم که عبارتند از:

ارتباط وکلا با ائمه علیهم‌السلام، با باب‌ها و وکلای ارشد، با یکدیگر و با شیعیان.

ارتباط باب‌ها و وکلای ارشد با ائمه علیهم‌السلام، با یکدیگر و با شیعیان.

ارتباط ائمه علیهم‌السلام با شیعیان.

از بُعد نوع ارتباط نیز با بررسی نمونه‌های تاریخی و روایی به چهار نحوه ارتباط عمده در سازمان وکالت برمی‌خوریم که عبارتند از:

ارتباط حضوری و مشافه‌ای، ارتباط کتبی، ارتباط از طریق ارسال پیک و فرستاده، و ارتباط از طرق خارق عادت.

اکنون با توجه به برخی شواهد تاریخی و روایی، به بررسی انواع شیوه‌های ارتباطی فوق‌الذکر در سازمان وکالت می‌پردازیم. طبیعی است که در اثنای این بحث، نمونه‌هایی از هر یک نیز ارائه خواهد شد.

۱.۴.۴. ارتباط حضوری و مشافه‌ای

یکی از رایج‌ترین و معمول‌ترین شیوه‌های ارتباطی در سازمان وکالت، ارتباط حضوری و ملاقات مستقیم بود. نمونه‌های بسیاری در تاریخ و در روایات یافت می‌شود که حاکی از

سفرهای چه بسا طولانی برای انجام دیدار نزدیک با ائمه علیهم السلام یا باب‌ها و وکلای ارشد آنان است. بررسی و نقل تمامی این موارد، ما را از هدفمان که رعایت اختصار است، دور می‌سازد؛ اما ذکر نمونه‌هایی به عنوان شاهد مدعا، ضروری به نظر می‌رسد.

در عصر امام صادق علیه السلام بیشتر ارتباطات آن جناب با وکلا و برخی شیعیان، شکل حضوری و مشافهه داشت و سفرهایی از نقاط دوردست به مدینه برای دیدار با آن جناب صورت می‌گرفت. با توجه به عدم گسترش سازمان وکالت در این عصر، اکثر وکلا در ارتباط مستقیم با حضرت قرار داشتند؛ چرا که آنان یا در مدینه، به فعالیت مشغول بودند و یا در صورت انجام وظیفه در مناطقی همچون عراق نیز با سفر به مدینه در ارتباط مستقیم با حضرت قرار می‌گرفتند. شواهدی حکایت از آن دارند که گاه از مناطق دوردستی هم چون خراسان نیز شیعیان با تحمل رنج سفر به مدینه آمده و ضمن زیارت امام صادق علیه السلام اموال و وجوه شرعی خود را تحویل آن جناب می‌دادند؛ راوندی جریانی را به نقل از «مفضل بن عمر» درباره‌ی دو مرد خراسانی نقل کرده که اموالی را از خراسان به قصد مدینه حمل کردند و در ری نیز فردی شیعی، کیسه‌ای به آنان سپرد تا به حضرت تحویل دهند؛ ولی کیسه در نزدیکی مدینه مفقود شد و نهایتاً معلوم گشت که حضرت به واسطه‌ی اجنه، آن کیسه را برای رفع نیازهایش برداشته است!^{۲۶۱} نقلی دیگر از راوندی، وجود سفرهای دور و دراز برای برقراری ارتباط با رهبری سازمان وکالت و تحویل وجوه شرعی در عصر امام کاظم علیه السلام را نیز تأیید می‌کند. این نقل نیز حاکی از سفر یکی از شیعیان خراسان به مقصد مدینه برای تحویل اموال و کالاها و نامه‌های حاوی سؤالات شیعیان خراسان به امام صادق علیه السلام است که در کوفه خبر شهادت آن حضرت به گوشش می‌رسد و پس از ورود به مدینه ضمن دیدار با امام کاظم علیه السلام به واسطه‌ی رؤیت معجزات آن حضرت، به امامت ایشان یقین کرده و آنچه همراه آورده بود را تحویل می‌دهد.^{۲۶۱}

در سایر اعصار نیز نمونه‌هایی برای این نحوه ارتباط وجود دارد که متعرض نمی‌شویم. در آستانه‌ی عصر غیبت صغرا، گروهی از یمنی‌ها از این دیار حرکت کرده و در سامراء به محضر امام عسکری علیه السلام رسیده و با آن جناب دیدار کردند.^{۲۶۲} و پس از مدت کوتاهی، گروهی از قمی‌ها به قصد دیدار با امام عسکری علیه السلام و تحویل وجوه شرعی، به سامراء سفر کردند و مواجه با رحلت آن بزرگوار شدند؛ و لذا ضمن دیدار با فرزند

اطهرش، حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) اموال را تحویل دادند.^{۲۶۳} «احمد بن اسحاق قمی» نیز یکی از وکلا قم است که شواهدی دال بر سفرهای مکرر وی از قم به سامراء در طول عصر امام هادی علیهم السلام تا عصر سفیر دوم، به قصد دیدار ائمه علیهم السلام و سفرای امام عصر علیهم السلام در دست است؛ به نحوی که سرانجام در مسیر بازگشت از یکی از این سفرها به قم بود که در منطقه‌ی حُلوان درگذشت.^{۲۶۴} سفر «احمد دینوری» به نمایندگی از مردم «دینور» و «قرمیسین» برای تحویل اموال و وجوه شرعی، به بغداد و سامراء در سال‌های اوّل پس از رحلت امام عسکری علیهم السلام و ملاقاتش با سفیر دوم را نیز می‌توان از نمونه‌های این نوع ارتباط دانست.^{۲۶۵} نمونه‌هایی نیز درباره سفر برخی وکلا یا شیعیان، از مناطق مختلف به بغداد برای دیدار سفیر و باب حضرت حجت علیهم السلام در عصر غیبت صغرا در دست است که به عنوان نمونه می‌توان به سفر «محمد بن حسن صیرفی» از بلخ به بغداد،^{۲۶۶} و سفر «ابوعلی بغدادی» از بخارا به بغداد و دیدار با سفیر سوم،^{۲۶۷} و سفر یکی از شیعیان اسدآباد به سامراء و تحویل وجوه شرعی اشاره کرد.^{۲۶۸}

یکی از مهم‌ترین شیوه‌های ارتباطی در سازمان وکالت که از نوع ارتباط حضوری و مستقیم است، بهره‌گیری از مواسم و مراسم حج بوده که با توجه به انجام بر این ارتباطات در پوشش مراسم حج، دارای امنیّت بیشتری نیز بوده است. هر ساله در مراسم حج، بسیاری از شیعیان با ائمه علیهم السلام و باب‌ها و وکلای آنها، و همین‌طور وکلا با ائمه علیهم السلام یا با یکدیگر دیدار می‌کردند که البته این دیدارها هم در مکه و هم در مدینه صورت می‌گرفته است. محل سکونت وکلای ارشد نیز یکی از مکان‌های دیدار و ارتباط وکلا با یکدیگر بود؛ به عنوان نمونه، پس از شهادت امام رضا علیهم السلام، وکلا و کارگزاران سازمان وکالت به همراه جمعی از سران شیعه، در منزل «عبدالرحمن بن حجاج» وکیل ارشد امام رضا علیهم السلام در عراق، جمع شده و نسبت به امامت امام جواد علیهم السلام به بحث و تبادل نظر پرداختند؛ سپس حدود هشتاد تن از وکلا و سران شیعه در موسم حج و به قصد انجام حج و سفر به مدینه و دیدار با امام جواد علیهم السلام حرکت کردند و در مدینه به محضر آن جناب رسیدند.^{۲۶۹} پس از رحلت امام جواد علیهم السلام نیز سران شیعه در منزل وکیل الوکلای آن حضرت یعنی «محمد بن فرج»، در بغداد گردهم آمدند تا درباره‌ی امامت امام هادی علیهم السلام بحث کنند.^{۲۷۰} در ابتدای عصر غیبت صغرا نیز «حسن بن نصر قمی» برای تعیین تکلیف

اموالی که در دست وکلا بود، به قصد حج و همین طور دیدار با امام عسکری علیه السلام، به بغداد رفت و خانه‌ای اجاره کرد، و این خانه محل دیدار وی با وکلا بود.^{۲۷۱} و قبلاً نمونه‌ای دالّ بر اینکه گاه دیدار وکلا باهم یا با سفیر در مکان‌های سنتی، مثل خرابه‌ها انجام می‌شد گذشت؛ طبق نقل مزبور، «ابوجعفر عمری» در یکی از خرابه‌های عباسیه‌ی بغداد با «ابوعلی متیلی» دیدار نمود.^{۲۷۲} با توجه به نمونه‌های محدود یاد شده و نمونه‌های متعدد دیگر، این نکته محرز می‌شود که رهبری و اعضای سازمان وکالت و شیعیان، ارتباطات مستقیم فراوانی با یکدیگر داشتند که البته میزان این ارتباطات بسته به میزان شدت و ضعف تضییقات دولت‌های عباسی، و وجود برخی مصالح، دارای تغییراتی بوده است؛ و لذا در برخی اعصار مثل عصر امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام، ارتباطات مستقیم آن دو بزرگوار با شیعیان به حداقل ممکن رسید به نحوی که گاه شیعیان مجبور بودند در مسیر حرکت امام عسکری علیه السلام، که هر هفته از منزل حضرت به سمت دربار انجام می‌شد، نشست و با ایما و اشاره با آن جناب ارتباط برقرار کنند.^{۲۷۳}

۲.۴.۴. ارتباط مکاتبه‌ای

دیگر از روش‌های رایج ارتباطی در سازمان وکالت، ارتباطات مکاتبه‌ای بین امامان شیعه علیهم السلام و باب‌ها و وکلا و شیعیان بوده است. این شکل ارتباط به خصوص در دوره‌های شدت گیری فشار حکومت‌ها تشدید می‌شده است. در عصر امامین عسکریین علیهم السلام به سبب تضییقات موجود و هم به خاطر آشناسازی شیعه با شرایط عصر غیبت، ارتباطات مکاتبه‌ای رشد چشم‌گیری یافت. در عصر غیبت صغرا نیز غالب ارتباطات شیعیان و وکلا با امام عصر علیه السلام، به این شکل بود. همین نکته درباره‌ی سفرای آن حضرت نیز صادق است؛ گو این که، ارتباط حضوری آنان با امام علیه السلام بیش از سایرین بوده است. ما در مبحث «نقش ارتباطی سازمان وکالت» از جایگاه مکاتبات و توقیعات بیشتر سخن خواهیم گفت؛ در این جا تنها به ذکر چند نمونه از این روش ارتباطی در اعصار مختلف اکتفا می‌کنیم.

در شرایط خفقانی عصر امام کاظم علیه السلام و محبوس بودن آن حضرت، ارتباطات آن جناب از حبس با خارج، به طریق مکاتبه صورت می‌گرفت. در یک مورد، آن حضرت

نامه‌های حاوی بعضی دستورات را از طریق یکی از وکلایش به نام «حسین بن مختار» به خارج از زندان فرستاد.^{۲۷۴}

در عصر امام رضا (علیه السلام) نیز ارتباطات کتبی همچنان به چشم می‌خورد. برای نمونه، می‌توان به نامه‌ی «ابن قیاما واسطی» به امام رضا (علیه السلام) درباره امام بعدی و پاسخ آن حضرت اشاره نمود؛ آن جناب گاه برای ارتباط با فرزندش، امام جواد (علیه السلام) نیز از این روش بهره می‌برد.^{۲۷۵}

امام جواد (علیه السلام) نیز با برخی از شیعیان وکلایش، از طریق مراسلات ارتباط داشته است؛ برای نمونه، امام (علیه السلام) طی نامه‌ای به «ابراهیم بن محمد همدانی»، وصول وجوه شرعی و اموال ارسالی را اعلام و در مقابل، وی را از ارسال مقداری پول و لباس برایش مطلع ساخت؛ و در نامه‌ای دیگر، وکالت وی به جای «یحیی بن عمران» را به او اعلام فرمود.^{۲۷۶}

عصر امام هادی (علیه السلام) و امام عسکری (علیه السلام) به لحاظ شرایط خاص سیاسی و نزدیکی به عصر غیبت، اقتضا می‌کرد که ارتباطات کتبی این دو بزرگوار بر ارتباطات مستقیم و حضوری غالب آید. کثرت این نامه‌ها و توقیعات به حدی بود که در یک مورد، «احمد بن اسحاق قمی»، وکیل در اوقاف قم، برای کسب یقین به صحت اسناد نامه‌ها به امام عسکری (علیه السلام)، از آن جناب طلب دست خط می‌کند.^{۲۷۷} نمونه‌های متعددی از نامه‌ها و توقیعات مربوط به این عصر در دست است؛ برای نمونه، محمد بن فرج، وکیل مبرز امام نهم و دهم (علیه السلام)، طی مراسلات و مکاتباتی در مورد مسایل مختلف از محضر امام هادی (علیه السلام) کسب تکلیف می‌کند و حضرت نیز در پاسخ، ضمن ارائه‌ی راهنمایی‌های لازم، وی را از برخی از وقایع آینده زندگیش مطلع می‌سازد!^{۲۷۸} همین طور، امام عسکری (علیه السلام) غالب ارتباطات خود حتی با برترین وکیلش در سامراء، یعنی «عثمان بن سعید عمری» را به وسیله‌ی مراسلات کتبی انجام می‌داد؛ روایت ابن شهر آشوب حاکی از آن است که گاه این نامه‌ها به صورت بسیار مخفی، مثلاً با جاسازی در میان یک تکه چوب گرد، به وسیله‌ی پیک‌هایی بین امام و عثمان بن سعید رد و بدل می‌شد.^{۲۷۹} به همین ترتیب، روایت صدوق نیز حاکی است که امام (علیه السلام) به هنگام رحلت خود، نامه‌های بسیاری را برای برخی نقاط، از جمله مدائن، نگاشته و به فردی به نام «أبوالادیان» سپرده است.^{۲۸۰} ارتباط با وکلا مقیم در مناطق دوردستی همچون مصر نیز از طریق مکاتبات

صورت می‌گرفت؛ که برای نمونه، به نامه‌ی امام عسکری علیه السلام به «شفیع خادم» وکیل مصر، می‌توان اشاره کرد.^{۲۸۱}

در عصر غیبت صفراء، عالی‌ترین شکل ارتباطی بین وکلا و امام عصر علیه السلام، ارتباط از طریق مکاتبه و توقیعات بود. درباره معنای «توقیع» و مطالب مختلف پیرامون آن، در مباحث آتی سخن خواهیم گفت. تعداد زیادی از این توقیعات، هم اکنون در منابع کهن ما موجود است؛ به عنوان نمونه، شیخ صدوق باب خاصی را در کتاب ارزشمندش، کمال الدین و تمام النعمه، به ذکر توقیعات اختصاص داده است. بیش‌ترین تعداد توقیعات، در عصر سفیر دوم از سوی ناحیه مقدسه صادر شده است. و شاید طولانی بودن مدت سفارت وی نیز در این امر مؤثر بوده باشد.^{۲۸۲}

برخی از این توقیعات، پاسخ نامه‌های شیعیان، و برخی از آنها، توقیعات ابتدائی بدون وجود سؤال یا عرض حاجتی و ناظر به مسایل خاصی بود.^{۲۸۳} این مراسلات و توقیعات، رابطه‌ی بین امام علیه السلام در سامراء یا مدینه یا هر نقطه‌ی دیگر و دورترین مناطق شیعه‌نشین، هم‌چون آذربایجان^{۲۸۴} و مناطقی از خراسان همچون مرو^{۲۸۵} و بلخ^{۲۸۶} و غیر آنها را ممکن می‌ساخت؛ و برخی از وکلای مبرز در ایران، هم‌چون «ابوالحسن اسدی رازی»، از واسطه‌های صدور و تحویل این توقیعات بودند.^{۲۸۷}

۳.۴.۴. ارتباط با پیک و قاصد

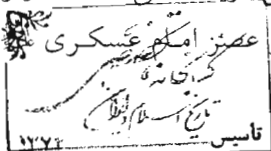
یکی دیگر از روش‌های ارتباطی در سازمان وکالت، ارسال نماینده و پیک‌های مخصوص بود که غالباً بین امامان شیعه علیهم السلام و وکلای نواحی ارتباط برقرار می‌کردند. این پیک‌ها گاهی برای جمع‌آوری وجوه شرعی و اموال جمع شده در نزد وکلای مقیم در نواحی مختلف، و گاه برای ایصال نامه‌های امامان علیهم السلام و یا باب‌ها و سفراء، به وکلا و شیعیان و بالعکس، به آن نواحی اعزام می‌شدند. جالب آن که این پیک‌ها گاه از میان کسانی انتخاب می‌شدند که هیچ‌گونه ارتباطی با سازمان وکالت نداشتند و از ماهیت مأموریتشان نیز مطلع نبودند؛ و تنها نقش ایصال مال یا نامه‌ای را ایفا می‌کردند. به گفته شیخ طوسی، در برخی اعصار که امر بر شیعیان بسیار سخت بود، از این روش استفاده می‌شد؛ مثلاً در عصر «معتضد عباسی» گاهی وجوه شرعی و اموال، توسط وکلای قم به

وسيله تجاری که عازم بغداد بودند، به عنوان کالاهای تجاری، به طرف معامله که در حقیقت سفیر حضرت بود، تحویل داده می شد.^{۲۸۸}

در صورت سخت بودن وضعیت سیاسی و اجتماعی برای شیعیان، پیک های ارسالی می بایست نهایت دقت را در کتمان مأموریت و مخفی کاری به خرج می دادند و مثلاً با عبور از بی راهه و برخی تدابیر دیگر، نامه ها یا اموال ارسالی را به مقصد می رساندند. برای نمونه، می توان به کار «علی بن یقطين» اشاره کرد وی که به احتمال، در بغداد وکالت امام کاظم علیه السلام را عهده دار بود، «اسماعیل بن سلام» و «ابن حمید» را مأمور ایصال اموال و نامه هایی به نزد امام کاظم علیه السلام در مدینه می کند؛ و این دو، با حرکت از بی راهه، بدون جلب توجه احدی، اموال و نامه ها را در خارج مدینه به امام علیه السلام تحویل می دهند و به دستور امام علیه السلام، بدون آن که وارد مدینه شوند راه بازگشت را در پیش می گیرند!^{۲۸۹} و در مواردی، وکلا از برخی وکلای دیگر برای ایصال پیام، نامه یا اموال استفاده می بردند؛ که برای نمونه می توان به ایصال پیام «علی بن یقطين» به امام کاظم علیه السلام توسط «عبدالرحمن بن حجاج» اشاره نمود.^{۲۹۰}

چنان که گذشت، برای جمع آوری وجوه شرعی و اموال جمع شده در نزد وکلای مقیم در نواحی، به خصوص نواحی دور دست، امامان شیعه علیهم السلام نماینده ها و پیک هایی را گسیل می داشتند؛ از نمونه های قابل ذکر برای این مورد، ارسال دو تن به نام های «میمون» و «مسافر» توسط امام جواد علیه السلام به قم برای تماس با «زکریا بن آدم» وکیل حضرت در قم، و اخذ اموال و وجوه شرعی موجود در نزد وی است.^{۲۹۱}

امامان معصوم علیهم السلام به خاطر خطرناک بودن وضعیت سیاسی، گاه برای تماس با وکلای ارشد و دست یاران نزدیک یا باب های خود، ناچار از اتخاذ روش فوق بودند. این روش به خصوص توسط امامین عسکریین علیهم السلام که دائماً زیر نظر حکومت قرار داشتند، بیش تر اعمال می شد؛ جریان «داوود بن اسود» که از سوی امام عسکری علیه السلام مأمور تماس با «عثمان بن سعید» و تحویل قطعه چوب مدوری که حاوی نامه هایی بود از نمونه های مربوط به این مقوله است.^{۲۹۲} برخی از وکلا و دستیاران ائمه علیهم السلام که، مستمری بگیر بودند؛ حقوق خود را به واسطه مأموران مخصوصی دریافت می داشتند؛ از روایت کلینی چنین برمی آید که: «حسین بن محمد اشعری» در عصر امام عسکری علیه السلام مأمور پرداخت



مستمری به «جنید» قاتل «فارس بن حاتم قزوینی» و دو تن دیگر بوده و این مأموریت در عصر غیبت صغرا نیز تنها در مورد آن دو تن ادامه یافته است چرا که جنید در اوایل این عصر رحلت می نماید. ۲۹۳

برای برقراری تماس بین ائمه علیهم السلام و وکلا و شیعیان، گاه از بزرگان و سرشناسان محلی استفاده می شد؛ مثلاً امام عسکری علیه السلام طی نامه مفصلی به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری»، ضمن بیان نکات مهمی، وی را مأمور ابلاغ نامه به شیعیان و برخی از وکلا نمود. ۲۹۴

گاهی وکلای نواحی، افرادی را برای مأموریت هایی به محل رهبری سازمان می فرستادند؛ بنا به روایت کلینی، پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، یکی از وکلای مصر به همراه اموالی به مکه آمده و برای استفسار درباره جانشین آن جناب، فرستاده ای با کنیه «ابوطالب» را با نامه ای به سامراء فرستاد تا در این باره تحقیق کند. ۲۹۵

شواهد حاکی از وجود برخی پیک های مخصوص به ویژه در عصر غیبت صغرا است که وظیفه آنها نامه رسانی و اموری از این قبیل بوده است؛ از این رو به همین عنوان نیز خوانده می شدند؛ مثلاً شیخ طوسی در جریان «قاسم بن علا» چنین نقل کرده که: «توقیعات به واسطه سفیر دوم و سوم، همواره به دست وی می رسید تا این که به مدت دو ماه در ارسال این توقیعات انقطاع حاصل شد، که موجب نگرانی وی گردید. اما پس از دو ماه، روزی دربان وی داخل شد و بشارت ورود «فیج عراق» را داد و او به نام دیگری خوانده نمی شد...». و به گفته علامه ی مجلسی، «فیج» معرب «پیک» است و این که به نام دیگری خوانده نمی شد نیز می تواند نشان گر آن باشد که وی اشتغال به این کار داشته است. ۲۹۶

در عصر غیبت صغرا بهره گیری از وسایط و فرستاده ها برای انجام خدمات مرتبط با سازمان وکالت، توسط سفرا و باب های ناحیه مقدسه به وفور به چشم می خورد که ذکر تمامی نمونه ها میسر نیست. دست یاران سفیر در بغداد، گاه مأموریت پیدا می کردند. تا ضمن تماس با وکلای برخی نواحی، پیام یا پول یا کالای ارسالی توسط سفیر را به آنها برسانند؛ برای نمونه، «جعفر بن محمد بن مثیل» از سوی ابوجعفر عمری، سفیر دوم، مأموریت می یابد تا به واسطه رفته و ضمن دیدار با «حسن بن محمد بن قطة صیدلانی»

وکیل مقیم در آنجا، و ابلاغ سلام سفیر، مقداری پول و وسایل تجهیز و تکفین وکیل در گذشته این ناحیه، یعنی «محمد بن عبدالله حائری» را به وی تقدیم دارد.^{۲۹۷} همان گونه که متذکر شدیم، این رویه به وفور توسط سفرا و وکلای دیگر اعمال می شده است. و شاید وجود ضریب امنیتی بیشتر در این روش از علل وفور اتخاذ چنین شیوه‌ای در این عصر بوده باشد.

۴.۴.۴. ارتباط با روش‌های خارق عادت

برخی از ارتباطات امامان شیعه علیهم السلام با باب‌ها یا وکلایشان، به وسیله‌ی طرق خارق عادت بود که البته موارد کمتری نسبت به سه مورد پیشین را شامل می شود. و البته می دانیم که بهره گیری ائمه علیهم السلام از این طریق و اظهار معجزات، به هدف تثبیت حقانیت و صدق دعوی امامتشان بوده است. در عصر غیبت صفرا از آنجا که سفیر و باب حضرت مهدی علیه السلام تنها واسطه بین او و شیعیان بود، و اثبات حقانیت دعوی سفیر، ملازم با ایمان افراد به امام دوازدهم علیه السلام بود، لذا گاهی، برخی معجزات به دست سفرا آشکار می شد. یکی از نمونه‌های قابل ذکر درباره اعجاز ائمه علیهم السلام، جریان طغی الارض امام عسکری علیه السلام به «جرجان» و دیدار با شیعیان این ناحیه است؛ بنا به نقل راوندی، «جعفر بن شریف جرجانی» در سفر حج خود، ضمن دیدار با امام عسکری علیه السلام در سرمن رای و تحویل اموال و وجوه شرعی شیعیان جرجان، سلام شیعیان را به حضرت ابلاغ نمود؛ امام علیه السلام نیز وعده فرمود که پس از ۱۷۰ روز، یعنی در روز جمعه سوم ربیع الثانی که وی از حج به دیارش بازگشته است، در انتهای روز به جرجان آمده و با شیعیان دیدار خواهد نمود؛ در روز موعود، پس از اقامه نماز ظهر و عصر، شیعیان همگی در خانه‌ی «جعفر بن شریف» تجمع کردند و چیزی نگذشت که امام علیه السلام وارد شد و ابتدا به سلام بر جمع حاضر نمود و از سوی آنان مورد استقبال گرمی واقع شد و همگی به دست بوسی آن جناب شتافتند؛ سپس امام علیه السلام آمادگی خود برای پاسخ به سئوالات و نیازهای آنان را اعلام داشت. اولین کسی که عرض حاجت نمود «نضر بن جابر» بود که برای شفای چشمان فرزندش «جابر» دعای حضرت را طلب نمود؛ امام علیه السلام نیز با مسح چشمان فرزند نضر با دستان شریفش، بینایی را به او بازگرداند، و در پی او دیگران یکی پس از

دیگری پیش آمده و سئوالات و حوائج خود را عرضه کرده و تماماً پاسخ گرفتند. و پس از این دیدار، امام علیه السلام در همان روز به سامراء بازگشت.^{۲۹۸}

در عصر غیبت صفرا که دیدار مستقیم امام علیه السلام توسط شیعیان به سختی امکان پذیر بود؛ صدور خوارق عادات از جانب امام علیه السلام یا باب ایشان، نقش مهمی، در تثبیت عقاید شیعیان ایفا می نمود؛ برای نمونه، یک فرد شیعی که درباره وکیل صلاحیت داری که بتواند اموال متعلق به ناحیه مقدسه را به وی تحویل دهد، دچار تردید و تحیر شده بود، ناگاه صدای هاتفی به گوشش می رسد که می گفت: «آنچه همراه داری به حاجز تحویل بده».^{۲۹۹} و به همین ترتیب «أبو محمد سروی» که به همراه مقداری وجوه شرعی متعلق به ناحیه مقدسه به سرّ من رأی رفته بود و مشکل فوق برای وی نیز وجود داشت؛ بدون آن که با کسی سخنی بگوید؛ مواجه با توقیع صادره از سوی ناحیه مقدسه می شود که در آن چنین آمده بود: «نه در ما و نه در نمایندگان ما شکّی روا نیست، آنچه همراه داری به حاجز تحویل بده».^{۳۰۰}

نوع دیگر بروز خوارق عادات در این عصر آن بود که مضمون توقیعات بنا بر مقتضای سؤال ایجاد شده در ذهن فرد، تغییر می کرد؛ نمونه قابل ذکر، روایت صدوق از «ابوالحسین اسدی رازی» است؛ وی که واسطه صدور توقیعات بسیاری بود، در یک مورد، هنگامی که توقیعی از جانب سفیر دوم به وی ارسال می شود و مضمونش، طلب لعنت خدا و ملائکه و همه ی مردم برای کسی بوده که اموال ائمه علیهم السلام را به ناحق تصرف کرده و حلال بشمارد، به ناگاه در ذهنش خطور می کند که این چیزی است که همه مردم در آن مساویند، پس چه فرقی بین حضرت حجت علیه السلام و دیگران است؟ که ناگاه مشاهده می کند مضمون توقیع به این عبارات تغییر یافته که: «لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر کسی که درهم حرامی از مال ما را تصرف کند!»؛ و به این وسیله به وی فهمانده می شود که فرقی در این جهت بین حضرت حجت علیه السلام و دیگران نیست.^{۳۰۱}

تکلم ائمه علیهم السلام و سفرای اربعه در عصر غیبت، به زبان فصیح اقوام غیر عرب، از دیگر نمونه های این نوع روش ارتباطی است. درباره امامان شیعه علیهم السلام، روایات متعددی در منابع یافت می شود؛ اما در مورد سفرای عصر غیبت، نمونه قابل ذکر، سخن گفتن «حسین بن روح نوبختی» سومین سفیر، با یک زن اهل آوه به لهجه ی فصیح «آوجی»

است؛ بنا به نقل صدوق، زنی به نام «زینب» از اهل آوه، که همسر «محمد بن عبدیل آبی» بود، به همراه سیصد دینار به بغداد آمد و نزد «جعفر بن محمد بن متیل» از دستیاران ابن روح رفت و تقاضای ملاقات مستقیم با ابن روح را نمود؛ و او برادرزاده اش «محمد بن علی بن متیل» را به همراه آن زن نزد ابن روح فرستاد تا نقش مترجم را ایفا کند؛ ولی به محض ورود آنان، ابن روح با زبان فصیح آوجی به آن زن گفت: «زینب! چونا خویذا چون استه؟»؛ یعنی: «زینب! چطور می‌خوشی؟ کجا بودی؟ بچه‌هایت چطورند؟!»؛ و از این رو نیازی به مترجم نیفتاد و آن زن پس از مکالمه با ابن روح، اموال را تحویل داد و خارج شد.^{۳۰۲} البته فرق عادت بودن این جریان منوط به آن است که ابن روح را جزو اهالی قم ندانیم، والا، چه بسا به خاطر منسوب بودن به این منطقه، با این لهجه آشنا بوده است.

بدین ترتیب، امامان شیعه علیهم السلام به عنوان رهبران سازمان وکالت، و سپس باب‌ها و سفرای آنان، از هر راه مناسبی جهت ایجاد ارتباط بین خود و مرتبیین با سازمان وکالت بهره می‌بردند و البته انتخاب هر شیوه، منوط به مقتضیات و شرایط خاص مربوط به هر عصر و هر فرد بود؛ تا جایی که گاه ناچار از اعمال معاجز و طرق خارق عادت می‌شدند. اما همان گونه که گذشت، دو شیوه ملاقات حضوری و ارتباط کتبی بیشتر اعمال می‌شده است، مگر در صورت سخت بودن شرایط که ارتباط کتبی غلبه می‌یافته. و در صورت لزوم، از پیک‌ها و فرستاده‌ها استفاده می‌شد.

۵.۴. بهره‌گیری از خوارق عادات، در صورت لزوم

یکی از شیوه‌های عملکرد سازمان وکالت بهره‌گیری از معاجز و خوارق عادات بود. در قسمت پیشین، به بخشی از خوارق عادات ائمه علیهم السلام و باب‌های آنان برای برقراری ارتباط در سازمان وکالت اشاره کردیم؛ اکنون با لحاظ کردن مجموعه‌ای از امور خارق عادت و معجزاتی که مستقیماً به دست خود ائمه علیهم السلام، و یا به دست باب‌ها و سفرای آنان ظاهر می‌گشته است، اهداف از صدور این معاجز و نقش آنها در تثبیت جایگاه سازمان وکالت را بررسی می‌کنیم. در بررسی معجزات و خوارق عادات صادره از سوی رهبری سازمان وکالت، به این نتیجه می‌رسیم که تمسک به خرق عادات برای اثبات حقانیت امام علیهم السلام به عنوان رهبر، و یا حقانیت سفیر و باب امام علیهم السلام در عصر غیبت به عنوان مهم‌ترین دستیار

رهبر، امری اجتناب‌ناپذیر بوده است. نمونه‌های متعددی از تمسک ائمه علیهم‌السلام به معجزات در دست است و منابعی نیز به طور مستقل به ذکر معجزات معصومین علیهم‌السلام پرداخته‌اند؛ اما در اینجا تنها متعرض بخشی از آن دسته از معجزات معصومین علیهم‌السلام و خوارق عادات باب‌های آنها می‌شویم که مستقیماً به کار سازمان وکالت مرتبط بوده و جهت پیشبرد امور و تحقق اهداف آن به کار گرفته می‌شده است.

معجزات و خوارق عادات معصومین علیهم‌السلام از ابتدای تشکیل سازمان وکالت در مواقع لازم، امور سازمان را به پیش می‌برد؛ امام صادق علیه‌السلام در صورت نیاز به اموال و وجوه شرعی ارسالی توسط شیعیان، از طریق خرق عادت، آنها را اخذ و مصرف می‌کرد. جریان مربوط به مال ارسالی توسط یکی از شیعیان ری به وسیله دو مرد خراسانی، مؤید این معنی است؛ در این جریان، امام صادق علیه‌السلام با مأمور نمودن بعضی شیعیان خود از اجنه، کیسه متعلق به مرد رازی را برداشته و مصرف نمودند! ^{۳۰۳} آن جناب در برخورد با «داوود بن علی»، که یکی از وکلای سرشناس حضرت را به شهادت رسانده بود، به روش خرق عادت وارد شده و با نفرین بر او در دل شب، غضب الهی را بر وی نازل و موجب هلاکتش در همان شب گردیدند؛ در آن شب، پس از نفرین امام علیه‌السلام، صیحه‌ای از خانه‌ی «داوود بن علی» شنیده شد و امام علیه‌السلام در پی آن فرمود: «خداوند فرشته‌ای فرستاد که با عمود آهنین ضربه‌ای بر سر داوود زد که مثالش در اثر آن منشق شد!» ^{۳۰۴}

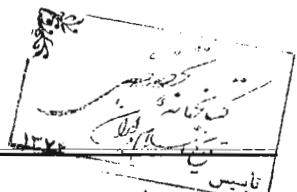
شیبه این کار امام صادق علیه‌السلام، به نحوی دیگر، توسط امام هادی علیه‌السلام نسبت به متوکل عباسی بروز کرد، و او با دعای حضرت مبتلا به تب شدیدی شد که وی را به آستانه هلاکت برد ولذا دستور آزادی جمع زیادی از زندانیان، از جمله «علی بن جعفر همانی»، وکیل امام هادی علیه‌السلام را صادر کرد و بهبودی یافت. نفرین امام عسکری علیه‌السلام در حق «عروة بن یحیی» وکیل منحرف آن جناب، را نیز می‌توان در همین راستا تلقی کرد؛ وی بر اثر نفرین آن حضرت به هلاکت رسید. ^{۳۰۵}

برخی از وکلا یا شیعیان ائمه علیهم‌السلام، نسبت به اموالی که نزد ایشان می‌آوردند، دچار حالت «استکثار» می‌شدند که امام علیه‌السلام برای برخورد با این روحیه، اعجازی بروز می‌دادند تا دسترسی خود به خزاین هستی را اثبات کنند؛ برای نمونه، یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام، اموالی به نزد آن جناب می‌برد در حالی که در درون خویش تصوّر می‌کرده که

مال زیادی به حضرت تحویل داده و حالت اعجابی به او دست داده بود! امام ع در پاسخ به این حالت، طشتی را که در آخر خانه بود طلبد، و هنگامی که با آن مرد به سخن گفتن مشغول بود، ناگاه وی مشاهده کرد که از درون طشت، دینارهایی سر ریز است، به نحوی که فاصله بین او و غلام حضرت پر از دینار شد! سپس حضرت رو به وی کرده و فرمود: «آیا تصور می‌کنید که ما به آنچه در دستان شماست نیازمندیم؟ اگر چیزی از شما می‌ستانیم برای تطهیر شماست!...». شبیه این جریان به نحوی دیگر، توسط آن حضرت درباره «مفضل بن عمر» و «یونس بن ظبیان» و «ابوسلمه سراج» رخ داد؛ آن جناب به این سه نفر فرمود: «خزائن زمین نزد ما است؛ و اگر بخواهم می‌توانم به زمین امر کنم که آنچه از طلا و نقره دارد خارج کند!» سپس با پای شریف خود بر زمین خطی کشید که در نتیجه آن، زمین شکافته و شمش‌های طلا ظاهر شد! و یک شمش به قدر یک وجب برداشت و فرمود: «خوب در آن نظر کنید تا دچار تردید و شک نشوید!» و آنها وقتی دقت کردند، آن را شمش طلای خالص و دارای تالو یافته و در درون زمین نیز نظیر آن را به وفور مشاهده کردند! در این حال، یکی از آن جمع حاضر، به حضرت عرض کرد که: شما دسترسی به این ذخایر دارید و شیعیان محتاجند؟! و حضرت در پاسخ فرمود: «خداوند برای ما و شیعیان مان دنیا و آخرت را جمع می‌کند و دوستان ما را در بهشت و دشمنان را در آتش داخل می‌کنیم».^{۳۰۶}

بنا به نقل کلینی، یکی از اصحاب امام رضا ع نیز که مال بسیاری به آن جناب تحویل می‌دهد ولی تغییری که نشانه سرور حضرت از دیدن آن مال باشد در چهره آن جناب مشاهده نمی‌کند، با خود در این باره حدیث نفس کرده و در دل گله‌مند می‌شود! که ناگاه امام ع به غلامش می‌فرماید که طشت و آب بیاورد و آب بر دستان حضرت بریزد، و در حالی که غلام بر دستان مبارک آن جناب آب می‌ریخت این فرد صحابی با کمال تعجب مشاهده می‌کند که از میان انگشتان آن جناب طلا فرو می‌ریزد! سپس حضرت رو به آن فرد کرده و می‌فرماید: کسی که چنین وضعی دارد اهمیتی به آنچه برایش آوردی، نمی‌دهد.^{۳۰۷}

یک جلوه از معاجز معصومین ع در ارتباط با امور سازمان وکالت، در برخورد معجزه‌آسای آنان با اموال حرام یا اموال متعلق به غیر شیعیان اثنی عشری و یا پول‌های تقلبی بود که به سازمان وکالت تحویل داده می‌شد. سیره امامان شیعه ع بر امتناع از



الحمد این اموال قرار داشت و همین رویه توسط باب‌ها و سفرای ناحیه مقدسه نیز اعمال می‌شد. در اینجا تنها به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم: یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام بنام «شعیب عرقوفی» مقدار سیصد دینار به محضر آن حضرت تقدیم داشت، ولی آن جناب مشتبی از دینارها را برداشته و مابقی را به او بازگردانید و فرمود: اینها را به سرجایش برگردان...! و هنگامی که ابوبصیر از شعیب در این باره سؤال می‌کند، وی اذعان می‌نماید که صد دینار از اموال برادرش را بدون اطلاع وی برداشته بوده و دینارهایی که حضرت بازگرداند نیز دقیقاً به همین میزان بوده است.^{۳۰۸} بنا به نقل راوندی، یکی از شیعیان خراسان به همراه اموال و وجوه شرعی و نامه‌های حاوی سؤالاتی به مقصد مدینه حرکت کرد؛ و هنگامی که به کوفه رسید، خبر شهادت امام صادق علیه السلام را شنید، از این رو برای تحویل اموال و نامه‌ها به جانشین آن حضرت عازم مدینه شد و در آنجا مواجه با ادعای امامت «عبدالله افطح» گشت؛ و پس از مدتی فرستاده امام کاظم علیه السلام وی را نزد آن جناب برد و در ملاقات با حضرت بود که او با مشاهده ادب و کلام و علم و معجزات حضرت، یقین به امامت آن جناب حاصل نمود. و از جمله معجزات حضرت این بود که از میان آن مال‌ها تنها یک درهم معوج و منديل متعلق به زنی به نام «شطیطه» را جدا کرده و برداشت و بقیه اموال را رد کرد؛ و پس از مراجعت مرد خراسانی بر وی معلوم شد که غیر از آن زن، بقیه‌ی صاحبان آن اموال به مذهب «فطحیه» گرویده بودند؛ از این رو امام علیه السلام از قبول اموالشان اجتناب نمود.^{۳۰۹} و در موردی دیگر، امام کاظم علیه السلام اموال ارسالی توسط برخی از اهالی نیشابور را که دچار انحراف عقیده شده بودند را رد کردند.^{۳۱۰}

در عصر غیبت صغرا نیز موارد متعددی از این نوع خرق عادت از سوی ناحیه مقدسه بروز نمود. برای نمونه، یکی از شیعیان منطقه سواد عراق، اموالی متعلق به ناحیه مقدسه را تحویل داد ولی مورد قبول واقع نشد و به آن فرد گفته شد که: «حق پسرعمویت را که چهارصد درهم است جدا کن!» و مرد مزبور وقتی محاسبه کرد با کمال تعجب متوجه شد که حق پسرعمویش دقیقاً به همین میزان است!^{۳۱۱} در موردی دیگر، مرد بزازی از قم که شریک وی گرایش به مرجئه داشت، لباس نفیسی را به عنوان هدیه به ناحیه مقدسه در نظر می‌گیرد و به شریکش می‌گوید: این لباس سزاوار مولای من است؛ شریک مزبور

پاسخ می دهد: من مولای ترا نمی شناسم، ولی می توانی درباره این لباس به دلخواه عمل کنی. و هنگامی که آن لباس به ناحیه مقدسه هدیه می شود امام علیه السلام آنرا دو نیم می کند و نیمی از آن را باز می گرداند و می فرماید ما را نیازی به مال مرجئی نیست. ۳۱۲

در مواردی که پول های تحویل شده به دفتر سازمان وکالت مخلوط با پول های تقلبی بود، نیز ناحیه مقدسه آنها را باز می گرداند؛ نمونه قابل ذکر، روایت «محمد بن ابی عبدالله سیاری» است که گوید: اموالی متعلق به «مرزبانی حارثی» را به ناحیه مقدسه تحویل دادم؛ در میان آن اموال، دست بند طلایی نیز وجود داشت که مورد قبول واقع نشد و به من عودت دادند و فرمودند که آنرا بشکنم! پس از شکستن، ناگاه در میان آن، چند مثقال آهن و مس و روی مشاهده کردم! پس از جدا کردن آنها، طلای خالص را برای ناحیه مقدسه ارسال کردم و مورد قبول واقع شد. ۳۱۳

نوع دیگر بروز خرق عادات از جانب ناحیه مقدسه، در نجات اموال متعلق به امام علیه السلام از رسیدن به دست حکومت عباسی بروز می کرد؛ برای نمونه، می توان به روایت «بدر»، غلام «احمد بن حسن»، اشاره کرد. بنا بر این روایت، «یزید بن عبدالله» که ساکن مناطق جبال بود، وصیت می کند که اسب مخصوص و شمشیر و کمر بندش به ناحیه مقدسه تقدیم شود. بدر از ترس «اذکوتکین» که از والیان بنی عباس بود، تصمیم می گیرد قیمت آنها را که ۷۰۰ دینار بوده برای ناحیه مقدسه ارسال کند. در همین هنگام نامه ای از عراق می رسد که در آن به بدر دستور داده شده بود آن وجه را به عراق بفرستد! این در حالی بود که وی در این باره با احدی سخن نگفته بود! ۳۱۴

نواب اربعه در عصر غیبت صغرا نیز در صورت لزوم دست به ابراز و اظهار خوارق عادات می زدند. این از آن جهت بود که در این عصر به علت غیبت امام عصر علیه السلام، انظار متوجه نواب خاصه آن حضرت بود. از این رو، اثبات صدق دعوی باب ها و نواب آن حضرت از طریق به کارگیری طرق خارق عادت، گاهی ضروری می نمود. کسانی که وظیفه حمل اموال و وجوه شرعی را برای تحویل به سفیر ناحیه مقدسه عهده دار بودند، گاه بعضی از کالاها و اموال را از روی نسیان و فراموشی تحویل نمی دادند. در موارد متعددی، امام علیه السلام یا سفیر او، شخص واسطه را از شیء فراموش شده و حتی مکان آن مطلع می ساختند! به روایت کلینی، یکی از شیعیان آوه به قصد تحویل اموالی از جمله

یک شمشیر، به ناحیه مقدسه، از آوه به سمت عراق حرکت کرد ولی شمشیر را فراموش کرد و در آوه جا گذاشت؛ وقتی بقیه اموال را تحویل داد، ضمن مکتوبی به وی گفته شد: «از آن شمشیری که فراموش کردی بیاوری چه خبر؟!»^{۳۱۵} در موردی دیگر، «ابوجعفر عمری»، سفیر دوم، به کسی که اموالی را از قم آورده و تحویل داده بود، گفت: «دو لباس سردانی مانده که تحویل نده ای!» و در پاسخ آن شخص که با قاطعیت مدعی بود همه اموال را تحویل داده، به وی گفت که به نزد «قطّان» (محمد بن احمد بن جعفر قمی) برو و از داخل یکی از دو عدل پارچه که به قطّان تحویل داده، آن را برداشته و بیاورد!^{۳۱۶}

شبهه مورد فوق را به نحوی دیگر درباره «حسین بن روح» در منابع مشاهده می‌کنیم. به روایت صدوق، یکی از شیعیان (و احتمالاً از وکلای بخارا) به نام «ابوعلی بغدادی»، با ده شمش طلا متعلق به فردی به نام «ابن جاوشیر» به سمت بغداد حرکت می‌دهد تا آنها را به ابن روح تحویل دهد. در میان راه در محلی موسوم به «أمویه»، یکی از شمش‌ها بدون اطلاع وی مفقود می‌شود. هنگامی که به بغداد می‌رسد و شمش‌ها را آماده‌ی تحویل می‌سازد، متوجه فقدان یکی از آنها می‌شود؛ لذا از مال خود، شمش‌ی - به وزن شمش مفقود - خریده و ضمیمه‌ی شمش دیگر می‌کند و به محضر ابن روح وارد شده و آنها را تقدیم می‌دارد. ابن روح با اشاره به شمش مزبور می‌گوید: شمش‌ی را که خودت خریده‌ای بردار، چرا که شمش مفقود به دست ما رسیده و آن این است! و شمش را به وی نشان می‌دهد.^{۳۱۷}

در موردی دیگر، «محمد بن حسن صیرفی» از بلخ به قصد انجام حج و هم‌چنین تحویل اموالی که برخی طلا و برخی نقره بود به حسین بن روح، به سمت بغداد حرکت می‌کند. او طلا و نقره‌ها را به صورت شمش درمی‌آورد تا حملش آسان باشد. هنگامی که به منطقه سرخس می‌رسد در محل شن‌زار خیمه‌ای به پا کرده و مدتی استراحت می‌کند. در آن جا هنگامی که شمش‌ها را واری می‌کرده و طلا و نقره‌ها را از هم جدا می‌نموده، بدون توجه وی یک شمش در میان شن‌ها مفقود می‌شود. او پس از حرکت، در همدان متوجه قضیه می‌شود و به وزن شمش مفقود، از مال خودش شمش‌ی جای‌گزین می‌سازد. وقتی در بغداد آن اموال را به «ابن روح» تحویل می‌دهد، در کمال تعجب وی «ابن روح» دست برده و شمش مزبور را بیرون کشیده، به او می‌دهد و می‌گوید: «این شمش ما نیست،

شمش ما در خیمه‌ای که در سرخس به پا کردی، زیر شن‌ها مفقود شده است؛ به آن‌جا باز گرد و شمش را بردار و در سفر آتی آن را بیاور، ولی مرا نخواهی دید!» وی به همین ترتیب عمل می‌کند، و در سفر بعد مواجه با وفات «ابن روح» و جانشینی «علی بن محمد سمری» می‌شود. وقتی به حضور «سمری» مشرف می‌شود، وی شمش مزبور را از او طلب می‌کند! و او نیز آن را تقدیم می‌دارد.^{۳۱۸}

جلوه‌های دیگر بروز خوارق عادات از سفرای ناحیه مقدسه، در منابع روایی به صورت‌های گوناگون نقل شده است. قبلاً نقل کردیم که «ابن روح» در یک مورد، با زنی از شیعیان آوه، به لهجه فصیح آوجی سخن گفت.^{۳۱۹} به روایت صدوق، در موردی دیگر، زنی در بغداد درباره سفیر و باب حضرت حجت علیه السلام از شیعیان سؤال می‌نمود؛ آنان نیز، وی را به نزد «ابن روح» رهنمون شدند. آن زن برای یقین به صدق دعوی بابت توسط «ابن روح» از او سؤال کرد: «ای شیخ، بگو چه چیزی به همراه دارم؟!». «ابن روح» نیز در پاسخ گفت: «آنچه همراه داری را به دجله بینداز و به این‌جا بازگرد تا تو را از آن خبر دهم!». زن نیز همین کار را کرده و به نزد وی بازگشت. «ابن روح» در مقابل بُهت و حیرت حاضران، از جمله آن زن، به کنیزش امر کرد که حُقه را حاضر کند! (حُقه ظرفی است از چوب یا غیر آن، که در آن مروارید و جواهراتی نهند) سپس حُقه را به آن زن نشان داده و فرمود: «این همان چیزی است که در دجله انداختی! آیا از محتویات درونش خبر دهم یا خبر می‌دهی؟!». زن گفت: «شما خبر دهید!» ابن روح گفت: «در این حُقه دو دست بند طلا و یک انگشتری بزرگ، که جواهری در آن به کار رفته، و دو نگین که یکی فیروزه و دیگری عقیق است، موجود می‌باشد!» هنگامی که در حُقه را گشودند، محتویات آن را دقیقاً مطابق با گفته ابن روح یافتند! آن زن و بعضی از حضار، از دیدن این صحنه بی‌هوش گشتند!^{۳۲۰}

پاسخ‌گویی امام علیه السلام یا سفرای عصر غیبت، به نامه‌های سفید که فقط فرستنده آن از آنچه با قلم بی‌جوهر بر روی آن نوشته بود، اطلاع داشت، از دیگر خوارق عادات مربوط به سازمان وکالت بوده است. در مواردی، این قضیه موجب ارشاد افراد غیر معتقد به حقانیت دعوی سفرا، و حصول یقین در آنان نسبت به این امر می‌شده است. به روایت شیخ طوسی، «حسن بن علی و جناء» که در عصر «ابن روح» از وکلای ناحیه مقدسه بود، به همراه «محمد بن فضل موصلی» که منکر بابت «ابن روح» بوده به بغداد

می‌آید تا صدق دعوی «ابن روح» را به وی اثبات نماید. به پیشنهاد «حسن بن علی» روی کاغذ سفیدی با قلم بی جوهر نکاتی می‌نویسد که مورد توافقشان بوده و احدی جز آن دو از آن مطلع نبوده است! سپس آن کاغذ را مهر کرده و به نزد ابن روح می‌فرستند. پس از مدت قلیلی، پاسخ فصل فصل آنچه در نیت داشتند در ورقه‌ای به آنان تحویل می‌شود! این امر موجب توبه «محمد بن فضل» می‌گردد و در حالی که می‌گریسته بر «ابن روح» وارد می‌شود و طلب عفو و بخشش می‌نماید!^{۳۲۱}

پیش‌گویی سفرا از تاریخ وفات خودشان یا دیگران، از دیگر جلوه‌های خوارق عادات سازمان وکالت است. بنا به نقل شیخ طوسی، «علی بن احمد» دلال قمی روزی برای عرض سلام و ارادت به حضور سفیر دوم، «ابوجعفر عمری» می‌رسد. در آن‌جا ساجه‌ای (گچ‌بری مدور) را می‌بیند که شخص نقاشی، آیاتی از قرآن را در وسط، و اسامی ائمه معصومین علیهم‌السلام را در حواشی آن نقش می‌کند. هنگامی که در این باره از سفیر سؤال می‌کند، وی پاسخ می‌دهد: «این را برای قبر آماده می‌کنم؛ من هر روز داخل قبرم شده و یک جزء قرآن در آن تلاوت کرده و برمی‌خیزم و در سال (فلان) و روز (فلان) از دنیا رحلت کرده و همراه این ساجه در این قبر دفن خواهم شد!». «علی بن احمد» گوید: پس از خروج از خانه «ابوجعفر» تاریخ مزبور را ثبت کردم و چیزی نگذشت که وی در همان تاریخ رحلت نمود و همراه آن ساجه در همان قبر مدفون گشت!^{۳۲۲}

از نقل سابق الذکر درباره «محمد بن حسن صیرفی» نیز پیش‌گویی «ابن روح» نسبت به تاریخ وفاتش استفاده می‌شود. چنان‌که بر اساس نقلی درباره سفیر چهارم، شش روز پیش از رحلت وی، توقیعی از ناحیه مقدسه در این باره صادر شد و او پس از شش روز از دنیا رفت.^{۳۲۳} هم‌چنین سفرای ناحیه مقدسه نیز در مواردی به طریق خارق عادت، خبر از وفات برخی از وکلا یا شیعیان می‌دادند! و گاه کفن و تجهیزات دفن را برای آنان ارسال می‌داشتند. از نمونه‌های قابل ذکر در این باره، ارسال کفن و لوازم دفن «محمد بن عبدالله حائری»، وکیل واسط، از سوی سفیر دوم است. دستیار سفیر، «جعفر بن محمد بن متیل» این وسایل را به واسط برد و به وکیل وقف در آن‌جا، یعنی «حسن بن محمد بن قطاة صیدلانی»، تحویل داد.^{۳۲۴} هم‌چنین بنا به نقل صدوق، روزی که «علی بن بابویه قمی»، پدر گرامی شیخ صدوق، در قم رحلت نمود، با وجود نبود وسایل ارتباطی امروزی، سفیر چهارم در بغداد از این حادثه خبر داد!^{۳۲۵}

در پی نوشت این فصل، به موارد دیگری از خرق عادات از ناحیه مقدسه و باب‌های آن و برخی از امامان دیگر علیهم السلام اشاره شده است.^{۳۲۶} آنچه گذشت، نمونه‌هایی اندک از مجموع معجزات امامان معصوم علیهم السلام و سفرای عصر غیبت بود که نشان‌گر بهره‌گیری به جا و به موقع رهبری سازمان وکالت از ابزار معجزه برای پیش‌برد و تحقق اهداف این سازمان است. بدین ترتیب همان‌گونه که گذشت، می‌توان خرق عادات را نیز بخشی از ساختار و شیوه‌ای اجتناب‌ناپذیر در روش‌های عملکرد سازمان وکالت قلمداد نمود.

پی‌نوشت‌های فصل چهارم

۱. رُوی عن هشام بن احمر قال: حَمَلْتُ الى أبي ابراهيم عليه السلام - الى المدينة - اموالاً فقال: رُدَّها فادفعها الى المفضل بن عمر فرددتها الى جعفی فحططتها على باب المفضل؛ وروى عن موسى بن بكر قال: كنتُ في خدمة ابی الحسن عليه السلام فلم أكن أرى شيئاً یصل اليه الا من ناحية المفضل، ولربما رأيت الرجل یجىء بالشیء فلا یقبله منه ویقول أوصله الى المفضل. ر.ک: رجال کشی، ص ۳۲۸، ح ۵۹۵؛ کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴.
۲. ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب عليه السلام (ج ۴، ص ۳۲۵) مفضل بن عمر را باب امام کاظم عليه السلام معرفی کرده است.
۳. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶-۲۱۷.
۴. همان، ص ۲۱۵.
۵. همان، ص ۲۱۶؛ امام عسکری عليه السلام خطاب به گروه شیعیانی که از یمن به محضر مقدّسش شرفیاب شده بودند، فرمود: «... اشهدوا علی أنّ عثمان بن سعید العمری وکیل و أنّ ابنه محمداً وکیل ابنی مهدیکم».
۶. در بخشی از نامه تعزیتی که از سوی ناحیه مقدّسه پس از رحلت اولین سفیر به فرزند وی ارسال شد چنین آمد: «... کان من کمال سعادتہ (عثمان بن سعید) أنّ رزقہ الله تعالی ولدّاً مثلك یخلفه من بعده و یقوم مقامه بأمره و یترحّم علیه...». شیخ طوسی نیز درباره جای‌گزینی سفیر دوم به جای سفیر اول چنین گفته است: «... فلما مضى أبو عمرو عثمان بن سعید قام ابنه ابو جعفر محمد بن عثمان مقامه بنصّ أبی محمد عليه السلام علیه ونصّ أبیه عثمان علیه بأمر القائم عليه السلام». ر.ک: کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۸ و ۲۲۰.
۷. همان، ص ۲۲۶.
۸. همان، ص ۲۴۰؛ وی در بیان یکی از امتیازات ابن روح گفت: اگر ابن روح را با مقراض (قیچی) قطعه قطعه نیز کنند وی حاضر به ذکر مکان حضرت حُجّت عليه السلام نخواهد شد!

۹. همان، ص ۲۲۶ و کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۳، ح ۳۳.
۱۰. شیخ طوسی به نقل از عتّاب بن اُسَید و احمد بن محمد صفوانی، جانشینی علی بن محمد سَمَری را به جای حسین بن روح، از سوی ابن روح، و طبیعتاً به امر حضرت حُجّت (ع) نقل کرده است؛ (کتاب الغیبه، ص ۲۴۲). طبرسی نیز در مقام معرفی سَفَرای عصر غیبت این تعبیر را دارد: «... و لم یقم منهم بذلك الا بنصّ علیه من قِبَل صاحب الامر (ع) و نصب صاحبه الذی تقدّم علیه...» (احتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸).
۱۱. در آخرین توقیعی که از سوی ناحیه مقدّسه برای علی بن محمد سَمَری صادر و در آن وفات وی پس از شش روز اعلام شد، این تعبیر آمده که: «... فاجمع أمرک ولا تَوصِ الی أحدٍ فیقومَ مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغیبه التامّة...» (کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۴۳ و احتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸).
۱۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۷.
۱۳. رجال کُشی، ص ۶۱۱-۶۱۲، ح ۱۱۳۶.
۱۴. علاوه بر نامه ارسالی به همراه ابن راشد برای شیعیان نواحی مذکور، امام هادی (ع) در سال ۲۳۲ ق طی نامه‌ای دیگر به «علی بن بلال» که از بزرگان و شیوخ شیعه در این نواحی بود، نصب ابوعلی بن راشد به جای علی بن حسین بن عبد ربّه و وکلای پیش از وی را اعلام فرمود. در بخشی از نامه امام به شیعیان مناطق مزبور چنین آمده: «... وإِنّی أقمتُ أباعلی بن راشد مقام علی بن الحسین بن عبد ربّه و من کان قبله من وکلائی و صار فی منزلته عندی و ولّيته ما کان یتولّاه غیره من وکلائی قبلکم...» (رجال کُشی، ص ۵۱۳-۵۱۴، ح ۹۹۱ و ۹۹۲). شایان ذکر است که در نامه امام (ع) به علی بن بلال، به جای علی بن حسین بن عبد ربّه، نام پدرش آمده ولی آنچه نزد اکثر رجالیان، مرجّح است حمل این نقل بر سهو قلم است و وکالت پسر ترجیح داشته و قوی‌تر است. رک: تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۹۴۵.
۱۵. رجال کُشی، ص ۵۰۹-۵۱۰، ح ۹۸۳.
۱۶. همان، ص ۵۸۰-۵۸۱، ح ۱۰۸۹.
۱۷. همان، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.
۱۸. کافی، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۵؛ رجال کُشی، ص ۵۳۱، ح ۱۰۱۵ و کمال الدین و تمام

النعمه، ص ۴۸۷، ح ۸. در نقل صدوق آمده که وی در حالی که بین دو قبر عسکریین علیه السلام مشغول گریه و مناجات بود صدایی شنید که می‌گفت: «یا محمد! اتق الله وثب من کل ما أنت علیه فقد قلدت أمراً عظيماً». در این باره هم چنین ر.ک: تلتوتشد، ص ۳۵۱؛ کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۰-۱۷۱؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۶۲، ح ۷؛ کشف الغمة فی معرفة الائمة علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۴۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۲۲۲.

۱۹. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۸ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵، ح ۹.

۲۰. رجال کشی، ص ۵۱۱، ح ۹۸۸.

۲۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۸، ح ۹؛ کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۷ و الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۶.

۲۲. ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۵ و تاریخ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۴۸.

۲۳. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰؛ و ر.ک: رجال کشی، ص ۳۲۲، ح ۵۸۵.

۲۴. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰ و رجال کشی، ص ۳۲۸، ح ۵۹۵.

۲۵. رجال کشی، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۶.

۲۶. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲.

۲۷. رجال کشی، ص ۵۱۳-۵۱۴، ح ۹۹۲.

۲۸. همان، ص ۵۱۳-۵۱۲، ح ۹۹۱.

۲۹. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲.

۳۰. رجال کشی، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹ و ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۵.

۳۱. همان، ص ۵۸۰-۵۸۱، ح ۱۰۸۹.

۳۲. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۵ و رجال کشی، ص ۵۸۰، ح ۱۰۸۸.

۳۳. رجال کشی، ص ۲۱۵-۲۱۶ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۵.

۳۴. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۷.

۳۵. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۹۹، ح ۲۳؛ ارشاد، ص ۳۵۴؛ و ر.ک: اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۴ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۰۲۸.

۳۶. رجال کشی، ص ۵۵۷-۵۵۸، ح ۱۰۵۳ و کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۸.

۳۷. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۵. تعبیر حضرت حجت علیه السلام در این توقیع درباره محمد بن عثمان و محمد بن شاذان بن نعیم چنین است: «واما محمد بن عثمان العمری - رضی الله عنه وعن ابيه من قبل - فانه ثقتی وکتابه کتابی... واما محمد بن شاذان بن نعیم فهو رجل من شيعتنا اهل البيت...».
۳۸. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۹۱.
۳۹. رجال کشی، ص ۴۶۱، ح ۸۷۶ و ۸۷۸.
۴۰. همان، ص ۴۶۱-۴۶۲، ح ۸۸۰.
۴۱. همان، ص ۴۶۲-۴۶۳، ح ۸۸۱ و ۸۸۲.
۴۲. همان، ص ۴۶۳-۴۶۵، ح ۸۸۳، ص ۴۶۵، ح ۸۸۴ و ص ۴۶۶، ح ۸۸۵.
۴۳. همان، ص ۴۰۳-۴۰۴، ح ۷۵۵ و ص ۴۴۴، ح ۸۳۳ و ۸۳۴.
۴۴. ر.ک: همان، ص ۴۰۳-۴۰۶، ح ۷۵۴-۷۶۰، ص ۴۴۳-۴۴۶، ح ۸۳۲-۸۳۸ و ص ۴۵۵-۴۶۹، ح ۸۶۰-۸۹۴ و کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۴-۲۸.
۴۵. کافی، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۷ و کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۳.
۴۶. رجال کشی، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹.
۴۷. همان، ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۵ و ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹.
۴۸. همان، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹.
۴۹. ن.ک: نامه مورخ ۲۴۸ ق وکیل همدان به امام هادی علیه السلام در رجال کشی، ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۵ و ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹؛ و نامه‌ی وکیل بغداد به ایشان در این باره، در رجال کشی، ص ۵۲۸، ح ۱۰۱۰.
۵۰. رجال کشی، ص ۵۲۲، ح ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ص ۵۲۸، ح ۱۰۱۰.
۵۱. همان، ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۸.
۵۲. همان، ص ۵۲۵، ح ۱۰۰۷.
۵۳. همان، ص ۵۲۵، ح ۱۰۰۷ و ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۸.
۵۴. این نامه خطاب به علی بن عمر قزوینی نوشته شده (کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۳) که ظاهراً همان علی بن عمرو قزوینی عطار است که کشی (ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۸) ماجرای آمدن او را از قزوین به سامرا نقل می‌کند. وی برای تحویل مقداری وجوه

شرعی به فارس آمده بود، ولی با تدبیر عثمان بن سعید عمری، از وضعیت فارس مطلع و وجوه مزبور را به عثمان بن سعید تحویل داد.

۵۵. رجال کُشی، ص ۵۲۴، ح ۱۰۰۶.

۵۶. همان، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹.

۵۷. همان، ص ۵۲۴، ح ۱۰۰۶ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۱۷-۴۱۸.

۵۸. کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۴؛ ارشاد، ص ۳۵۶؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۵۰ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۹، ح ۱۸.

۵۹. کافی، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۳ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۴.

۶۰. رجال کُشی، ص ۵۲۷-۵۲۸، ح ۱۰۱۰ و ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.

۶۱. همان، ص ۵۷۳، ح ۱۰۸۶.

۶۲. رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۰ و ۴۲۸.

۶۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴.

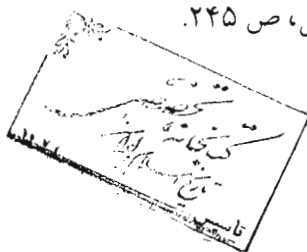
۶۴. رجال نجاشی، ص ۶۰. تعبیر نجاشی چنین است: «احمد بن هلال ابو جعفر العبرتائی صالح الروایة يعرف منها وينكر وقد روى فيه ذموم من سيدنا ابی محمد العسكري (ع)».

۶۵. قرینه بر این معنی، کلام حضرت ولی عصر (ع) در توقیع دومی است که به دست قاسم بن علاء در باره احمد بن هلال صادر شد که در بخشی از آن آمده: «قد كان امرنا نفذ اليك في المتصنع ابن هلال لا رحمه الله بما قد علمت لم يزل لا غفر الله له ذنبه و لا اقاله عثرته يداخل في امرنا بلا اذن منا و لا رضى يستبدّ برأيه فيتحامى من ديوننا (ذنوبنا)، لا يمضى من امرنا الا بما يهواه ويريد...». هم چنین ر.ک: رجال کُشی، ص ۵۳۶، ح ۱۰۲۰.

۶۶. در ادامه توقیع فوق آمده: «... اراده (اراده) الله بذلك في نار جهنّم، فصرنا عليه حتى بتر الله بدعوتنا عمره...». (همان).

۶۷. رجال کُشی، ص ۵۳۵، ح ۱۰۲۰. تعبیر کُشی چنین است: «... وکان من شأن احمد بن هلال انه قد كان حجّ اربعاً وخمسين حجّة، عشرون منها على قدّميه (طبق بعضی نقل‌ها) اربعاً و خمسين على قدميه!».

۶۸. همان.
۶۹. همان، ص ۵۳۶، ح ۱۰۲۰.
۷۰. همان، ص ۵۳۶-۵۳۷، ح ۱۰۲۰.
۷۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۵.
۷۲. ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص ۹۶ (پاورقی).
۷۳. ر.ک: معجم رجال الحديث، آية الله خوئی، ج ۲، ص ۳۵۴-۳۵۸؛ تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۵۷۳؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۶۳-۱۶۵ و تاریخ الغیبة الصغری، ص ۵۰۰-۵۴۰.
۷۴. سه توقيع اول به دست قاسم بن علاء صادر شد و توقيع چهارمی نیز در عصر حسین بن روح درباره شلمغانی صادر شد که در ضمن بر شماری تعدادی از منحرفین عصر غیبت، از وی نیز نام برده شده: «... علی ما کان علیه مَنْ تَقَدَّمَنا لِنُظَرَّاهُ، اتفقوا من الشریعی والنمیری والهلالی والبلالی و غیرهم...». ر.ک: رجال کشی، ص ۵۳۵-۵۳۷ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۴.
۷۵. ر.ک: رجال کشی، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱؛ رجال شیخ طوسی، ص ۴۳۵ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴.
۷۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۵.
۷۷. همان، ص ۲۴۶.
۷۸. همان، ص ۱۹۷ و ۲۴۸.
۷۹. همان، ص ۲۴۸-۲۴۹.
۸۰. همان، ص ۲۵۰.
۸۱. همان، ص ۲۵۲-۲۵۳.
۸۲. همان، ص ۲۵۳-۲۵۴.
۸۳. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۴۱.
۸۴. تجارب الامم، احمد بن محمد بن مسکویه، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۷، ۲۲۳ و ۲۶۷؛ التنبیه و الاشراف، مسعودی، ص ۳۴۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲۵، ص ۱۱۵-۱۱۶ و ارشاد الاریب، یاقوت حموی، ج ۱، ص ۲۹۹-۳۰۴.



۸۵. ر.ک: رجال کُشی، ص ۵۵۴-۵۵۵، رقم ۱۰۴۶-۱۰۴۸.
۸۶. همان، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۸.
- (۸۷ و ۸۸) همان، ص ۵۱۷-۵۱۹، ح ۹۹۴-۹۹۷.
۸۹. همان، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹.
۹۰. همان، ص ۵۲۰-۵۲۱، ح ۹۹۹ و ۱۰۰۰.
- (۹۱ و ۹۲) همان، ص ۵۲۱، ح ۱۰۰۱.
۹۳. ر.ک: همان، ص ۵۱۸-۵۱۷، ح ۹۹۴، ۹۹۵ و ۹۹۷ و ص ۵۲۰، ح ۹۹۹ و ۱۰۰۰.
۹۴. همان، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹. در نامه امام عسکری علیه السلام درباره محمد بن نصیر (فهری) و ابن بابای قمی آمده که «... فانی محذَرک و جمیع موالی و ائیی ألعنهما، علیهما لعنة الله، مستأکَلین یا کلان بنا الناس...».
۹۵. همان، ص ۵۲۰-۵۲۱، ح ۱۰۰۰.
۹۶. ر.ک: همان، ص ۵۱۹، ح ۹۹۷ و ص ۵۲۰، ح ۹۹۹.
۹۷. همان، ص ۵۱۸، ح ۹۹۶.
۹۸. همان، ص ۵۱۸-۵۱۹، ح ۹۹۷.
۹۹. همان، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹.
۱۰۰. همان، ص ۵۱۸-۵۱۶، ح ۹۹۴ و ۹۹۵.
۱۰۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۴.
۱۰۲. همان، ص ۲۵۴.
۱۰۳. ر.ک: همان، ص ۲۵۴ و ۲۴۵.
۱۰۴. ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰-۳۰۳، ح ۱۹.
۱۰۵. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۶-۲۵۷.
۱۰۶. ر.ک: همان، ص ۲۴۶-۲۴۸.
۱۰۷. نظیر آنچه درباره وکیل امام صادق علیه السلام گذشت.
۱۰۸. همچون مورد فوق، و نظیر وکیل فاسد الاخلاق امام عسکری علیه السلام.
۱۰۹. همچون اعلام خیانت واقعه از سوی امام رضا علیه السلام و اصحاب خاص ایشان، و اعلام خیانت عروة بن یحیی و فارس بن حاتم از جانب امام عسکری علیه السلام و امام هادی علیه السلام و موارد دیگر.

۱۱۰. همچون اعلام لعن فارس بن حاتم که ابتدا در مورد خواص از شیعه انجام شد.
۱۱۱. همچون اعلام عمومی لعن فارس پس از اصرار وی بر انحراف، و یا اعلام لعن شلمغانی و احمد بن هلال و محمد بن نصیر و علی بن حسکه و...
۱۱۲. همچون مورد اسحاق احمر و با قطانی که احمد دینوری با رؤیت خوارق عادات و دلایل از جانب ابوجعفر عمری به کذب مدّعی آن دو پی برد.
۱۱۳. احاله شیعه به سفراء و اظهار معاجز به دست آنها، و تأیید ایشان در توقیعات، موجب ترویج امر آنان و اثبات کذب مدّعیان دروغین بود.
۱۱۴. همچون شلمغانی و حلاج، که ابن روح با بهره گیری به موقع از جایگاهی که خاندان نوبختی در دربار خلافت عباسی داشتند، توانست به دست حاکمیت عباسی آنان را به پای چوبه دار ببرد.
۱۱۵. همچون مورد علی بن حسکه و قاسم یقطینی و فهری و ابن بابای قمی.
۱۱۶. همچون مورد فارس بن حاتم قزوینی.
۱۱۷. همچون مورد عروة بن یحیی دهقان و محمد بن فرات و احمد بن هلال.
۱۱۸. همچون وکیل فاسد الاخلاق امام عسکری علیه السلام.
۱۱۹. رجال کشی، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲.
۱۲۰. همان، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱.
۱۲۱. همان، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳.
۱۲۲. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۸، ح ۱۵.
۱۲۳. در قسمت مربوط به نقش ارتباطی سازمان وکالت، بررسی هایی در باره توقیعات و مضامین آنها انجام خواهد گرفت.
۱۲۴. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۹۱.
۱۲۵. رجال کشی، ص ۳۲۸، ح ۵۹۵ و کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۰: عن موسی بن بکر قال: «كنت في خدمة أبي الحسن عليه السلام فلم اكن ارى شيئاً يصل اليه الا من ناحية المفضل ولربما رأيت الرجل يجيء بالشئ فلا يقبله منه ويقول اوصله الى المفضل!». و روی عن هشام الاحمر قال: «حملت الى ابي ابراهيم عليه السلام الى المدينة أموالاً فقال: ردّها فادفعها الى المفضل بن عمر، فردتها الى جعفی فحططتها على باب المفضل».

۱۲۶. کشف الغمّة فی معرفة الاثمه علیه السلام، ج ۳، ص ۵۸.
۱۲۷. بصائر الدرجات، ص ۲۸۵، ح ۱۲؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۱۵، ح ۱۴؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۵۴، ح ۵۵؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۵۲۸، ح ۵۵ و عوالم العلوم، ج ۲۱، ص ۱۰۴، ح ۱۳.
۱۲۸. در مبحث شیوه برخورد امامان علیهم السلام با جریانات فکری منحرف، به نمونه‌هایی از نحوه برخورد امام رضا علیه السلام با جریان واقفیه اشاره شد.
۱۲۹. رجال کشی، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵.
۱۳۰. کافی، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۷.
۱۳۱. رجال کشی، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲.
۱۳۲. در این باره ر.ک: همان، ص ۵۲۲-۵۲۸، ح ۱۰۰۳-۱۰۱۱.
۱۳۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۷-۴۲۸.
۱۳۴. کافی، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۳ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۴.
۱۳۵. رجال کشی، ص ۵۴۲-۵۴۳، ح ۱۰۲۸.
۱۳۶. همان، ص ۵۷۵-۵۸۰، ح ۱۰۸۸.
۱۳۷. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۷۶-۴۷۹، ح ۲۶.
۱۳۸. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۹-۲۲۰.
۱۳۹. همان، ص ۲۲۶-۲۲۷.
۱۴۰. احتجاج، ص ۴۷۸.
۱۴۱. کافی، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۵؛ کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۷۰ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰.
۱۴۲. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۹۱.
۱۴۳. کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰؛ اعلام النوری، ج ۲، ص ۲۶۶-۲۶۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰، ح ۳۰ و تاریخ الغیبه الصغرا، ص ۴۷۷.
۱۴۴. کافی، ج ۱، ص ۵۲۳-۵۲۴، ح ۲۳ و کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۵-۴۸۶، ح ۵ و ص ۵۰۹، ح ۳۸.

۱۴۵. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۶-۱۱۲۷، ح ۴۴.
۱۴۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۳، ح ۱۸.
۱۴۷. عثمان بن سعید عمری لقب «زبّات» و «سمّان» را داشته؛ و طبق نقل شیخ طوسی، برای آن که فعالیت های وی آشکار نشود، شغل روغن فروشی را پوششی برای این امر قرار داده بود (کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴). فرزند وی نیز بنا به نقل صدوق و شیخ طوسی و ابن اثیر و ابوالفداء، لقب «سمّان» داشته؛ لذا احتمالاً شغل روغن فروشی پدر را دنبال کرده است. در این باره ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۳، ح ۳۳ و ۳۵؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۰؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۵۹ و المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۷۳ (حوادث سال ۳۰۵ ق).
۱۴۸. وی برای آن که فعالیت های خود را از چشم ها پنهان دارد، خویش را در لباس پارچه فروشی درآورد و وکلا نامه ها را در پارچه پیچیده نزد او می آوردند تا به سوی سفیر برسد! ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۹ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۷-۳۱۸، ح ۳۸. ناگفته نماند که وی در منابع رجالی به لقب «عطّار» معروف است؛ که این لقب نیز می تواند حاکی از وجود شغل عطّاری برای وی در کنار وکالت باشد. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۳۰۴؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲، ح ۱۶ و رجال علامه حلی، ص ۱۴۳.
۱۴۹. بنا به نقل شیخ طوسی، در جریان آمدن «حسین بن منصور حلّاج» به قم، وی در دکانش با حلّاج مواجه شد و به غلامش دستور داد وی را با خفّت از دکان اخراج کند. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۸. البته وکالت وی مورد تصریح منابع نیست، ولی طبق استظهار برخی از محققان، وی وکالت ناحیه مقدّسه در قم را عهده دار بوده است. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۶.
۱۵۰. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۹۱. البته این احتمال قوی است که مراد از وکیل در این روایت، وکیل در بعضی از امور شخصی و مالی امام صادق علیه السلام باشد.
۱۵۱. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۷.
۱۵۲. ر.ک: رجال کشی، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۷-۱۰۰۹.
۱۵۳. همان، ص ۵۷۳-۵۷۴، ح ۱۰۸۶.
۱۵۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۲۲، ح ۵۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۸، ح

- ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۳، ح ۱۲ و ج ۹۶، ص ۱۸۵، ح ۳؛ احتجاج، ج ۲، ص ۴۸۰ و اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۲۱، ح ۸۸.
۱۵۵. ر.ک: جریان «محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری» در رجال کشی، ص ۵۳۳، ح ۱۰۱۷؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۹، ح ۳۸؛ کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۴؛ ارشاد، ص ۳۵۵-۳۵۶ و کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۵۰؛ و جریان «محمد بن حسن صیرفی» در الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۶-۱۱۲۷، ح ۴۴؛ و کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶، ح ۴۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۰، ح ۶۸؛ و اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۱۷، ح ۸۴؛ و جریان «ابوعلی بغدادی» در کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۸-۵۱۹، ح ۴۷.
۱۵۶. رجال کشی، ص ۵۸، ح ۱۰۸۹.
۱۵۷. کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۴.
۱۵۸. همان، ج ۱، ص ۵۱۸-۵۱۹، ح ۷.
۱۵۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۱.
۱۶۰. رجال کشی، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۶.
۱۶۱. کافی، ج ۵، ص ۳۱۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۴۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۶۱ و بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۸.
۱۶۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۹.
۱۶۳. همان، ج ۴، ص ۴۳۹.
۱۶۴. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۴.
۱۶۵. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۵-۲۴۶.
۱۶۶. کافی، ج ۱، ص ۵۰۸، ح ۱۰.
۱۶۷. همان، ج ۱، ص ۵۱۲، ح ۲۱.
۱۶۸. رجال کشی، ص ۵۵۶، ح ۱۰۵۱.
۱۶۹. کافی، ج ۱، ص ۵۲۰-۵۲۱، ح ۱۳.
۱۷۰. همان، ج ۱، ص ۵۲۰، ح ۱۲.
۱۷۱. رجال کشی، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۲.
۱۷۲. کافی، ج ۱، ص ۵۱۷، ح ۴ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۸، ح ۲۵.

۱۷۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۴، ح ۳۵.
۱۷۴. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۲۰-۷۲۱، ح ۲۵.
۱۷۵. رجال کشی، ص ۳۸۱، ح ۷۱۳، ص ۳۷۹، ح ۷۱۰ و ص ۳۷۷، ح ۷۰۸؛ الارشاد، ص ۲۷۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۵ و ۲۳۰-۲۳۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۱۱-۶۱۲ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۹۹۴.
۱۷۶. ارشاد، ص ۲۹۳ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۳۴-۳۳۵، ح ۲۵.
۱۷۷. ارشاد، ص ۲۹۴ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۳۵، ح ۲۶.
۱۷۸. رجال کشی، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۵ و ص ۵۵۰، ح ۱۰۴۰.
۱۷۹. همان، ص ۶۰۶-۶۰۸، ح ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰.
۱۸۰. همان، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲.
۱۸۱. ر.ک: همان، ص ۵۲۲-۵۲۳، ح ۱۰۳-۱۰۵، ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۸، ص ۵۲۷-۵۲۸، ح ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ص ۵۲۴، ح ۱۰۰۶.
۱۸۲. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۲ و بحار الانوار، ج ۵۰، ۲۸۵-۲۸۶، ح ۶۰.
۱۸۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۸-۴۲۸ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۳، ح ۶۰.
۱۸۴. کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰.
۱۸۵. همان و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰، ح ۳۰.
۱۸۶. رجال کشی، ص ۳۲۸، ح ۵۹۵ و کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.
۱۸۷. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.
۱۸۸. ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۵.
۱۸۹. ر.ک: تاریخ اهل البيت، ص ۱۴۸.
۱۹۰. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۸۴۶.
۱۹۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۸.
۱۹۲. مصباح کفعمی، ص ۵۲۳.
۱۹۳. تاریخ اهل البيت (ع)، ص ۱۴۸.
۱۹۴. ر.ک: کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.

۱۹۵. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۳۵۶ و معجم رجال الحديث، ص ۳۱۵-۳۱۸.
۱۹۶. اثبات الوصیة، ص ۲۱۳.
۱۹۷. رجال کشی، ص ۴۳۱، ح ۸۰۸.
۱۹۸. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۸۰.
۱۹۹. تاریخ اهل البيت علیهم‌السلام، ص ۱۴۸.
۲۰۰. کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.
۲۰۱. رجال کشی، ص ۶۱۲، ح ۱۱۳۶. تعبیر امام جواد علیه‌السلام در این نامه چنین است: «... و قد کتبت الى النضر أمرته أن یتتهی عنک و عن التعرض لک و بخلافک و اعلمته موضعک عندی و کتبت الى ایوب أمرته بذلك ایضاً و کتبت الى موالی بهمذان کتاباً أمرتهم بطاعتک و المصیر الى أمرک و أن لا وکیل لی سواک».
۲۰۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۷.
۲۰۳. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰-۲۱۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۷۹۴ و رجال علامه حلی، ص ۹۲.
۲۰۴. رجال کشی، ص ۵۴۸-۵۴۹، ح ۱۰۳۸ و رجال نجاشی، ص ۱۷۷.
۲۰۵. رجال کشی، ص ۶۱۰، ح ۳، ص ۱۱۳ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۱۸.
۲۰۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰؛ ارشاد، ص ۳۵۱ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰-۳۲.
۲۰۷. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام، ص ۱۳۷ و مکتب در فرایند تکامل، ص ۲۲.
۲۰۸. رجال کشی، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱.
۲۰۹. تاریخ اهل البيت علیهم‌السلام، ص ۱۴۹.
۲۱۰. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۵-۲۱۶.
۲۱۱. رجال کشی، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.
۲۱۲. کافی، ج ۱، ص ۵۱۷-۵۱۸، ح ۴ و دلائل الامامة، ص ۲۷۲ و ۲۷۷-۲۷۵.
۲۱۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰-۳۰۳ و ۳۱۶-۳۱۷؛ دلائل الامامة، ص ۲۸۳-۲۸۵؛ ارشاد، ص ۳۵۵ و رجال کشی، ص ۵۳۵.

۲۱۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۸-۴۸۹، ح ۹؛ کافی، ج ۱، ص ۵۲۱، ح ۱۴ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۴-۲۹۶.
۲۱۵. در ارتباط با فعالیت های «قطان» ر.ک: به کافی، ج ۱، ص ۵۲۰؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۹؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۷ و ۳۰۲؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۰۹-۴۱۰ و ارشاد، ص ۳۵۳؛ و در مورد «حاجز» ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۴؛ و در مورد «احمد بن اسحاق» ر.ک: دلائل الامامة، ص ۲۷۲ و رجال کشی، ص ۵۵۶-۵۵۷.
۲۱۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۵.
۲۱۷. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۰-۳۲۱؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۷ و ۲۲۸ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۶.
۲۱۸. نجاشی در رجالش (ص ۲۶۴) تاریخ وفات «ابوالحسین اسدی رازی» را سال ۳۱۲ ق ذکر کرده که نشانگر فعالیت وی در عصر سومین سفیر است.
۲۱۹. همان، ص ۲۴۲-۲۴۳.
۲۲۰. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۹۵-۶۹۶، ح ۱۰.
۲۲۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰-۳۰۳ و دلائل الامامة، ص ۲۸۳-۲۸۵.
۲۲۲. رجال کشی، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵.
۲۲۳. این عنوان را دکتر جواد علی به کار برده است؛ ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۴ و ۱۵۶.
۲۲۴. شیخ طوسی در کتاب الغیبة (ص ۲۱۰) وکالت معلی را سبب شهادتش دانسته است؛ «و منهم معلی بن حُثَیْس و کان من قَواَم ابی عبد الله علیه السلام و انما قتله داوود بن علی بسببه».
۲۲۵. رجال کشی، ص ۳۸۱، ح ۷۱۳.
۲۲۶. همان، ص ۳۸۰، ح ۷۱۲.
۲۲۷. همان، ص ۳۷۸، ح ۷۰۹.
۲۲۸. همان.
۲۲۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.
۲۳۰. مرحوم آیه الله خویی و برخی دیگر از محققان نیز تأکید بر معلوم بودن فعل مذکور دارند؛ ر.ک: معجم رجال الحديث، ص ۱۹-۱۴۱.

۲۳۱. به مبحث «تأمین امنیت سازمان وکالت» از همین فصل مراجعه شود.
۲۳۲. رجال کُشی، ص ۴۳۶-۴۳۷، ح ۸۲۱.
۲۳۳. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰ و رجال کُشی، ص ۳۲۸، ح ۵۹۵.
۲۳۴. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.
۲۳۵. بنا به روایت کُشی در رجال خود (ص ۶۰۳، ح ۱۱۲۲) و روایت شیخ طوسی در کتاب الغیبة (ص ۲۱۲-۲۱۳) امام هادی علیه السلام در پاسخ نامه محمد بن فرج که درباره ابن راشد و عیسی بن جعفر بن عاصم و ابن بند سؤال نمود، چنین نوشت: «ذکرت ابن راشد رحمه الله فانه عاش سعيدا و مات شهيدا»؛ و در ادامه، برای دو نفر دیگر دعا نمود. این دو نفر نیز طبق این روایت هر دو به شهادت رسیدند؛ اولی با ضربت عمود و دومی با غرق در دجله!
۲۳۶. رجال کُشی، ص ۶۰۷-۶۰۸، ح ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰.
۲۳۷. همان، ص ۵۲۷-۵۲۸، ح ۱۰۱۰ و ص ۵۲۲، ح ۱۰۰۴.
۲۳۸. همان، ص ۵۲۵، ح ۱۰۰۷.
۲۳۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴-۲۱۵.
۲۴۰. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۷-۴۲۸ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۳، ح ۶۰.
۲۴۱. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۹ و ۳۰.
۲۴۲. همان، ص ۲۶.
۲۴۳. در این باره. ر.ک: به کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۰؛ که لقب «سمّان» را برای سفیر دوم ذکر کرده است و هم چنین نک: الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۵۹ و تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۷۳ (حوادث سال ۳۰۵ ق).
۲۴۴. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۵-۲۴۶.
۲۴۵. همان، ص ۲۵۵-۲۵۶.
۲۴۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۸، ح ۲۰.
۲۴۷. شیخ طوسی در کتاب الغیبة (ص ۱۷۹) پس از نقل جریان مربوط به مال ارسالی از قم برای «ابوجعفر عمری» از طریق یکی از تجّار قم که ابوجعفر را نمی‌شناخته، اشاره به سخت بودن زمان معترض از جهات امنیتی و سیاسی برای شیعه کرده و گوید: «لأن الأمر

كان حادثاً جدّاً والسيف يقطر دماً كما يقال، وكان سرّاً بين الخاص من اهل هذا الشأن، وكان ما يحمل به الى ابي جعفر لا يقف من يحمله على خبره ولا حاله وانما يقال: امض الى موضع كذا وكذا فسلم ما معك من غير أن يشعر بشيء ولا يدفع اليه كتاب لئلا يوقف على ما تحمله منه».

۲۴۸. همان، ص ۲۲۵-۲۲۶؛ و نیز نک: به جریان «جعفر بن عثمان مدائنی» معروف به «ابن قزدا» در صفحه ۲۲۳-۲۲۴.

۲۴۹. نک: جریان تاجر قمی که اموالی را از قم برای ابو جعفر حمل می کند بدون آن که خود بداند چه حمل می کند و برای چه و برای که؟! و شیخ طوسی در کتاب الغیبة (ص ۱۷۹) پس از نقل این جریان گوید: «... و لم یکن هذا الرجل یعرف اباجعفر وانما أنفذ علی یده کما ینفذ التجار الی اصحابهم علی ید من یثقون به و لا کان معه تذکرة سلمها الی ابي جعفر ولا کتاب».

۲۵۰. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۱-۴۴۲، ح ۱۴.

۲۵۱. رجال کشی، ص ۵۳۲، ح ۱۰۱۵.

۲۵۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۰.

۲۵۳. همان، ص ۱۵۰؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۹ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۶-۳۱۷.

۲۵۴. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۳۷.

۲۵۵. همان. البته بعید نیست وی طبق اصل توریه عمل کرده باشد؛ چرا که لقب صدیق و فاروق حقیقتاً طبق روایات از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ و کلمه «علی الوصی» در عبارت ابن روح نیز خود از لطائف این قضیه است؛ چرا که اگر علی علیه السلام وصی باشد نوبت به دیگران نمی رسد!

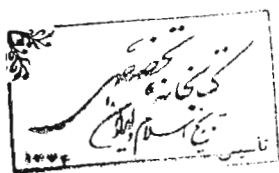
۲۵۶. شرح کامل دوره وزارت «حمید بن عباس وزیر» را در کتاب «عصر الخلیفة المقتدر بالله» (۳۲۰-۲۹۵ ق) از حمدان عبدالمجید الکیسی، ص ۱۹۰-۱۹۹ مطالعه نمایید.

۲۵۷. صله تاریخ الطبری، ابن عرب، ص ۱۴۱؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۷ / تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۹.

۲۵۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۷.

۲۵۹. ر.ک: تاریخ الغیبة الصغرا، ص ۴۱۳-۴۱۴.

۲۶۰. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۷۷-۷۷۸، ح ۱۰۱.
۲۶۱. همان، ج ۱، ص ۳۲۸-۳۳۱، ح ۲۲.
۲۶۲. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.
۲۶۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۶-۴۷۹، ح ۲۶.
۲۶۴. رجال کشی، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۲ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۶، ح ۲۱.
۲۶۵. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰-۳۰۳، ح ۱۹.
۲۶۶. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۴۴.
۲۶۷. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۸-۵۱۹، ح ۴۷.
۲۶۸. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۶، ح ۱۱.
۲۶۹. اثبات الوصية، ص ۲۱۳.
۲۷۰. کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.
۲۷۱. همان، ج ۱، ص ۵۱۷، ح ۴.
۲۷۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۸، ح ۲۰.
۲۷۳. رک: اثبات الوصية، ص ۲۴۳.
۲۷۴. کافی، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۸.
۲۷۵. کشف الغمة، ج ۳، ص ۱۹۹ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۷۲.
۲۷۶. رجال کشی، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۶ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۷.
۲۷۷. همان، ج ۴، ص ۴۳۳.
۲۷۸. همان، ج ۴، ص ۴۱۴.
۲۷۹. همان، ج ۴، ص ۴۲۷-۴۲۸.
۲۸۰. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۵، ح ۲۵ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۰۱، ح ۲۳.
۲۸۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۳.
۲۸۲. رک: مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۳۱.
۲۸۳. همچون توقیع صادر شده در تعزیت رحلت عثمان بن سعید عمری؛ کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۹؛ و درباره درون مایه توقیعات رک: تاریخ الغيبة الصغرا، ص ۴۷۸-۴۷۲.



۲۸۴. همچون توقیع صادر شده برای قاسم بن علا، وکیل آذربایجان؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۹-۱۹۱.
۲۸۵. همچون پاسخ ناحیه مقدسه به محمد بن حصین کاتب؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۸ ح ۹.
۲۸۶. همچون نامه بی مداد یکی از شیعیان بلغ به ناحیه مقدسه و پاسخ ناحیه به آن؛ همان، ص ۴۸۸ ح ۱۱.
۲۸۷. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۷.
۲۸۸. همان، ص ۱۷۹.
۲۸۹. رجال کشی، ص ۴۳۶-۴۳۷ ح ۸۲۱.
۲۹۰. همان، ص ۴۳۱ ح ۸۰۷.
۲۹۱. همان، ص ۵۹۶ ح ۱۱۱۵.
۲۹۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۷-۴۲۸.
۲۹۳. کافی، ج ۱، ص ۵۲۴ ح ۲۴ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۵۰.
۲۹۴. رجال کشی، ص ۵۷۵-۵۸۰ ح ۱۰۸۸.
۲۹۵. کافی، ج ۱، ص ۵۲۳ ح ۱۹ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۴۹.
۲۹۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۹ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۳-۳۱۶.
۲۹۷. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۴ ح ۳۵ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۹-۱۱۲۰.
۲۹۸. الثاقب فی المناقب، ص ۲۱۴؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۲۴-۴۲۶ ح ۵؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۰۸؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۳۱۷ ح ۶۴ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۲ ح ۲۲.
۲۹۹. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۸-۴۹۹ ح ۲۳.
۳۰۰. همان، ص ۴۹۹ ح ۲۳.
۳۰۱. همان، ص ۵۲۲ ح ۵۱ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۸.
۳۰۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۳-۵۰۴ ح ۳۴؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۱ ح ۳۸؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۶ ح ۶۲ و اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۴۰ ح ۱۰۸.

۳۰۳. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۳۷۷-۳۷۸، ح ۱۰۱.
۳۰۴. رجال کشی، ص ۳۷۷-۳۷۸، ح ۷۰۸.
۳۰۵. همان، ص ۶۰۷، ح ۱۱۲۹ و ص ۵۷۳، ح ۱۰۸۶.
۳۰۶. درباره اولین جریان ر.ک: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ۶۱۴، ح ۱۲؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۴۰۹، ح ۱۴۱؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۰۱، ح ۱۲۲ و مدینه المعاجز، ص ۴۰۵، ح ۱۷۷؛ و درباره دومین جریان ر.ک: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۳۷، ح ۵۲؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۴۱۷، ح ۱۵۵ و ج ۵، ص ۳۳۸، ح ۹؛ بصائر الدرجات، ص ۳۷۴، ب ۲، ح ۱، کافی، ج ۱، ص ۴۷۴، ح ۴؛ دلائل الامامة، ص ۱۳۷ و ۱۴۵؛ اختصاص، ص ۲۶۳؛ اثبات الوصية، ص ۱۸۰؛ عیون المعجزات، ص ۸۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۶۹؛ الثاقب فی المناقب، ص ۴۲۶؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۸۹، ح ۲۶؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۸۷، ح ۸۸، ۸۹ و ۹۰ و مدینه المعاجز، ص ۳۷۲، ح ۴۱.
۳۰۷. کافی، ج ۱، ص ۴۹۱، ح ۱۰.
۳۰۸. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۳۲-۳۳. موارد متعدد دیگر مربوط به امام صادق علیه السلام در منابع روایی نقل شده است؛ همچون ردّ کنیز اهدایی توسط یکی از شیعیان خراسان! چرا که آورنده‌ی کنیز در راه با او مرتکب عمل منافی عفت شده بود. ر.ک: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۱۰، ح ۴ و ۵؛ و جریان ردّ گوشت اهدایی توسط فردی از اهالی مناطق جبال؛ چرا که ذبح شرعی نشده بود و حضرت دستور دادند آن را طعمه سگان سازند. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۶۰۶، ح ۱؛ و جریان ردّ زکات در یک مورد، توسط آن حضرت. ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۷.
۳۰۹. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۲۲.
۳۱۰. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۹۱.
۳۱۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۰۳، ح ۱۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۸؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۲۷۴، ح ۷؛ الامامة و التبصرة من الحيرة، ص ۱۴۰، ح ۱۶۲؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۶، ح ۶؛ الهدایة الكبرى، ص ۳۷۰؛ ارشاد، ص ۳۵۲؛ کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۱؛ منتخب الانوار المضيئة، ص ۱۲۰؛ دلائل الامامة، ص ۲۸۶؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۲؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۵۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۶، ح ۴۵ و مدینه المعاجز، ص ۶۰۵، ح ۵۸.

۳۱۲. همان، ج ۳، ص ۱۱۳۲، ح ۵۲؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۰، ح ۴۰؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۱۷، ح ۸۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۰، ح ۶۶؛ الثاقب فی المناقب، ص ۶۰۰ و مدینه المعاجز، ص ۶۱۸، ح ۱۱۱.
۳۱۳. کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۴۳.
۳۱۴. کافی، ج ۱، ص ۵۲۲، ح ۱۶.
۳۱۵. همان، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۲۲.
۳۱۶. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۳، ح ۲۹ و کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۷۹. ثوب سردانی، ظاهراً لباسی خاص و منسوب به جزیره «ردنان» در بحر مغرب بوده است. (ر.ک: کتاب الغيبة، پاورقی همان صفحه)
۳۱۷. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۳، ح ۴۱.
۳۱۸. همان، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۴۴؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶، ح ۴۵؛ منتخب الانوار المضيئة، ص ۱۱۱؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۱۷، ح ۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۰، ح ۶۸؛ الثاقب فی المناقب: ۶۰۰ و مدینه المعاجز، ص ۶۱۸، ح ۱۱۲.
۳۱۹. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۳، ح ۳۴ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۱، ح ۳۸.
۳۲۰. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۹، ح ۴۷ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۵، ح ۴۳.
۳۲۱. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۲-۱۹۳.
۳۲۲. همان، ص ۲۲۲.
۳۲۳. همان، ص ۲۴۲-۲۴۳.
۳۲۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۴، ح ۳۵ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۹، ح ۳۵.
۳۲۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۳، ح ۳۲ و کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۲.
۳۲۶. از نمونه‌های دیگر بهره‌گیری از ابزار معجزه و خرق عادات توسط ناحیه مقدسه و سفرايش، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

دستور العمل ناحیه مقدسه به وکلا مبنی بر امتناع از اخذ هرگونه وجهی تا اطلاع ثانوی، به سبب توطئه عبید الله بن سلیمان وزیر در اعزام جاسوسانی نزد وکلا و شناسایی آنها (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰) نامه ناحیه مقدسه به قاسم بن علاء، وکیل آذربایجان، و اعلام تاریخ وفاتش، و شفایابی دو چشم نابینای او پیش از وفات، و در

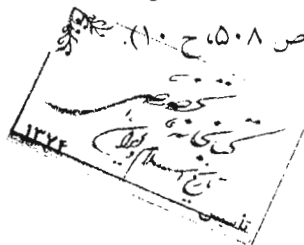
نتیجه شیعه شدن برخی از غیر معتقدان به تشیع در آن دیار (کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۸-۱۹۲)؛ عدم استمرار ارسال مستمری برای جنید - قاتل فارس بن حاتم - توسط ناحیه مقدسه، چند روز پیش از وفات او، که حاکی از علم ناحیه بر تاریخ وفات جنید بود (کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۴)؛ اخبار ناحیه مقدسه از تاریخ وفات علی بن زیاد صیمری و ارسال کفن برای او در تاریخ مزبور (همان، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۷)؛ اهدای کفن یکی از وکلا به نام حسن بن نصر، مدت کمی پیش از رحلت او (همان، ج ۱، ص ۵۱۷، ح ۴)؛ اخبار ناحیه مقدسه از کم و کیف اموالی که گروهی از قمیین در ایام رحلت امام عسکری علیه السلام به سامرا آورده بودند (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۶-۴۷۸، ح ۲۶)؛ اخبار ناحیه مقدسه به شاذانی، در مورد بیست درهمی که از مال خود به ۴۸۰ درهم وجوه شرعی جمع شده در نزدش اضافه کرده بود تا پانصد درهم شود (کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۳ و الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۷، ح ۱۴)؛ بازگرداندن یک دینار به وزن ۱۸ قیراط و یک حبه از سوی ناحیه مقدسه به نزد ابو عبدالله بن جنید! چرا که یک دینار به همین وزن را از مال خودش به مال ارسالی به ناحیه اضافه کرده بود (الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۰۴، ح ۲۰)؛ اخبار کتبی ناحیه مقدسه از کم و کیف محتوای کیسه پول در بسته، و خصوصیات گوشواره‌ای که زنی از شیعیان دینور به احمد بن ابی روح داده بود تا به ناحیه تحویل دهد؛ و همین طور اخبار ناحیه از بعضی اسرار متعلق به آن زن (الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۹-۷۰۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵، ح ۱۱؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۴۹، ح ۱۲۶؛ مدینه المعاجز، ص ۶۱۶، ح ۱۰۵ و ثاقب المناقب، ص ۵۱۷)؛ اخبار ناحیه مقدسه از تمامی اسرار مربوط به ابوعلی متیلی (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۸، ح ۲۰)؛ اخبار ناحیه مقدسه از میزان دقیق دینارهایی که یکی از شیعیان از مجموع اموال برداشته بود تا ناحیه مقدسه را امتحان کند! (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۹، ح ۶۵).

بعضی از خوارق عادات مربوط به نواب اربعه از این قرارند: اخبار ابو جعفر عمری به ابو جعفر محمد بن علی اسود درباره لباس گم شده و این که آن را خواهد یافت (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۲، ح ۳۰)؛ اخبار ابن روح از مافی الضمیر محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی (همان، ص ۵۰۷، ح ۳۷ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۶ و

(۱۹۸)؛ اخبار ابن روح از تاریخ وفات محمد بن اسماعیل و ابوالحسن عقیقی در مصر و ارسال کفن و لوازم دفن آنها، و قضای حاجت عقیقی با توجه ابن روح (کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۹۳)؛ نهی ابن بابویه از حرکت به قصد حج - مگر در آخرین قافله - توسط ابن روح، و وقوع قتل و غارت در قافله‌ها، به جز قافله آخر (همان، ص ۱۹۶).

هم چنین برخی دیگر از خوارج عادات ائمه علیهم السلام در ارتباط با سازمان وکالت از این قرار است:

اخبار امام صادق علیه السلام از ما فی الضمیر و نیت شوم جاسوس ارسالی از سوی منصور، تا با تحویل اموالی به امام علیه السلام و برخی از سران علویین، مستمسکی علیه آنان فراهم آورد (کافی، ج ۱، ص ۴۷۵، ح ۶)؛ اخبار امام کاظم علیه السلام به خالد بن نجیح درباره تاریخ وفاتش و لزوم جمع بندی امور و ترک فعالیت های مربوط به وکالت (الخراج و الجرائع، ج ۲، ص ۷۱۵، ح ۱۴)؛ امداد امام کاظم علیه السلام به علی بن یقطین در قضیه لباس اهدایی هارون و قضیه وضو (ارشاد، ص ۲۹۳ و الخراج و الجرائع، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۲۵ و ۲۶)؛ اخبار امام جواد علیه السلام از زره فراموش شده توسط عمران بن محمد و از تاریخ وفات مادر وی (الخراج و الجرائع، ج ۲، ص ۶۷۰، ح ۱۴ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۴۵، ح ۱۷)؛ جریان داود بن اسود و چوب مدوری که نامه هایی در میانش جاسازی شده بود، و اخبار امام عسکری علیه السلام از حادثه ای که منجر به شکستن چوب در کوچه های سامرا و بیرون ریختن نامه ها شد (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۷-۴۲۸)؛ اعطای انگشتی به ابو هاشم جعفری، وکیل امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام، توسط امام عسکری علیه السلام در حالی که وی هنوز نیت خود مبنی بر طلب نگین از حضرت را ابراز نکرده بود؛ (کافی، ج ۱، ص ۵۱۲، ح ۲۱)؛ اخبار امام عسکری علیه السلام به علی بن جعفر درباره آزادی قریب الوقوع وی از زندان و اعطای صد دینار به او قبل از آن که وی نیت خود مبنی بر طلب چند دینار را ابراز کند. (همان، ج ۱، ص ۵۰۸، ح ۱۰).



فصل پنجم

وظائف و مسئولیت‌های سازمان وکالت

سازمان وکالت بر اساس اهدافی متعالی در نیمه دوم دوران امامت تشکیل شد. وکلا و کارگزاران سازمان نیز در پی تحقق آن اهداف و انجام وظایف مربوط به سازمان، رهسپار حوزه و قلمرو مسئولیت خود می‌شدند. با بررسی روایات تاریخی، نقش‌ها و مسئولیت‌هایی چند را برای سازمان وکالت می‌توان ترسیم کرد؛ گو این که این مسئولیت‌ها، از نظر تقدّم و تأخر رتبه و جایگاه وکلا در سازمان وکالت با هم تفاوت‌هایی نیز داشتند. دیدگاه برخی محققان بر آن است که مهم‌ترین نقش سازمان وکالت، «نقش مالی» آن است؛ و گاه این نقش را تنها مسئولیت سازمان وکالت معرفی می‌کنند. گرچه بررسی منابع روایی و تاریخی ما را به اهمیت فراوان نقش مالی سازمان وکالت رهنمون می‌گردد، ولی در این جا سه نکته را نباید از نظر دور داشت:

نخست آن که، وکلا رابطان و نمایندگان امامان شیعه علیهم‌السلام در نواحی مختلف بودند؛ و طبیعی است که مقام نمایندگی امام معصوم علیه‌السلام مقامی والا، و دارای ابعاد مختلفی است و به تبع گستردگی و تنوع وظایف امام معصوم علیه‌السلام، وظایف نماینده او نیز گسترش و تنوع می‌یابد. از این رو در صورت وجود شرایط مناسب، نمایندگان امامان علیهم‌السلام ایفاگر نقش‌های متعددی در حوزه مسئولیت نمایندگی امام علیه‌السلام بودند.

نکته دوم آن که، نباید همه وکلای ائمه علیهم‌السلام را یکسان تلقی نمود. برخی از کسانی که سمت وکالت را احراز می‌کردند جزو اصحاب برجسته و ممتاز چندین امام معصوم علیهم‌السلام، و دارای مقامات علمی و دینی بالا بوده، و گاه مقام بایت امام علیه‌السلام را نیز دارا بوده‌اند. طبیعی است این گونه وکلا، علاوه بر نقش مالی، دارای نقش دینی، ارشادی، علمی و... نیز بوده‌اند. یکی از شواهد روشن بر این مدّعا، کلام «ابوسهل نوبختی» است. وی در مقام بیان جایگاه وکلای امام عسکری علیه‌السلام پس از رحلت آن جناب گفته: «ان الحسن علیه‌السلام

خَلْفَ جَمَاعَةٍ مِنْ ثِقَاتِهِ مِمَّنْ يَرُوى عَنْهُ الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ وَ يُؤَدِّى كُتُبَ شِيعَتِهِمْ وَ اَمْوَالَهُمْ وَيُخْرِجُونَ الْجَوَابَاتِ»^۱ با توجه به این سخن، می‌توان نقش‌های مالی، ارتباطی، علمی و ارشادی را برای وکلای برجسته سازمان وکالت، انکارناپذیر تلقی نمود.

و آخرین نکته آن‌که، بایستی دوره عصر غیبت صغرا و وظایف نَوَّاب اربعه را متمایز از دوره‌های پیشین لحاظ نماییم. در عصر غیبت صغرا، مسئولیت نَوَّاب اربعه به سبب غیبت امام (ع)، به مراتب فراتر از مسئولیت یک وکیل در یک ناحیه محدود و دور افتاده در اعصار پیشین بوده است.

با توجه به نکات یاد شده، می‌توان مجموع وظایف، شؤون و مسئولیت‌های سازمان وکالت در طول دو قرن فعالیتش را در هفت مقوله طرح نمود:

نقش مالی، نقش ارتباطی، نقش امنیتی، نقش دینی و ارشادی، نقش علمی و فرهنگی، نقش اجتماعی و خدماتی و نقش سیاسی و مبارزاتی.

با توجه به اهمیت زیاد نقش مالی در سازمان وکالت، و گستردگی مباحث مربوط به آن، ابتدا به بررسی این نقش و ابعاد مختلف آن می‌پردازیم:

۱.۵. نقش مالی

در بررسی مهم‌ترین نقش سازمان وکالت، یعنی نقش مالی آن، می‌توان این نقش را در چهار زمینه تصویر نمود: اخذ و تحویل وجوه شرعی و هدایا، رسیدگی به امور موقوفات، استرداد اموال سازمان از غاصبان، توزیع و مصرف اموال.

۱.۱.۵. دریافت و تحویل وجوه شرعی و هدایا

وظیفه اخذ و جمع وجوه شرعی و هدایای شیعیان، و ارسال و تحویل آنها به حضور مقدس ائمه معصومین (ع)، از رایج‌ترین فعالیت‌های وکلا و کارگزاران سازمان وکالت بوده است؛ به نحوی که در دستورالعمل ائمه (ع) به وکلای اعزامی به نواحی مختلف، بر این امر تأکید می‌شد. در این باره نکاتی، شایان بررسی است؛ از جمله: هدف امامان معصوم (ع) از اخذ وجوه شرعی همچون خمس و زکات و غیر آنها، چگونگی انجام قبض و ایصال وجوه شرعی در سازمان وکالت، نوع اموال تحویلی به این سازمان و میزان

و حدود آنها، و بالاخره، میزان حساسیت امامان علیهم‌السلام، نسبت به پرداخت وجوه شرعی توسط شیعیان.

۱.۱.۱.۵. هدف اصلی امامان شیعه علیهم‌السلام از دریافت وجوه شرعی

در آغاز مباحث مربوط به نقش مالی سازمان وکالت، به جا است این سؤال اساسی با عنایت به قرآن و روایات پاسخ داده شود که: هدف و انگیزه اصلی امامان معصوم علیهم‌السلام از اخذ وجوه شرعی از شیعیان چه بوده است؟ به خصوص با توجه به تأکیدات بلیغ آنان در برهه‌هایی از زمان، بر اهتمام شیعیان به این امر، و نیز با توجه به این که امامان شیعه علیهم‌السلام متصل به دریا‌های بی‌کران رحمت الهی و مطلع از ذخایر عظیم مادی بودند. چه چیز موجب می‌شد که ائمه علیهم‌السلام وکلا را برای اخذ وجوه شرعی نصب، و در صورت اهمال برخی از شیعیان نسبت به انجام این واجب الهی، آنان را مورد نکوهش شدید قرار دهند؟

پاسخ به این سؤال، نیازمند بیان نکته‌ای است و آن این‌که: چنان که گفتیم، امامان شیعه علیهم‌السلام به ذخایر عظیم مادی متصل بودند؛ ذخایری که در صورت اراده و وجود مصلحت، می‌توانستند از آن بهره‌گرفته و نیاز خود را مرتفع سازند. ما قبلاً نمونه‌هایی را ذکر کردیم که ائمه علیهم‌السلام بخشی از خزاین عظیم الهی را که در اختیار داشتند، به بعضی از شیعیان نشان داده‌اند. از این رو، نیاز امامان علیهم‌السلام به وجوه شرعی و غیر آن، نیازی ظاهری بود. بی‌نیازی امامان علیهم‌السلام به این اموال در بعضی از روایات با صراحت از زبان خود امامان معصوم علیهم‌السلام بیان شده است. کلینی روایتی را از امام صادق علیه‌السلام بدین مضمون نقل کرده، که فرمود: «هر آن کس که گمان کند امام نسبت به آنچه در دستان مردمان است، نیازمند می‌باشد، به کفر گراییده است؛ چرا که این مردم هستند که نیازمند آنند که امام برای تطهیر و تزکیه‌شان اموال آنان را بپذیرد...»^۲

از سوی دیگر، از آن‌جا که امامان شیعه علیهم‌السلام به عمل بر طبق علل و اسباب عادی بنا داشته، و جز در صورت ضرورت، به بهره‌گیری از خوارق عادات روی نمی‌آوردند؛ از این رو با وجود اتصالشان به منابع غیبی، اقدام به اخذ وجوه شرعی می‌نمودند. نکته دیگر آن‌که، هدف ایشان از اخذ وجوه شرعی، به ظاهر تأمین مالی سازمان

امامت، و رفع نیازمندی‌های مربوط به اداره جامعه‌ی شیعه بود؛ ولی هدف اصلی آن بود که روحیه انفاق و پرداخت زکوة و خمس و حقوق الهی در شیعیان تقویت شود. دل‌کندن از اموال برای امتثال امر الهی، نتیجه‌اش نیل به هدفی تربیتی و ارشادی - یعنی پاک‌سازی و تطهیر درون - است. این معنی، با صراحت، مورد تأکید قرآن و روایات قرار گرفته است. در قرآن کریم، هنگامی که خداوند، نبی اکرم صلی الله علیه و آله را مأمور اخذ زکات می‌نماید، آن را به این صورت تعلیل می‌کند که: اخذ زکات موجب تطهیر و تزکیه زکات دهندگان خواهد شد: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا** (توبه، ۱۰۳). به همین نکته در ادامه روایت سابق الذکر تصریح شده است؛ امام صادق علیه السلام در تعلیل عدم نیازمندی امام به مردم و این که مردم نیازمند آن هستند که امام اموال اهدایی آنان را قبول نماید، تمسک به همین آیه می‌فرماید؛ و در روایت دیگری می‌فرماید: «من در حالی که از نظر مالی، ثروتمندترین مردم مدینه هستم، دراهم (وجوه شرعی) را از شما می‌ستانم و از این کار هدفی، جز پاک شدن شما ندارم».^۳

در بخشی از نامه امام رضا علیه السلام به یکی از تجار فارس، که طلب تحلیل خمس از آن جناب کرده بود، نیز چنین آمده: «خود را با عدم پرداخت خمس، از دعای ما محروم نسازید؛ چرا که پرداخت خمس، باعث گشایش رزق شما و محو گناهاتان و ذخیره آخرتتان است».^۴ در نامه مفصلی که امام جواد علیه السلام به وکیل برجسته‌اش «علی بن مهزیار اهوازی» نگاشت، همین مطلب آمده است. حضرت پس از تأکید بر این که در سال ۲۲۰ ق (آخرین سال حیات امام علیه السلام) شیعیان لازم است در موارد خاصی که در نامه ذکر شده، خمس مالشان را به وکلای امام علیه السلام بپردازند، این امر را بدین صورت تعلیل فرمود که: «... فأحببت أن أطهرهم وأزكهم»؛ یعنی، قصد من از این امر تطهیر و تزکیه شیعیانم می‌باشد.^۵ همین نکته در نامه مفصل امام عسکری علیه السلام به شیعیان نیشابور نیز مورد تصریح واقع شده است. در این نامه، امام علیه السلام پس از اظهار نارضایتی از سستی شیعیان این ناحیه در ادای واجبات الهی، از جمله پرداخت حقوق اهل بیت علیهم السلام، لزوم ادای این حقوق را به این صورت معلّل فرمودند:

«لزوم ادای حقوق اهل بیت علیهم السلام برای آن است که همسران و اموال و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های شما برایتان حلال و منشأ برکت و فزونی ثروت، و شناخت و تمیز اهل طاعت در نهان از غیر ایشان شود؛ و هر آن کس که بخل ورزد به زیان خود عمل نموده است».^۶

بنابراین اخذ اموال و وجوه شرعی، زمینه تطهیر اموال و در نتیجه، تکمیل نفوس و جدایی اهل طاعت از معصیت را فراهم می‌آورد. به این ترتیب، هدف اصلی از اخذ وجوه شرعی از شیعیان، تمهید زمینه‌های سیر تکاملی نفوس آنان و تطیب و تطهیر و تزکیه ایشان بوده است. این هدف در راستای فلسفه اصلی تشریع احکام و بعثت انبیا و امامت ائمه هدی علیهم‌السلام می‌باشد. البته هدف ظاهری از این کار، رفع نیازمندی‌های سازمان امامت و تهیه اسباب مادی اداره جامعه شیعی بوده است. به این ترتیب، نقش مالی سازمان وکالت، در واقع در راستای اهداف تربیتی امامان شیعه علیهم‌السلام و زمینه ساز سیر به سمت کمال در جامعه بشری قلمداد می‌شود.

۲.۱.۱.۵. جگونگی دریافت و تحویل اموال در سازمان وکالت

جریان اخذ وجوه شرعی و حقوق الهی و هدایا، به وسیله وکلا و کارگزاران سازمان وکالت، و سپس حمل آنها و تحویل به امامان معصوم علیهم‌السلام یا باب و نماینده تام‌الاختیار آنها، جریانی رایج در سازمان وکالت بود. این امر در دستورالعمل وکلا به هنگام اعزام به مناطق شیعه‌نشین، جزو اصلی‌ترین وظایف آنان برشمرده می‌شد؛ برای نمونه، در نامه‌ای که قبلاً امام عسکری علیه‌السلام به شیعیان نیشابور آوردیم، پس از معرفی «ابراهیم بن عبده» به عنوان وکیل حضرت در این منطقه، چنین آمده:

«وهر آن کس از شیعیان ما در آن ناحیه، که از انحراف به دور و طالب حق باشد، حقوق ما را به ابراهیم بن عبده بپردازد و او نیز به رازی، (وکیل ری، که بر کار وکلای شرق ایران نیز نظارت داشت) یا به کسی که او معین کند بپردازد.»^۷

وجوه شرعی یا اموال اهدایی به ساحت مقدس معصومان علیهم‌السلام در موارد بسیاری به وکلای ائمه علیهم‌السلام تحویل و از طریق آنها به دست امام علیه‌السلام یا باب او می‌رسید. در برخی موارد نیز نمایندگان سیاری به مناطق اعزام و این اموال را از وکلا تحویل می‌گرفتند و به نزد امام علیه‌السلام می‌آوردند؛ برای نمونه می‌توان به اعزام دو نماینده به نام‌های «میمون» و «مسافر» از سوی امام جواد علیه‌السلام به قم اشاره کرد. این دو تن برای تماس با وکیل حضرت در قم، یعنی «زکریا بن آدم» اعزام شدند تا وجوه شرعی جمع شده نزد وی را اخذ و آنها را به نزد امام جواد علیه‌السلام منتقل کنند.^۸

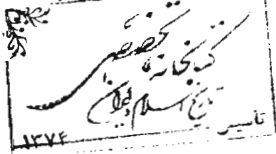
در مواردی نیز خود شیعیان مستقیماً اموال را حمل و به نزد امام آورده و تحویل می دادند؛ و امامان علیهم السلام یا خود می ستانند و یا کار قبض اموال را به وکیل الوکلا و باب خود احاله می دادند؛ برای نمونه می توان به مراجعه گروهی از شیعیان یمن به نزد امام عسکری علیهم السلام در سامرا، برای تحویل اموال و وجوه شرعی اشاره کرد. در این مورد، حضرت آنان را به وکیل خاص خود، «عثمان بن سعید» احاله داد.^۹ در برخی موارد نیز شیعیان یا وکلای نواحی از افراد عادی همچون تجار و بازرگانان در حمل و تحویل اموال به امام یا باب او بهره می گرفتند. این رویه به خصوص زمانی اعمال می شد که وضعیت سیاسی و امنیتی حادّی حاکم بود؛ برای نمونه، روایتی از شیخ طوسی حاکی از ارسال اموالی از قم به وسیله بعضی از تجار، به نزد سفیر دوم است.^{۱۰} و گاه آن چنان وضع خطرناکی حاکم بود که به شخص واسطه، تنها گفته می شد که اموال را در نقطه معینی گذاشته و برود! این وضع به خصوص در عصر غیبت صفرا نمونه های بیشتری دارد. در ذیل مورد یاد شده درباره تجار قم و تحویل اموال به سفیر دوم که شیخ طوسی نقل کرده است، عبارتی در این زمینه وجود دارد. نمونه دیگر، مربوط به عصر امام هادی علیهم السلام است، که آن جناب به دو تن از شیعیان یا وکلایش در قم فرمود: «اموال را به فلان جا آورده و بر روی شتری که می بینید قرار دهید، و آن را رها کنید تا اموال را به نزد ما آورد»^{۱۱}

در راستای این سیاست پنهان کاری، گاه هیچ گونه قبض و رسیدی برای اموال تحویل شده صادر نمی شد! روایت شیخ طوسی حاکی از آن است که در اواخر عصر سفارت سفیر دوم، به سبب خطرناک بودن وضعیت سیاسی، چنین شیوه ای اعمال می شده است.^{۱۲}

خود این نقل حاکی از آن می تواند باشد که صدور قبض و رسید در سازمان وکالت، رویه ای معمول بوده است؛ مگر آن که وضعیتی خطرناک و حادّ بروز می کرد. در جریان تقدیم وجوه شرعی و اموال به ساحت مقدس معصومین علیهم السلام و یا نواب اربعه، معمولاً خرق عاداتی بروز می نمود، به نحوی که برخی از شیعیان، این امر را یکی از بهترین نشانه های حقانیت دعوی امامت و یا بایّت در عصر غیبت صفرا قرار داده بودند. امامان معصوم علیهم السلام یا نواب اربعه، معمولاً از کمّ و کیف اموال و مشخصات صاحبان آنها خبر می دادند! بدون آنکه اموال را دیده و یا با صاحبانشان تماس حاصل کرده باشند. قبلاً به

نمونه‌هایی از این نوع خرق عادت در بحث «بهره‌گیری از خرق عادات در سازمان وکالت» اشاره کردیم.

کارگزاران سازمان وکالت علاوه بر قبض اموال و وجوه شرعی، وظیفه استرداد اموال غصب شده سازمان توسط برخی از مخالفان یا وکلای خیانت‌کار نیز به عهده سازمان وکالت بود. از نمونه‌های قابل ذکر در این زمینه، می‌توان به جریان مربوط به «محمد بن صالح همدانی» وکیل ناحیه مقدسه اشاره کرد که پس از درگذشت پدرش، که وی نیز وکیل ناحیه بوده است، برای باز پس‌گیری برخی از اموال متعلق به ناحیه مقدسه به یکی از اهل بغداد مراجعه و اموال را طلب کرد، ولی او از دادن آن امتناع نمود! از این رو با برخورد خشن «محمد بن صالح» مواجه شد، و سرانجام مجبور به پرداخت اموال مزبور گردید. در موردی دیگر، سفیر دوم با مراجعه به یکی از وکلای خائن به نام «علی بن محمد بلالی»، اموال متعلق به ناحیه مقدسه را که وی نزد خود نگه داشته و از تحویل آن به سفیر خودداری می‌کرد، طلب نمود، و با ترتیب دادن ملاقات وی با حضرت مهدی علیه السلام او را مجبور به پرداخت اموال کرد.^{۱۳}



۳.۱.۱.۵. نوع اموال تحویلی به سازمان وکالت

سؤال دیگر در مورد اموال تحویلی به سازمان وکالت این است که این اموال از مقوله کدامین عناوین فقهی بوده‌اند: خمس، زکات، نذورات، صدقات، موقوفات، هدایا و...؟ شواهد موجود حاکی از آن است که اموال تحویلی به سازمان وکالت، داخل در همه عناوین یاد شده بوده است. بر اساس یک روایت، منصور عباسی، امام صادق علیه السلام را متهم نمود که مردم عراق ایشان را به امامت پذیرفته و «زکات» خود را به آن حضرت می‌پردازند. بر اساس روایتی دیگر، او امام علیه السلام را متهم کرد که از پیروان خود خراج می‌ستانند، که امام علیه السلام این را تکذیب کرده و فرمود: آنچه شیعیان برای حضرتش می‌آورند، هدایای شخصی آنان است نه خراج دولتی.^{۱۴} همین اتهام، بعدها توسط هارون، بر علیه امام کاظم علیه السلام، در دوره امامت حضرتش، مطرح شد!^{۱۵}

بر فرض که با توجه به ظاهر انکار امام صادق علیه السلام، مسئله دریافت خراج در سازمان وکالت در این عصر را منتفی بدانیم، ولی تردیدی نداریم که شیعیان ترجیح می‌دادند - و

بلکه برخورد واجب می‌دیدند - زکات و خمس اموال و درآمد موقوفات و همین طور صدقات عادی و هدایا و نذورات خود را به ساحت مقدس امامان نشان تقدیم دارند. به همین روی، تشکیل سازمان وکالت، اقدامی کاملاً به جا و مناسب بود. این سازمان این وجوه و اموال را جمع‌آوری، و آنها را در جهت مصالح عمومی شیعیان صرف می‌کرد. اگر نبود، وجود وکلا و تشکیلات وکالت، معلوم نبود اموال مذکور به وسیله چه کسانی اخذ، و در چه جهتی صرف می‌شد!

از دیگر شواهدی که نشان می‌دهد شیعیان زکات خود را از مسیر سازمان وکالت، به پیشگاه ائمه علیهم السلام می‌فرستادند می‌توان به روایت کثی از «یونس بن یعقوب» اشاره نمود. وی از امام رضا علیه السلام سؤال کرد: آیا به سران واقفه - که معتقد به حیات امام کاظم علیه السلام بودند - با توجه به سابقه وکالتشان در عصر امام کاظم علیه السلام، چیزی از «زکات» می‌شود پرداخت کرد؟ و امام رضا علیه السلام در پاسخ وی فرمود: خیر، زیرا آنان کافر و مشرک و زندیق‌اند!^{۱۶}

از روایت سابق الذکر (که بر اساس آن، منصور عباسی امام صادق علیه السلام را متهم می‌کرد که زکات اموال شیعیان عراق را دریافت می‌دارد) نیز بر می‌آید که اتهام منصور بر اساس اخبار رسیده به وی در این زمینه بوده است. قرائن متعددی نیز صحت این امر را تأیید می‌کند. درباره سران مذهب واقفه نیز در روایتی تصریح شده که شروع این مذهب از آن جا بود که گروهی از «اشاعته»، زکات اموالشان را به دو تن از وکلای امام کاظم علیه السلام در کوفه تحویل دادند. در آن زمان حضرت در حبس بود و آنان این اموال را به نفع خود تصاحب کردند! و پس از شهادت حضرت، منکر رحلت ایشان شده و قومی را به سوی خود جلب نمودند.^{۱۷} در روایت دیگری، به نقل از «محمد بن اسماعیل بن بزيع» آمده که وی، دینارهایی را به عنوان زکات و صلّه به نزد امام رضا علیه السلام ارسال نمود؛ و حضرت نیز کتباً رسید آنها را اعلام فرمود. در موردی دیگر، وی زکات فطره عیالش را نزد حضرت ارسال کرد و حضرت نیز کتباً رسید آنها را اعلام فرمود.^{۱۸}

از نمونه‌های تقدیم خمس شیعیان به امامان شیعه علیهم السلام، می‌توان به جریان «مسمع»، والی شیعه بحرین اشاره کرد. وی خمس اموالی را که حاصل از غواصی در آب‌های بحرین بود، برای امام صادق علیه السلام ارسال کرد.^{۱۹} در نامه امام جواد علیه السلام به «علی بن مهزیار» وکیل حضرت در اهواز نیز دستور اخذ خمس در سال ۲۲۰ ق صادر شده است.^{۲۰}

هم‌چنین از نامه «ابراهیم بن محمد همدانی» - وکیل برجسته امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیه السلام در همدان - به امام هادی علیه السلام استفاده می‌شود که شیعیان این ناحیه، خمس مال خود را به او تحویل می‌داده‌اند. وی در این نامه درباره کیفیت تعلق خمس به درآمد حاصل از زمین، و لزوم گذشت یک سال بر آن، از حضرت استفسار می‌نماید.^{۲۱} درخواست یکی از تجار فارس و همین‌طور گروهی از خراسانی‌ها از امام رضا علیه السلام، برای تحلیل خمس را نیز می‌توان از مؤیدات تحویل خمس اموال از جانب شیعیان به حضور امامان معصوم علیهم السلام دانست.^{۲۲}

از نمونه‌های مربوط به تحویل درآمد موقوفات به امامان معصوم علیهم السلام، می‌توان به جریان «ابوجعفر محمد بن علی اسود» اشاره کرد که اموال مربوط به موقوفات را به «ابوجعفر عمری»، سفیر دوم داد.^{۲۳} در این باره، در مبحث مربوط به نقش سازمان وکالت در اداره امور موقوفات، به موارد دیگری نیز اشاره خواهد شد.

نمونه‌های متعددی نیز درباره تقدیم هدایا توسط شیعیان به پیشگاه مقدس ائمه علیهم السلام در منابع مضبوط است. اموال اهدایی از سوی یکی از اهالی جبال در ایران به محضر امام صادق علیه السلام، کنیز هدیه شده از جانب مرد خراسانی به امام صادق علیه السلام، و پارچه اهدایی یکی از شیعیان قم به ناحیه مقدسه، نمونه‌هایی از این دست هستند.^{۲۴}

در زمینه تحویل نذورات و مانند آن به حضور ائمه علیهم السلام، می‌توان به روایت مربوط به «یوسف بن یعقوب» اشاره کرد. وی به سبب ترس از متوکل، با خدا عهد می‌بندد اگر جانش خلاصی یافت، صد دینار به امام هادی علیه السلام تقدیم دارد. جالب است که بدانیم او فردی نصرانی بود. به هر حال نذر او موجب گشت که خلاصی یابد، و با این که خودش ایمان نیاورد، به وی گفته شد که فرزندش از شیعیان اهل بیت علیهم السلام خواهد بود.^{۲۵}

شواهد و نمونه‌های فراوان دیگری درباره هر یک از موارد یاد شده، در منابع مایافت می‌شود، و آنچه ذکر شد، تنها بخشی از این شواهد بود.

در این جا، ذکر این نکته مناسب است که امامان شیعه علیهم السلام در میان اموال و به خصوص هدایای تقدیمی، از قبول اموال حرام و شبهه ناک، و یا اموال متعلق به افراد غیر معتقد به حق، و اموال تقلبی و مانند آن خودداری می‌ورزیدند؛ در این باره، در مبحث «بهره‌گیری از خوارق عادات در سازمان وکالت» نمونه‌هایی را ذکر کردیم.

۴.۱.۱.۵. تأکیدات امامان شیعه علیهم‌السلام بر پرداخت وجوه شرعی توسط شیعیان، و بررسی ادله‌ی تحلیل خمس

قراین متعددی حاکی از تأکیدات امامان شیعه علیهم‌السلام بر برقراری سنت پرداخت وجوه شرعی در میان شیعیان و نکوهش از سستی شیعیان در این زمینه است. همان گونه که در مباحث پیشین یادآور شدیم، این امر، نه از جهت نیاز واقعی امامان علیهم‌السلام به این اموال بود، چرا که آنان متصل به خزاین غیب بودند، بلکه به لحاظ نقش تربیتی بالای این مسئله بود. در منطق قرآن و سیره معصومان علیهم‌السلام، پرداخت حقوق الهی، موجب تزکیه و تطهیر درونی شخص پرداخت کننده است: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا** (توبه، ۱۰۳). از این رو، بیانات معصومین علیهم‌السلام مشحون از ذکر جایگاه و اهمیت پرداخت‌های مالی برای ادای حقوق الهی است. به روایت کلینی، امام صادق علیه‌السلام به شخصی به نام «میاح» فرمود: **«ای میاح، درهمی که به امام پردازی، در حساب الهی سنگین‌تر از کوه اُحُد است.»** و در روایت دیگر فرمود: **«درهمی که به امام پرداخته شود، برتر از دو میلیون درهمی است که در سایر موارد نیک مصرف شود!»**^{۲۶} در مواردی، برخی از شیعیان، برای فرار از پرداخت برخی از حقوق اهل بیت علیهم‌السلام همچون خمس، از آنان طلب حلیت می‌کردند که امامان معصوم علیهم‌السلام با علم به نیات درونی این گونه افراد، مخالفت خود را با چنین درخواست‌هایی ابراز می‌داشتند؛ چنان که امام صادق علیه‌السلام در برابر درخواست تحلیل خمس از سوی دو تن از شیعیان، مخالفت نمود، و گله‌مندی خود را از این گونه درخواست‌ها ابراز کرد.^{۲۷} همچنین بنا به روایت کلینی، یکی از تجار شیعی فارس، طی نامه‌ای به محضر امام رضا علیه‌السلام، از آن جناب درخواست تحلیل خمس را نمود. حضرت در پاسخ، ضمن مخالفت با این درخواست، اشاره به فلسفه اخذ خمس و تشریع آن نمود، و این که مسلمان بایستی صدق دعوی اسلامش را در عمل نشان دهد! در موردی دیگر، گروهی از خراسانی‌ها، از امام رضا علیه‌السلام درخواست تحلیل خمس کردند، که حضرت شدیداً مخالفت کرده و فرمودند: **«چه درخواست مکرآمیزی! به دوستی با زبانتان نسبت به ما، بسنده کرده و حقی که خدا برای ما مقرر کرده (یعنی خمس) را از ما باز می‌دارید؟ هرگز، هرگز، هیچ یک از شما را نسبت به ترک این واجب مجاز نمی‌کنم.»**^{۲۸}

در عصر امام جواد علیه‌السلام نیز، سستی‌هایی در پرداخت حقوق و وجوه شرعی از ناحیه

برخی از شیعیان وجود داشت! از این رو، آن حضرت برای ایجاد روحیه ادای واجبات مالی، و به هدف والای تزکیه و تطهیر شیعیانش، در نامه‌ای نسبتاً مفصل در سال ۲۲۰ ق، یعنی آخرین سال از عمر شریفشان، شیعیان را به پرداخت خمس ترغیب نمودند.^{۲۹} آن حضرت در راستای سیره پدر گرامی‌شان، در مقابل درخواست تحلیل حقوق متعلق به اهل بیت (علیهم‌السلام)، در صورتی که ناشی از روحیه دنیاطلبی و فرار از ادای حقوق بود، ناراضیتی خود را ابراز می‌داشتند. به روایت کلینی، یکی از وکلای وقف آن جناب در قم به نام «صالح بن محمد بن سهل» به حضور حضرت رسیده و از آن جناب نسبت به ده هزار درهم یا دینار از اموال متعلق به سازمان وکالت که به مصرف شخصی رسانده بود طلب حلیت کرد! امام (علیه‌السلام) بنا بر مصالحی، به ظاهر به وی فرمود: «حلال است»؛ ولی پس از خروج وی، به «ابراهیم بن هاشم قمی» که در مجلس حاضر بود، فرمود: «برخی از این شیعیان، نسبت به اموال و حقوق آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم‌وآلهم‌وسلم‌وآلهم‌وسلم) و ایتام و مساکین و فقرا و ابنای سبیل آنان تعدی کرده و سپس طلب حلیت می‌نمایند! آیا گمان می‌کنی به ایشان می‌گویم: حلال نیست؟! به خدا قسم در قیامت از آنان، در این باره سؤال سختی خواهد شد!»^{۳۰}

در توقیعات ناحیه مقدسه حضرت حجت (علیه‌السلام) نیز منع شدید از تحلیل اموال متعلق به ساحات قدس ائمه (علیهم‌السلام)، به چشم می‌خورد؛ از جمله آنها، توقیع صادره به دست سفیر دوم برای «ابوالحسین اسدی رازی» است که در آن چنین آمده: «لعن خدا و ملائکه و همه مردم، بر آن کس که درمی را به حرام از اموال ما مصرف کند».^{۳۱}

موارد یاد شده، و نمونه‌های متعدد دیگر که مجال ذکرشان نیست، نشان می‌دهد ائمه (علیهم‌السلام) نسبت به برقراری سنت ادای حقوق الهی، به ویژه خمس، در میان شیعیان، عنایت و تأکید داشته‌اند. در این جا این سؤال مطرح می‌شود که جمع بین این روایات و برخی دیگر از روایات که ظهور در تحلیل خمس بر شیعیان از جانب ائمه (علیهم‌السلام) دارند، چگونه ممکن است؟

از جمله ادله تحلیل خمس، توقیع ناحیه مقدسه به «اسحاق بن یعقوب» است که در عصر «محمد بن عثمان» سفیر دوم، صادر شد. در این توقیع چنین آمده است: «... ائمة الخمس، فقد أبیح لشیعتنا وجعلوا منه فی حِلٍّ الی وقت ظهور أمرنا لتطیب ولادتهم ولا تخبث...»^{۳۲} خمس برای شیعیان ما مباح شده و بر آنان حلال است، تا زمان ظهور امر ما؛

برای آن که ولادتشان پاک و غیر خبیث باشد. ظاهر این کلام دلالت بر عدم لزوم پرداخت خمس توسط شیعیان تا زمان ظهور حضرت حجت علیه السلام دارد! و بنابراین، در عصر غیبت و حداقل بعد از صدور این توقیع، نبایستی اقدام جدی در اخذ خمس از جانب وکلای ناحیه مقدسه صورت گرفته باشد؛ و در این صورت، آیا می توان مدعی شد که آنچه به وکلا و سفرای ناحیه مقدسه تقدیم می شد، اقلام دیگر همچون زکات و صدقات و درآمد موقوفات و نذورات و هدایا بوده است؟!

روایت دیگر در این باره، از طریق «محمد بن مسلم» از یکی از دو امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «سخت ترین چیز در قیامت برای مردم آن است که صاحب خمس (اهل بیت علیهم السلام) خمس خود را طلب کند و بگوید خدایا خمسم! و ما خمس را بر شیعیانمان حلال و پاک ساختیم تا هم ولادت، و هم اولادشان پاک گردد». ^{۳۳}

روایت دیگر از طریق امام باقر علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «مردم از آن جا که حق ما را پرداخت نمی کنند، نسبت به آنچه می خورند و نسبت به آنچه در زمینه نکاح می پردازند به هلاکت فرو می غلتند. آگاه باشید شیعیان ما و پدرانمان از این جهت در حلیت قرار دارند و چیزی بر آنان نیست». ^{۳۴} به همین مضمون، صحیحی ای از «زرارة بن اعین» در دست است که از امام باقر علیه السلام چنین نقل کرده: «امیرالمؤمنین علیه السلام، شیعیان را نسبت به خمس در حلیت قرار داد برای آن که ولادتشان پاک باشد». ^{۳۵} روایت معتبره ای نیز از «حارث بن مغیره نصری» در دست است که طبق آن، امام باقر علیه السلام به یکی از شیعیانش به نام «نجیه» فرمود: «ما خمس را بر شیعیانمان تحلیل نمودیم». ^{۳۶} در مورد دیگری، وی به امام صادق علیه السلام عرض می کند: «ما اموالی از غلات و تجارت داریم، در حالی که می دانیم حق شما بدان تعلق گرفته است؟» و حضرت در پاسخ می فرماید: «اگر خمس را بر شیعیان حلال کردیم، تنها برای آن است که ولادت آنها پاک شود؛ و هر آن کس که از موالی پدرانم باشد، نسبت به آنچه دارد، در حلیت است؛ پس حاضران به غایبان برسانند». ^{۳۷}

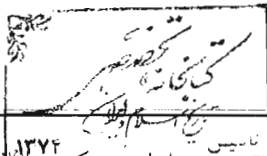
ظاهر این روایات، نفی مطلق وجوب خمس نسبت به شیعیان است، در حالی که این مسأله، هم با اصل تشریع خمس منافات دارد (به خصوص، با عنایت به این امر که تقدیم کنندگان خمس به ساحت اهل بیت علیهم السلام، صرفاً شیعیانشان بودند و مخالفان اقدام به این عمل نمی کردند)؛ و همچنین با روایات سابق الذکر، که ظهور در وجوب خمس بر

شیعیان دارد و تأکید ائمه علیهم‌السلام بر ادای این فریضه را می‌رساند در تعارض است. از این رو، برخی از فقهای گران‌قدر^{۳۸} با توجه به گروه سوم از روایات، بین روایات تحلیل خمس و ادله ایجاب و تشریع خمس جمع کرده‌اند. در گروه سوم از روایات، تصریح شده که تحلیل خمس، نسبت به شیعیانی است که اموالی از طریق غیر معتقدان به وجوب خمس و یا غیر ملتزمین به ادای آن به دستشان رسیده است. در مورد چنین اموالی است که ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند لازم نیست آنان خود به پرداخت خمس اقدام کنند و آن مال برای ایشان تحلیل شده است.

یکی از روایات دال بر این معنا، از «یونس بن یعقوب» است که شیخ صدوق و شیخ طوسی آن را نقل کرده‌اند. بنا بر این روایت، مردی قماط (سازنده قنடைق بجه) به امام صادق علیه‌السلام مراجعه کرده و گفت: «فدایت شوم، گاه اموالی به دست ما می‌رسد که می‌دانیم حقوق شما نیز به آن تعلق گرفته؛ ولی ما نسبت به این امر (ادای حقوق شما) کوتاهی می‌کنیم!» و امام علیه‌السلام در پاسخ فرمودند: «اگر امروزه (با شرایط فعلی) ما شما را به ادای این حقوق و پرداخت خمس این اموال مکلف کنیم، در حق شما انصاف به خرج نداده‌ایم.»^{۳۹}

روایتی دیگر را شیخ طوسی از «ابو خدیجه، سالم بن مکرم» به این صورت نقل کرده است: «مردی به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: زنان را بر من حلال گردان! و در حالی که امام علیه‌السلام از این سخن شگفت‌زده شده بود، یکی از حضار در مجلس عرض کرد: مرادش این نیست که در معابر متعرض زنان شود؛ بلکه مرادش آن است که وی را نسبت به حقتان تحلیل کنید؛ حقی که به خادمی تعلق گرفته که می‌خرد، یا زنی که تزویج می‌کند؛ (و مالی که از بابت مهریه می‌پردازد از طریقی به دستش رسیده که خمسه‌ش داده نشده)، یا میراثی که به وی می‌رسد، یا تجارت و چیزی که بدان نایل می‌شود. حضرت در پاسخ فرمود: «این بر شیعیان ما حلال است، اعم از حاضران و غایبان، و زنده و مرده آنان، و آن کسانی که بعدها متولد می‌شوند تا روز قیامت، و به خدا قسم که این، جز بر کسانی که ما بر آنان حلال نمودیم، حلال نیست.»^{۴۰}

به نظر می‌رسد که دو روایت فوق، صریح در این معنا باشند که مراد از ادله تحلیل خمس برای شیعیان، مواردی است که آنان به اموالی دست یابند که خمس آن توسط صاحبان قبلی ادا نشده؛ که در این مورد، مکلف به ادای خمس نیستند.



صریح‌تر از دو مورد یاد شده، روایتی در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام است؛ در این روایت آمده که: امیرالمؤمنین علی علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: «ای رسول خدا، من علم به این دارم که پس از شما حکام غاصب و جبار، بر سهم خمس که متعلق به من است، مستولی شده و آنرا به مشتریان می‌فروشند، در حالی که نصیب من در آن است! پس من برای آن که خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و ازدواج شیعیانم پاک باشد، سهم خود در این اموال را بر شیعیانم حلال کردم»؛ و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز ضمن تأیید این عمل، به وی فرمود: «من نیز چنین کردم».^{۴۱} این روایت، گرچه از نظر سند دارای خدشه است، ولی در کنار دو روایت یاد شده، به صراحت دلالت بر فلسفه تحلیل خمس و مورد آن دارد.

بدین ترتیب، مسأله پرداخت خمس در هیچ برهه‌ای از عصر ائمه علیهم السلام مورد عفو واقع نشده؛ و این شیعیان بوده‌اند که گاهی در ادای این فریضه کوتاهی می‌کرده‌اند؛ چنان که امروزه نیز وضع به همین منوال است! بررسی روایات خمس نیز مثبت این مدعا است که از ابتدای عصر امامت (عصر امیرالمؤمنین علی علیه السلام) تا انتهای عصر غیبت صغرا، تأکید ائمه علیهم السلام بر ادای این فریضه بوده است؛ و همان‌گونه که گذشت، هدف ظاهری از این تأکید، رفع نیازهای مادی مقام امامت، و هدف اصلی، تطهیر و تزکیه شیعیان بوده است. گرچه، بسته به شرایط اقتصادی و اجتماعی شیعیان، مسأله اخذ خمس و سایر حقوق الهی، از نشیب و فراز و شدت و ضعف‌هایی برخوردار بوده است. از زمانی که سازمان وکالت کار خود را آغاز کرد، زمینه جمع‌آوری وجوه شرعی فراهم شد. از این رو تأکیدات ائمه علیهم السلام بر پرداخت خمس و سایر حقوق الهی از جانب شیعیان نیز شدت گرفت. این نکته را صاحب «وسائل الشیعه» نیز مورد تصریح قرار داده است. وی ابتدا روایتی از طریق «اسحاق بن عمار» از امام صادق علیهما السلام به این صورت نقل کرده که: «اگر کسی از مال خمس بدون اذن صاحب خمس (اهل بیت علیهم السلام) چیزی بخرد، در این کار معذور نیست»، و در ادامه گفته است: «علت تشدید در اخذ خمس توسط امام صادق علیهما السلام، وجود وکلایی است که در این عصر، شیعیان موظف به پرداخت وجوه شرعی به آنان بودند؛ و همین طور، وجود افراد محتاج و نیازمند در میان سادات، که کفایت و سرپرستی امور آنان بر امام، هر چند از سهم و نصیب خودش، لازم بود».^{۴۲}

از همین رو در عصر امام باقر علیهما السلام و اعصار پیش از آن جناب که سازمان وکالتی در کار

نبود پرداخت خمس و زکات و غیر آن به ائمه علیهم‌السلام به صورت پراکنده و نامنظم بود و از روالی منظم و سازمان یافته برخوردار نبود. با تقویت و گسترش سازمان وکالت در عصر امام کاظم علیه‌السلام، پرداخت‌های مالی شیعیان به دفتر وکالت نیز فزونی گرفت؛ و شاید بتوان به عنوان قرینه‌ای بر کثرت این پرداخت‌ها، به نقل شیخ طوسی و کشی درباره کثرت اموال باقی مانده در دست وکلای امام کاظم علیه‌السلام پس از شهادت آن جناب، استناد کرد. همین امر، یکی از موجبات پیدایش فرقه «واقفیه» بود که رحلت امام کاظم علیه‌السلام را منکر شدند تا زمینه‌ای برای تصرف اموال فراهم آورند.^{۴۳} قرینه‌ی دیگر را می‌توان در سخن «علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه‌السلام» جست که در مقام سعایت از امام کاظم علیه‌السلام به «یحیی بن خالد» گفت: «اموال از شرق و غرب به سوی او سرازیر است که در خزانه‌هایی نگه‌داری می‌کند؛ و زمینی به قیمت سی هزار دینار خریده است!»^{۴۴} همچنین از همین رو بود که هارون آن حضرت را متهم نمود که از مردم خراج دریافت می‌کند!^{۴۵} این اتهام، نتیجه خبرهایی بود که جاسوسان وی درباره جمع وجوه شرعی و اموال توسط وکلای آن حضرت برای هارون می‌آوردند! این رویه در عصر امام رضا علیه‌السلام نیز استمرار یافت و آن جناب چه در مدینه و چه در مرو، از طریق وکلایش وجوه شرعی را جمع‌آوری می‌کرد.^{۴۶} همچنین این که در بعضی از روایات سابق الذکر^{۴۷} دیدیم که آن جناب در برابر درخواست برخی از شیعیان مبنی بر تحلیل خمس، مقاومت و مخالفت می‌نمود، خود نشان‌گر وجود سنت پرداخت وجوه شرعی به امام رضا علیه‌السلام از سوی شیعیان است. در عصر امام جواد علیه‌السلام نیز گرچه این رویه ادامه داشت، ولی شواهدی حاکی از سستی برخی شیعیان در پرداخت وجوه شرعی در این عصر است. از شواهد صریح در این معنی، «صحیحه علی بن مهزیار اهوازی»، وکیل آن حضرت است که حاکی از تأکید آن حضرت بر پرداخت خمس در آخرین سال حیات خویش است و دلیل این امر نیز کوتاهی و تقصیر بعضی یا همه شیعیان در ادای واجبات مالی عنوان شده است!^{۴۸}

در عصر امام هادی علیه‌السلام با سامان‌مندتر شدن تشکیلات وکالت و تأکیدات آن حضرت بر انجام واجبات مالی از سوی شیعیان، پرداخت وجوه شرعی شکلی کاملاً منظم به خود گرفت، و به صورتی درآمد که تا آن زمان سابقه نداشت!^{۴۹} امام عسکری علیه‌السلام نیز وارث این تشکیلات سامان‌مند شد؛ و انتظار حضرت آن بود که شیعیان در شرایط آن

عصر، که دفتر امامت نیاز به پرداخت‌های مالی آنان داشت، در این زمینه کوتاهی نورزند. نامه مفصل و نسبتاً تند آن حضرت به برخی از شیعیان نیشابور شاهی بر این مدعا است. در این نامه حضرت آنان را در مورد همکاری نکردن با سازمان وکالت و عدم پرداخت به موقع وجوه شرعی نکوهش می‌کند.^{۵۰}

عصر غیبت صغرا با اوج فعالیت سازمان وکالت همراه بود. به همین سبب پرداخت‌های مالی شیعیان به سازمان وکالت نیز از رشد و نظم خوبی برخوردار بود در این عصر شاهدیم که اگر احیاناً برخی از شیعیان نسبت به این امر سستی می‌کردند، با نکوهش و برخورد ناحیه مقدسه مواجه می‌شدند. بررسی مضامین برخی از توقیعات، مؤید این مطلب است. در توقیع معروف «اسحاق بن یعقوب» آمده: «ماکسانی که تعدی و تصرف در اموال ما می‌کنند، پس هر آن کس که چیزی از آن را حلال شمرده و مصرف نماید، گویا آتش تناول کرده است».^{۵۱} در توقیع صادر شده به «ابوالحسین اسدی» نیز غاصبان اموال اهل بیت (علیهم‌السلام) مشمول لعنت خدا و ملائکه و همه مردم معرفی شده‌اند!^{۵۲}

حاصل آنچه گذشت این است که: پرداخت وجوه شرعی به وسیله شیعیان، همواره مورد تأکید امامان معصوم (علیهم‌السلام) بوده است و نمی‌توان ظاهر برخی از روایات ناظر به تحلیل خمس را دلیل بر توقف این روند در برخی اعصار همچون عصر صادقین (علیهم‌السلام) قلمداد نمود.^{۵۳} مراد از تحلیل خمس، این نیست که شیعیان مطلقاً از این امر معاف شده‌اند، بلکه مراد معافیت نسبت به اموالی است که از دست غیر معتقدان به پرداخت خمس یا غیر ملتزمان به آن، به دست شیعیان می‌رسید. همچنین گفته آمد که پرداخت وجوه شرعی، بسته به شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی حاکم بر شیعیان، و همچنین وجود یا عدم امکان جمع آنها از طریق تشکیلات وکالت، دارای فراز و نشیب بوده است. در مواردی شیعیان نیازمند، از پرداخت وجوه شرعی معاف شده‌اند.^{۵۴} در مواردی به علت نبود تشکیلات وکالت یا ضعف آن، امکان پرداخت و ایصال به امام (علیه‌السلام) نبوده است. همچنان که در مواردی نیز سستی‌هایی از ناحیه برخی شیعیان بروز می‌کرده است.

آخرین نکته در این مبحث آن که، امامان شیعه (علیهم‌السلام) به سبب تأکید بر اخذ وجوه شرعی، از سوی برخی از زیدیه مورد هَمْجِه و در معرض اتهام قرار داشته‌اند. حتی طبق

نقل ابن شهر آشوب، «زید بن علی بن الحسین علیه السلام» نیز در خطاب به امام صادق علیه السلام با این جمله که: «اموال شرق و غرب را تصاحب کرده و در خانه‌ات نشسته‌ای!» اعتراض خود به اخذ وجوه شرعی توسط آن جناب را ابراز نمود.^{۵۵} و در همین راستا، یکی از مؤلفان زیدی مسلک که معاصر امام هادی علیه السلام بوده، در رساله‌ای تحت عنوان «الردّ علی الروافض»، از آن حضرت به سبب دستور پرداخت خمس درآمد به شیعیان در شرایط آن روز و این که ایشان در سراسر شهرها وکلایی برای این امر نصب کرده‌اند، شدیداً انتقاد می‌کند! مشابه این انتقادات را دیگر نویسندگان زیدی مسلک نیز تا پایان قرن سوم هجری انجام داده‌اند! یکی از این منتقدان «ابو زید علوی» در کتاب «الاشهاد» است، که البته انتقادات وی را «ابن قبه» در کتاب «نقض کتاب الاشهاد» در بند ۴۱ و ۴۲ پاسخ داده است.^{۵۶}

۲.۱.۵. رسیدگی به امور موقوفات

یکی دیگر از وظایف مالی سازمان وکالت، رسیدگی و نظارت بر کار موقوفاتی بود که شیعیان وقف ساحه مقدس ائمه علیهم السلام می‌کردند. از این رو وکلای مخصوصی در مناطقی که دارای موقوفه بودند تعیین و نصب می‌شدند و ضمن اقامت در منطقه و نظارت بر موقوفات آن، درآمد حاصل از آن را به طور منظم به پیشگاه ائمه علیهم السلام ارسال داشته، و یا به مصارف مجاز می‌رساندند. به نظر می‌رسد برخی از مناطق شیعه‌نشین از نظر کثرت موقوفات با سایر مناطق تفاوت داشته‌اند؛ از جمله، منطقه شیعه‌نشین «قم» که دارای موقوفات زیادی بوده و به همین جهت وکلای خاصی نظارت بر کار موقوفات قم را به عهده داشتند؛ هم چون «احمد بن اسحاق اشعری قمی»، که به نقل تاریخ قم، در عصر امام عسکری علیه السلام، وکیل وقف در قم بوده است. چنان که برخی از محققان، «بابا مسافر» را وکیل وقف از سوی امام جواد علیه السلام در قم دانسته‌اند.^{۵۷} همچنین طبق روایت کلینی، «صالح بن محمد بن سهل» نیز از سوی امام جواد علیه السلام وکیل وقف در قم بوده است.^{۵۸}

مؤلف کتاب «تاریخ قدیم قم» در مقدمه کتاب وعده می‌دهد که باب پانزدهم را به موقوفات و متولیان وقف در قم اختصاص خواهد داد؛ ولی متأسفانه بیش از پنج باب از ترجمه این کتاب در دسترس نیست، و از باب ششم تا بیستم یا اصلاً نوشته نشده و یا مفقود شده است. از این رو، اطلاعات بسیار ذی‌قیمتی که می‌توانست ما را در شناخت

وضعیت موقوفات قم و وکلای وقف یاری دهد از دسترس ما خارج شده است؛ ولی در همان مقدمه کتاب (ص ۱۸) به این نکته اشاره شده که تعداد متولیان وقف در قم، حدود چهل نفر بوده‌اند! که همین موضوع، دالّ بر کثرت موقوفات و اراضی وقف در این منطقه است. بنا به نقل همین منبع، این موقوفات رفته رفته به اراضی اقطاعی تبدیل شده‌اند! از دیگر نقاطی که در منابع روایی به وجود وکلای وقف در آن تصریح شده، واسط است. بنا به نقل صدوق، «حسن بن محمد بن قطة صیدلانی» در عصر سفیر دوم، وکیل وقف در واسط بوده است.^{۵۹} هم‌چنین از نقل شیخ طوسی در باره «قاسم بن علاء آذربایجانی» می‌توان استنباط نمود که وی در منطقه اَران آذربایجان به امور موقوفات نیز رسیدگی می‌کرده است.^{۶۰}

۳.۱.۵. توزیع و مصرف وجوه شرعی و اموال اهدایی

اموال تقدیم شده توسط شیعیان به حضور مقدس ائمه معصومین علیهم السلام از طریق سازمان وکالت جمع آوری و به نزد ائمه علیهم السلام ارسال می‌شد. سؤالی که در این‌جا قابل طرح می‌باشد این است که این اموال به چه مصارفی رسانده می‌شد و چگونه مورد استفاده امامان معصوم علیهم السلام و سازمان وکالت قرار می‌گرفت؟

با بررسی آنچه در منابع روایی در این زمینه به چشم می‌خورد، می‌توان مدّعی شد که اموال تقدیم شده به سازمان وکالت، در چهار محور عمده مصرف می‌شد: نخست، رفع نیازهای اقتصادی بیت امامت؛ دوم، رفع نیازهای اقتصادی شیعیان و سادات نیازمند، و رفع مشاجرات مالی شیعیان؛ سوم، پرداخت صلّه و هدیه به شیعیان و شعرای متعهد و افراد تازه مسلمان شده؛ و چهارم، تأمین معیشت وکلا و کارگزاران سازمان وکالت. در ادامه، موارد یاد شده را با ذکر نمونه‌های تاریخی مستند خواهیم ساخت.

۱.۳.۱.۵. مصرف اموال بر ضدّ حاکمیت عباسی

اولین و مهم‌ترین ثمره جمع اموال و وجوه شرعی به وسیله تشکیلات وکالت، بهره‌گیری مبارزاتی از این اموال می‌توانست باشد. البته مراد از مبارزه، نه فقط مبارزه مسلحانه و قیام رسمی است، بلکه فعالیت‌های زیرزمینی امامان شیعه علیهم السلام نیز از مصادیق بارز

مبارزه بر ضدّ خاندان عباسی بود. ایجاد و تقویت تشکیلات مخفی وکالت، که شبکه ارتباطی گسترده‌ای در سرتاسر جهان اسلام بین شیعیان و امامانشان برقرار می‌کرد، خود نوعی مبارزه بود؛ و طبیعی است که بخشی از اموال جمع‌آوری شده توسط کارگزاران سازمان وکالت می‌بایست مصروف قوام و دوام بخشیدن به فعالیت‌های خود سازمان شود. ائمه علیهم‌السلام تأمین مالی وکلا و کارگزاران سازمان وکالت را از محل درآمدهای خود سازمان انجام می‌دادند. قبلاً نمونه‌هایی را در این زمینه در مبحث تأمین مالی وکلا ارائه نمودیم. از جمله بهره‌گیری‌های سیاسی ائمه علیهم‌السلام از محل اموال سازمان وکالت، حمایت از بازماندگان قیام‌های شیعی، و به خصوص قیام‌های علوی بود. از نمونه‌های قابل ذکر در این زمینه، ارسال هزار دینار از جانب امام صادق علیه‌السلام برای بازماندگان کسانی است که در قیام «زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام» به شهادت رسیده بودند؛ که امام صادق علیه‌السلام، «ابو خالد واسطی» را برای توزیع این اموال مأمور نمودند.^{۶۱}

نفس جمع‌آوری وجوه شرعی و اموال به وسیله وکلای ائمه علیهم‌السلام از سوی حُکام عباسی عملی سیاسی تلقی می‌شد؛ و گاه امامان را متهم می‌کردند که این اموال را برای کمک به صاحبان این قیام‌ها جمع‌آوری می‌کنند. در یک مورد، منصور عباسی، امام صادق علیه‌السلام را متهم نمود که با ارسال نماینده‌اش، «معلی بن خنیس»، به میان شیعیان و جمع‌آوری اموال، قصد کمک به قیام «محمد بن عبدالله، نفس زکیه» را دارد. وی هم‌چنین امام علیه‌السلام را به اخذ خراج از پیروانش متهم نمود. هارون نیز امام کاظم علیه‌السلام را متهم می‌کرد که آن حضرت از شیعیانش در عراق خراج دریافت می‌دارد!^{۶۲} و طبیعی است که اخذ خراج، وظیفه حکومت و نهادهای سیاسی است.

تلقی بهره‌گیری سیاسی از اموال سازمان وکالت از سوی حکام عباسی، می‌تواند وجود چنین زمینه‌هایی را در مصرف این اموال توسط امامان شیعه علیهم‌السلام تأیید نماید. از سوی دیگر، حمایت مالی از نیازمندان شیعی و علوی در آن شرایط سخت، و حفظ بقیه السیف شیعه به وسیله اموال سازمان وکالت، بهترین روش مقابله با اقدامات حاکمیت عباسی در تضعیف مالی شیعیان و محتاج نگه داشتن آنان به قصد ممانعت از هرگونه توانایی برای اقدامات مبارزاتی و سیاسی بود. همین‌طور حمایت مالی از محدثان، راویان و عالمان شیعی، و ایجاد زمینه رشد و علم‌آموزی در میان شیعیان، و گسترش و

انتقال میراث عظیم علمی ائمه‌العلیه‌السلام به نسل‌های بعد، در صورتی امکان‌پذیر بود که دست امامان شیعه‌العلیه‌السلام برای انفاق‌های مالی لازم باز باشد. به این ترتیب، آنان گرچه فرصت زمینه‌تیه قوا بر ضد عباسیان را به دست نیاوردند، ولی اموال جمع شده به وسیله سازمان وکالت را در بهترین راه ممکن علیه عباسیان به کار گرفتند.

۵.۱.۳.۲. رفع نیازهای اقتصادی بیت امامت

بخشی از وجوه شرعی و اموال تقدیمی به سازمان وکالت، به مصرف نیازهای مادی و اقتصادی ائمه معصومین‌علیه‌السلام می‌رسید. البته سیره معصومین‌علیه‌السلام بر انجام فعالیت‌های اقتصادی برای تأمین معیشتشان قرار داشت؛ و شواهد متعدد تاریخی حاکی از آن است که امامان شیعه‌العلیه‌السلام در صورت وجود شرایط، خود اقدام به انجام کارهایی نظیر زراعت یا تجارت برای رفع نیازهای مادی می‌کردند. فعالیت‌های زراعی امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام در آباد نمودن و احیای نخلستان‌ها و حفر قنات، و ادامه این سیره به وسیله فرزندان، و فعالیت تجاری امام صادق‌علیه‌السلام با دادن مقداری مال به یکی از شیعیانش و مأمور نمودن وی به تجارت از جانب حضرت، از نمونه‌های قابل ذکر در این زمینه است. ولی در برخی مواقع، زمینه لازم برای فعالیت شخصی ائمه‌العلیه‌السلام برای تأمین معیشت فراهم نبود؛ همچون دوران حبس امام کاظم‌علیه‌السلام، دوره انتقال امام رضا‌علیه‌السلام به مرو، دوران امامین عسکریین‌علیه‌السلام که در پادگان نظامی زیر نظر بودند و دوره‌ی غیبت صغری امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) که به علت خوف از دشمنان، ناچار از پنهان شدن بود، و عملاً زمینه انجام فعالیت آشکار اقتصادی از حضرت سلب شده بود. علاوه بر این، امامان شیعه‌العلیه‌السلام همواره مشغول تربیت رهروانی صادق بودند، لذا فرصت انجام فعالیت‌های وسیع اقتصادی، از آنان سلب می‌شد.

دیگر سخن آن‌که، امامان شیعه‌العلیه‌السلام گرچه در واقع مالک زمین و متصل به خزاین الهی بودند، ولی سیره آنان بر عمل بر طبق اسباب عادی قرار داشت، مگر در صورتی که مصلحت مهمی خرق عادت را ایجاب می‌نمود؛ برای نمونه، امام رضا‌علیه‌السلام در یک مورد، در مقابل اصرار یکی از شیعیان برای دریافت مالی از امام، شمش طلائی را به طریق معجزه‌آسا از زمین خارج کرده و به وی عطا فرمود!^{۶۳} با توجه به نکات یاد شده، نیازهای

اقتصادی بیت امامت می‌بایست از بخشی از وجوه شرعی و اموال تحویل شده به محضرشان مرتفع می‌گردید؛ به خصوص که گاه امامان شیعه علیهم‌السلام مجبور بودند علاوه بر بیت خود، از عیالات بعضی علویان نیازمند که سرپرستی نداشتند نیز سرپرستی نمایند. این اموال، عمدتاً سهم آنان از خمسی بود که شیعیان از طریق سازمان وکالت به محضرشان تقدیم می‌داشتند؛ و همین طور هدایای شخصی، موقوفات و نذورات که همه ملک شخصی امام بود. البته میزان مصرف شخصی ائمه علیهم‌السلام به قدری بود که به زندگی زاهدانه و همراه با انفاق‌های فراوان مالی آنان لطمه وارد نیاید. بقیه این اموال و وجوه شرعی در موارد دیگری که اشاره شد و توضیح داده خواهد شد، به مصرف می‌رسید.

بنا به نقل راوندی، امام صادق علیه‌السلام در یک مورد، بخشی از اموالی را که دو تن از شیعیان خراسانی برای تقدیم به حضرت به مدینه می‌آوردند، به وسیله مأمورانی از اجنه، برداشته و به مصرف رساند. این اموال، هدیه یکی از شیعیان ری به آن حضرت بود که به دو نفر خراسانی داد تا به مدینه برده و تقدیم ساحت قدس حضرت نمایند آنان با وجود مواظبت کاملشان، در نزدیکی مدینه متوجه فقدان کیسه مال متعلق به مرد رازی شدند! ولی هنگامی که به حضور امام علیه‌السلام رسیدند، آن جناب ضمن نشان دادن کیسه خالی، به آنان فرمود: «من در دل شب، نیاز به مالی پیدا کردم؛ از این رو به وسیله یکی از شیعیان خودم از اجنه، این کیسه را از میان اموال شما برداشت کردم!» چنان که امام جواد علیه‌السلام نیز ضمن ابراز نارضایتی خود از عدم ارسال وجوه شرعی جمع شده در دست وکیلش در قم، یعنی «زکریا بن آدم»، به نیاز خود به آن مال تصریح فرمود.^{۶۴}

با وجود دسترسی امامان شیعه علیهم‌السلام به اموال جمع‌آوری شده به وسیله سازمان وکالت، سیره متعالی آنان در انفاق‌های کلان به نیازمندان، سبب می‌شد که گاهی از جهت مالی به بعضی از شیعیان مدیون شوند و حتی تا زمان شهادت نیز قدرت پرداخت این دیون را نیافته و امام بعدی مأمور به این کار شود! بنا به نقل کلینی، امام کاظم علیه‌السلام در اواخر عمر شریفش، جمعی از پیروانش را فراخواند، و ضمن معرفی امام رضا علیه‌السلام به عنوان جانشین خود، فرمود: «هر آن کس که از من دینی طلب دارد، از این فرزندم بستاند.»^{۶۵} طبق روایتی دیگر، امام رضا علیه‌السلام به هنگام شهادت، مبلغ چهار هزار درهم به یکی از شیعیانش

به نام «مطرفی»، بدهکار بود و کسی نیز از این امر مطلع نبود، پس از شهادت آن جناب، امام جواد علیهم السلام کسی را به نزد مطرفی فرستاد و ضمن خبر دادن از این امر، از زیر سجاده اش دینارهایی که ارزش چهار هزار درهم داشت به وی عطا فرمود! ^{۶۶}

آن قسمت از اموال سازمان وکالت که صرف نیازهای اقتصادی بیت امامت می شد، در مطلق موارد لازم برای زندگی ائمه علیهم السلام مورد استفاده قرار می گرفت؛ مثلاً تزویج برخی از فرزندان امام کاظم علیهم السلام با اموال ارسالی توسط وکیل آن جناب، «علی بن یقطين» انجام شد. ^{۶۷} چنان که پرداخت اجرت و تأمین هزینه معاش خدام بیت امامت، و غلامان و کنیزان ائمه علیهم السلام، از محل این اموال و سایر موارد درآمد ائمه علیهم السلام بود.

۵.۳.۳.۱. کمک به نیازمندان

بخش مهمی از اموال سازمان وکالت به مصرف نیازمندان شیعه و علویان و غیر آنها می رسید. در وضعیت نابهنجار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شیعه و به خصوص علویان در عصر عباسی، بهترین پناهگاه برای نیازمندان شیعی و علوی و حتی غیر آنها، دامان پرمهر ائمه هدی علیهم السلام بود! شواهد زیادی، حاکی از مراجعه نیازمندان به نزد امامان شیعه علیهم السلام و درخواست کمک، و پاسخ‌گویی مناسب امامان است. در موارد متعدد نیز، ائمه علیهم السلام با شناختی که از وضع نیازمندان داشتند، خود رأساً اقدام به تأمین مالی آنان می کردند؛ همچون ارسال اموالی از سوی امام صادق علیهم السلام برای خانواده‌های کسانی که همراه عموی آن جناب، «زید بن علی علیهم السلام»، به شهادت رسیده بودند؛ بنا به نقل شیخ مفید، امام علیهم السلام «ابو خالد واسطی» را مأمور توزیع هزار دینار بین این خانواده‌ها نمودند. ^{۶۸}

در یک مورد، شیعه‌ای نیازمند به نزد امام صادق علیهم السلام آمده و از فقر شکایت کرد. آن حضرت نیز به وی وعده‌ی گشایش امر داد. پس از آن که فرد مذکور از نزد حضرت خارج شد، در راه همیانی یافت که محتوی هفتصد دینار بود! پس آن را برداشته و نزد امام صادق علیهم السلام آمد و جریان را بازگفت. حضرت فرمود که بایستی تا یک سال، یافتن همیان را اعلام نماید؛ ولی آن فرد به جای اعلام در مکان‌های تجمع مردم، به کوچه‌ای در آخر شهر رفت و ندا داد: «آیا کسی چیزی گم کرده؟!». ناگاه در کنار خود مردی را دید که از بدحالی شبیه مرده‌ای بود! او گفت که هفتصد دینار گم کرده، و با دادن نشانی همیان

معلوم شد که او صاحب مال است. پس از اخذ همیان، وی پاداشی معادل هفتاد دینار به فرد یابنده داد. هنگامی که آن شیعه به همراه هفتاد دینار به حضور امام صادق علیه السلام رسید، آن جناب سی دینار نیز از جانب خود داد و فرمود: «این سی دینار، و هفتاد دینار نیز از صاحب همیان گرفتی! و بدان که هفتاد دینار حلال از هفتصد دینار حرام بهتر است!»^{۶۹}

اموال امامان شیعه علیهم السلام در موارد متعددی گره‌گشای مشکل افراد بدهکار شیعه بود، برای نمونه، فردی ملقب به «غفاری» به کسی به نام «طیس» مدیون بود و از جانب طلبکار نیز زیر فشار قرار داشت. مردم نیز از طلبکار حمایت می‌کردند. وی در منطقه «عریض» در نزدیکی مدینه، به حضور امام صادق علیه السلام تشرّف یافت و با شرم و حیا مشکل خود را باز گفت. امام علیه السلام به وی فرمود بنشین تا باز گردم. پس از نماز مغرب، امام علیه السلام بازگشت در حالی که اطراف آن جناب را افراد نیازمند فراگرفته بودند، و حضرت نیز به آنان تصدّق و انفاق می‌فرمود. پس از متفرق شدن آن جمع، امام علیه السلام «غفاری» را به درون خانه برده و او را اطعام نمود، سپس فرمود: بالش را بلند کن و آنچه را زیر آن است، بردار. او نیز پس از برداشتن دینارهایی که زیر بالش قرار داشت به منزلش مراجعت نمود و در زیر نور چراغ شروع به شمردن آنها کرد. دینارها جمعاً ۴۸ دینار بود؛ در حالی که بدهی وی ۲۸ دینار بیشتر نبود! در میان دینارها یک دینار براق نظر وی را جلب کرد. هنگامی که آن را نزدیک آورد، مشاهده کرد که روی آن نوشته: «حق مرد طلبکار ۲۸ دینار است و مابقی از آن توست!» این در حالی بود که خود غفاری نیز از میزان دقیق بدهی‌اش مطلع نبود!^{۷۰}

امام جواد علیه السلام نیز در یک مورد، دینارهایی را بین برخی از شیعیان که اموالشان به وسیله دزدان غارت شده بود، تقسیم نمود؛ و میزان دینارها دقیقاً به قدر اموال به غارت رفته بود!^{۷۱}

سماحت و بزرگواری ائمه معصومین علیهم السلام در برابر درخواست کمک افراد نیازمند، آن‌چنان بود که حتی با وجود علم به کذب ادعای نیاز نیز دست رد به سینه فرد درخواست‌کننده نمی‌زدند! روایت کلینی حاکی از آن است که یکی از بنی عباس بر سر راه امام عسکری علیه السلام نشسته و اظهار نیاز نمود و قسم یاد کرد که نه درهمی را مالک است و نه غذا و طعامی را که در صبح و شام رفع گرسنگی کند. آن جناب در پاسخ این

درخواست فرمود: «در حالی که دویست دینار را دفن کرده‌ای، به دروغ قسم بر نیازمندی خود یاد می‌کنی! ولی این سخن من نه برای آن است که تو را از عطايم محروم سازم! ای غلام، آنچه همراه داری به او بده!» غلام نیز صد دینار به وی داد. امام علیه السلام سپس رو به وی کرده، فرمود: «تواز آن دویست دینار (مدفون) در اوج نیازت محروم خواهی ماند!» و همین گونه شد؛ چرا که آن مرد به هنگام نیاز شدیدی که به آن دینارها پیدا کرده بود، به سراغ آنها رفت ولی قبل از او، پسر ناخلفش آنها را یافته و برداشته و فرار کرده بود!^{۷۲}

از نمونه‌های دستگیری امام دوازدهم علیه السلام از شیعیان نیازمند در عصر غیبت صغرا، می‌توان به پرداخت ۱۲ دینار به «مسرور طبّاح» به وسیله ناحیه مقدسه در بغداد اشاره کرد. این در حالی بود که وی نیاز خود را به پیشگاه ناحیه مقدسه ابراز نکرده بود!^{۷۳}

بخش دیگری از اموال و وجوه شرعی تحویل شده به سازمان وکالت، صرف محرومان و نیازمندان از سادات و علویان می‌شد. البته آنان سهم مخصوصی در خمس داشتند که ائمه علیهم السلام به آنان می‌پرداختند؛ و علاوه بر آن، چه بسا از سهم خود نیز به آنان اعانت می‌نمودند. قبلاً گفته شد که دشمنی بنی عباس با بنی هاشم موجب تحمیل ظلم مضاعفی بر سادات و علویان شده بود و محرومیت و فقر گسترده و شدیدی را بر آنان حاکم کرده بود. این نکته‌ای بود که امام صادق علیه السلام به جاسوس منصور، با صراحت ابراز فرمود. بنا به نقل راوندی، منصور عباسی برای به دست آوردن بهانه‌ای بر ضدّ امام صادق علیه السلام و برخی از سران علویان همچون «عبدالله محض»، جاسوسی را به همراه مقداری مال نزد آنان فرستاد. وی در ظاهر خود را شیعه و از اهالی خراسان معرفی می‌کرد که قصد اهدای آن اموال به علویان را دارد. او تأکید داشت که پس از تحویل اموال، رسید و نوشته‌ای نیز از آنان اخذ کند! وی با وجود آن که درباره سایرین، موفق به انجام این مأموریت شد، ولی پس از مدتی مپاطله از سوی امام صادق علیه السلام، در فرصتی مناسب که قصد انجام نیت شوم خود را داشت، مورد خطاب آن حضرت قرار گرفت که: «ای مهاجر (در حالی که، وی نام و کنیه‌اش را فاش نکرده بود) به صاحب بگو: جعفر می‌گوید: اهل بیت تو به غیر این قبیل کارها به تو محتاج‌ترند تا این کارها! به نزد گروه محتاج و ناآزموده از بنی هاشم آمده و قصد فریب آنها را داری، که شاید یکی از آنان سخنی بگوید که با آن خونس را حلال بشماری! پس اگر به آنان نیکی کنی وصله رحم

انجام دهی و از نظر مالی غنی‌شان سازی، بدان محتاج‌ترند.»^{۷۴} از این رو، آن حضرت نهایت مراقبت نسبت به نیازمندان از سادات را به خرج می‌دادند. این امر حتی شامل کسانی از بنی هاشم می‌شد که میانه خوبی با حضرات معصومین علیهم‌السلام نداشتند. بنا به نقل راوندی، «عبدالله بن علی بن الحسین علیه‌السلام»، عموی امام صادق علیه‌السلام، به نزد آن جناب آمد و با کلمات درشت، اهانت‌هایی روا داشت. پس از مراجعت، به اعجاز الهی دو مرد سیاه و زشت‌خو، وی را دست بسته به محضر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم حاضر کرده و حضرت او را به سبب رفتار ناشایستش درباره امام صادق علیه‌السلام مؤاخذه و نکوهش فرمود! وی پس از خلاصی از دست آن دو مأمور الهی، برای عذرخواهی به نزد امام صادق علیه‌السلام مراجعه کرد و حضرت نیز از خطای وی درگذشت و نزدیکی زمان مرگش را به اطلاع وی رساند، و توصیه به وصیت فرمود. او در پاسخ گفت: من مالی ندارم تا وصیت کنم، و عیالم بسیار، و بدهکار نیز هستم. امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «پرداخت بدهی تو بر عهده من، و عیال تو نیز همچون عیال خودم سرپرستی خواهند شد!» پس او وصیت نمود و بعد از مدت کوتاهی درگذشت؛ و امام صادق علیه‌السلام سرپرستی عیالش را عهده‌دار شد، و دینش را پرداخت، و دخترش را به ازدواج پسر خود درآورد.^{۷۵}

همین رویه از جانب امام کاظم علیه‌السلام نسبت به برادرزاده‌اش، «علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه‌السلام»، اعمال شد. با وجود آن که وی قصد حرکت به سمت بغداد و سعایت از امام کاظم علیه‌السلام در نزد هارون را داشت، مورد احسان امام علیه‌السلام قرار گرفت!^{۷۶}

امام رضا علیه‌السلام نیز چه در دوره اقامت در مدینه و چه پس از انتقال به مرو، توجه لازم نسبت به سادات و علویان نیازمند مبذول می‌داشت. بنا به نقل صدوق، آن جناب پس از انتقال به مرو، یکی از پیروانش به نام «محمد بن عیسی یقطینی» را برای توزیع اموالی بین سادات و نیازمندان مدینه و اهل بیت آن حضرت، به مدینه گسیل داشت. از دیگر مأموریت‌های وی، انجام حجّی به نیابت از آن حضرت، و همین طور پرداخت ۳۰۰ درهم به یکی از همسران حضرت و طلاق وی بود.^{۷۷}

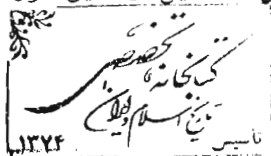
از نمونه‌های مربوط به امام جواد علیه‌السلام، می‌توان به نقل کلینی از «ابوهاشم جعفری» اشاره کرد. بنا بر این نقل، امام جواد علیه‌السلام مبلغ ۳۰۰ دینار به ابوهاشم می‌دهد تا به بعضی از نواده‌های امام کاظم علیه‌السلام تحویل دهد.^{۷۸}

سازمان وکالت در عصر امام هادی (علیه السلام) رشد چشمگیری یافت؛ از این رو وجوه شرعی، به خصوص خمس، به طور منظم به پیشگاه امام (علیه السلام) پرداخت می‌شد. به همین دلیل زمینه پرداخت سهم سادات از خمس، بیشتر فراهم بود. در ضمن روایت کلینی، درباره برخورد امام هادی (علیه السلام) با برادرش «موسیٰ مُبَرِّق» این جمله به چشم می‌خورد که: «فَلَمَّا وَافَى مُوسَى تَلْقَاهُ ابُو الْحَسَنِ (علیه السلام) ... فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ وَفَّاهُ حَقَّهُ...»؛ که جمله اخیر حاکی از وجود یک سنت مستمر در زمینه پرداخت حقوق سادات از سوی آن حضرت است.^{۷۹}

از نمونه‌های قابل ذکر درباره امام عسکری (علیه السلام) می‌توان به نقل کلینی از «محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (علیه السلام)» اشاره کرد. وی نقل کرده که: «به علت تنگدستی و به پیشنهاد پدرم تصمیم گرفتیم نزد ابامحمد، امام عسکری (علیه السلام) رفته و طلب کمک نماییم. پدرم در راه رفتن به خانه حضرت با خود می‌گفت: ای کاش ابامحمد پانصد درهم به ما عطا نماید؛ دویست درهم برای لباس، و دویست درهم برای دین، و صد درهم نیز برای نفقه و مخارج. من نیز در درون می‌گفتم: ای کاش سیصد درهم به من عطا کند تا با صد درهم آن الاغی، و با صد درهم لباس، و با صد درهم نیز نفقه و مخارجم را تأمین کنم. پس از عرض حال به محضر حضرت و خروج ما، غلام حضرت به نزد ما آمد و پانصد درهم به پدرم، و سیصد درهم به من داد، و موارد فوق را نیز دقیقاً برای هر یک از ما بر شمرده!».^{۸۰}

در عصر غیبت صغرا به دلیل سختی شرایط، سادات و علویان و به خصوص منسوبین به بیت امام عسکری (علیه السلام) در وضعیت حادّی به سر می‌بردند؛ تا جایی که در اوایل این عصر که «جعفر بن علی الهادی (علیه السلام)» نیز ایذا و اذیت خود را از عایله امام عسکری (علیه السلام) دریغ نمی‌داشت، کار به آن جا رسیده بود که به گفته سفیر اول، کسی جرأت شناسایی آنها و یا دادن چیزی بدانان را نداشت!^{۸۱} با این وجود، امام عصر (علیه السلام) با بهره‌گیری از اموال تحویلی به سازمان وکالت، حقوق سادات را حتی در نقاط دور دستی همچون مدینه پرداخت می‌کرد! روایتی از کلینی به خوبی حاکی از این معنا است. بنا بر این روایت، در مدینه، گروهی از طالبی‌ها - که معتقد به امامت امام عسکری (علیه السلام) بودند - از جانب آن حضرت حقوق و مستمری دریافت می‌داشتند؛ ولی پس از شهادت آن جناب، تنها مستمری آنها بی پرداخت می‌شد که معتقد به امامت فرزند آن حضرت بودند و مستمری دیگران قطع شد!^{۸۲}

بدین ترتیب، با توجه به نمونه‌های اندکی که گذشت، به خوبی می‌توان دریافت که در عصر امامانی که بهره‌مند از اموال سازمان وکالت بودند، سادات و علویان مورد توجه حضرات معصومین علیهم‌السلام بوده و تا جایی که در توان ائمه علیهم‌السلام بود، حقوق آنان پرداخت می‌شد. البته در صورتی که آنان طریق انحراف از حق را پیشه می‌ساختند، امامان معصوم علیهم‌السلام لزومی در پرداخت وجهی به آنان نمی‌دیدند، مگر آن‌که مصلحتی ارشادی و مانند آن در میان می‌بود؛ چنان‌که درباره «علی بن اسماعیل» و همین‌طور «موسی مبرقع» گذشت.



۴.۳.۱.۵. پرداخت صله و هدایا

سماحت و بزرگ‌منشی و سخاوت معصومین علیهم‌السلام ایجاب می‌کرد که همچون پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در موارد مناسب بخشش‌ها و انعام‌هایی به افراد داشته باشند. جوامع روایی مربوط به تاریخ معصومین علیهم‌السلام، مملوّ از نمونه‌های مربوط به این موضوع است. این صله‌ها گاه به شیعیان و اصحاب نزدیک، گاه به شعرا و اصحاب فضل، گاه به سادات و علویان، گاه به افراد تازه مسلمان و شیعه شده برای تألیف قلوب آنها، و گاه به برخی از شیعیان برای رفع مشاجرات مالی آنان پرداخت می‌شد. البته بدیهی است که در هر یک از موارد یاد شده، ضرورت یا مصلحتی از جانب امام علیه‌السلام برای این پرداخت‌ها احساس می‌شده است. اینک تنها به نمونه‌هایی اندک از این موارد اشاره می‌کنیم: اعطای انگشتی از سوی امام عسکری علیه‌السلام به وکیل و صحابی نزدیکش ابوهاشم جعفری؛^{۸۳}

اعطای صله به دعبل شاعر و غیر او، از جانب امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام؛^{۸۴} و صله امام رضا علیه‌السلام به حسین بن عبد ربّه؛^{۸۵}

اعطای سی درهم از درهم‌هایی که نام امام رضا علیه‌السلام بر آن نقش شده بود، و همین‌طور لباس و شلوار و کفش امام رضا علیه‌السلام از سوی آن جناب به ریّان بن صلت، بدون آن‌که وی خواسته درونی خود، مبنی بر طلب این موارد را اظهار کند؛^{۸۶}

اعطای لباسی به «محمد بن سهل» در مدینه به وسیله امام جواد علیه‌السلام؛^{۸۷}

اعطای خرج سفر از سوی ناحیه مقدسه به فرد هندی تازه‌مسلمان و شیعه شده؛^{۸۸} فرستادن کفن و لوازم دفن «ابوعبدالله حائری» از سوی ناحیه مقدسه از

طریق سفیر دوم، و با واسطه «جعفر بن محمد بن متیل»؛^{۸۹}

اعطای کفن به «علی بن زیاد صیمری» و به «حسین بن نصر قمی» از سوی ناحیه مقدّسه؛^{۹۰}

اعطای مقداری دینار و لباس به «حسین بن فضل یمانی» از سوی ناحیه مقدّسه؛^{۹۱}
ارسال ۴۰۰ درهم از جانب امام صادق علیه‌السلام از طریق «مفضل بن عمر» برای «ابوحنفیه سائق الحاج» جهت رفع اختلاف مالی وی و دامادش؛^{۹۲}

۲.۵. نقش ارتباطی

پس از نقش مالی، یکی از مهم‌ترین نقش‌ها و وظایف تشکیلات وکالت، ایجاد ارتباط بین امامان معصوم علیهم‌السلام و شیعیان آنان بود. وکلا و کارگزاران ائمه علیهم‌السلام، علاوه بر جمع آوری اموال و وجوه شرعی، مکاتبات و نامه‌های حاوی سؤالات و بیان مشکلات را از شیعیان اخذ، و شخصاً یا به وسیله پیک‌های سیار به دست امامان علیهم‌السلام می‌رساندند و متقابلاً پاسخ آنها را به شیعیان تحویل می‌دادند. این نقش، به خصوص در عصر غیبت صغرا که ارتباط مستقیم و مشافهی با امام علیه‌السلام کمتر امکان‌پذیر بود و غالب ارتباطات از طریق نامه‌ها و توقیعات بود، بیشتر رخ می‌نماید. در مجموع، تشکیلات وکالت شبکه ارتباطی گسترده‌ای بود در سر تا سر عالم اسلامی، که مناطق شیعه نشین را به محل استقرار امامان معصوم علیهم‌السلام مرتبط می‌ساخت. وجود چنین وظیفه‌ای برای کارگزاران سازمان وکالت آن‌چنان روشن بوده که «ابوسهل نوبختی» در عبارات سابق الذکر درباره عملکرد وکلای امام عسکری علیه‌السلام پس از رحلت آن جناب، ایصال نامه‌های شیعیان به امام علیه‌السلام و اخذ پاسخ‌ها را از بهترین وظایف آنان برشمرده است.^{۹۳}

در مباحث گذشته به ابزارهای ارتباط مورد استفاده سازمان وکالت اشارت رفت؛ این ابزارها عبارت بودند از: ارتباط مستقیم و مشافهی، ارتباط مکاتبه‌ای، ارتباط از طریق ارسال پیک و نماینده، و ارتباط به وسیله طرق خارق عادت. نمونه‌هایی نیز برای هر یک از این موارد عنوان شد. در این‌جا از میان این ابزارها تنها به نوع غالب و رایج آن، یعنی ارتباط مکاتبه‌ای، و به تبع آن بررسی مسأله صدور توقیعات و درون‌مایه و چگونگی آنها می‌پردازیم.

۵.۲.۱. جایگاه نامه‌ها و توقیعات در ابزارهای ارتباطی سازمان وکالت

همان سان که گفته شد، از جمله مهم‌ترین وظایف و مسئولیت‌های سازمان وکالت، به ویژه در عصر غیبت صغرا، تحویل نامه‌های شیعیان به ائمه علیهم‌السلام و متقابلاً، تحویل پاسخ آنها به شیعیان بود. البته در پیش از غیبت صغری نیز وکلای ائمه علیهم‌السلام بهترین راه برای ارسال نامه‌های شیعیان به حضور ائمه علیهم‌السلام تلقی می‌شدند؛ برای نمونه، «عبدالرحمن بن حجاج» که خود وکیل امام صادق علیه‌السلام و امام کاظم علیه‌السلام در عراق بود، به علت رفت و آمدی که بین عراق و مدینه داشت، گاه به عنوان رابط بین برخی از وکلا - هم چون «علی بن یقطین» - با امام کاظم علیه‌السلام نیز ایفای نقش می‌کرد. در یک مورد، «علی بن یقطین» ضمن دادن نامه‌ای، از وی درخواست می‌کند آن را به امام کاظم علیه‌السلام در مدینه برساند. در موردی دیگر، «علی بن یقطین» از دو نفر به نام‌های «اسماعیل بن سلام» و «ابن حمید» برای رساندن نامه‌های شیعیان عراق به امام کاظم علیه‌السلام استفاده می‌کند. البته شیوه ارتباط مکاتبه‌ای، در موارد بسیاری، به عنوان ابزاری مطمئن در ارتباط ائمه علیهم‌السلام با وکلا و بالعکس، پیش از عصر غیبت صغری مورد استفاده بود؛ نمونه یاد شده درباره «علی بن یقطین» و همین طور، نامه «عبدالله بن جندب»، وکیل برجسته امام کاظم علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام در منطقه اهواز به امام رضا علیه‌السلام و پاسخ آن حضرت، و موارد متعدد دیگر، از شواهد این مقوله است.^{۹۴}

این روش ارتباطی در مواقعی که ائمه هدی علیهم‌السلام در حبس یا زیر نظر قرار می‌گرفتند، کارایی بیشتری داشت. امام کاظم علیه‌السلام از زندان با یکی از وکلایش به نام «خالد بن نجیح» به طریق مکاتبه تماس گرفته و او را از نزدیکی تاریخ وفاتش مطلع و به این که امور خود را جمع‌بندی کرده و دیگر از کسی چیزی قبول نکند امر فرمود! در موردی دیگر، شخصی به نام «علی بن سوید» به امام کاظم علیه‌السلام که در حبس بود، نامه‌ای نگاشته و مسایلی را سؤال کرد و حضرت نیز پاسخ آن را به طور مخفی از حبس برایش ارسال نمود.^{۹۵} از دیگر شواهد سخن فوق آن که، در مقایسه تعداد مکاتبات ائمه هدی علیهم‌السلام با مکاتبات عسکریین علیهم‌السلام که در پادگان نظامی تحت نظارت و کنترل دقیق قرار داشتند، تعداد مکاتبات امامین عسکریین به مراتب بیشتر است. به عنوان مؤیدی برای این سخن، می‌توان به آمار نامه‌ها و توقیعات ائمه علیهم‌السلام در کتاب معادن الحکمة فی مکاتیب الائمه علیهم‌السلام اثر فرزند مرحوم فیض کاشانی توجه نمود. نامه‌های امام علی علیه‌السلام از کثرت

قابل ملاحظه‌ای برخوردار است، به نحوی که جلد اول این کتاب بدان اختصاص یافته است؛ و این، ناشی از وضعیت و شرایط خاص عصر آن جناب است. ولی نامه‌های دیگر ائمه علیهم السلام به ترتیب ۷، ۸، ۳، ۲، ۱۸، ۹، ۱۵، ۵، ۱۹، ۲۱ و ۲۲ است. بدین ترتیب، تعداد نامه‌های امامین عسکریین علیهم السلام در این کتاب ۱۹ و ۲۱ عدد است که البته موارد متعدد دیگری غیر از آنچه در این کتاب آمده، نیز در منابع دیگر به چشم می‌خورد. شایان توجه است که کثرت تعداد نامه‌های امام رضا علیه السلام (۱۵ عدد) نیز ناشی از وضعیت خاص عصر آن جناب است که به تبع انتقال به مرو و مسأله ولایت عهدی پیش آمد. کم بودن تعداد نامه‌های امام کاظم علیه السلام (۹ عدد) نیز به علت محبوس بودن آن جناب و شرایط سخت زندان است. البته با این وجود، همان گونه که اشاره شد، آن حضرت مکاتباتی از زندان با بعضی از اصحاب و وکلایش، داشته است. علاوه بر کتاب یاد شده، منابع دیگری نیز به معرفی توقیعات پرداخته‌اند؛ همچون: کمال الدین و تمام النعمة از شیخ صدوق، کتاب الغیبة از شیخ طوسی، احتجاج از طبرسی، کلمة الامام المهدي علیه السلام از شهید سید حسن شیرازی، الزام الناصب از شیخ علی یزدی حائری، توقیعات مقدسه از جعفر وجدانی، مجموعه سخنان و توقیعات و ادعیه حضرت بقیه الله از خادمی شیرازی، توقیعات خارج شده از سوی ناحیه مقدسه از مولی محمد باقر مجلسی، که به فارسی نیز ترجمه شده، و توقیع الامام العسکری علیه السلام که همراه با وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام توسط سید حسن (نیاز) طباطبایی به چاپ رسیده است.

بیشترین تعداد مکاتبات و توقیعات، مربوط به عصر غیبت صغرا است؛ و البته تعداد آنها به مراتب بیش از آن است که در کتب مذکور آمده است. دلیل کثرت توقیعات و مکاتبات در این عصر آن است که به علت غیبت امام علیه السلام، روش یاد شده، بهترین روش ارتباط شیعیان با امام علیه السلام از طریق وکلا و سفرای آن جناب بود. عنوان رایجی که درباره مکاتبات امام دوازدهم علیه السلام، و همین طور مواردی از مکاتبات امام یازدهم علیه السلام در منابع روایی به کار رفته است، عنوان «توقیع» و «توقیعات» است. با توجه به اهمیت مسأله توقیعات در عصر غیبت صغرا، و نقش مهم و اساسی سازمان وکالت در اخذ توقیعات از ساحت قدس امام علیه السلام و رساندن آنها به دست شیعیان، در این جا ضمن مباحثی، به بررسی ابعاد مختلف این مقوله می‌پردازیم.

۲.۲.۵. تعریف لغوی و اصطلاحی واژه توقیع

توقیع از ریشه «وقع» و به معنی اثر نهادن بر چیزی است؛ چنان که تعبیر «وَقَعَ الزُّبُرُ ظَهَرَ البعير» یعنی: «اثر نهاد پشم شتر بر پشت او». از این رو به کتابت و نامه‌نگاری نیز توقیع اطلاق شده است؛ چرا که در نتیجه این عمل، قلم بر روی کاغذ اثرگذار می‌شود. گاه این واژه (توقیع) علاوه بر اصل کتابت نامه، به عمل کاتب در حذف زواید نامه نیز اطلاق می‌شود؛ چرا که با این کار، هدف اصلی از کتابت به شخص مکتوب^۱ الیه انتقال داده شده و وی تحت تأثیر واقع می‌شود. با این حال، آنچه که از واژه توقیع، بیش از دیگر معانی به اذهان متبادر می‌شود و مورد استعمال بوده است، عبارت است از: الحاقاتی که در پاسخ به یک نامه، از سوی یک شخصیت برتر، همچون امام یا حاکم و سلطان، ضمیمه یک نامه می‌شود. این الحاقات ممکن بود امضا و مهر وی، و یا ارجاع شخص کاتب به یک صاحب منصب برای رسیدگی به کارش، و یا عباراتی نظیر «يُنْظَرُ فِي أَمْرِ هَذَا»، و یا پاسخ مجمل و کوتاه یا تفصیلی به سؤال یا درخواست موجود در نامه (که معمولاً در ذیل، حاشیه و یا پشت نامه‌ها نوشته می‌شد) باشد. مراجعه به منابع ادبی، مؤید موارد فوق می‌تواند بود؛ برای نمونه، در موارد زیر، توقیع به معنی امضای سلطان بر یک نامه به کار رفته است:

در تاریخ بیهقی چنین آمده: «... و مواضعه نویسم تا فردا بر رأی عالی... عرضه کنند و آن را جوابها باشد به خط خداوند سلطان، و به توقیع مؤکد گردد... و بونصر مُشکان منشورش بنویسد و به توقیع آراسته گردد...».

توقیع باد نامت بر نامه ظفر تاریخ باد کارت بر روزگار تیغ

(مسعود سعد)

هر که از درگاه عزّت یافت توقیع قبول پیش درگاهش کمر بندد به خدمت روزگار
(سنائی)

و در موارد متعددی، واژه توقیع به معنی آنچه سلطان و رئیس بر سر نامه یا پشت آن در جواب نویسنده نویسد یا امر دهد، و یا جواب حکمت‌آمیز حاکم یا پادشاه به پرسش یا جواب دادخواهی کسی، به کار رفته است؛ از این جمله است «توقیعات انوشیروان»، که کتابی است مشتمل بر ۱۷۳ بند، از مرفوع و توقیع یا پرسش و پاسخ، که دستوران و

موبدان در امور مهم کشوری و اجرای عدل بین مردم، از وی، به امر خود او سؤال کرده‌اند و جواب داده است؛ و فردوسی نیز اشاراتی به آن دارد:

به پاسخ چنین بود توقیع شاه	که آن کس که خسته بود برگناه
چو بیمار زار است و ما چون پزشک	ز داروگریزان و ریزان سرشک
به توقیع پاسخ چنین داد باز	که هستیم از لشکری بی نیاز
به توقیع گفت آنچه هستند خرد	ز دست اسیران نباید شمرد
چه آن نامه نزدیک قیصر رسید	نگه کرد و توقیع پرویز دید

و نقل شده که کاتبی ضمن نامه‌ای به صاحب بن عبّاد نوشت: «ان انساناً هلك وترک یتیمًا واموالاً جلیلة لا تصلح للیتیم»؛ و مقصد کاتب آن بود که صاحب بن عبّاد را بر تصرف اموال مذکور تحریک کند! ولی صاحب در پاسخ چنین «توقیع» نمود: «الهاک رحمه الله والیتیم اصلحه الله والمال اثمرة الله والساعی لعنة الله!»^{۹۶}

چنان که گذشت، استعمال واژه توقیع، غالباً مربوط به مکاتبات ناحیه مقدّسه در عصر غیبت صغرا است؛ ولی پیش از آن نیز به خصوص در عصر امام عسکری علیه السلام، این واژه درباره نامه‌های ائمه علیهم السلام استعمال شده است.^{۹۷}

شیعیان معمولاً سؤالات فقهی، کلامی، دینی و یا مسایل و مشکلات شخصی را در نامه‌هایی نگاشته و به وکلا و سفرای ائمه علیهم السلام تحویل می‌دادند. آنان نیز گاه خود این نامه‌ها را به امام علیه السلام تحویل می‌دادند، و گاه مجموع چند نامه و چندین سؤال و درخواست را یک جا نگاشته و به محضر امام علیه السلام می‌رساندند، و امام علیه السلام نیز پاسخ را در ذیل، حاشیه، پشت و یا لابه‌لای خطوط سؤال، کتابت می‌فرمود. اصطلاح «توقیع» درباره این گونه از مکتوبات ائمه علیهم السلام رایج شده است. البته اطلاق این واژه، منحصر به مواردی نیست که امام در پاسخ به سؤال یا درخواستی، چیزی بنگارد؛ بلکه بسیار است توقیعاتی - به خصوص از سوی ناحیه مقدّسه - که مسبوق به سؤال یا درخواستی نبوده است؛ مثلاً امام دوازدهم علیه السلام به عنوان تعزیت رحلتِ سفیر اول، توقیعی خطاب به فرزند وی (سفیر دوم) صادر فرمود که مسبوق به سؤالی نیز نبود؛ و همین طور، آخرین توقیعی که خطاب به سفیر چهارم صادر شد و در ضمن آن، پایان دوره غیبت صغرا اعلام گشت، از این قبیل توقیعات است.^{۹۸}

۳.۲.۵. جگونگی خط و کتابت نامه‌ها و توقیعات

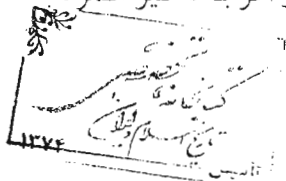
پس از بحث پیرامون معنای واژه توقیع، این سؤال تداعی می‌شود که آیا توقیعات امام دوازدهم علیه السلام و همین طور برخی از ائمه پیشین علیهم السلام، به قلم و خط مبارک خود ایشان کتابت می‌شده، و یا آن که هم‌چون روش معمول نزد حکام و سلاطین، اصل مطلب از آنان و کتابت از منشیان و سفرا و یا خدّام بوده است؟

حاصل بررسی روایات تاریخی و نمونه‌های متعدد، این است که در موارد متعددی، خود ائمه علیهم السلام به قلم و خط شریفشان نامه‌ها و توقیعات را کتابت فرموده و گاه به این نکته نیز تصریح می‌نمودند؛ برای نمونه، امام هادی علیه السلام در ذیل نامه‌اش به «علی بن بلال»، پس از پایان سخن درباره نصب «ابوعلی بن راشد» به وکالت، چنین مرقوم فرمود: «وکتبت بخطی».^{۹۹} چنان که در موارد دیگر، تعبیر «وکتب علیه السلام» یا «فوقع بخطه» یا «فوقع بخط أعرفه» به کار رفته است، که صراحت در مباشرت ائمه علیهم السلام در کتابت نامه‌ها و توقیعات دارد.^{۱۰۰} نمونه دیگر آن که، «احمد بن اسحاق اشعری قمی» دست خطی از امام عسکری علیه السلام طلب نمود تا معیاری برای تشخیص صحت و اصالت نامه‌های منسوب به حضرت داشته باشد. امام علیه السلام دست خطی نگاشت و به وی عطا فرمود و سپس قلم مبارک را پاک کرده و به احمد بن اسحاق دادند؛ بدون آن‌که وی نیت باطنی‌اش، مبنی بر طلب قلم را اظهار کرده باشد!^{۱۰۱} این نقل همچنین حکایت از آن دارد که نامه‌ها و توقیعات آن جناب، معمولاً به خط شریف خود ایشان بوده است؛ چنان که روایت «ابوالادیان» نیز حاکی از آن است که امام عسکری علیه السلام به هنگام رحلت، نامه‌های زیادی مرقوم فرموده و به وسیله وی به مدائن ارسال نموده است.^{۱۰۲}

با توجه به آنچه در برخی منابع کهن درباره امام دوازدهم علیه السلام می‌خوانیم که خط نامه‌ها و توقیعات ایشان عیناً شبیه خط پدر گرامیشان بوده است؛^{۱۰۳} می‌توان استنتاج نمود که توقیعات ناحیه مقدّسه، غالباً به خط شریف امام علیه السلام بوده است.^{۱۰۴} شباهت خط شریف امام دوازدهم علیه السلام به خط پدر گرامیش، موجب آن می‌شد که صحت انتساب توقیعات به حضرت کمتر مورد تشکیک واقع شود.^{۱۰۵} اگرچه گاه وجود زمینه‌هایی موجب بروز چنین تشکیکاتی می‌شد؛ برای نمونه می‌توان به جریان صدور توقیع ناحیه مقدّسه در لعن «احمد بن هلال»، وکیل امام عسکری علیه السلام و صوفی معروف در نزد شیعه، اشاره

کرد؛ چرا که جایگاه وی موجب شد برخی از شیعیان در این باره تشکیک روا دارند؛ و از این رو مکتوب دیگری که مفصل نیز بود، در تأیید مکتوب اول صادر شد و این تعبیر در آن وجود داشت: «... فانه لا عذر لأحد من موالینا فی التشکیک فیما روی عنا ثقاتنا».^{۱۰۶} شاید شناخته بودن خط حضرت، یکی از اسباب نفی معذوریت در تشکیک بوده باشد. از دیگر زمینه‌های تشکیک در صدور توقیعات از جانب ائمه علیهم السلام، اقدام خائنه برخی از وکلایی بود که پس از مدتی وکالت، راه خیانت پیشه کرده و گاه به دروغ توقیعی را به امام علیهم السلام، و یا توقیع امام علیهم السلام را به خود نسبت می‌دادند. برای مورد اول می‌توان به توقیع دروغین «فارس بن حاتم» که مشتمل بر اعلام دریافت وجوه شرعی ارسالی از سوی شیعیان منطقه جبال برای امام هادی علیهم السلام بود، اشاره کرد؛ که امام علیهم السلام طی مکتوبی به تکذیب این امر پرداخت. برای مورد دوم نیز می‌توان به اقدام «سلمغانی» در انتساب توقیع صادره از سوی ناحیه مقدسه در جواب مسایل قمی‌ها، به خودش اشاره کرد، که این امر طی مکتوبی از سوی ناحیه مقدسه تکذیب شد.^{۱۰۷}

گرچه طبق شواهدی که گذشت، کتابت نامه‌ها و توقیعات، غالباً به وسیله خود ائمه علیهم السلام صورت می‌گرفت، ولی شواهدی نیز حاکی از آن است که این امر، گاهی به وسیله پیشکاران و خدام و سفرای ائمه علیهم السلام صورت می‌پذیرفت. از شواهد دال بر این مدعا، روایت شیخ طوسی از «ابوغالب زراری» است. وی نامه‌ای را مشتمل بر درخواست دعای ناحیه مقدسه برای رفع مشکل خانوادگی‌اش از طریق «سلمغانی» به «حسین بن روح» تحویل داده بود. هنگامی که از تأخیر در پاسخ به سلمغانی شکوه می‌کند، وی در جواب می‌گوید: «غم مخور که این تأخیر به نفع تو است، چرا که اگر پاسخ زودتر داده شود از ناحیه حسین بن روح است، و اگر با تأخیر همراه باشد از ناحیه صاحب علیهم السلام است»!^{۱۰۸}



۴.۲.۵. چگونگی صدور و تحویل توقیعات

چنان که در پیش اشاره شد، مکتوبات حاوی سؤالات و درخواست‌های شیعیان، از طریق کارگزاران سازمان وکالت به دست حضرات معصومین علیهم السلام می‌رسید. در زمان حضور امام معصوم علیهم السلام، پس از تحویل این مکتوبات، ائمه علیهم السلام اقدام به پاسخ‌گویی کرده

و از طریق وکلا یا پیک‌های مخصوص، آن را به شیعیان می‌رساندند. در مواردی نیز امام علیه السلام به طریق خرق عادت عمل کرده و به لحاظ رعایت جهات امنیتی یا برخی دیگر از مصالح، با توجه به علم امامت، پاسخ سؤالات را قبل از آن‌که به دست مبارک برسد، مکتوب فرموده و به محض تقدیم سؤال پاسخ از قبل آماده شده را تحویل می‌دادند؛ نظیر آنچه کشی درباره امام کاظم علیه السلام نقل کرده که آن جناب، پاسخ‌های از قبل آماده شده نامه‌های ارسالی از عراق توسط «علی بن یقطين» را به محض دریافت نامه‌ها، به آوردگان آنها تحویل دادند! چنان که امام عسکری علیه السلام نیز نامه‌های در بسته اهالی نیشابور را بدون رؤیت آنها پاسخ دادند!^{۱۰۹}

در عصر غیبت صغرا، مهم‌ترین واسطه تحویل نامه‌های شیعیان به امام عصر علیه السلام، سفرای ناحیه مقدسه بودند. البته در مواردی نیز نامه‌های سؤال یا درخواست، از طریق برخی از خدام یا کسانی که به خانه حضرت رفت و آمد داشتند به ایشان رسانده می‌شد؛ برای نمونه، «محمد بن یوسف شاشی»، نامه‌ای را به وسیله زنی که به بیت امام علیه السلام رفت و آمد داشت به نزد حضرت می‌فرستد و پاسخ می‌گیرد؛ این پاسخ متضمن بشارت به شفای بیماریش بود!^{۱۱۰}

پس از آن که سفر نامه‌های شیعیان را به امام علیه السلام تحویل می‌دادند، به طور طبیعی مدتی می‌بایست سپری شود تا سفیر این مکتوبات را بر امام علیه السلام عرضه کرده و پاسخ آنها را دریافت دارد. این مدت در برخی نقل‌ها چند ساعت (از صبح تا بعد از نماز ظهر) و در برخی سه روز، و در برخی دیگر به طور مجمل تعبیر «بعد ایام» به کار رفته که حداقل آن سه روز است؛^{۱۱۱} و این مدت، مدت معقول و طبیعی برای عرضه سؤال توسط سفیر و دریافت جواب بوده است.^{۱۱۲} البته در مواردی نیز ابزار خرق عادت به میان آمده و پاسخ‌ها در مدتی بسیار کوتاه عرضه می‌شده است؛ برای نمونه، در جریان صدور توقیع در لعن شلمغانی تعبیر روایت چنین است:

«خرج علی ید الشیخ ابی القاسم الحسین بن روح رضی الله عنه فی ذی الحجة سنة اثنی عشرة و ثلاث مائة فی ابن ابی العزاقر والمداد رطب لم یجف»^{۱۱۳} که حاکی از سرعت صدور توقیع و سرعت اعلام آن به شیعیان حتی قبل از خشک شدن جوهر، و همین طور حاکی از ارتباط وثیق و تنگاتنگی سفیر با ناحیه مقدسه است. و در مواردی نیز به محض خطور

سؤال به ذهن سائل، پاسخ متناسب با آن بر صفحه توقیع نقش می‌بسته است؛ برای نمونه، می‌توان به روایت صدوق از «ابوالحسین اُسَدی» اشاره کرد که در توقیع صادر شده برای وی آمده بود: «لعنة الله والملائكة والناس اجمعين على من استحل من مالنا درهماً»؛ در این هنگام، وی با خود می‌گوید: این امر درباره کسی است که حرامی را حلال بشمارد؛ پس چه تفاوتی بین حضرت حجت علیه السلام و دیگران است؟! و وقتی مجدداً به توقیع نظر می‌کند عبارت توقیع را بدین صورت تغییر یافته می‌بیند: «لعنة الله والملائكة والناس اجمعين على من اكل من مالنا درهماً حراماً».^{۱۱۴} در مواردی، برخی از وکلا به امر امام علیه السلام سؤالات را در کاغذی نوشته و زیر سجاده می‌نهادند و پس از ساعتی به ورقه سؤال مراجعه کرده و پاسخ‌ها را بر روی آن ثبت شده می‌یافتند! نظیر آنچه درباره «محمد بن فرج رخجی» رخ داد. وی وکیل الوکلای امام هادی علیه السلام بود و امام به وی فرموده بود که برای اخذ پاسخ سؤالاتش به طریق یاد شده عمل کند!^{۱۱۵}

رابطه توقیعات با اعجاز ناحیه مقدسه گاه به نحو دیگری بروز می‌کرد؛ در یک مورد، «حسن بن علی و جناء» برای اثبات صدق دعوی سفارت حسین بن روح به «محمد بن فضل موصلی» که منکر این امر بوده، پیشنهاد می‌کند با قلم بی دوات، سؤالاتی را روی کاغذ نوشته و به ابن روح بدهند تا پاسخ دهد! و همین کار را انجام می‌دهند و تا پس از نماز ظهر صبر می‌کنند و جواب آماده می‌شود؛ در حالی که جواب‌ها را دقیقاً مطابق همان سؤالاتی که در ذهن داشتند، می‌یابند.^{۱۱۶} در موردی دیگر، شخصی به نام «ابو غالب زراری» برای عرضه مشکلش به پیشگاه ناحیه مقدسه به خانه ابن روح مراجعه می‌کند و به امر دستیارش، نامش را روی کاغذی می‌نویسد، و پس از بازگشت، توقیعی بر وی عرضه می‌شود که در آن، اشاره به مشکل او و بشارت به رفع آن آمده بود!^{۱۱۷}

شواهدی نیز دالّ بر آن است که گاه پاسخ توقیعات، توسط برخی از وکلای برجسته ناحیه مقدسه داده می‌شد، بدون آنکه آنها را به حضور امام علیه السلام عرضه کند! البته این امر، با اشراف سفیر و طبعاً امام علیه السلام انجام می‌گرفت؛ برای نمونه، نامه‌ای درباره یکی از شیعیان قم که منکر فرزندش شده و نسبت به همسرش بدبین شده بود، توسط برخی از بزرگان این شهر به ناحیه مقدسه نوشته و ارسال می‌شود؛ پس از آن که نامه را بر سفیر سوم عرضه می‌دارند، وی بدون نظر به آن، حامل نامه را به نزد «ابوعبدالله بزوفری»

می‌فرستد و او نیز در پاسخ می‌گوید: «فرزند فرزند او است و در تاریخ فلان و روز فلان و مکان فلان، واقعه صورت گرفته، و به او بگو که نامش را محمد بگذارد!» آن شخص پس از بازگشت به قم جریان را باز می‌گوید.^{۱۱۸}

نکته دیگر آن‌که، اگر پاسخ به توقیعات از سوی سفیر انجام می‌گرفت، معمولاً فاصله عرضه سؤال تا صدور جواب کمتر بود تا وقتی که جواب از سوی ناحیه مقدسه باشد؛ روایت مربوط به «ابو غالب زراری» که قبلاً بدان اشاره کردیم، صریح در این معنا است.^{۱۱۹} شواهدی حاکی از آن است که گاه سفیر یا دستیار او، مجموعه سؤالات و درخواست‌ها را یک‌جا نوشته و به ناحیه مقدسه عرضه می‌کردند و پاسخ‌ها نیز در همان برگه و گاه در لابه‌لای سطرهای سؤالات نوشته می‌شد. در روایت شیخ طوسی از «ابو غالب زراری» که قبلاً بدان اشاره شد، آمده که در دوران مخفی شدن و استتار «حسین بن روح» که وی «شلمغانی» را برای تماس با شیعه به جای خود نصب کرده بود، ابو غالب به همراه دوستش به ملاقات شلمغانی می‌روند و از او طلب می‌کنند که با ناحیه مقدسه مکاتبه کرده و برای آنان طلب دعا نماید. شلمغانی نیز در برگه‌ای این درخواست را درج می‌کند. پس از چند روز که برای دریافت پاسخ به نزد وی می‌روند وی آن برگه را خارج می‌کند در حالی که مسایل بسیاری در آن ثبت و در لابه‌لای خطوط سؤال، پاسخ‌ها نوشته شده بود، که از جمله آنها پاسخ خواسته زراری و دوستش بود؛ و این در حالی بود که زراری از بیان دقیق خواسته‌اش اجتناب کرده بود، ولی در پاسخ ناحیه اشاره به خواسته وی شده بود که اصلاح بین وی و همسرش بود!^{۱۲۰} بنا به نقل نجاشی، توقیعات صادره برای «محمد بن عبدالله صیمری» نیز در لابه‌لای سطور سؤالات نگاشته شده بود.^{۱۲۱}

یکی از سؤالات اساسی درباره صدور توقیعات، نحوه تماس سفیر با ناحیه مقدسه و تحویل نامه‌ها، و نحوه دریافت پاسخ آنها است. اسلوب و کیفیت عرضه سؤالات و نامه‌ها به وسیله سفرا بر امام عصر علیه السلام مبهم است و روایات نیز افاق روشنی در این زمینه ترسیم نمی‌کنند.^{۱۲۲} شواهدی حاکی از آن است که سفرای عصر غیبت صغری، ملاقات‌های حضوری با امام عصر علیه السلام داشته‌اند؛ مثلاً هنگامی که از سفیر اول درباره ملاقاتش با حضرت حجت علیه السلام سؤال می‌شود، وی در سخنانی همراه با گریه و توصیف

حضرت، می‌گوید: بله او را دیده‌ام.^{۱۲۳} شبیه این سؤال از سفیر دوم نیز شده و وی نیز به همین نحوه پاسخ داده است.^{۱۲۴} در موردی دیگر، سفیر دوم چنین پاسخ داده که: «بله آخرین عهد من با وی در کنار بیت الله الحرام بود در حالی که به خداوند عرضه می‌داشت: خداوند! آنچه که به من وعده داده‌ای منجز فرما».^{۱۲۵} به طور قطع، سفیر سوم و چهارم نیز توفیق ملاقات با شخص حضرت حجت علیهم السلام را به کرات داشته‌اند. برای تأیید این سخن، می‌توان به روایت شیخ طوسی اشاره کرد که حاکی از صدور توقیع مربوط به لعن شلمغانی توسط ابن روح است در حالی که وی در زندان مقتدر عباسی به سر می‌برده!^{۱۲۶} و محتمل‌ترین وجه آن است که امام شخصاً و به اعجاز، این توقیع را در زندان به وی رسانده باشد.

بدین ترتیب، طریق طبیعی آن است که خود سفرا به طور سرّی و مخفیانه با امام علیهم السلام ملاقات و نامه‌های حاوی سؤالات را بر حضرتش عرضه کرده باشند. برخی از محققان،^{۱۲۷} برای این سخن به دو مرجع تمسک کرده‌اند: نخست آن که، غالباً پاسخ سؤالات با مقداری تأخیر عرضه می‌شد، که نشان از حرکتی طبیعی در عرضه سؤال بر امام علیهم السلام و اخذ جواب دارد؛ و اگر در تمامی موارد، صدور توقیعات همراه با اعجاز بود، تأخیر حاصل نمی‌شد؛ و دوم آن که، برخی شواهد حاکی از آن هستند که سفرا برخی مسایل عقیدتی و دینی را از خود امام علیهم السلام شنیده و به دیگران عرضه می‌کردند؛ برای نمونه، می‌توان به سخن «حسین بن روح» به یکی از شیعیان اشاره کرد. او درباره سخنان ابن روح و این که از جانب خود او است یا حضرت حجت علیهم السلام، تردید داشت. ابن روح چنین گفت: «اگر از آسمان سقوط کنم و پرندگان مرا بدرند و یا باد مرا به مکان دوردستی پرتاب کند، نزد من محبوب‌تر از آن است. که از جانب خود سخن بگویم. این که گفتم از اصل، و شنیده شده از حجت علیهم السلام است»!^{۱۲۸}

گرچه در غالب موارد، نامه‌های حاوی سؤالات و یا درخواست‌های شفاهی شیعیان، به طور معمول از طریق صدور توقیعات پاسخ داده می‌شد، ولی در مواردی، طبق مصالح، پاسخ به صورت شفاهی توسط سفیر یا خادم حضرت به سؤال کننده عرضه می‌شد.^{۱۲۹} در مواردی نیز به طریق معجزه‌آسا، شخص سؤال کننده صدایی می‌شنید بدون آن که صاحب صدا را ببیند و پاسخ مشکل خود را بدین گونه اخذ می‌کرد!^{۱۳۰} در برخی موارد نیز برای مصالحی، اصلاً پاسخی صادر نمی‌شد!^{۱۳۱}

سؤال دیگر در این مبحث این است که پس از صدور توقیعات، کیفیت ایصال و تحویل آنها به وکلا و سپس شیعیان مقیم در نواحی دوردست چگونه بوده است؟ گرچه برخی از روایات تصریح بر آن دارند که پیک‌های مخصوصی، حامل پیام‌ها و توقیعات ناحیه مقدسه به نواحی دوردست بوده‌اند، ولی روایات دیگر در این باره سکوت کرده و به اجمال گذشته‌اند؛ برای نمونه، توقیعات بسیاری به دست «ابوالحسین اسدی» که از باب‌های معروف عصر غیبت صغرا، و وکیل وکلا منطقه ری و نواحی شرقی ایران بوده است، صادر شده است.^{۱۳۲} با توجه به بُعد مسافت بین ری و بغداد و سامرا، این سؤال مطرح می‌شود که آیا پیک‌ها و واسطه‌هایی حامل توقیعات برای وی بوده‌اند و یا آن که خرق عادت و اعجازی در میان بوده است؟! البته تا زمانی که دلیلی برای اعجاز نیابیم، اصل را بر روال طبیعی امور باید نهاد؛ چنان که در مورد «قاسم بن علا» که وکیل ناحیه آذربایجان بوده و توقیعات متعددی نیز به دست وی صادر شده، روایت شیخ طوسی حاکی از وجود پیک مخصوصی است که واسطه و رابط بین عراق و مناطقی از ایران هم چون آذربایجان بوده است.^{۱۳۳} این نقل را می‌توان قرینه و شاهی دال بر وجود پیک‌ها و وسایط در رساندن و تحویل توقیعات به سایر نواحی دوردست دانست. چنان که روایت «ابوالادیان» که حاکی از ارسال وی به مدائن توسط امام عسکری (ع) برای تحویل نامه‌هایی به شیعیان این منطقه در اواخر عمر شریف حضرت است، از دیگر مؤیدات این سخن است.^{۱۳۴} البته در مواردی که شیعیان یا وکلا مستقیماً سؤالات خود را در بغداد بر سفیر عرضه می‌کردند، توقیعات را مستقیماً از سفیر و یا با یک واسطه، از دستیار وی دریافت می‌داشتند.

توقیعات گاه به طور خصوصی صادر می‌شد و خطاب به اشخاص معینی بود که سؤال یا درخواستی عرضه می‌کردند؛^{۱۳۵} و گاه شکل عمومی داشت، که در این موارد، سفیر و دستیاران وی موظف بودند آن را بر شیعیان نواحی مختلف عرضه کنند؛ و در این موارد بود که توقیع توسط افراد مختلف استنساخ می‌شد. البته در مورد اول نیز گاه از سوی افراد علاقه‌مند، استنساخ صورت می‌گرفت. از نمونه‌های توقیعات عمومی، می‌توان به توقیعات صادره در لعن و طرد بعضی وکلای خائن و مدعیان دروغین بایت همچون شلمغانی و غیر او اشاره نمود.^{۱۳۶}

نکته آخر آن که، توقیعات ناحیه مقدسه در تمامی دوره غیبت صغرا، به استثنای برهه‌ای کوتاه، به دست سفرا و باب‌ها و وکلا امام دوازدهم علیه السلام صادر می‌شده است. روایت شیخ طوسی، حاکی از استمرار صدور توقیعات در طول این دوره است. شیخ طوسی درباره سفیر اول و دوم می‌گوید: «توقیعات صاحب الامر علیه السلام به دست عثمان بن سعید و پسرش محمد برای شیعیان و خواص اصحاب امام عسکری علیه السلام خارج می‌شد.»^{۱۳۷} و درباره سفیر دوم می‌گوید: «وی به مدت حدود پنجاه سال، متولی امر سفارت بود و مردم اموال خود را به سوی وی حمل می‌کردند و او نیز توقیعات را برای مردم خارج می‌ساخت به همان خطی که در دوره زندگانی امام عسکری علیه السلام خارج می‌شد.»^{۱۳۸} در روایت مربوط به «قاسم بن علاء» نیز آمده که: «توقیعات صاحب الزمان علیه السلام به طور مستمر به دست ابوجعفر محمد بن عثمان عمری و پس از وی به دست ابوالقاسم حسین بن روح قدس الله روحهما برای وی صادر می‌شد.»^{۱۳۹}

این نقل‌ها حاکی از استمرار صدور توقیعات در عصر سفیر دوم و سوم است. در عین حال، «ابوسهل نوبختی» در کتاب «التنبیه فی الامامة» مدعی است که پس از شهادت امام عسکری علیه السلام برای مدتی بیش از بیست سال، توقیعات حضرت مهدی علیه السلام برای شیعیان خارج می‌شد، و سپس انقطاعی در صدور این توقیعات حاصل شد.^{۱۴۰} بر این اساس، برخی از محققان^{۱۴۱} دوره انقطاع صدور توقیعات را بین سال‌های ۲۸۰ تا ۲۹۰ ق و حتی تا پایان دوره سفارت سفیر دوم (۳۰۵ هجری) برآورد کرده‌اند. اما با توجه به شواهدی که ارائه شد، این سخن قابل پذیرش نیست؛ و کلام ابوسهل نوبختی نیز قابل حمل بر انقطاع موقت صدور توقیعات به علت بروز شرایط حادث و سخت برای شیعیان در عصر معتضد عباسی است؛ شرایطی که اقتضا می‌کرد شیعیان کمتر با سفیر مرتبط شوند تا سفیر نیز برای عرضه توقیعات مجبور به ملاقات با شیعیان نباشد. روایت شیخ طوسی درباره شرایط عصر معتضد چنین است: «در زمان معتضد، امر بر شیعیان جدّاً دشوار و سخت بود، و از شمشیرها خون می‌چکید، و کسی نسبت به آنچه برای ابوجعفر عمری حمل می‌شد اطلاع نمی‌یافت، و به حامل اموال تنها گفته می‌شد: به فلان موضع برو و آنچه آورده‌ای تحویل بده! بدون آن که به وی رسیدی داده شود و یا بر چیزی اطلاع حاصل نماید!»^{۱۴۲}

پس از مدتی، صدور توقیعات ادامه یافت و در عصر سفیر سوم نیز توقیعات متعددی

از جانب ناحیه مقدّسه برای شیعیان خارج شد. در عصر سفیر چهارم، با توجه به کوتاهی دوران سفارتش، توقیعات زیادی گزارش نشده است، ولی معروف‌ترین توقیع در این عصر، آخرین آنها است که اعلام‌گر انتهای عصر غیبت صغرا بود.^{۱۴۳} در عصر غیبت کبری نیز توقیعاتی از سوی ناحیه مقدّسه خطاب به برخی از بزرگان شیعه صادر شده که می‌توان به توقیعات صادره برای شیخ مفید اشاره کرد.^{۱۴۴} البته برخی از محققان، پیام صادره از سوی حضرت حجت (علیه السلام) برای مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی را نیز از مقوله توقیعات ناحیه مقدّسه قلمداد کرده‌اند.^{۱۴۵}

۵.۲.۵. مضامین نامه‌ها و توقیعات امامان شیعه (علیهم‌السلام)

چنان‌که در مباحث پیشین یادآور شدیم نامه‌ها و توقیعات ائمه (علیهم‌السلام) در زمینه‌های مختلف به طور مستمر، از طریق کارگزاران سازمان وکالت به دست شیعیان می‌رسید. این نوشته‌ها یا پاسخ به سؤال و درخواستی بود و یا برای راهنمایی و بیان مطلب و دستورالعملی برای شیعیان صادر می‌شد، و یا پاسخ به نامه برخی از خلفا و صاحب منصبان عباسی بود. بررسی مضامین تعداد بسیاری از این مکتوبات، این موضوع را ثابت می‌کند که امامان شیعه (علیهم‌السلام) در هر زمینه ممکن محلّ مراجعه و مشورت و یاری‌طلبی شیعیان بودند این امر حتی شامل امور بسیار جزئی و شخصی زندگی هم چون خرید و فروش کینز، غلام و دکان، اقدام برای فرزندان شدن و امثال آن می‌شد. با بررسی مجموع محتوا و مضامین این مکتوبات می‌توان آنها را در بیست عنوان نسبتاً کلی گنجانده که ذیلًا به آنها می‌پردازیم. فهرستی از نمونه‌های متعدد مربوط به هر عنوان، در پی نوشت همین فصل آمده است. عناوین یاد شده از این قرارند:

۱. اعلام تعیین و نصب وکلا و توثیق و مدح برخی از آنان و بیان شخصیت آنها.^{۱۴۶}
۲. انجام راهنمایی‌های لازم نسبت به وکلا و کارگزاران سازمان وکالت.^{۱۴۷}
۳. پاسخ به سؤالات مختلف دینی در زمینه‌های فقهی، کلامی، تفسیری، حدیثی، تاریخی و بیان مواظظ اخلاقی.^{۱۴۸}
۴. اعلام رسید وجوه شرعی و اموال تحویل داده شده به سازمان وکالت، و یا طلب وجوه شرعی.^{۱۴۹}

۵. معرفی امام معصوم (علیه السلام) به شیعیان. ۱۵۰
۶. دفاع از مظلوم و بشارت رفع ظلم به شیعیان. ۱۵۱
۷. اعلام خیانت خائنان، غلو غالیان، انحراف منحرفان و ردّ بر آنان. ۱۵۲
۸. نامه یک امام به امام بعدی یا به بعضی از خلفای عباسی. ۱۵۳
۹. نهی از امور غیر امنیتی و غیر شرعی. ۱۵۴
۱۰. اعلام نفرین امام (علیه السلام) علیه مخالفان و افراد منحرف و فاسد. ۱۵۵
۱۱. حساب رسی و انتقاد از عملکرد برخی افراد. ۱۵۶
۱۲. پاسخ به درخواست های مختلف جزئی، همچون درخواست وجه یا کفن یا دست خط یا تقسیط وجوه شرعی و.... ۱۵۷
۱۳. پاسخ به استیذان شیعیان برای امور مختلف شخصی همچون انجام حج، سفر، فرزندان شدن، خرید و فروش و.... ۱۵۸
۱۴. پاسخ به طلب دعا از سوی شیعیان در زمینه های مختلف. ۱۵۹
۱۵. اخبار و پیش گویی از امور مخفی و ما فی الضمیر افراد و حوادث جزئی یا کلی آینده. ۱۶۰
۱۶. اعلام وفات یا تاریخ وفات افراد. ۱۶۱
۱۷. اعلام نیازهای شخصی و روزمره ائمه علیهم السلام به خدام. ۱۶۲
۱۸. پاسخ به برخی انتقادات به ائمه علیهم السلام. ۱۶۳
۱۹. اعلام عفو و قبول عذر برخی شیعیان. ۱۶۴
۲۰. پیام تعزیت در رحلت سفیر امام (علیه السلام) یا افراد دیگر. ۱۶۵

۳.۵. نقش علمی و ارشادی

تردیدی نیست که از جمله مهم ترین اهداف تشکیل سازمان وکالت، چنان که قبلاً نیز اشاره شد، تعلیم معارف اهل بیت (علیهم السلام) به شیعیان و ارشاد آنان به حق، در عصر حیرت و بروز تردیدها و شبهات بوده است. کلام «ابوسهل نوبختی» که قبلاً ذکر شد، بر نقش وکلا در تبیین حلال و حرام، به خصوص در عصر غیبت صغرا، تصریح دارد. البته نمی توان همه وکلا را از جهت علمی و معرفتی هم سطح دانست. در میان وکلا، برخی مقام بایست

امام علیه السلام را داشتند، که طبیعی است چنین مقامی اقتصادی شناخت و معرفتی بالا دارد. برخی دیگر آن‌چنان از نظر علمی و آشنایی با معارف و احکام برجسته بودند که امامان شیعه علیهم السلام افراد را به آنان ارجاع می‌دادند تا معالم دینی و وظایف شرعی خود را از آنها جویا شده و فراگیرند! روی هم رفته، کارگزاران سازمان وکالت که نمایندگان ائمه علیهم السلام شمرده می‌شدند، مهم‌ترین مرجع و ملجأ در حل معضلات علمی و اعتقادی شیعیان بودند. آنان گاه این وظیفه را شخصاً انجام می‌دادند (در صورت وجود شرایط لازم علمی و معرفتی)، و گاه از طریق اخذ و ارسال نامه‌های حاوی سؤالات شیعیان به معصومین علیهم السلام و متقابلاً تحویل پاسخ آنها به شیعیان.

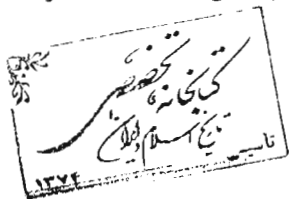
چنان که گفته آمد، برخی از وکلای ائمه علیهم السلام از رتبه‌های علمی خوبی برخوردار بودند، از این رو با اصرار و تأکید ائمه هدی علیهم السلام، گاه در مسند افتا و یا بحث و مناظره می‌نشستند. «عبدالرحمن بن حجاج» که از وکلای برجسته امام صادق علیه السلام و سه امام بعد از ایشان بوده است،^{۱۶۶} با تأکید آن حضرت به مناظره با مخالفان در مدینه می‌پرداخت؛ امام علیه السلام به وی می‌فرمود: «یا عبدالرحمن کَلِّمْ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَى فِي رِجَالِ الشَّيْعَةِ مَثَلُكَ.»^{۱۶۷} و همین جایگاه والای علمی سبب شد که وی به عنوان وکیل ارشد در منطقه عراق ایفای نقش کند. همچنین پس از شهادت امام رضا علیه السلام منزل وی در بغداد محل تجمع سران شیعه برای تصمیم‌گیری درباره پذیرش امامت امام جواد علیه السلام (که از نظر سنی، کودکی بیش نبود) گردید!^{۱۶۸} «مفضل بن عمر جعفی»، دیگر وکیل امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام بود،^{۱۶۹} که بنا به روایاتی، باب آن دو بزرگوار و یکی از آنان بوده است؛^{۱۷۰} و روشن است که مقام باییت، اقتضای رتبه علمی، معرفتی و معنوی والایی را دارد. بنا به روایت کثی، هنگامی که «ابوالخطاب» به انحراف گرایید، شیعیان کوفه نزد امام صادق علیه السلام آمده و مرشد و راهنمایی در امور دینی از آن جناب طلب کردند. پس از اصرار آنان، امام علیه السلام مفضل را به ایشان معرفی کرده و فرمود: «قَدْ أَقَمْتُ عَلَيْكَ الْمَفْضَلَ، اسْمَعُوا مِنْهُ وَاقْبَلُوا عَنْهُ، فَإِنَّهُ لَا يَقُولُ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى الْآلِ الْحَقَّ.»^{۱۷۱} امام کاظم علیه السلام نیز وی را از برترین اصحابش معرفی فرمود.^{۱۷۲} «زکریا بن آدم»، دیگر وکیل برجسته ائمه علیهم السلام، به خصوص امام جواد علیه السلام در قم است.^{۱۷۳} امام رضا علیه السلام در پاسخ به درخواست «علی بن مسیب» که اظهار می‌داشت: «فاصله محل سکونت من با شما بسیار است، و در هر زمان دلخواه، توان

ملاقات با شما را ندارم، با این اوصاف معالم دینم را از چه کسی اخذ نمایم؟»؛ فرمود: «از زکریا بن آدم، که نسبت به دین و دنیا امین است»؛ و علی بن مسیب گوید: «پس از بازگشت از نزد امام رضا علیه السلام، نزد زکریا رفته و آنچه را که بدان نیاز داشتم از وی پرسیدم».^{۱۷۴} «صفوان بن یحیی» دیگر وکیل برجسته امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام بود که مقام علمی درخوری داشته است.^{۱۷۵} بنا به روایت کشی، «محمد بن سنان» در حق وی می‌گفت: «هر آن کس به دنبال علم حلال و حرام است به نزد صفوان مراجعه کند!»^{۱۷۶} وجود صفوان در سند روایات متعدد، دال بر مقام و خدمات علمی او است. چنان که «محمد بن سنان» درباره خود می‌گفت: «هر آن کس که طالب علم به معضلات است به نزد من مراجعه کند!»^{۱۷۷} برخی روایات، حاکی از بایست وی برای امام صادق علیه السلام است؛^{۱۷۸} و جمله فوق شاید مؤیدی بر این سخن تواند بود. وقف نیز توسط برخی از وکلای امام کاظم علیه السلام پی‌ریزی شد. یکی از عوامل گسترش مذهب وقف آن بود که داعیان این جریان از وکلای برجسته امام کاظم علیه السلام بودند.^{۱۷۹} اقبال برخی از شیعیان به بنیان‌گذاران واقفیه و قبول قول آنان حاکی از نحوه نگرش شیعیان به وکلا در مقولات اعتقادی و معرفتی است.

چنان که گفتیم در عصر حیرت، یعنی زمانی که امامی به شهادت می‌رسید و برخی شیعیان درباره امام جانشین دچار تردید می‌شدند، بهترین ملجأ آنان وکلا بودند. در این برهه‌ها، البته نقش راویان برجسته و اصحاب خاص ائمه علیهم السلام که مقام وکالت را دارا نبودند، نیز نمی‌توان منکر شد. و گاه همین اصحاب برجسته ائمه علیهم السلام مورد مراجعه بعضی از وکلا قرار می‌گرفتند. پس از شهادت امام کاظم علیه السلام، همین اعتماد مردم به وکلا در معرفی امام بعدی بود که سبب شد که سران واقفه بتوانند تا مدتی در جلب پیروان سیر صعودی طی کنند. پس از شهادت امام رضا علیه السلام همین مرجعیت بود که سران شیعه را در خانه «عبدالرحمن بن حجاج» در بغداد گرد هم آورد.^{۱۸۰} پس از شهادت امام جواد علیه السلام نیز منزل وکیل برجسته آن جناب، یعنی «محمد بن فرج»، محل تجمع سران شیعه شد تا درباره امر جانشینی امام هادی علیه السلام گفتگو کنند.^{۱۸۱} امام هادی علیه السلام نیز برای مواقعی که شیعیان دسترسی به ایشان نداشتند مهم‌ترین وکیل خود یعنی «عثمان بن سعید» را محل مراجعه قرار داد. آن جناب در پاسخ «احمد بن اسحاق» که سؤال کرد: «من همیشه برایم ممکن نیست که به محضر شما برسم، در این مواقع به چه کسی مراجعه کرده و فرمان

بگیرم؟» فرمود: «این عثمان بن سعید، مورد وثوق، و امین است و هر آنچه بگوید و به شما برساند از جانب من گفته و رسانده است.»^{۱۸۲} این کلام حاکی از موقعیت علمی عثمان بن سعید است، به نحوی که شخصیتی همچون «احمد بن اسحاق» برای امور دینی اش موظف به مراجعه نزد او می‌شود! به عبارت دیگر، نوعی مرجعیت دینی برای این وکیل، قابل تصویر است. پس از شهادت امام هادی علیه السلام وی نقش مهمی در سوق دادن شیعیان در جهت قبول امامت امام عسکری علیه السلام داشت.^{۱۸۳} وی پس از شهادت امام عسکری علیه السلام با رهبری سازمان وکالت و ایفای نقش ارشادی خود توانست بسیاری از شیعیان را از حیرت نجات بخشیده و بر قبول امامت حضرت مهدی علیه السلام راهنمایی کند.^{۱۸۴}

پس از وی نیز، فرزندش محمد، عهده‌دار مناصب پدر شد که از مهم‌ترین آنها، نقش علمی و ارشادی وی برای شیعیان بود. اثبات وجود امام مهدی علیه السلام و تثبیت عقاید شیعیان با اظهار امور خارق عادت،^{۱۸۵} از اقدامات سفرا در راستای ایفای نقش ارشادی بود. از همین رو بود که عمری و پسرش، گاه جریان ملاقات خود با امام علیه السلام را برای برخی شیعیان بازگو می‌کردند.^{۱۸۶} نقش مهم سفیر دوم، در دوران بلند مدت سفارتش در تحویل توقیعات بسیار به شیعیان، از دیگر نمونه‌های نقش علمی و ارشادی سفرا است. جریان «احمد بن محمد دینوری» حاکی از بروز حالت حیرت نسبت به امام علیه السلام و باب او در اوایل عصر غیبت است. وی به نمایندگی از سوی مردم دینور و قرمیسین به بغداد آمده و با راهنمایی محمد بن عثمان موفق به کشف و فهم حقیقت شد و به عنوان سفیر هدایت و روشن‌گری به نزد مردم قرمیسین و دینور بازگشت.^{۱۸۷} در همین برهه، حالت حیرت گریبان‌گیر برخی از وکلا شده بود. از این رو وکلای برجسته و ارشد سازمان می‌بایست با اقداماتی به مقابله با این حالت برخیزند! از نمونه‌های قابل ذکر، جریان «حسن بن نصر قمی» است. وی و برخی دیگر از وکلا پس از شهادت امام عسکری علیه السلام درباره تکلیف خود در عصر جدید دچار حیرت شده بودند. از آن‌جا که وی در قم جایگاه مهمی داشت، ضروری بود که وکلای برجسته امام عصر علیه السلام وی را به شرایط جدید آشنا سازند؛ چرا که تحیر وی می‌توانست به دیگر شیعیان نیز سرایت کند! از این رو، مقدمات ملاقات وی با امام علیه السلام را ترتیب دادند و او با یقین به امامت حضرت و علم به وظایفش به قم بازگشت.^{۱۸۸}



سفرا ناحیه مقدسه در موارد بسیاری، شخصاً پاسخ‌گوی سؤالات و شبهات، به خصوص شبهات اعتقادی افراد بودند؛ در یک مورد، «حسین بن روح» در پاسخ فردی که از علت شهادت امام حسین علیه السلام و تسلط دشمن بر او سؤال کرده بود، به تفصیل نکاتی را بیان کرد و در نهایت نیز به یکی از حاضران گفت: این سخنان از ناحیه حضرت حجت علیه السلام شنیده شده است!^{۱۸۹} در موردی دیگر، هنگامی که برخی از شیعیان، تکلیف خود در قبال کتاب‌های «شلمغانی» را پس از بروز انحراف وی، از ابن روح سؤال کردند، وی گفت: «آنچه را امام عسکری علیه السلام درباره کتب بنی فضاّل فرمود من در این باره می‌گویم؛ که فرمود: آنچه را روایت کرده‌اند اخذ و آنچه را دیدگاه خودشان است ترک کنید.»^{۱۹۰} وی در مواردی، از فقها و محدثان برجسته شیعه نیز برای پیشبرد اهداف علمی تشیع بهره می‌گرفت؛ در یک مورد، با ارسال کتابی با نام «کتاب التأدیب» نزد محدثان قم، از آنان خواست تا درباره احادیث آن نظر دهند!^{۱۹۱}

از دیگر جلوه‌های نقش ارشادی سفرا، تبیین انحراف منحرفان برای توده شیعیان بود که به گونه‌های مختلف انجام می‌شد، و در مباحث آتی بدان خواهیم پرداخت. سفیر چهارم نیز در دوره کوتاه سفارتش توانست با ابلاغ پیام‌های ارشادی امام علیه السلام به شیعیان، سگان‌دار خوبی برای کشتی هدایت شیعیان باشد. آخرین پیام حضرت که توسط وی به شیعیان ابلاغ شد، شیعه را از پایان عصر غیبت صغرا و وقوع غیبت تامّه آگاه کرد،^{۱۹۲} بیاگاهانید، و شیعه با بصیرت وارد عصری شد که دارای شرایطی کاملاً متمایز نسبت به عصر پیشین بود.

۴.۵. نقش سیاسی

گاه چنین به نظر می‌رسد که سازمان وکالت و کارگزاران آن، یعنی وکلا ائمه علیهم السلام، فارغ از فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی بر ضد حکومت عباسی، به جمع اموال و وجوه شرعی و تحویل نامه‌های شیعیان به ائمه علیهم السلام و بالعکس مشغول بوده‌اند، و نمی‌توان برای این تشکیلات، وجود نقش سیاسی را اثبات کرد! نگاه سطحی به فعالیت وکلا شاید همین تصور را در ذهن ایجاد کند؛ ولی با کمی تأمل و سیری در مجموعه فعالیت‌های تشکیلات وکالت از آغاز تا انجام، و انگیزه‌های اصلی ائمه علیهم السلام از ایجاد و تقویت این

تشکیلات، جای کوچک‌ترین تأملی در این معنی باقی نمی‌ماند که این تشکیلات، گرچه به ظاهر، نهادی مالی و ارتباطی بوده است، ولی در همین قالب، بهترین خدمات سیاسی و مبارزاتی بر ضد حاکمیت عباسی را انجام داده است. از همین ره‌گذر می‌توان نحوه نگرش جدیدی نسبت به حیات سیاسی امامان شیعه علیهم‌السلام پیدا کرد. ما در این قسمت از بحث، با ارائه شواهد موجود در منابع، در پی اثبات این مدعا هستیم.

از روزهای اول تشکیل سازمان وکالت، هجده سردمداران حکومت عباسی به آن آغاز شد و همین امر اقتضا می‌کرد که وکلای امام صادق علیه‌السلام در اوج پنهان‌کاری به فعالیت بپردازند؛ مثلاً «نصر بن قابوس لخمی» بیست سال وکالت آن جناب را عهده‌دار بود، بدون آن که دیگران متوجه این امر شوند و ردّپایی از خود برجای نگذارد! ^{۱۹۳}

از مهم‌ترین وکلای امام صادق علیه‌السلام «معلی بن خنیس» است که در مدینه و غیر آن رابط بین شیعیان و امام صادق علیه‌السلام بود. ^{۱۹۴} وی پس از مدتی فعالیت، مورد سوءظن دستگاه خلافت عباسی واقع و دستگیر شد! مهم‌ترین اتهام عنوان شده بر علیه وی توسط منصور عباسی، آن بود که او از جانب امام صادق علیه‌السلام مأمور شده تا از میان شیعیان، اموال و خراج را جمع‌آوری کرده و به مصرف قیام «محمد نفس زکیه» برساند! منصور عباسی در سال ۱۴۷ ق دستور داد تا امام صادق علیه‌السلام را به دربار خلافت عباسی در عراق بیاورند، و در آن‌جا ایشان را نسبت به موارد متعددی، از جمله مورد یاد شده، به بازخواست کشید. ^{۱۹۵}

از این اتهام روشن می‌شود که اصل جمع وجوه مالی توسط وی بر دستگاه خلافت عباسی پوشیده نبود! و این امر را نیز اقدامی سیاسی بر علیه حکومت تلقی می‌کردند. با صرف نظر از درستی و نادرستی این اتهام، در این معنی نمی‌توان تردید داشت که فعالیت وکلایی همچون «معلی بن خنیس» موجب تأمین بُعد اقتصادی ائمه علیهم‌السلام و همین‌طور ایجاد شبکه ارتباطی بین امام علیه‌السلام و شیعیان، و در نتیجه، ایجاد خطری بالقوه برای موجودیت حکومت عباسی می‌شد! حکام عباسی به خوبی می‌دانستند که ضعف مالی ائمه علیهم‌السلام و شیعیان، می‌توانست بهترین وسیله برای منصرف کردن آنها از فکر قیام و اقدام بر ضد حاکمیت عباسی باشد؛ چنان‌که پراکندگی شیعیان و نبود شبکه‌ای که بتواند آنان را با یکدیگر و با امامشان مرتبط سازد نیز موجب سستی اسباب خطر ساز علیه عباسیان بود.

چنان که گفته شد، تلقی حکومت عباسی از اقدام ائمه‌علیهم‌السلام در تشکیل سازمان وکالت، نوعی تلقی سیاسی بود. اتهامی را که منصور عباسی بر علیه امام صادق‌علیه‌السلام مبنی بر تشکیل حکومت در حکومت و جمع خراج از شیعیان مطرح کرد هارون نیز بر علیه امام کاظم‌علیه‌السلام طرح نمود! ۱۹۶ البته در هر دو مورد، این اتهام‌ها مورد تکذیب این دو امام همام واقع شد. همین نحوه تلقی عباسیان از فعالیت‌های وکلا موجب آن می‌شد که «اصل نهان کاری و تقیه» هر چه بیشتر بر این سازمان حاکم شود؛ و اصولاً وجود چنین اصلی در طول دو قرن فعالیت سازمان وکالت، بهترین گواه بر نقش سیاسی آن است. در دوره امام صادق‌علیه‌السلام، حاکمیت عباسی برای تضعیف فعالیت‌های آن جناب که از طریق وکلا انجام می‌گرفت، وکیل برجسته آن حضرت، یعنی «معلی بن خنیس» را دستگیر کرده و به شهادت رساند! این امر پس از آن صورت گرفت که معلی در مقابل درخواست عمال عباسی، مبنی بر افشای نام‌های دیگر یاران امام‌علیه‌السلام شدیداً مقاومت نمود! ۱۹۷ همین هجمه در عصر امام کاظم‌علیه‌السلام، مجدداً بر علیه امام‌علیه‌السلام و تشکیلات گسترده وکالت به منصه ظهور رسید! و علاوه بر خود امام‌علیه‌السلام، برخی از وکلای آن بزرگوار هم چون «علی بن یقطين» و غیر او نیز دستگیر و بعضاً شکنجه شدند! ۱۹۸

در عصر امام هادی‌علیه‌السلام نیز که با رشد فعالیت سازمان وکالت و سامان‌مندتر شدن آن و همچنین با حاکمیت یکی از سفاک‌ترین حکام عباسی، یعنی متوکل، مصادف بود، هجمه‌های سختی بر علیه سازمان وکالت صورت گرفت. در همین رابطه بود که برخی از برجسته‌ترین وکلای آن حضرت دستگیر، شکنجه و یا به شهادت رسیدند. متوکل عباسی «علی بن جعفر همانی»، وکیل برجسته امام هادی‌علیه‌السلام، را دستگیر و محبوس نمود. او در قبال وساطت وزیرش، «عبیدالله بن یحیی بن خاقان»، به سختی با آزادی «علی بن جعفر» مخالفت نمود و اظهار داشت: «خود را برای آزادی علی بن جعفر و امثالش رنج مده، زیرا وی رافضی و وکیل علی بن محمد است!» ۱۹۹ در همین راستا، دیگر وکیل امام هادی‌علیه‌السلام یعنی «محمد بن فرج» نیز دستگیر و محبوس شد. وی قبل از دستگیری، توقیعی از امام‌علیه‌السلام دریافت داشت که به او خطاب می‌کرد: «امورت را مرتب کرده و جانب احتیاط را رعایت کن!»؛ چیزی از این پیغام نمی‌گذرد که وی دستگیر گشته و به مدت هشت سال محبوس می‌شود! او چند روز قبل از آزادی، نامه امام‌علیه‌السلام و خبر آزادی‌اش را

دریافت می‌کند! ۲۰۰» «ابوهاشم جعفری» دیگر وکیل مُبرَز امام هادی علیه السلام نیز جزو کسانی بود که به دستور متوکل عباسی دستگیر شد. هم‌زمان با دستگیری و حبس وی، امام عسکری علیه السلام و جعفر کذاب، برادر آن جناب، نیز دستگیر و به همان زندانی که ابوهاشم در آن جا بود آورده شدند! ۲۰۱

از میان وکلا و یاران امام هادی علیه السلام که در دوران سخت متوکل دستگیر و زندانی شدند، تعدادی به سختی زیر شکنجه قرار گرفته و به شهادت رسیدند، که از جمله آنها می‌توان به «ابوعلی بن راشد» و «عیسی بن جعفر بن عاصم» و «ابن بند» اشاره کرد. در توقیعی که از جانب امام هادی علیه السلام برای وکیلش، «محمد بن فرج» صادر شد، آن حضرت در پاسخ به سؤال وی از این سه تن مرقوم داشت: «سخن از این راشد گفتی که خدای او را رحمت کند! همانا که او با سعادت زیست و با شهادت مُرد.» سپس حضرت برای ابن بند و عیسی بن جعفر نیز دعا نمودند. ابن بند را با ضربت عمودی بر سرش به شهادت رسانیدند! به عیسی بن جعفر نیز ابتدا سیصد ضربه نازیانه زدند، و سپس جسد نیمه‌جان یا بی‌جان را در دجله انداختند! ۲۰۲

این نمونه‌ها، همگی حاکی از وجود نقش سیاسی برای کارگزاران سازمان وکالت است؛ وگرنه دلیلی نداشت که حکام جائز عباسی تا این اندازه، نگران فعالیت آنان بوده و هر از چند گاهی، این چنین هجماتی ناجوان‌مردانه را بر علیه آنان ترتیب دهند! در اثبات سیاسی بودن فعالیت‌های سازمان وکالت، همین بس که در برهه‌هایی که امامان شیعه علیهم السلام در حبس یا زیر نظر یا در غیبت بودند، وکلا رهبری شیعیان را بر عهده داشتند؛ و همین، یعنی برداشتن علم مبارزه بر علیه حکام عباسی؛ چرا که آنان با حبس یا کنترل ائمه علیهم السلام قصد محدود کردن فعالیت آنان را داشتند و این مقصود، با فعالیت‌های وکلا خنثی یا کم‌رنگ می‌شد. این مسأله به خصوص در عصر غیبت صغرا که حکام عباسی کار شیعه را تمام شده می‌انگاشتند نمود بیشتری داشت. در این عصر، سفرای امام عصر علیه السلام با زیرکی تمام و با استمداد از شبکه گسترده وکالت، زمام حرکت تشیع را در دست گرفته و به نهاد فقاقت در عصر غیبت کبرا تحویل دادند. برای این اقدام بزرگ چه عنوانی بهتر از «فعالیت سیاسی بر علیه حاکمیت عباسی» می‌توان برگزید؟! البته مخفی نماند که فعالیت سیاسی شیعیان، همواره به معنی جنگ مسلحانه و اقدامات

آشکار مبارزاتی بر علیه دشمن نیست، بلکه هر آنچه به منظور مقابله و تضعیف حاکمیت جور، از سوی شیعیان صورت می‌پذیرفت، فعالیت سیاسی تلقی می‌شود؛ و اقدامات سازمان وکالت از نمونه‌های بارز چنین فعالیتی بوده است.

در عصر امام عسکری علیه السلام حساسیت دستگاه حاکمه نسبت به اقدامات حضرت، آن‌چنان بود که آن جناب حتی برای دیدار عادی با شیعیان نیز در مضیقه قرار داشت. بنا بر برخی روایات، گاه شیعیان در مسیر حرکت امام علیه السلام به دربار عباسی نشسته و به هنگام عبور حضرت با آن جناب دیدار می‌کردند؛ و گاه به خاطر شدت خطر، از دیدار آشکار نیز پرهیز می‌کردند و تکلم آنان با امام علیه السلام به صورت اشاره بود؛ گاه امام علیه السلام آنان را حتی از این نوع ارتباط نیز منع می‌فرمود! ^{۲۰۳} ارتباط امام علیه السلام با مبرزترین وکیلش، یعنی «عثمان بن سعید» کاملاً مخفیانه بود! حتی رسانیدن نامه‌ها به امام علیه السلام و پاسخ آنها به وکیل در قالب اقدامات صوری جالبی تحقق می‌یافت! «عثمان بن سعید» در قالب شغل روغن فروشی، نامه‌ها و وجوه شرعی را در ظرف‌های روغن نهاده و به امام علیه السلام می‌رسانید! ^{۲۰۴} امام علیه السلام نیز گاه با نهادن پاسخ نامه‌ها در درون چیزهایی که جلب توجه نکند (همچون چوب مدور و گردی که به عنوان پایه درب به کار می‌رفت، در جریان داوود بن اسود) ^{۲۰۵} آنها را به «عثمان بن سعید» می‌رساند. این پنهان‌کاری‌های شدید، تماماً مؤید این است که فعالیت وکلا و کارگزاران سازمان وکالت شکل سیاسی داشته است.

از مؤیدات بارز تلقی سیاسی حاکمیت عباسی نسبت به فعالیت‌های وکلا در عصر غیبت صغرا، می‌توان به جریان مربوط به «عبیدالله بن سلیمان وزیر» (سابق الذکر) اشاره کرد. بنا به روایت کلینی، وی برای دستیابی به وکلا و کشف فعالیت‌های آنان، در یک توطئه شوم، تعدادی جاسوس را مأمور کرد تا به ظاهر با پرداخت وجوه شرعی به وکلا، در واقع مستمسکی بر علیه آنان فراهم آورند! اگر چنین توطئه‌ای عملی می‌شد، بسیاری از کارگزاران سازمان وکالت دستگیر می‌شدند، و چه بسا وضعیت عصر متوکل مجدداً تکرار می‌شد! ولی با توییعی که از سوی ناحیه مقدسه خطاب به وکلا صادر شد و طی آن، دریافت هر گونه وجهی توسط آنها تا اطلاع ثانوی ممنوع اعلام گشت، این توطئه عملاً خنثی شد! یکی از وکلایی که مورد مراجعه یکی از جاسوسان قرار گرفت، «محمد بن احمد بن جعفر قطان قمی»، دستیار سفیر اول و دوم در بغداد بود. وی در مواجهه با

جاسوس مزبور، شدیداً وکالت خود و هرگونه ارتباط با این امور را منکر گشت! سایر وکلا نیز تا زمان رفع خطر به همین ترتیب عمل کردند! ۲۰۶

دیگر مؤید این مسأله، علاوه بر استمرار فعالیت‌های مخفی و زیرزمینی تا انتهای این عصر، استتار و دستگیری و حبس «حسین بن روح»، سفیر سوم ناحیه مقدسه است. ۲۰۷ وی روحیه پنهان‌کاری و تقیه‌ی شدیدی داشت، درباره تقیه‌های وی روایت‌های عجیبی نقل شده است! بنا به نقل شیخ طوسی، وی در اقداماتش بسیار محتاط بود، تا آن‌جا که حتی خادم خود را به سبب ناسزاگویی به معاویه اخراج کرد! ۲۰۸ اقدامات این چنین وی، شاید به این منظور صورت گرفته تا از شرارت‌های «حمید بن عباس وزیر» (۳۱۱-۳۰۶ ق) که در خصومت با شیعیان به‌طور اعم شهره بود، جلوگیری کند! ۲۰۹ با این وجود، وی در سال ۳۱۲ ق دستگیر و زندانی شد؛ و بنا به نقل ابن عریب، دلیل این امر، سر باز زدن وی از تحویل پول‌هایی بود که در اختیار داشت! او پس از پنج سال حبس در زندان مقتدر عباسی، در سال ۳۱۷ ق آزاد شد و مجدداً فعالیت‌های مخفی خود را آغاز کرد. ۲۱۰

مجموع آنچه گذشت، حاکی از آن است که نمی‌توان تشکیلات گسترده وکالت را معزل از جریان‌های سیاسی آن دوران تلقی نمود و فعالیت وکلا را تنها محدود به ابعاد مالی و ارتباطی کرد. گرچه ظاهر اقدامات آنان جز این نبود، ولی همان‌گونه که گذشت، اگر تنها جنبه مالی و ارتباطی فعالیت وکلا را نیز لحاظ کنیم، در واقع آنان از طریق تقویت بنیه مالی امامان شیعه علیهم‌السلام، حفظ ارتباط بین شیعیان و ائمه علیهم‌السلام، انتقال میراث گران‌قدر تشیع به آیندگان و حفظ ائمه علیهم‌السلام از خطرات ناشی از ارتباطات مستقیم و گسترده با شیعیان، در حال اقدام بر علیه حاکمیت بودند.

کتابخانه شخصی
آقای سید محمد
نایب

۵.۵. نقش حفاظتی برای امامان علیهم‌السلام، شیعیان و سازمان وکالت

در مبحث بررسی علل و اهداف ائمه علیهم‌السلام از تشکیل سازمان وکالت، گفتیم که یکی از اهداف آن بود که مراجعات مستقیم شیعیان نزد ائمه علیهم‌السلام به حداقل ممکن کاهش یابد تا ضریب امنیتی بیشتری هم برای شیعیان و هم برای ائمه علیهم‌السلام حاصل شود. امامان شیعه علیهم‌السلام در دوران فعالیت سازمان وکالت، تماماً یا زیر کنترل شدید حکام عباسی قرار داشتند و یا محبوس بودند. از این رو شیعیان به زحمت می‌توانستند با خیالی آسوده به

نزد امامان خود مراجعه کرده و نیازهای دینی شان را مرتفع سازند. به همین سبب تشکیل سازمانی که به مثابه شبکه ارتباطی مخفی بین امامان و شیعیان عمل کند ضروری می نمود. در زمان حضور ائمه علیهم السلام این نقش حفاظتی به نحوی اعمال می شد، و در عصر غیبت صغرا نیز به نحوی دیگر. در عصر حضور ائمه علیهم السلام تأکید بر آن بود که ارجاعات مالی و دینی شیعیان از طریق وکلا صورت پذیرد تا حساسیت جاسوسان حکومتی برانگیخته نشود.

امام کاظم علیهم السلام تأکید می نمود که وکلایش اموال را به وکیل ارشد آن جناب در مدینه، «مفضل بن عمر جعفی»، پردازند و از مراجعه مستقیم نزد خود حضرت اجتناب کنند! ^{۲۱۱} امام هادی علیهم السلام نیز در توقیعی به دو تن از وکلای برجسته اش، یعنی «ابوعلی بن راشد» و «ایوب بن نوح» آنان را به نظم در فعالیت و اطاعت از فرامین موظف نمود؛ و در تعلیل آن فرمود که اگر دستورات حضرت را به کار بندند، از مراجعه مکرر نزد آن جناب بی نیاز خواهند شد! ^{۲۱۲} به نظر می رسد، رعایت اصول امنیتی، موجب صدور این توقیع شده است. در عصر آن جناب و فرزندش امام عسکری علیهم السلام، امکان تماس امام با شیعیان به حداقل ممکن رسید و مراجعه مستقیم شیعیان نزد امامین عسکریین علیهم السلام به غایت خطرآفرین بود. در چنین شرایطی، این وکلا و کارگزاران سازمان وکالت بودند که به عنوان رابط بین شیعیان و امام علیهم السلام ایفای نقش می کردند؛ و آنان خود نیز غالباً از طریق مبرزترین وکیل و باب آن دو امام، یعنی «عثمان بن سعید عمری»، اموال و نامه های شیعیان را به ایشان می رساندند. این رویه سبب شد تا سازمان وکالت بتواند به خوبی نقش حفاظتی خود را در این عصر حساس به انجام برساند.

در عصر غیبت صغرا، یکی از مهم ترین وظایف سفرا، باب ها و وکلای ناحیه مقدسه آن بود که شیعیان را از سویی از وجود حضرت مهدی علیهم السلام و حیات و امامتش آگاه سازند، و در عین حال آنان را نسبت به خطر افشای این عقیده و حتی تکلم به نام آن بزرگوار هشدار دهند! در زمانی که دولت عباسی گمان می کرد امام عسکری علیهم السلام بدون فرزند از دنیا رفته و خاطر خود را از این بابت آسوده کرده بود، افشای حتی نام مهدی علیهم السلام موجب تحریک دشمنان و کنجکاوی آنان برای یافتن صاحب نام بود! از این رو، سفرای ناحیه مقدسه، شدیداً بر کتمان نام مهدی علیهم السلام و سکوت در این باره تأکید می کردند و تا حد

ممکن، جریان ملاقات‌های خود با حضرت را جز برای افراد کاملاً موثق بازگو نمی‌کردند! ۲۱۳ در یک مورد وقتی «عبدالله بن جعفر حمیری» به همراه «احمد بن اسحاق قمی» از سفیر اول درباره اسم امام عصر علیه السلام سؤال نمود، وی پاسخ داد که: «بر شما حرام است در این باره سؤال کنید! چرا که سلطان تصور می‌کند ابا محمد (امام عسکری علیه السلام) بدون فرزند از دنیا رفته و اگر نام امام عصر علیه السلام افشا شود در جست‌وجوی وی برخواهد آمد! پس، از این امر بپرهیزید.» ۲۱۴ در همین راستا، توقیعی برای سفیر دوم بدین مضمون از سوی ناحیه مقدسه صادر شد که: «کسانی که از اسم (من) می‌پرسند باید بدانند اگر سکوت کنند بهشت و اگر حرفی بزنند جهنم در انتظارشان است! چه، اینان اگر بر اسم واقف شوند آن را فاش می‌سازند و اگر از مکان آگاه شوند آن را نشان می‌دهند!» ۲۱۵ در زمان نیابت حسین بن روح، هنگامی که از «ابوسهل نوبختی» پرسیدند: چگونه تو برای سیمت نیابت انتخاب نشدی و ابن روح انتخاب شد؟ وی پاسخ داد: «آنان که او را به این مقام برگزیده‌اند خود دانانند؛ کار من برخورد و مناظره با مخالفان و دشمنان است. اگر من همانند حسین بن روح مکان امام را می‌دانستم، شاید اگر در فشار قرار می‌گرفتم محل او را نشان می‌دادم! ولی اگر امام زیر عبای ابن روح پنهان شود و ابن روح را قطعه قطعه نیز بکنند هرگز لباس خود را کنار نمی‌زنم!» ۲۱۶

اقدامات امنیتی سفرا و سایر وکلا سبب شد که شیعیان ضمن داشتن ارتباط با ناحیه مقدسه، از محدوده نظر جاسوسان حکومتی نیز به دور بمانند. چنان که توانستند ضمن ایجاد و حفظ اعتقاد به وجود حضرت مهدی علیه السلام در شیعیان، کوچک‌ترین نشانه‌ای نیز از مکان اختفای امام بروز ندهند!

۶.۵. نقش تمهیدی برای ورود شیعه به عصر غیبت

دیگر مسئولیت سازمان وکالت، به خصوص در عصر امامین عسکریین علیه السلام، آماده‌سازی شیعه برای ورود به عصر غیبت بود. احاله شیعیان در امور شرعی به وکلا از سوی ائمه علیهم السلام، در کنار سایر اهداف، به منظور آشناسازی شیعیان با شرایطی بود که شیعیان از سال ۲۶۰ هجری با آن مواجه می‌شدند؛ یعنی فقدان امام حاضر و امکان ارتباط با او، تنها از طریق سفرا و وکلایش! از این رو، نقش کارگزاران سازمان وکالت در آستانه عصر غیبت، نقشی تمهیدی برای آشناسازی شیعه به شرایط دوران آینده بود.

از جمله شیوه‌هایی که امامین عسکریین (علیهم السلام) بدین منظور به کار می‌بردند، غیبت نسبی از شیعیان و احاله آنها به وکلایشان بود. گفته مسعودی با وجود کمی مبالغه در آن، حاکی از وجود چنین شیوه‌ای در سیره آن دو بزرگوار است؛ وی درباره امام هادی و امام عسکری (علیهم السلام) گفته است: «امام ابوالحسن عسکری (امام هادی علیهم السلام) از بسیاری از شیعیان، به استثنای معدودی از خواص در احتجاج و استتار بود. هنگامی که امر امامت به ابامحمد (امام عسکری علیهم السلام) رسید با خواص از شیعیانش و غیر آنها از پس پرده سخن می‌گفت، مگر در اوقاتی که به خانه سلطان می‌رفت! و این احتجاج از جانب وی و پدرش برای آن بود که شیعیان با شرایط عصر غیبت صاحب الزمان (عج) آشنا و مأنوس شده و غیبت امام نزدشان امری غریب و نامأموس نباشد، و به احتجاج و استتار عادت کنند.»^{۲۱۷}

در اجرای همین برنامه بود که امام هادی و امام عسکری (علیهم السلام)، وکیل برجسته خود، «احمد بن اسحاق قمی»، را به هنگامی که دسترسی به امام ندارد به وکیل الوکلای خود عثمان بن سعید عمری احاله نمودند.^{۲۱۸} به همین ترتیب، ترویج روش مکاتبه‌ای برای ارتباط با امام (علیهم السلام) در این عصر نیز به همین منظور صورت گرفته است. قبلاً اشاره کردیم که بررسی آمار نامه‌ها و توقعات عصر عسکریین (علیهم السلام) در مقایسه با اعصار ائمه پیشین، نشان دهنده سیر صعودی قابل توجهی است.

۷.۵. نقش اجتماعی و خدماتی نسبت به امامان (علیهم السلام) و شیعیان

وکلائی ائمه (علیهم السلام) علاوه بر فعالیت‌های اصلی یاد شده، در مشکلات و سختی‌های شیعیان، همراه و همدل با آنان حرکت می‌کردند، و در حد توان و امکان، در رفع حوایجشان کوشا بودند. از نمونه‌های مثال زدنی در این زمینه، روایت ابن شهر آشوب درباره «مفضل بن عمر جعفی» است. این نقل حاکی از آن است که امام صادق (علیه السلام) گاه وی را مأمور می‌نمود که با صرف اموالی، بعضی از مشکلات و یا اختلافات و درگیری‌های شیعیان را مرتفع نماید. بر طبق این روایت، امام (علیه السلام) چهارصد درهم به مفضل دادند تا به وسیله آن، مشاجره مالی یکی از شیعیان، با کنیه «ابرحنیفه سائق الحاج» و دامادش در باب میراث را حل و فصل نماید.^{۲۱۹} اجرای چنین برنامه‌هایی از سوی امام (علیه السلام) گامی مثبت در جهت رفع نیاز شیعیان از مراجعه نزد قضات حکومتی و موجب حفظ انسجام و حرمت و آبروی شیعیان بود.

شکل دیگر خدمات اجتماعی سازمان وکالت، کمک‌های مالی ائمه‌السلام به شیعیان نیازمند بود که نمونه‌های بسیار دارد. از میان آنها می‌توان به ارسال نماینده‌ای توسط امام رضا (ع) به مدینه، برای تحویل اموالی به برخی از نیازمندان مدینه و اهل بیت آن جناب و انجام حج به نیابت از حضرت و برخی امور دیگر اشاره نمود.^{۲۲۰} برخی از وکلا و باب‌های ائمه‌السلام با نفوذ به مناصب کلیدی دستگاه خلافت عباسی، زمینه خدمت به شیعیان را فراهم می‌آوردند؛ از نمونه‌های جالب در این باره، «علی بن یقطین» است که با کسب برترین مناصب در دستگاه خلافت هارون عباسی، توانست فریادرس شیعیانی شود که سر و کار با دستگاه خلافت پیدا می‌کردند. وی هنگامی که از همکاری خود با خلیفه جاثر عباسی، به امام کاظم (ع) شکوه نمود، و گویا به این وسیله، جویای اذن آن جناب برای قطع همکاری با عباسیان بود؛ آن حضرت در پاسخ فرمود: «خداوند را با هر طاغوتی وزیری است از میان اولیایش، که به وسیله او بلاها و گرفتاری‌های دوستانش را رفع می‌نماید و تواز آنانی، ای علی بن یقطین!»^{۲۲۱}

از دیگر نمونه‌های قابل ذکر، «حسین بن روح»، سفیر سوم ناحیه مقدسه است که توانست با زیرکی و کاردانی و تدبیرش، احترام فوق‌العاده‌ای در دربار عباسیان کسب کند. بنا به گفته جهشیاری، وی زمانی مسئول املاک خاصه خلیفه (دیوان الضیاع الخاصه) بود.^{۲۲۲} البته نفوذ خاندان وی (بنی نوبخت) در دستگاه عباسیان، نقش بسیار در وصول ابن روح به چنین موقعیت ممتازی در نزد عباسیان داشت؛ نفوذی که از زمان منصور (متوفی ۱۵۸ ق) آغاز شد و تا زمان مقتدر ادامه یافت!^{۲۲۳} بنا به گفته عباس اقبال، منزل ابن روح در زمان وزیر «حمید بن عباس» (۳۱۱ - ۳۰۶ ق) مرکز ملاقات مدیران، اشراف و وزرای سابق، به ویژه بنوفرات بوده است!^{۲۲۴} و طبعی است که ابن روح از نفوذ خود بر شیعیانی که در دستگاه حکومتی بوده‌اند، استفاده می‌کرده، و آنها را تشویق می‌نموده تا برادران ایمانی خود را در دستگاه عباسی به کار گیرند، و به طور کلی، به نیازمندان شیعه کمک مالی کنند، و مشکلاتشان را مرتفع سازند. بعضی مآخذ حاکی از آن است که ابن رهنمودها توسط «علی بن محمد بن فرات» به اجرا گذاشته می‌شده است. به گفته ابن خلکان، وی پنج هزار نفر را تحت حمایت مالی قرار می‌داد!^{۲۲۵} او در زمان وزارت، «ابوسهل نوبختی» وکیل را به حکومت قریه مبارک و «محمد بن علی بزوفری» را به حکومت قریه صلح و مزارعات، از قرای واسط، منصوب کرد!^{۲۲۶} و در همان حال،

«محسن بن فرات شلمغانی»، وکیل بغداد را به نیابت بعضی از حکام در سایر قرا منصوب کرد! ^{۲۲۷}

فعالیت وکلا در دستگاه حکومت، آنان را قادر ساخت تا وضعیت اقتصادی و سیاسی حکومت را بررسی و مطالعه کرده و مشکلات شیعیان را با استفاده از مقامات اداری خویش تسهیل کنند! بدین ترتیب، نفوذ سیاسی سفیر ناحیه مقدسه و برخی از وکلا در دستگاه خلافت عباسی توانست منشأ خدمات خوب اقتصادی و اجتماعی برای شیعیان شود. در راستای نقش خدماتی سازمان وکالت، گاه برخی از وکلا خدمات شخصی نسبت به ائمه علیهم‌السلام انجام می‌دادند؛ برای نمونه می‌توان به «معلی بن حنیس» اشاره کرد که علاوه بر انجام امور وکالت، به امور خانه و عیال امام صادق علیه‌السلام نیز رسیدگی می‌کرد! شاهد سخن آن که، امام صادق علیه‌السلام پس از شهادت وی، به قاتلش، «داوود بن علی» از روی مؤاخذه فرمود: «علی ماقتلت مولای و قیمی فی مالی و علی عیالی؟! ^{۲۲۸}» «علی بن یقظین» نیز بنا به نقل کشی، برخی خدمات شخصی برای امام کاظم علیه‌السلام انجام می‌داده است. فرزندش حسن نقل می‌کند که: «امام کاظم علیه‌السلام اگر به چیزی نیاز شخصی داشت، یا امر مهمی بود، به پدرم می‌نوشت که: اشتر لی کذا و کذا و اتخذ لی کذا و کذا و لیتول ذلک لک هشام بن الحکم!؛ و در غیر موارد یاد شده، فقط می‌نوشت: اشتر لی کذا و کذا! ^{۲۲۹}».

درباره «عثمان بن سعید عمری» نیز نقل شده که در سن یازده سالگی به خدمت بیت امام هادی علیه‌السلام درآمد! ^{۲۳۰} چنان که تجهیز و تغسیل بدن مبارک امام عسکری علیه‌السلام را نیز وی انجام داد! ^{۲۳۱} رساندن نامه‌های حاوی سؤالات و درخواست‌های شخصی شیعیان به ائمه علیهم‌السلام، و متقابلاً پاسخ آنها به شیعیان توسط کارگزاران سازمان وکالت را نیز می‌توان در راستای نقش اجتماعی و خدماتی وکلا به شیعیان قلمداد نمود. ^{۲۳۲} شکل دیگر ایفای چنین نقشی در سازمان وکالت، آن بود که سفر اسباب ملاقات با امام عصر علیه‌السلام را در عصر غیبت برای برخی شیعیان فراهم می‌کردند؛ برای نمونه، می‌توان به ملاقات فردی به نام «زهری» با امام دوازدهم علیه‌السلام با همکاری سفیر دوم اشاره نمود. ^{۲۳۳}

۸.۵. نقش مبارزاتی بر ضدّ منحرفان و مدّعیان دروغین بایّت

برخی از منحرفان فکری، اعتقادی و اخلاقی، گاهی با سابقه وکالت برای ائمه علیهم‌السلام یا بدون آن، راه خیانت و انحراف در پیش می‌گرفتند. آنان گاه به دعوی دروغین بایّت امام

معصوم نیز بسنده نکرده و مدّعی نبوّت و یا حلول الوهیت در خود می‌شدند! یکی از نقش‌های مهم وکلا، سفرا و باب‌های ائمه‌علیهم‌السلام مقابله با چنین جریانات و دعاوی باطلی بود. و در همین راستا، مقابله با فسادها و خیانت‌های مالی وکلای فاسد و خائن نیز از دیگر مسئولیت‌های کارگزاران سازمان وکالت بود. مقابله با جریانات انحرافی یاد شده، در درجه اوّل، وظیفه امامان معصوم‌علیهم‌السلام بود که به شکل مناسب و در فرصت‌های مقتضی آن را به انجام می‌رساندند؛ ولی روند این متابله به وسیله بازوان اجرایی ائمه‌علیهم‌السلام، یعنی وکلا، به اتمام می‌رسید. آگاهی دادن به شیعیان و ارسال پیام‌ها و توقیعات ائمه‌علیهم‌السلام درباره منحرفان به اقصی نقاط شیعه‌نشین، و حتی برخوردهای فیزیکی در صورت لزوم، به وسیله کارگزاران سازمان وکالت صورت می‌پذیرفت! ذیلاً به نمونه‌هایی از این نوع عملکرد و مسئولیت سازمان وکالت اشاره می‌کنیم.

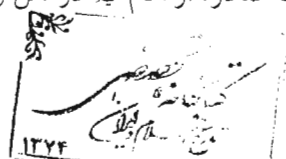
جریان‌های انحرافی که به شکل غلات و منحرفان فکری در عصر ائمه‌علیهم‌السلام ظاهر شدند، متعددند؛ ولی آنچه به سازمان وکالت مرتبط می‌شود، عمدتاً از اوایل عصر امامت امام رضا‌علیه‌السلام آغاز شد. گروه واقفه با دعوی دروغین وقف و با رهبری تعدادی از وکلای کارآزموده امام هفتم‌علیه‌السلام در این برهه زمانی سربرآورد و امام هشتم‌علیه‌السلام و سازمان وکالت را با مسأله‌ای جدید روبرو ساخت! پیدا است که امام هشتم‌علیه‌السلام می‌بایست به مقابله جدّی با این حرکت انحرافی می‌پرداخت. در این راستا، برخی از راویان و دانشمندان مکتب امام کاظم‌علیه‌السلام به همراه وکلای امام هشتم‌علیه‌السلام، نقش خوبی را در روشن کردن اذهان شیعیان نسبت به این گروه منحرف ایفا کردند. نقش وکلا بیشتر این بود که دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های امام‌علیه‌السلام بر علیه واقفه را به شیعیان منتقل کنند.^{۲۳۴}

در عصر امام جواد‌علیه‌السلام نیز پس از آن که «احمد بن محمد سیّاری» مدّعی نیابت شد، آن حضرت، طی توقیعی، بطلان دعوی وی را به برخی از شیعیان ابلاغ فرمود؛ و قاعدتاً توقیع مزبور بایستی توسط نمایندگان آن جناب به شیعیان ابلاغ شده باشد.^{۲۳۵}

از نمونه‌های تقابل بین کارگزاران سازمان وکالت و منحرفان در عصر امام هادی‌علیه‌السلام، جریان «فارس بن حاتم قزوینی» است. وی وکیل امام هادی‌علیه‌السلام در سامرا و رابط بین شیعیان مناطق جبال و امام‌علیه‌السلام بود. شیعیان این مناطق معمولاً وجوه شرعی خود را از طریق وی به امام‌علیه‌السلام می‌رساندند. کار انحراف او از زمانی بروز کرد که به مشاجره با

دستیار دیگر امام هادی علیه السلام در سامرا، یعنی «علی بن جعفر همانی» پرداخت. کار این درگیری سرانجام بالا گرفت و به دشنام‌گویی و دشمنی سخت انجامید! ^{۲۳۶} که به نوبه خود موجب ایجاد تنش‌ها و دل‌سردی و ناراحتی در جامعه شیعه شد! چرا که دو تن از دستیاران نزدیک امام، چنین در تخصّم و عداوت با یکدیگر برآمده بودند صرف نظر از آنچه امام هادی علیه السلام در این جریان برای مقابله با انحراف و فساد فارس انجام دادند (که در مبحث مربوط گذشت) وکلای آن جناب نیز در برخورد با این جریان اقداماتی مؤثر انجام دادند. نخستین برخورد را همین «علی بن جعفر» انجام داد. با توجه به شخصیت وی و جایگاه او نزد امام هادی علیه السلام، می‌توان حدس زد که درگیری وی با فارس به سبب پی بردن او به خیانت‌های مالی فارس و فساد او بوده است. از همین رو مقابله‌اش با فارس منجر به برخورد متقابل فارس با او و درگیری آن دو شد. حقانیت «علی بن جعفر» در این درگیری، از توقیع امام هادی علیه السلام در پاسخ به سؤال «ابراهیم بن محمد همدانی»، وکیل برجسته حضرت در همدان، در این باره به خوبی روشن می‌شود. امام علیه السلام به «ابراهیم بن محمد» نوشت: «این که حق با کدام یک از این دو است، روشن‌تر از آن است که نیازمند سؤال کردن باشد»؛ و سپس به جلالت قدر «علی بن جعفر» و جایگاه والای او اشاره کردند، و این که وی به هیچ وجه قابل مقایسه با فارس نیست. ^{۲۳۷}

اقدام دیگر وکلای آن حضرت در برخورد با فارس، ممانعت از ادامه تحویل وجوه شرعی به فارس توسط آن دسته از شیعیان مناطق جبال بود که هنوز به ماهیت فارس واقف نشده بودند. بنا به نقل کُشی، در یک مورد، «عثمان بن سعید عمری» که مهم‌ترین وکیل و مسئول دفتر وکالت بود، شخصی به نام «علی بن عبدالغفار» را مأمور نمود که فردی مورد اطمینان را نزد یکی از اهالی قزوین به نام «علی بن عمرو عطار» که معمولاً وجوه شرعی را به فارس تحویل می‌داد، بفرستد و به نحوی که فارس متوجه نشود او را از ماهیت فارس مطلع کرده و از تحویل اموال به او باز دارد! فرد یاد شده نیز پس از اطلاع از جریان، ضمن ملاقاتی با «عثمان بن سعید عمری»، توقیع امام علیه السلام در لعن فارس را از نزدیک مشاهده و وجوه شرعی را به عمری تحویل داد. ^{۲۳۸} از همین جریان و روایات دیگر، جلوه دیگر برخورد وکلای امام هادی علیه السلام با فارس روشن می‌شود. این اقدام عبارت بود از رساندن توقیعات صادره از امام علیه السلام در لعن و طرد و عزل فارس به شیعیان



در اقصی نقاط شیعه‌نشین، به ویژه مناطق جبال. وکلای امام هادی علیه السلام در انجام این مأموریت، کاملاً تابع رهنمودهای امام علیه السلام بودند. در مراحل اولیه برخورد با فارس، به لحاظ رعایت مصالح امنیتی، امام علیه السلام آنان را از اعلام عمومی لعن فارس برحذر داشتند و آنان مجاز بودند لعن فارس را تنها به شیعیان مورد اطمینان اعلام کنند. پس از آن‌که فارس، فساد و انحراف خود را به نهایت رساند، وکلا به دستور امام علیه السلام، صدور لعن وی از سوی آن حضرت را به طور عمومی و صریح به شیعیان اعلام کردند.^{۲۳۹} سازمان وکالت در آخرین مرحله از مقابله با فرد فاسدی هم‌چون فارس، به دستور امام علیه السلام زمینه قتل وی را مهیا نمود! فردی بنام «جنید» از جانب امام هادی علیه السلام مأمور قتل فارس شد، و این کار با زیرکی وی و امدادهای امام علیه السلام با موفقیت به انجام رسید. پس از آن نیز جنید تحت حمایت امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام ادامه زندگی داد و از طریق سازمان وکالت تا آخرین روزهای حیات، مستمری دریافت می‌داشت!^{۲۴۰}

در همین عصر، مدعیان دروغین دیگری در مقوله بایت امام علیه السلام ظهور کردند. نقش مبارزاتی وکلای امام علیه السلام بر علیه این افراد کاملاً مشهود است. در این موارد آنان به خصوص در اعلام و رساندن پیام حضرت به شیعیان و تبیین چهره واقعی این مدعیان دروغین نقش اساسی داشتند؛ چراکه توقیعات ائمه علیهم السلام غالباً از کانال کارگزاران سازمان وکالت به شیعیان ابلاغ می‌شد. اسامی این مدعیان کاذب و دعاوی آنان و نحوه برخورد امام علیه السلام با آنان در مباحث آتی مورد بحث قرار خواهد گرفت؛ در این جا به اجمال می‌توان به اسامی: «علی بن حسکه»، «قاسم شعرانی»، «ابن بابای قمی» و «محمد بن نصیر» اشاره نمود.^{۲۴۱}

در عصر امام عسکری علیه السلام نیز یکی از وکلای کارآزموده و مبرز آن حضرت، یعنی «عروة بن یحیی دهقان» رو به انحراف نهاد. وی اموال متعلق به امام علیه السلام را که از کانال سازمان وکالت جمع‌آوری شده و در خزانه‌ای نگهداری می‌شد، آتش زده و چپاول نمود! امام علیه السلام از طریق وکلای خود، شیعیان را از انحراف وی آگاه ساخت و خود نیز با استمداد از درگاه الهی به عمر نامبارک وی خاتمه داد!^{۲۴۲}

در عصر غیبت صغرا، جریان فاسد و انحرافی دعوی دروغین بایت و گناه نبوت والوهیت، رشد بیشتری یافت؛ و دلیل آن نیز، غیبت امام علیه السلام و مهیا بودن زمینه برای این

گونه دعاوی بود! بررسی تمامی این دعاوی و شرح حال مدعیان را به فصل مربوط احاله می‌کنیم. در این جا تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که مهم‌ترین وظیفه در مبارزه با این جریانات فاسد و رسوا کردن این مدعیان کاذب، بر دوش سفرای ناحیه مقدسه و وکلای دیگر بود. آنان از یک سو با اقدامات عملی، زمینه استرداد اموال امام علیه السلام را از دست وکلای خائن فراهم آورده، و از سوی دیگر، توقیعات امام علیه السلام در لعن این گونه وکلا و مدعیان دروغین بایست را که سابقه وکالت نداشتند به شیعیان ابلاغ می‌کردند.^{۲۴۳} در عصر سفیر دوم، تلاش‌های ارزش‌مندی موجب شد که شیعیان پی به حقانیت او برده و از دو مدعی دروغین بایست، یعنی «باقطانی» و «اسحاق احمر» دوری‌گزینند.^{۲۴۴} چنان که با تلاش همین سفیر، زمینه ملاقات «علی بن بلال» با حضرت ولی عصر علیه السلام فراهم شد. وی سابقه وکالت برای امام عسکری علیه السلام را داشت، و اکنون با دعوی کذب بایست، پیروانی فراهم آورده و اموالی را جمع کرده بود. سفیر او را به خانه‌ای برد که امام علیه السلام در آن حضور داشت، و امام علیه السلام در حالی که مُشرف بر ابن بلال بود، به وی امر فرمود که اموال غصب کرده را به عمری تحویل دهد. اما این تذکر امام علیه السلام بر ابن بلال مؤثر نیفتاد و عمری مجبور می‌شد مجدداً خود به نزد ابن بلال برود. سفیر در جلسه‌ای که وی پیروانش را گرد خود جمع کرده بود، به او هشدار داد و تذکر امام علیه السلام به وی را یادآور شد! و جالب آن است که ابن بلال مجبور به اعتراف به جریان ملاقاتش با حضرت شد و همین امر سبب گردید برخی از پیروانش از قول به بایست او بازگردند!^{۲۴۵}

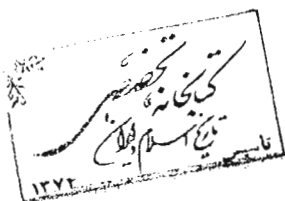
آگاهی دادن به شیعیان و شناساندن چهره منحرفان، از دیگر اقدامات سفیر دوم در مقابله با منحرفان بود، که نمونه‌اش را در مورد برادرزاده‌اش «محمد بن احمد بن عثمان» معروف به «ابوبکر بغدادی» انجام داد. در یک مجلس، هنگامی که ابوبکر بغدادی در حال ورود بود، سفیر دوم به شیعیان حاضر در جلسه رو کرده و گفت: «ساکت باشید، این که دارد می‌آید از شما نیست!» و بدین طریق آنان را نسبت به ماهیت منحرف وی آگاهی داد.^{۲۴۶} برخورد سفیر سوم و بعضی از دستیارانش هم چون «ابوسهل نوبختی» و «محمد بن همام» و غیر آنها با دو مدعی کاذب بایست، یعنی «حسین بن منصور حلاج» و «شلمغانی» از نمونه‌های قابل ذکر در مقوله نقش مبارزاتی وکلا بر علیه منحرفان است. پس از ارتقای حسین بن روح به مقام سفارت، حلاج رفته رفته دعوی بایست خود را آشکار کرد. بر

اساس برخی روایات، بعضی از دستیاران سفیر سوم، همچون «ابوسهل نوبختی» با «حلاج» برخورد کرده و او را در میان جامعه شیعه‌ی بغداد رسوا کردند.^{۲۴۷} هم‌چنین نفوذ خاندانِ نوبختی و ابن روح در دربار عباسی، و نیز طرد حلاج از جامعه شیعه توسط ابن روح، توانست زمینه را برای اقدام دستگاه عباسی بر علیه حلاج فراهم کند!^{۲۴۸}

«شلمغانی» نیز پس از حلاج، انحرافش را آشکار ساخت. وی از جانب ابن روح مأمور شده بود تا فعالیت‌های شیعیان در بغداد، به ویژه بنوبسطام و دو وکیل کوفه، یعنی «زجوزجی» و «رازی» را جهت دهد. او سال‌ها این سِمَت را به عهده داشت.^{۲۴۹} شلمغانی آن‌چنان جاه‌طلب بود، که با ناامیدی از دست‌یابی به قدرت پس از دستورات امام دوازدهم (علیه السلام) به ابن روح، با نادیده انگاشتن این دستورات، به جستجوی دیگر گروه‌ها رفت، و پس از چندی، کلمات غلوآمیز بر زبانش جاری شد! ابن روح با وسایلی، از رویه و عقاید منحرفانه شلمغانی مطلع شد، لذا وی را از سمت خود برکنار نمود و الحادی بودن عقاید او را در همه جا منتشر ساخت؛ نخست در بین خاندان بنونوبخت، و آن‌گاه در میان سایرین. با توجه به گرایش شدید بنوبسطام به شلمغانی، آنان به پیروی از وی هم‌چنان ادامه دادند! از این رو، ابن روح موضع شلمغانی را برای تمام امامیه فاش ساخت و او و پیروانش را طرد نمود.^{۲۵۰} در دورانی که ابن روح در حبس بود «شلمغانی» فرصت را مغتنم شمرده و فعالیت‌های خود را در میان امامیه که تا آن زمان جوابی از امام خود در رابطه با دعاوی شلمغانی دریافت نکرده بودند، گسترش داد! پس از این بود که امام (علیه السلام) از طریق ابن روح، توقیعی را مبنی بر اعلام انحراف وی از اسلام و دروغ پردازی‌اش و لعن بر او و پیروانش، و تحذیر شیعه از آنها، و هم‌ردیف بودن وی با منحرفان پیش از او، همچون «شریعی»، «نمیری»، «هلالی»، «بلالی» و غیر آنها، صادر فرمود. این توقیع را «محمد بن همام وکیل» در زندان از ابن روح دریافت کرد و شخصاً در بین تمام وکلای بغداد منتشر ساخت و برای وکلای سایر شهرها نیز فرستاد تا در میان عامه امامیه شهرت یافت!^{۲۵۱} به گفته ابن اثیر، ابن روح ادعای شلمغانی را حتی برای عباسیان فاش ساخت، و در نتیجه، در سال ۳۱۳ ق «خاقانی وزیر» در صدد برآمد وی و پیروانش را دستگیر کند.^{۲۵۲} با اقدام خاقانی بسیاری از پیروان شلمغانی دستگیر و زندانی شدند،^{۲۵۳} ولی خود او به موصل گریخت.^{۲۵۴} از این سال، تا سال ۳۲۲ ق که خلیفه «قاهر»

شلمغانی را دستگیر و اعدام کرد، در برهه‌هایی، برخی از افراد حامی وی، تا حد وزارت نیز بالا آمدند.^{۲۵۵} پس از اعدام شلمغانی، نفوذ و اقتدار ابن روح در بین عباسیان گسترش یافت!^{۲۵۶} به هر حال، در نتیجه تلاش مبارزاتی سفیر سوم و وکلای دستیارش بود که جامعه شیعه توانست از خطر کژی‌های اعتقادی و سیاسی و امنیتی شلمغانی رهایی یابد.

آنچه ذکر شد تنها نمونه‌هایی از برخوردهای سفرا و وکلای ائمه علیهم السلام با منحرفان فکری و اخلاقی بود؛ و تفصیل فعالیت وکلا در این زمینه، مجال بسیار وسیع‌تر را می‌طلبد. وکلا اهرم‌های اجرایی ائمه علیهم السلام و کانال ارتباطی با شیعیان بودند و تبیین مواضع ائمه علیهم السلام نسبت به منحرفان برای جامعه شیعه، از طریق آنان امکان‌پذیر بود. سعی خواهیم کرد از این بحث را در فصل معرفی وکلای خائن و همچنین مدعیان دروغین بیاوریم.



پی‌نوشت‌های فصل پنجم

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۹۲.
۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۷، ح ۱.
۳. همان، ص ۵۳۸، ح ۷. امام صادق (ع)؛ به یکی دیگر از شیعیانش که نسبت به اموال تحویلی به حضرت دچار حالت استکثار شده بود، ضمن ارائه اعجاز آمیز دینارهای بسیار، فرمودند: «تصور می‌کنید به آنچه در دست شما است نیازمندیم؟ اگر چیزی از شما می‌ستانیم برای تطهیر شما است»؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۱۴، ح ۱۲.
۴. همان، ج ۱، ص ۵۴۷، ح ۲۵.
۵. وسائل‌الشیعه، ج ۶، ص ۳۴۹، ب ۸، ح ۵؛ تهذیب‌الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۱ / الاستبصار، ج ۲، ص ۶۱.
۶. رجال کشی، ص ۵۷۷، ح ۱۰۸۸. عبارت نامه امام (ع) در این باره چنین است: «و فرض علیکم لأولیائنه حقوقاً أمرکم بأدائها لیحل لکم ماوراء ظهورکم من ازواجکم و اموالکم و ما کلکم و مشاربکم و معرفتکم بذلک النماء و البرکة و الثروة، و لیعلم من یطیعه منکم بالغیب؛ قال الله عز و جل: قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی؛ و اعلموا أنّ من یبخل فانما ینجل علی نفسه و ان الله هو الغنی و انتم الفقراء الیه».
- امام (ع) پس از بیان فقرات فوق که شکل گلابیه نیز دارد چنین فرموده است:
«ولولا ما یجب من تمام النعمة من الله عزّ وجلّ علیکم، لما أریتمک لی خطأ و لا سمعتم منی حرفاً من بعد الماضي (ع)، أنتم فی غفلة عما الیه معادکم».
۷. رجال کشی، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸. در نامه دیگری که حضرت عسکری (ع) در همین باره به «عبدالله بن حمدویه بیهقی» ارسال فرمودند، بر پرداخت حقوق الهی به وکیل منصوب تأکید کردند: «و بعد فقد نصبت لکم ابراهیم بن عبده لیدفع الیه النواحی و اهل ناحیتک، حقوقی الواجبة علیکم... و لیراقبوا و لیؤدّوا الحقوق فلیس لهم عذر فی ترک ذلک و لا تأخیره...»؛ همان، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳. در نامه امام هادی (ع) به «بلالی» نیز پس از معرفی «ابوعلی بن

راشد» به عنوان وکیل منطقه بغداد و مدائن و قرای سواد آمده است: «فعلیک بالطاعة له و التسليم اليه جميع الحق قبلک» (همان، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱). در نامه دیگر حضرت به شیعیان این مناطق، در همین باره آمده: «و ائی أقمت أباعلی بن راشد ليقبض حقّی و ارضيته لکم»؛ (همان، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲).

۸. رجال کشی، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵.

۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.

۱۰. همان، ص ۱۷۹.

۱۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۵، ح ۶۲.

۱۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۴.

۱۳. کافی، ج ۱، ص ۵۲۱-۵۲۲، ح ۱۵ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۶.

۱۴. مطالب السؤل، ج ۲، ص ۱۱۴ و ۱۱۵ و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۷، ح ۳۵.

۱۵. رجال کشی، ص ۲۶۵، ح ۴۷۸ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۶.

۱۶. رجال کشی، ص ۴۵۶، ح ۸۶۲.

۱۷. همان، ص ۴۵۹، ح ۸۷۱.

۱۸. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۹۴، ب ۳۵، ح ۶.

۱۹. کافی، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۳.

۲۰. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۴۹، ب ۸، ح ۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۱ و استبصار، ج ۲، ص ۶۱.

۲۱. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۴۹، ب ۸، ح ۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۲۳ و استبصار، ج ۲، ص ۵۵.

۲۲. کافی، ج ۱، ص ۵۴۷، ح ۲۵ و ۲۶.

۲۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۱، ح ۲۸.

۲۴. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۰۶ و ۶۱۰ و کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۰، ح ۴۰.

۲۵. کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۵۶ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۹۶، ح ۳.

۲۶. کافی، ج ۱، ص ۵۳۸، ح ۵ و ۶.

۲۷. همان، ج ۱، ص ۵۴۵-۵۴۶، ح ۱۵ و ۱۶.

۲۸. همان، ج ۱، ص ۵۴۷، ح ۲۵ و ص ۵۴۸، ح ۲۶.
۲۹. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۴۹، ب ۸، ح ۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۱ و استبصار، ج ۲، ص ۶۱. این روایت، که نزد محدثان، معروف به «صحیحہ علی بن مهزیار در باب خمس» است، حاوی نکات مهم ذیل است:
 ۱. نامه فوق در سال ۲۲۰ ق یعنی آخرین سال حیات امام جواد علیه السلام صادر شده است؛ و حضرت تصریح کرده که تنها در این سال خمس را خواهیم ستاند؛ که دلالت بر علم حضرت به نزدیکی تاریخ وفاتش دارد.
 ۲. دلیل اصرار بر اخذ خمس در این سال، از سوی حضرت مجمل گذاشته شده و تنها به گوشه‌ای از دلیل این امر اشاره شده: «ان الذی اوجبت فی سنتی هذه، وهذه سنة عشرين و مأتین فقط، لمعنی من المعانی اکره تفسیر المعنی کله خوفاً من الانتشار، و سأفسر لک بعضه ان شاء الله...» آنچه حضرت بدان اشاره کرده، آن است که کوتاهی برخی از شیعیان در پرداخت خمس، و اصرار امام علیه السلام بر تطهیر و تزکیه آنان، سبب امر به پرداخت خمس در آن سال شده است! در حقیقت با این امر، وجوب یک واجب را مؤکد نمودند.
 ۳. در این نامه، وجوب پرداخت خمس نسبت به بعضی موارد، همچون طلا و نقره‌ای که بر ملکیت آن یک سال گذشته، و زمین زراعی با برخی شرایط، و غنایم و فواید و جوایز و میراث و اموالی که از خرمیه به دست شیعیان برسد، مورد تأکید واقع شده است.
۳۰. کافی، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۷.
۳۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۲، ح ۵۱.
۳۲. همان، ص ۴۸۵، ح ۴.
۳۳. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۸۰، ب ۴، ح ۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳ و استبصار، ج ۲، ص ۵۷.
۳۴. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۷۹، ب ۴، ح ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ استبصار، ج ۲، ص ۵۸ و علل الشرایع، ص ۳۷۷.
۳۵. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۸۳، ب ۴، ح ۱۵، به نقل از علل الشرایع، ص ۳۷۷.
۳۶. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۸۳، ب ۴، ح ۱۴، به نقل از تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۵.

۳۷. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۸۱، ب ۴، ح ۹ و تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۳.
۳۸. مستند العروة الوثقی، کتاب الخمس، آیت الله خویی، ص ۳۴۱-۳۴۹.
۳۹. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۸۰، ب ۴، ح ۶؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۴ و استبصار، ج ۲، ص ۵۹.
۴۰. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۷۹، ب ۴، ح ۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۷ و استبصار، ج ۲، ص ۵۸.
۴۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۸۵، ب ۴، ح ۲۰، به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۳۱.
۴۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۷۸، ب ۳، ح ۱۰.
۴۳. ر.ک: کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۳ و رجال کشی، ص ۴۰۴-۴۰۵، ح ۷۵۹ و ص ۴۶۷، ح ۸۸۸.
۴۴. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱؛ ارشاد، ص ۲۹۹ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۶.
۴۵. احتجاج، ج ۲، ص ۳۸۹.
۴۶. ر.ک: به شرح حال «هشام بن ابراهیم عباسی» در تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۸۴۶؛ وی در مدینه، مسئولیت دفتر وکالت را به عهده داشت و اموال و وجوه شرعی نواحی مختلف به دست وی می رسید.
۴۷. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۵۴۷، ح ۲۵ و ۲۶.
۴۸. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۴۹، ب ۸، ح ۵.
۴۹. ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۹.
۵۰. ر.ک: همان، ص ۲۵ و رجال کشی، ص ۵۷۵-۵۷۸، ح ۴۰۸۸.
۵۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۵، ح ۴.
۵۲. همان، ص ۵۲۲، ح ۵۱.
۵۳. در کتاب مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۸، با استناد به این روایات، چنین استنتاج شده که امامان شیعه علیهم السلام تا عصر صادقین علیهم السلام خمس را از شیعیان نمی ستاندند.
۵۴. برای نمونه، در یک مورد، یکی از شیعیان از امام جواد علیه السلام طلب حلیت خمس را



- می‌نماید، که حضرت در پاسخ، آن را برای نیازمندان شیعه حلال اعلام فرمود. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۷۹، ب ۴ از ابواب انفال ح ۲.
۵۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۵.
۵۶. ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص ۲۴.
۵۷. تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، ترجمه حسن بن علی بن عبدالملک قمی، ص ۲۱۱-۲۱۲ و تاریخ قم، ناصرالشریعة، ص ۱۳۴.
۵۸. کافی، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۷.
۵۹. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۴، ح ۳۵.
۶۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۱.
۶۱. ارشاد، ص ۲۶۹ و رجال علامه حلی، ص ۲۳۷.
۶۲. رجال کشی، ص ۲۶۵، ح ۴۷۸؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۷ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۹۹۴.
۶۳. کافی، ج ۱، ص ۴۸۸، ح ۶.
۶۴. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۷۷، ح ۱۰۱ و رجال کشی، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵.
۶۵. کافی، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۷.
۶۶. همان، ص ۴۹۷، ح ۱۱ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵۴، ح ۲۹.
۶۷. رجال کشی، ص ۴۳۴، ح ۸۱۹.
۶۸. ارشاد، ص ۲۶۹ و رجال علامه حلی، ص ۲۳۷.
۶۹. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۰۹، ح ۴.
۷۰. کافی، ج ۱، ص ۴۸۷، ح ۴.
۷۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۸۸، ح ۱۱.
۷۲. کافی، ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱۴ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۶.
۷۳. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۷، ح ۱۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵، ح ۷؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۴۸، ح ۱۲۳ و مدینه المعاجز، ص ۶۱۶، ح ۱۰۲.
۷۴. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۴۶، ح ۵۵ و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۷۲، ح ۱۸.
۷۵. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۱۹، ح ۱۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۴، ح ۵۰ و ج

۴۷. ص ۹۶، ح ۱۱۰؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۴۱۰، ح ۱۴۳ و مدینه المعاجز، ص ۴۰۵، ح ۱۷۹.
۷۶. کافی، ج ۱، ص ۴۸۵، ح ۸.
۷۷. تنقیح المقال؛ ج ۳، رقم ۱۱۲۱۱.
۷۸. کافی، ج ۱، ص ۴۹۵، ح ۵ و الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۲.
۷۹. کافی، ج ۱، ص ۵۰۲، ح ۸.
۸۰. همان، ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۳.
۸۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۹.
۸۲. کافی، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۷.
۸۳. همان، ص ۵۱۲، ح ۲۱.
۸۴. همان، ص ۴۹۶، ح ۸؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۶۹، ح ۸۹؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۵۶، ح ۶۹؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۶۶ و ۶۷؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۱؛ روضة الواعظین، ص ۲۳۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۲؛ تذکرة الخواص، ص ۳۲۱؛ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۷۰؛ بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم؛ لشیعة المرتضی علیه السلام، ص ۸۰ و کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۱۷.
۸۵. کافی، ج ۱، ص ۵۴۷، ح ۲۳.
۸۶. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۶۸، ح ۸۸؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۱۳۷، ح ۱۵۰ و ص ۶۴، ح ۴۸ و ص ۱۴۵، ح ۱۶۹؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۵۶، ح ۶۸ و ص ۲۹، ح ۱؛ قرب الاسناد، ص ۱۴۸؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۱۰؛ رجال کشی، ص ۵۴۶، ح ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶؛ دلائل الامامة، ص ۱۹۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۵۱؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۵۵-۵۶؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۹۹ و ص ۳۳، ح ۹ و مدینه المعاجز، ص ۴۸۰، ح ۴۵.
۸۷. خرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۶۸، ح ۱۰.
۸۸. کافی، ج ۱، ص ۵۱۷-۵۱۵، ح ۳.
۸۹. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۴، ح ۳۵.
۹۰. کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۷ و ص ۵۱۷، ح ۴.

۹۱. همان، ص ۵۲۰، ح ۱۳.
۹۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۳ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴.
۹۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۹۲.
۹۴. برای مورد فوق نک: رجال کشی، ص ۴۳۱، ح ۸۰۷ و ص ۴۳۶، ح ۸۲۱؛ معادن الحکمة، محمد بن محسن فیض کاشانی، ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۳۵ و ص ۱۷۲-۱۷۳، ح ۱۴۱ و شواهد دیگر، همچون نامه امام رضا علیه السلام به محمد بن سنان در پاسخ به نامه وی همان، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۱۳۶، به نقل از علل الشرایع، ص ۳۱۷) و نامه امام جواد علیه السلام به ابو علی احمد بن حماد مروزی در پاسخ به نامه مفصل وی (معادن الحکمة، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۱۵۲) و نامه امام جواد علیه السلام به علی بن مهزیار اهوازی و مدح او (همان، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۱۵۴، به نقل از کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۱) و نامه امام هادی علیه السلام به علی بن بلال (معادن الحکمة، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۱۵۸، به نقل از توحید صدوق، ص ۴۵۹) و نامه امام هادی علیه السلام به علی بن عمرو قزوینی درباره فارس بن حاتم قزوینی (معادن الحکمة، ج ۲، ص ۲۳۰، ح ۱۶۲) و نامه امام هادی علیه السلام به محمد بن فرج و هشدار به وی به دلیل خطر دستگیری (همان، ج ۲، ص ۲۴۴، ح ۱۶۸-۱۷۰، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۵۰۰) و نامه امام عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری و جمعی دیگر از وکلا (معادن الحکمة، ج ۲، ص ۲۶۶، ح ۱۹۱، به نقل از رجال کشی، ص ۵۷۵، ح ۱۰۸۸) و نامه‌های امام عسکری علیه السلام به عثمان بن سعید عمری (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۷-۴۲۸).
۹۵. برای دو مورد یاد شده، ر.ک: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۱۵؛ معادن الحکمة، ج ۲، ص ۱۳۷-۱۴۰، به نقل از رجال کشی، ص ۲۸۳ و کافی، کتاب الروضة، ج ۸، ص ۱۴۲-۱۲۶.
۹۶. برای تمامی موارد یاد شده، به ترتیب، نک: فرهنگ بزرگ جامع نوین (ترجمه المنجد)، ج ۲، ص ۲۲۱۵؛ تاج العروس، ج ۵، ص ۵۴۹ و لغت نامه دهخدا، ج ۵، ص ۶۲۶۵.
۹۷. ر.ک: معادن الحکمة فی مکاتیب الاثمه علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۶، ح ۱۹۱، به نقل از رجال کشی، ص ۵۷۵، ح ۱۰۸۸: حکای بعض الثقات بنیشابور، آنکه خرج لاسحاق بن اسماعیل

- من ابی محمد علی علیه السلام توقیع ابن شهر آشوب نیز در یک مورد، تعبیر توقیع ابی جعفر علی علیه السلام را درباره یکی از نامه های امام جواد علی علیه السلام به کار برده است. ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۵۷.
۹۸. ر.ک: تاریخ الغیبة الصغرا، محمد صدر، ص ۴۳۴ و دائرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۱۵۰-۱۵۳.
۹۹. رجال کشی، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱.
۱۰۰. دائرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۱۵۱، به نقل از حکمة الامام المهدي علی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۹۹.
۱۰۱. کافی، ج ۱، ص ۵۱۳، ح ۲۷.
۱۰۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۵، ح ۲۵.
۱۰۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.
۱۰۴. در این باره ر.ک: تاریخ الغیبة الصغرا، ص ۴۳۰-۴۳۲.
۱۰۵. ر.ک: دائرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۱۵۰-۱۵۳.
۱۰۶. رجال کشی، ص ۵۳۶، ح ۱۰۲۰.
۱۰۷. ر.ک: همان، ص ۵۲۵، ح ۱۰۰۷ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۸.
۱۰۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۵.
۱۰۹. رجال کشی، ص ۴۳۶، ح ۸۲۱ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۹۱.
۱۱۰. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۵، ح ۹.
۱۱۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۵ و ۱۸۴.
۱۱۲. ر.ک: تاریخ الغیبة الصغرا، ص ۴۳۵-۴۳۷.
۱۱۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۲.
۱۱۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۲۰، ح ۴۹؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۸، ح ۳۳؛ احتجاج، ص ۴۸۰ و وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۷۷.
۱۱۵. کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۸۹.
۱۱۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۲-۱۹۳.
۱۱۷. همان، ص ۱۸۴ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۷۹، ح ۲۰.
۱۱۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۷.

۱۱۹. ر.ک: همان، ص ۱۸۵.

۱۲۰. همان، ص ۱۸۴.

۱۲۱. نجاشی در رجال خود، ص ۲۵۱، در ذیل عنوان «محمد بن عبدالله حمیری» چنین آورده: «كان ثقة وجهاً كاتب صاحب الامر عليه السلام و سألته مسائل في أبواب الشريعة، قال لنا احمد بن الحسين: وقعت هذه المسائل التي في اصلها والتوقعات بين السطور...».

۱۲۲. ر.ک: تاریخ الغيبة الصغرا، ص ۴۴۰.

۱۲۳. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۵.

۱۲۴. همان، ص ۲۱۹.

۱۲۵. همان، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۱۲۶. همان، ص ۱۸۷.

۱۲۷. تاریخ الغيبة الصغرا، محمد صدر، ص ۴۴۳.

۱۲۸. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۹.

۱۲۹. برای نمونه، در جریان شفا یافتن «سرور اهوازی» به دعای ناحیه مقدسه، این چنین آمده: پس از درخواست پدر و عموی وی از «حسین بن روح»، مبنی بر طلب دعا از حضرت حجت عليه السلام برای باز شدن زبان وی، ابن روح بدون تأمل می‌گوید: «شما مأمور شده‌اید که به حائر (حسینی) بروید!» و پس از رفتن به حائر، وی شفا می‌یابد (کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۸)؛ هم‌چنین، اعلام شفاهی نصب «حسین بن روح» به عنوان جانشین سفیر، توسط «محمد بن عثمان عمری» به گروهی از بزرگان شیعه (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۳، ح ۳۳) و ارسال شفاهی پیام حضرت حجت عليه السلام به عقیقی (همان، ص ۵۰۵، ح ۳۶).

۱۳۰. برای نمونه، می‌توان به نقل صدوق از «عاصمی» درباره فردی اشاره کرد که در مورد واسطه‌ای که بتواند وجوه شرعی را به حضرت حجت عليه السلام برساند، در حیرت و تردید بود که ناگاه صدای هاتفی را می‌شنود که می‌گفت: «آنچه را همراه داری را به حاجز تحویل ده!»؛ در مورد فردی دیگر به نام «ابو محمد سروی» همین پاسخ به صورت مکتوب خارج شد. (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۸، ح ۲۳) نمونه دیگر مربوط به «ابورجاء مصری» است. او پس از شهادت امام عسکری عليه السلام در طلب جانشین حضرت از مصر

خارج شد. پس از سه سال، در منطقه «صرباء» در نزدیکی مدینه، صدای هاتفی را بدون آن که شخص را ببیند، شنید که به وی می‌گفت: «ای نصر بن عبد ربّه! به اهل مصر بگو: آیا ایمان شما به رسول خدا ﷺ پس از دیدن او بود؟! کنایه از این که، غیبت حضرت مهدی علیه السلام نباید مانع ایمان‌تان به وی باشد؛ چنان که بدون دیدن رسول خدا ﷺ به وی ایمان آورده‌اید. و ابررجاء گوید: نام پدرم را تا آن لحظه نمی‌دانستم! چرا که پس از ولادتم، پدرم فوت کرده و نوفلی مرا از محل ولادتم در مدائن (به مصر) برده بود! و پس از شنیدن این ندا به سمت مصر حرکت کردم. (همان، ص ۴۹۱، ح ۱۵)

۱۳۱. برای نمونه، در یک مورد، هنگامی که «فضل همدانی» مکاتبه‌ای به خط یکی از فقها برای ناحیه مقدّسه ارسال می‌دارد پاسخی برای آن صادر نمی‌شود! و پس از مدتی معلوم می‌شود که آن فرد به مذهب قرامطه گرویده است. (ارشاد، ص ۳۵۳) در موردی دیگر، هنگامی که «ابوجعفر محمد بن علی اسود» به توصیه «علی بن بابویه» از «حسین بن روح» می‌خواهد که برای فرزنددار شدن ابن بابویه از ناحیه مقدّسه طلب دعاء کند، پس از سه روز بشارت اولادی برای ابن بابویه ابلاغ می‌شود؛ ولی برای درخواستی مشابه از سوی خود «محمد بن علی اسود»، برای وی پاسخی نمی‌آید و حسین بن روح به وی می‌گوید: راهی برای اجابت درخواست تو وجود ندارد. (کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۵)

۱۳۲. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۷. تعبیر شیخ طوسی درباره «ابوالحسین اسدی» و برخی دیگر، همچون «احمد بن اسحاق» و «ابراهیم بن محمد همدانی» و «احمد بن حمزة بن یسع» چنین است: «و قد کان فی زمان السفراء المحمودین أقوام ثقات ترد علیهم التوقعات من قبل المنصوبین للسفارة من الاصل».

۱۳۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۹. در نقل شیخ طوسی درباره «قاسم بن علاء» آمده که توقعات ناحیه مقدّسه به طور مستمر در عصر سفیر دوم و سوم برای وی ارسال می‌شد! ولی هنگامی که به مدت دو ماه ارسال توقعات قطع شد، این امر موجب بروز نگرانی در «قاسم بن علاء» گشت که ناگاه خبر آوردند: «فیج العراق» رسید! و این واژه، اصطلاحی بود که بر پیک اعزامی از سوی ناحیه مقدّسه اطلاق می‌شد. به گفته علامه مجلسی، فیج معرّب «پیک» است، به معنی قاصد و برید.

۱۳۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۵، ح ۲۵.

۱۳۵. نمونه‌های متعددی از این نوع توقیعات در دست است که در مبحث بعدی به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

۱۳۶. برای نمونه، ر.ک: کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۸۷. اصرار ناحیه مقدسه بر اظهار توقیع مشتمل بر لعن شلمغانی، به حدی بود که علی رغم درخواست ابن روح، مبنی بر تأخیر در اظهار آن به سبب محبوس بودن ابن روح، ناحیه مقدسه هم‌چنان به اظهار آن تأکید ورزیده و از جهت خطرات احتمالی نیز به ابن روح اطمینان خاطر داده بود! همین طور می‌توان به توقیع عمومی صادر شده از ناحیه امام هادی علیه السلام در لعن و طرد «فارس بن حاتم قزوینی» اشاره نمود. (رجال کشی، ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸)

۱۳۷. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.

۱۳۸. همان، ص ۲۲۳.

۱۳۹. همان، ص ۱۸۹.

۱۴۰. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۹۳؛ فقرات انتهایی کتاب «التنبيه فی الامامة» از «ابوسهل نوبختی» توسط شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمه، ص ۸۸-۹۴ آمده است. مؤلف کتاب «مکتب در فرایند تکامل» نیز این قسمت را در ضمیمه ۴ کتاب آورده است (ص ۲۳۵-۲۴۰).

۱۴۱. سید حسین مدرسی طباطبائی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۳۱.

۱۴۲. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۷۹.

۱۴۳. همان، ص ۲۴۲-۲۴۳.

۱۴۴. احتجاج، ص ۴۹۷-۴۹۸.

۱۴۵. ر.ک: دائرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۱۵۰-۱۵۳.

۱۴۶. برای نمونه، نک: نامه امام هادی علیه السلام به شیعیان بغداد و مدائن و قرای سواد در معرفی «ابوعلی بن راشد» به عنوان وکیل امام علیه السلام در این نواحی، به جای «علی بن حسین بن عبد ربّه». (کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۲ و رجال کشی، ص ۵۱۳، ح ۹۹۲) و نامه امام عسکری علیه السلام به سران شیعه در نیشابور در معرفی «ابراهیم بن عبده» به عنوان وکیل امام علیه السلام در این منطقه (رجال کشی، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳ و ص ۵۷۵-۵۸۰، ح ۱۰۸۸) و نامه امام جواد علیه السلام به «ابراهیم بن محمد همدانی» مبنی بر جانشینی وی، پس از وفات

«یحیی بن عمران» برای وکالت در قم (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۷) و نامه امام جواد علیهما السلام در مدح و تمجید از «زکریا بن آدم» پس از وفات وی (کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۱) و همین طور نامه آن حضرت در تمجید از «عبدالعزیز بن المهتدی» (همان) و مدح و توثیق «ابوجعفر عمری» و پدرش و شاذانی در توقیع ناحیه مقدسه به «اسحاق بن یعقوب» و «محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی» (کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۲۰ و کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۵، ح ۴) و توقیع امام عسکری علیهما السلام به «ابوطاهر بن بلال» در دفاع از شخصیت و عملکرد وکیل مبرزش «علی بن جعفر» و رد انتقاد بلالی از عملکرد وی در سفر حج (کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۲) و توقیع مربوط به نصب «محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی» به جای پدرش، توسط ناحیه مقدسه (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۶، ح ۸) و توثیق و معرفی «حاجز بن یزید و شفاء» و «اسدی» به عنوان وکلا مورد اعتماد، به برخی از شیعیان (الخراج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۵-۶۹۶؛ کافی، ج ۱، ص ۵۲۱، ح ۱۴ و کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۹۸-۴۹۹، ح ۲۳).

۱۴۷. برای نمونه، نک: توقیع صادره از ناحیه مقدسه در نهی وکلا از اخذ هرگونه وجهی تا اطلاع ثانوی، به علت اعزام جاسوسان از سوی وزیر عباسی (کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰، ح ۳۰ و اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۶) و توقیع ناحیه مقدسه در نهی از ذکر نام حضرت (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۲، ح ۱ و ۳) و توقیع امام هادی علیهما السلام به وکیل برجسته اش «محمد بن فرج»، مبنی بر وجود خطر دستگیری برای وی (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۱۴) و توقیع ناحیه مقدسه به «حاجز بن یزید» و دستور ارسال ده دیناری که حاجز فراموش کرده بود (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۹۳، ح ۱۸) و توقیع ناحیه به «حسن بن نصر» و راهنمایی وی برای تحویل وجوه شرعی به امام هادی علیهما السلام (کافی، ج ۱، ص ۵۱۷، ح ۴) و توقیع ناحیه به «محمد بن صالح» و دستور اخذ اموال متعلق به ناحیه از بدهکاران (همان، ص ۵۲۱، ح ۱۵).

۱۴۸. در زمینه مسایل فقهی، برای نمونه بنگرید به توقیع صادر شده از سوی ناحیه مقدسه در پاسخ به سؤالات فقهی «ابوالحسن اسدی» (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۰، ح ۴۹) و توقیع دیگر مبنی بر نهی از اکل اموال امامت (همان، ص ۵۲۲، ح ۵۱ و احتجاج،

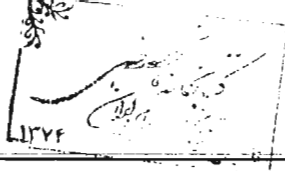
ص ۴۸۰) و توقیع صادر شده در پاسخ سؤالات فقهی «عبدالله بن جعفر حمیری (کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۹؛ رجال نجاشی، ص ۲۵۱ و احتجاج، ص ۴۸۱) و توقیع صادر شده برای «جعفر بن حمدان» (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۰، ح ۲۵) و توقیع امام عسکری علیه السلام به «محمد بن صالح خثعمی» و پاسخ از سؤال ذهنی وی درباره اکل بطّیخ (خربزه، خیار یا کدو) بدون آن که وی سؤالی کرده باشد (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۸) و پاسخ‌های امام رضا علیه السلام به سؤالات فقهی (همان، ص ۳۵۵ و ۳۵۷) و پاسخ امام کاظم علیه السلام و امام هادی علیه السلام به سؤال از جواز سجده بر شیشه (همان، ص ۳۰۴ و کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۴۵) و پاسخ سؤالات «احمد بن ابی روح» درباره لباس نمازگزار، در توقیع ناحیه مقدسه (الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۰۲، ح ۱۸؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۹۷، ح ۲۳ و ج ۶۶، ص ۲۶، ح ۲۶ و ج ۸۳، ص ۲۲۷، ح ۱۶؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۵۰، ح ۱۲۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۸۷، ح ۱ و ج ۳، ص ۱۹۷، ب ۳، ح ۱ و منتخب الانوار المضيئة، ص ۱۳۶) و توقیع صادر شده برای «اسحاق بن یعقوب» از سوی ناحیه مقدسه (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۳، ح ۴) و پاسخ امام عسکری علیه السلام به «محمد بن ریان بن صلت» درباره خمس (کافی، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۶) و سؤال از امام کاظم علیه السلام و امام جواد علیه السلام در این باره (همان، ص ۵۴۵، ح ۱۲ و ۱۳) و سؤال «علی بن مهزیار» از امام رضا علیه السلام در این باره (همان، ص ۵۴۷، ح ۲۲) و توقیع امام جواد علیه السلام به «علی بن مهزیار» درباره خمس و برخی مسایل مربوط به آن (همان، ص ۵۴۷، ح ۲۴ و وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۴۹، ح ۵) و نامه امام رضا علیه السلام به یکی از تجار فارس و نفی تحلیل خمس (همان، ج ۱، ص ۳۷۵).

و در زمینه مسایل کلامی، برای نمونه، می‌توان به این موارد اشاره کرد: توقیع صادر شده برای «اسحاق بن یعقوب» (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۳، ح ۴ و الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۳) و توقیع ناحیه‌ی مقدسه در پاسخ به سؤال قمی‌ها از عقیده به تفویض خلق و رزق به ائمه علیهم السلام، که توسط «علی بن احمد دلال قمی» نقل شده (احتجاج، ص ۴۷۱) و جریان نامه جعفر بن علی (الهادی) علیه السلام (جعفر کذاب) به برخی از قمیین و دعوت به سوی خود، و اعلام این مسأله توسط «احمد بن اسحاق» به ناحیه مقدسه، و توقیع ناحیه برای «احمد بن اسحاق» در این باره (احتجاج، ص ۴۶۸) و سؤال شخصی از

ابن روح درباره امام حسین (علیه السلام) و علت شهادتش، و پاسخ شفاهی وی و تصریح به این که پاسخ، از اصل (حضرت حجت (علیه السلام) شنیده شده است (کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۶ و ۱۹۸ و احتجاج، ص ۴۷۲-۴۷۳) و سؤال «محمد بن الاوتح» از امام عسکری (علیه السلام) درباره احتلام ائمه (علیهم السلام) و پاسخ آن (کشف الغمّه، ج ۳، ص ۳۰۲؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۴۶؛ اثبات الوصیة، ص ۲۴۴ و کافی، ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱۲) و توقیع امام عسکری (علیه السلام) در بیان فضیلت ولایت اهل بیت (علیهم السلام) (کشف الغمّه، ج ۳، ص ۳۰۰) و سؤال از امام عسکری (علیه السلام) درباره ولایت یا تبری از واقفه، و پاسخ حضرت (همان، ص ۳۱۲) و سؤال از کیفیت قضاوت حضرت مهدی (علیه السلام) پس از ظهور و پاسخ امام عسکری (علیه السلام) به آن (کافی، ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱۳) و سؤال «علی بن مهزیار» درباره فرج و پاسخ امام هادی (علیه السلام) (اثبات الوصیة، ص ۲۵۹).

و در زمینه مسایل تفسیری و حدیثی و سایر زمینه‌های دینی، برای نمونه، نک: پاسخ امام عسکری (علیه السلام) به سؤال «محمد بن درباب رقاسی» از معنای مشکوة (کشف الغمّه، ج ۳، ص ۳۰۱ و اثبات الوصیة، ص ۲۴۳) و سؤال از تفسیر «ولیجة» و سؤال ذهنی درباره مراد از مؤمنین در آیه «ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة» (توبه: ۱۵) و پاسخ هر دو سؤال توسط امام عسکری (علیه السلام) (کافی، ج ۱، ص ۵۰۸، ح ۹) و توضیح معنای حدیث «حدیثنا لا یحتمله الا ملک مقرب» در توقیع امام هادی (علیه السلام) (کافی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۴) و توضیح حدیث «خُدّامنا و قوّامنا شرار خلق الله» در توقیع ناحیه مقدسه به «محمد بن صالح همدانی» (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۳، ح ۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۳ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۹) و تعلیم دعای مناسب برای غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) توسط ابوجعفر عمری به «ابوعلی بن همام»؛ و بنا به تصریح خود سفراء آنجه آنان می‌گفتند مسموع از حضرت بود (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۱۲، ح ۴۳) و مواظب اخلاقی و کلمات انتقادی امام عسکری (علیه السلام) در توقیع به اهالی نیشابور (رجال کشی، ص ۵۷۵، ح ۱۰۸۸) و نامه آن جناب به اهالی قم و آبه در فضل ولایت اهل بیت (علیهم السلام) (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۵) و توقیع امام عسکری (علیه السلام) به «ابوالقاسم هروی» (الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۴۹، ح ۳۵ و اثبات الوصیة، ص ۲۳۹).

۱۴۹. برای نمونه، نک: توقیع حضرت حجت (علیه السلام) به «محمد بن شاذان نیشابوری» و اعلام



رسیدن پانصد درهمی که وی فرستاده بود، و اعلام این که بیست درهم آن از مال خودش بوده (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۶، ح ۵؛ کافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۲۳ و الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۷، ح ۱۴) و توقیع ناحیه مقدسه درباره خصوصیات مالی که یکی از شیعیان بلغ ارسال کرده بود و پاسخ حضرت از نامه بی مداد (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۸، ح ۱۱) و توقیع ناحیه به «حاجز» و امر به ارسال دینارهای «ابورمیس»، که حاجز فراموش کرده بود (همان، ص ۴۹۳، ح ۱۸) و توقیع مربوط به «ابوالقاسم بن حلیس» مبنی بر رسید وجوه شرعی (همان، ص ۴۹۴، ح ۱۸) و توقیع امام جواد علیه السلام به «ابن اورمه» مبنی بر رسید اموال ارسالی و ذکر خصوصیات آن (الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۸۶، ح ۱۵؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵۲، ح ۲۶؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۱۸۵، ح ۲۸ و مدینه المعاجز، ص ۵۳۲، ح ۵۰) و توقیع ناحیه مقدسه به «محمد بن حصین کاتب» و اعلام رسید دویست دینار از هزار دینار بدهی وی به ناحیه (الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۶، ح ۱۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۴، ح ۵ و اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۴۴) و توقیع امام عسکری علیه السلام به «علی بن محمد بن زیاد میری» مبنی بر رسید اموال ارسالی توسط وی و پسر عمش، بدون آن که در نامه ارسالی به وسیله وی به حضرت، اشاره به اموال پسر عمیش شده باشد (اثبات الوصیه، ص ۲۴۷) و توقیعات امام عسکری علیه السلام به «حسین بن مختار» از حبس، درباره معرفی جانشین، و دستورات مالی (کافی، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۸ و ۹) و توقیع امام جواد علیه السلام به «عبدالعزیز بن المهتدی» درباره قبض اموال ارسالی، و دعای حضرت در حق وی (کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۱) و مکاتبه امام هادی علیه السلام با تاجری در مدینه (الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۱۴) و توقیع ناحیه به «ابن العجمی» درباره مالی که برای فرزندش کنار نهاده و فراموش کرده بود، و ثلث کل اموال را برای ناحیه قرار داده بود (کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۶) و توقیع ناحیه درباره دستور پرداخت مستمری به دو تن از شیعیان، که احتمالاً از وکلای ناحیه بودند (همان، ص ۵۲۴، ح ۲۴) و دستور اخذ اموال متعلق به ناحیه مقدسه در توقیع به «محمد بن صالح» (همان، ج ۱، ص ۵۲۱، ح ۱۵) و توقیع ناحیه مقدسه به «بدر»، غلام «احمد بن حسن» و دستور ارسال هفتصد دیناری که «یزید بن عبدالله» برای ناحیه وصیت کرده بود (همان، ج ۱، ص ۵۲۲، ح ۱۶ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۴۸) و توقیع ناحیه به «محمد بن

جعفر اسدی» و امر به قبض دکان‌های متعلق به ناحیه مقدسه از «محمد بن هارون همدانی» (کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۶) و توقیع ناحیه مقدسه به یکی از شیعیان اهل قُرای سواد و ردّ وجوه شرعی ارسالی، به علت آمیختگی آن با اموال پسر عمّش (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۶، ح ۶).

۱۵۰. برای نمونه، نک: توقیع امام عسکری علیه السلام به «ابوطاهر بلالی» در معرفی جانشین خود (کمال الدین و تمام النعمة، ۴۹۹، ح ۲۴ و کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱) و توقیع ناحیه مقدسه به «احمد بن خضر» که در طلب حُجّت زمانش بود؛ در این توقیع آمده است: «من بحث فقد طلب، و من طلب فقد دلّ، و من دلّ فقد اشاط و من اشاط فقد اشرك»؛ یعنی: «هر آن کس که کنجکاوی کند در پی جستجو و طلب برآید؛ و هر آن کس که جستجو کند، راهنمایی می‌شود؛ و هر آن کس که راهنمایی شود، (در نتیجه رفت و آمد) موجب هلاکت (دیگران) می‌گردد؛ و هر آن کس که سبب هلاکت دیگری شود مشرک گشته است.» لذا وی از طلب منصرف شد و بازگشت؛ چرا که عصر، عصر غیبت بود و بروز حضرت برای شیعیان، خطرآفرین (همان، ص ۵۰۹، ح ۳۹ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۶) و توقیع امام هادی علیه السلام به «علی بن عمرو عطار» و «ابوبکر فهفکی» و «شاهویه بن عبدالله جلاب» در معرفی فرزند بزرگترش به عنوان جانشین (ارشاد، ص ۳۳۶؛ اثبات الوصیة، ص ۲۳۷ و کافی، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۷ و ص ۳۲۸، ح ۱۲ و ص ۳۲۷، ح ۱۱) و توقیع امام هادی علیه السلام که حاوی وصیت آن جناب درباره جانشینی امام عسکری علیه السلام بود و آن را هنگام رحلت به خادمش سپرد و او نیز ده نسخه استنساخ نمود و به سران شیعه داد (کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۳۴ و کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲) و پاسخ مکتوب امام رضا علیه السلام به «ابن قیاما واسطی» و اخبار از تولّد امام جواد علیه السلام در آینده به عنوان جانشین آن جناب (کشف الغمة، ج ۳، ص ۱۹۹) و توقیعات امام کاظم علیه السلام از حبس به «حسین بن مختار» و «علی بن یقطین» در معرفی امام رضا علیه السلام به عنوان جانشین (کافی، ج ۱، ص ۳۱۲-۳۱۳، ح ۸، ۹ و ۱۰).

۱۵۱. برای نمونه، نک: توقیع امام عسکری علیه السلام به «شفیع خادم»، از کارگزاران حکومت در مصر، و امر به استرداد زمین غصب شده متعلق به «سیف بن لیث» (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۳ و کافی، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۸) و نامه شکایت آمیز «محمد بن حجر» به

امام عسکری علیه السلام درباره دو نفر که وی را مورد اذیت قرار می‌دادند، و پاسخ آن جناب و بشارت به مرگ آن دو (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۳ و کافی، ج ۱، ص ۵۱۳، ح ۲۵) و نامه «ایوب بن نوح» به امام هادی علیه السلام در مورد اذیت «جعفر بن عبدالواحد قاضی»، و پاسخ حضرت مبنی بر رفع اذیت وی ظرف دو ماه! که نهایتاً با عزل وی از کوفه، و عده حضرت محقق می‌شود (کشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۴۷) و نامه «محمد بن ریّان» به آن حضرت و شکوه از اذیت یک دشمن، و پاسخ حضرت که مشتمل بر بشارت به رفع ظلم از وی بود! و سرانجام، شخص مزبور به بدترین وضع با ذلت و فقر از دنیا می‌رود (همان، ص ۲۵۱) و بشارت امام عسکری علیه السلام به «سمیع مسمعی» درباره نزدیکی خلاصی از اذیت همسایه‌اش (الخراج و الجرائع، ج ۱، ص ۴۴۷، ح ۳۳) و توقیع امام هادی علیه السلام در تبرئه «محمد بن اورمه قمی» از اتهام غلو (رجال علامه حلی، ص ۲۵۳).

۱۵۲. برای نمونه، نک: توقیعات امام هادی علیه السلام درباره غلاتی هم‌چون نمیری و ابن حسکه و ابن بابا و یقطینی و فارس بن حاتم (رجال کشی، ص ۵۱۶، ح ۹۹۴-۹۹۷ و ص ۵۲۰، ح ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ص ۵۲۲-۵۲۸، ح ۱۰۰۳-۱۰۱۱ و کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۱۲) و توقیع امام جواد علیه السلام درباره «احمد بن محمد سیّاری» (رجال کشی، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۸) و توقیع ناحیه مقدسه در اعلام لعن و انحراف هلالی و شریعی و نمیری و بلالی و شلمغانی (کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۲۹ و ۲۵۴؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۹، ح ۱۲ و احتجاج، ص ۴۷۴) و توقیع ناحیه مقدسه به سفیر اول و دوم در ردّ دعاوی عمویش جعفر کذاب (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۱۰، ح ۴۲) و توقیع دیگری از ناحیه مقدسه به «احمد بن اسحاق قمی» در ردّ دعاوی جعفر (کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۸ و ۱۷۴) و ردّ «صاحب زنج» در توقیع امام عسکری علیه السلام به «محمد بن صالح خثعمی» (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۸).

۱۵۳. برای نمونه، نک: نامه امام رضا علیه السلام به امام جواد علیه السلام که از مکه توسط «محمد بن میمون» به مدینه فرستاده شد؛ و این، در دوران صباوت و کودکی امام جواد علیه السلام بود، به نحوی که «موفق خادم»، حضرت را در گهواره حمل می‌نمود (الخراج و الجرائع، ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۱) و نامه حضرت به محمد بن ستاد (عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۶ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۴۳۶) و سؤال کتبی مأمون از امام رضا علیه السلام درباره حقیقت اسلام، و پاسخ مفصل حضرت (معادن الحکمه، ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۳۷).

۱۵۴. برای نمونه، نک: توقیع امام عسکری علیه السلام به «محمد بن علی سمري» و هشدار نسبت به خطری قریب الوقوع (کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۹۵) و تصمیم «احمد بن عمر حلال» بر قتل «اخرس» به علت بدگویی وی نسبت به امام رضا علیه السلام، و توقیع حضرت در نهی وی از انجام تصمیم مذکور! که سرانجام پس از مدت کوتاهی، اخرس به هلاکت می‌رسد (الخراج و الجرائع، ج ۲، ص ۶۵۱، ح ۳؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۵۹، ح ۶۹ و ج ۴۹، ص ۴۷، ح ۴۴ و ص ۲۷۴، ح ۲۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸۹؛ بصائر الدرجات، ص ۲۷۲، ح ۶؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۱۲۱، ح ۲۵ و مدینه المعاجز، ص ۴۷۸، ح ۲۹) و توقیع ناحیه مقدّسه در منع وکلا از اخذ وجوه شرعی تا اطلاع ثانوی، به علت توطئه وزیر عباسی بر علیه سازمان وکالت با ارسال تعدادی جاسوس نزد وکلا (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰، ح ۳۰ و کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰) و توقیع امام عسکری علیه السلام به «علی بن جعفر» و شیعیانی که بر سر راه امام هنگام رفتنشان به دربار نشسته و منتظر خروج حضرت بودند تا اظهار محبت کنند؛ که در این توقیع، آنان از هر حرکت خطرناکی، حتی سلام به امام و اشاره و امثال آن منع شدند (الخراج و الجرائع، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۲۰) و توقیع آن حضرت به «علی بن محمد بن زیاد»، و هشدار نسبت به خطری قریب الوقوع؛ که پس از مدتی، وی توسط «جعفر بن محمود»؛ از عوامل متوکل عباسی، تحت تعقیب قرار گرفت (همان، ص ۴۵۲، ح ۳۷؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۹۷، ح ۷۱؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۹۴ و اثبات الهداة، ج ۶، ص ۳۳۲، ح ۹۲) و توقیع ناحیه مقدّسه به سفیر دوم و نهی از بردن نام امام عصر علیه السلام نزد مخالفان (کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۲۲) و توقیع ناحیه به «ابی عبدالله صالحی» در همین رابطه (کافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۲) و توقیع ناحیه و نهی از زیارت مقابر قریش و قبر امام حسین علیه السلام، به سبب تعقیب و آزار زائران از سوی حکومت عباسی (الخراج و الجرائع، ج ۱، ص ۴۶۵، ح ۱۰؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۲۸۷، ح ۳۰؛ کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۱؛ کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۷۲ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۲، ح ۳۶) و توقیع ناحیه مقدّسه به «حسن بن فضل یمانی»، و تویخ وی به سبب ردّ صله ناحیه به وی، و تویخ شخص فرستاده به علت سکوت در مورد سبب ارسال صله از سوی ناحیه (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۹۰، ح ۱۳ و کافی، ج ۱، ص ۵۲۰، ح ۱۳) و توقیع امام عسکری علیه السلام به «حسن بن

ظریف» و نهی از تمتع با زنی که مشهور به فسق بود (کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۰۳) و توقیع ناحیه مقدّسه و اعلام ردّ وجوه شرعی ارسالی، به علت آمیختگی با حرام، و امر به تحلیل آن (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۶، ح ۶).

۱۵۵. برای نمونه، نک: نفرین امام عسکری علیه السلام بر علیه مستعین، و اعلام آن به «ابی احمد بن عبدالله بن طاهر» (الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۲۹، ح ۸؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۱۰؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۳۱۸، ح ۶۶؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۴۸، ح ۲؛ دلائل الامامة، ص ۲۲۵؛ اثبات الوصية، ص ۲۴۰؛ مدينة المعاجز، ص ۵۶۷، ح ۴۹ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۰) و کلام امام عسکری علیه السلام در مورد قتل زبیری (کافی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۵ و ص ۵۱۴، ح ۱).

۱۵۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۶، ح ۶ و ص ۴۹۰، ح ۱۳.

۱۵۷. برای نمونه، نک: سؤال «علی بن محمد بن اسحاق اشعری» از ناحیه، درباره حملی که همسرش مدعی بود از او است؛ و همین طور درخواست تقسیط، پرداخت قیمت خانه‌ای که وی برای ناحیه مقدّسه فروخته بود، و پاسخ مثبت ناحیه درباره درخواست تقسیط، و سکوت درباره سؤال از حمل! چرا که اصلاً حملی در میان نبود (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۷، ح ۱۹) و درخواست ابراهیم بن الفرج از ناحیه، درباره نام فرزندش (همان، ص ۴۹۸، ح ۲۲) و درخواستی مشابه از امام عسکری علیه السلام و پاسخ حضرت: «سَمِّ جَعْفَرًا وَ كُنَّه بَابِي عَبْدِ اللَّهِ» (کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۹۳) و توقیع امام هادی علیه السلام به «ایوب بن نوح»: «إِذَا وُلِدَ لَكَ فَسَمِّ مُحَمَّدًا» (همان، ج ۳، ص ۲۴۶) و درخواست «احمد بن اسحاق قمی» از امام عسکری علیه السلام نمونه‌ای از دست خط شریف حضرت را، و پاسخ مثبت آن جناب (کافی، ج ۱، ص ۵۱۳، ح ۲۷) و توقیع ناحیه در پاسخ به درخواست کفن توسط «علی بن محمد صمیری» بدین مضمون که: «انه يحتاج اليه ستة ثمانين أو احدى و ثمانين» (تردید از راوی است)؛ و در همان سال، یک ماه قبل از مرگش، ناحیه مقدّسه، کفنش را ارسال نمود (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۱، ح ۲۶ و ارشاد، ص ۳۵۶).

۱۵۸. برای نمونه، نک: استیذان یکی از شیعیان با کنیه ابوجعفر، از ناحیه مقدّسه درباره تطهیر فرزند تازه متولّد شده‌اش در روز هفتم ولادت، و پاسخ منفی ناحیه و مردن طفل

در روز هفتم یا هشتم! و توقیع مجدد ناحیه و بشارت به دو فرزند دیگر، و امر به نام نهادن یکی به احمد و دیگری به جعفر (الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۰۴، ح ۲۱؛ کافی، ج ۱، ص ۵۲۲، ح ۱۷؛ ارشاد، ص ۳۵۵ و کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۴۸) و استیذان وی خروج برای حج را، و پاسخ منفی ناحیه، و توقیع دیگر و بشارت به انجام حج در سال بعد (همان) و استیذان «محمد بن صالح» از ناحیه مقدسه در مورد استیلا یکی از کنیزانش، و پاسخ مثبت ناحیه به ضمیمه این جمله: «و يفعل الله ما يشاء!» و پس از حامل شدن، کنیز مزبور سقط جنین کرده و خود نیز می میرد (کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۵ و کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۹، ح ۱۲) و استیذان «علی بن محمد شمشاطی» از ناحیه مقدسه برای سفر با قافله یمنی‌ها و نهی ناحیه از آن، و حمله راهزنان به آن قافله (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۱، ح ۱۴) و شبیه آن در مورد «علی الحسین الیمانی» (ارشاد، ص ۳۵۲ و کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۴۴) و استیذان «ابوالقاسم بن ابی حلیس» از ناحیه مقدسه برای رفتن به واسط و اخذ بدهی از ورثه یکی از بدهکارانش، و پاسخ منفی تا دو سال، و آمدن اذن، پس از آن (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۳، ح ۱۸) و استیذان جماعتی از شیعیان برای زیارت حضرت مهدی (عج) در داخل عسکر و پاسخ مثبت حضرت (همان، ص ۴۹۸، ح ۲۱) و استیذان «علی بن بابویه» از ناحیه، خروج برای سفر حج را، و صدور عدم اذن از سوی ناحیه مقدسه، مگر در آخرین قافله! چرا که قافله‌های دیگر مورد هجوم راهزنان واقع شدند (کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۶) و استشاره «محمد بن فرج» با امام هادی علیه السلام در مورد اجابت خواسته «علی بن خصیب» برای خروج وی به سمت عسکر، و پاسخ حضرت که: «اخرج فان فيه فرجك ان شاء الله!» و پس از مدت کمی از دنیا رفت (کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۳۹) و استشاره «هشام بن حکم» با امام کاظم علیه السلام در مورد خرید یک کنیز و پاسخ حضرت که: «لا أرى بشرائها بأساً ان لم يكن في عمرها قلة!» و آن کنیز قبل از خروج از مکه وفات می نماید (همان، ج ۳، ص ۴۸) و شبیه آن، نهی امام عسکری علیه السلام از خرید کنیزی به علت جنون او و کوتاهی عمرش (اثبات الوصية، ص ۲۴۲).

۱۵۹. برای نمونه، نک: درخواست «قاسم بن علاء» از ناحیه مقدسه دعا برای فرزندانش را، و عدم پاسخ ناحیه، و مردن همه آنها، و درخواست مجدد وی برای فرزندش، حسین،

و پاسخ مثبت ناحیه (ارشاد، ص ۳۵۲) و دعای ناحیه برای شفای زخم ناسور در «محمد بن یوسف شامی» (همان؛ کافی، ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۱۱؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۴۴ و الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۵) و توقیع امام عسکری علیه السلام به «محمد بن حسن» و دعا برای شفای چشم وی (مناقب آل ابی طالب، ص ۴۳۵ و کافی، ج ۱، ص ۵۱۰، ح ۱۷) و آموختن طریق مداوای «حکم بن یسار مروزی»، که به صورت مذبح رها شده بود، توسط امام جواد علیه السلام (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۷) و توقیع امام عسکری علیه السلام درباره مداوای تب با آویختن آیه «یا نازکونی بردا وسلاما علی ابراهیم» (کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۸۸) و توقیع امام هادی علیه السلام برای شفای درد پای «علی بن محمد حبال» و بیماری پدرش، بدون آن که وی به بیماری پدرش اشاره‌ای کرده باشد (همان، ص ۲۵۱) و طلب دعا توسط «حجاج بن سفیان عبدی» از امام عسکری علیه السلام برای شفای فرزند علیلش، و اخبار حضرت از مرگ فرزند (الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۴۸، ح ۳۴ و اثبات الوصیة، ص ۲۴۳) و مورد مشابه درباره «سیف بن لیث»، که حضرت در این مورد، خبر از شفا یافتن فرزند علیل و مرگ فرزند بزرگ وی دادند (کافی، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۸) و دعای ناحیه مقدّسه در توقیع به «محمد بن عبدالله حمیری» (احتجاج، ص ۴۸۷) و کتابت دعا برای «ابوهاشم جعفری» در توقیع امام عسکری علیه السلام (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۹) و طلب دعا برای ردّ دین توسط «ابن فرات»، از امام عسکری علیه السلام، و اخبار حضرت به تحقق آن (الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۴۱، ح ۲۲) و طلب دعا و سؤال در مورد کیفیت حمل و فرزنددار شدن در موارد مختلف، و پاسخ‌های مناسب ائمه علیهم السلام (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۴، ح ۱۸ و ص ۴۹۷، ح ۱۹ و ص ۵۰۲، ح ۳۱؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۵؛ رجال علامه حلی، ص ۱۴۶؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۱۰ و ۲۴۶ و اثبات الوصیة، ص ۲۴۱ و ۲۴۳) و طلب دعا برای کفالت امر بنات (دختران)، و انجام حج و استرداد مال، و پاسخ ناحیه مقدّسه (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۴، ح ۱۸) و طلب دعا از امام عسکری علیه السلام برای رفع فقر، و اخبار حضرت به رسیدن قریب الوقوع مالی از فارس، که ارثیه پسر عموی سائل بود، (اثبات الوصیة، ص ۲۴۳) و طلب دعا برای والدین و دعای ناحیه مقدّسه (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۴، ح ۱۸) و درخواست مشابه توسط مردی شیعی از امام عسکری علیه السلام، و دعای حضرت، تنها برای

پدر! چرا که مادرش مؤمنه نبود (کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۰۶) و طلب دعا از امام هادی علیه السلام برای اصلاح اعتقادات و پاسخ مثبت حضرت (الخراج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۱۲ و بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۵۱، ح ۵۳) و طلب دعا از ناحیه مقدّسه برای اصلاح بین زوجین، و پاسخ مثبت حضرت (کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۷ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۷۹) و طلب دعا از ناحیه مقدّسه برای آزادی «باداشاله» که «عبدالعزیز» وی را در حبس کرده بود، و اخبار ناحیه از خلاصی محبوس (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۹، ح ۱۲) و توقیع امام هادی علیه السلام به «ابوهاشم جعفری» در پاسخ به طلب دعای وی از حضرت برای آزادی، و وعده مثبت حضرت (اثبات الوصیة، ص ۲۳۳).

۱۶۰. برای نمونه، نک: اخبار امام عصر علیه السلام به «محمد بن ابراهیم بن مهزیار» پیرامون آنچه وی و پدرش درباره اموال ناحیه گفته و کرده بودند (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۷، ح ۸) و توقیع ناحیه مقدّسه و اخبار از بقا یا موت حمل، در موارد متعدد (همان، ص ۴۸۹، ح ۱۲ و ص ۴۹۲، ح ۱۵) و شرح آنچه در یکی از مجالس شیعیان گذشته بود، در توقیعی از ناحیه مقدّسه (همان، ص ۴۹۸، ح ۲۲) و اخبار ناحیه مقدّسه به «محمد بن شاذان بن نعیم» درباره میزان دقیق وجوه شرعی (همان، ص ۵۰۹، ح ۳۸) و طلب کردن ناحیه مقدّسه ۷۰۰ دینار متعلق به امام علیه السلام را، از بدر، غلام «احمد بن حسن» (ارشاد، ص ۳۵۴) و اخبار امام عسکری علیه السلام از عدم بروز کم آبی و عطش در سفر حج، در توقیع به ابوعلی مطهری (همان، ص ۳۴۲ و کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۸۶) و اخبار ناحیه مقدّسه از فراموشی شمشیر متعلق به ناحیه، توسط مرد آوجی (ارشاد، ص ۳۵۵؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۵۰ و کافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۲۰) و اخبار امام عسکری علیه السلام از مسأله فراموش شده توسط سائل (الخراج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۱۰) و اعلام اتهامات عصر غیبت صغرا در توقیع به سفیر چهارم (اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۰) و اخبار امام عسکری علیه السلام در مورد بیماری «اشجع بن اقرع» و مرگ فرزندش (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۲) و اخبار امام هادی علیه السلام به دستگیری «محمد بن فرج» و بازگرداندن مزرعه اش به وی پس از آزادی (کافی، ج ۱، ص ۵۰۰، ح ۵) و اخبار امام عسکری علیه السلام از غلبه بر دشمن در توقیع به «علی بن حسن بن فضل یمانی» (همان، ص ۵۰۸، ح ۷) و جواب امام

عسکری علیه السلام به «حسن بن ظریف» از سؤال‌های فراموش شده‌اش (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۱) و مورد مشابه درباره امام رضا علیه السلام و بزنی (الخراج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۶۲) و اخبار ناحیه مقدسه درباره مناظره یکی از شیعیان (الخراج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۰۹) و اخبار از مافی الضمیر افراد و مغیبات، و اظهار جواب بدون آن که سؤالی اظهار شده باشد، در موارد متعدد (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۵، ۳۷۱، ۳۴۱، ۳۳۶، ۳۰۴ و ۲۹۱؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۰۳؛ اثبات الوصیة، ص ۲۳۷، ۲۳۸ و ۲۳۹؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۶۸ و کافی، ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱۳ و ص ۵۱۰، ح ۱۶.

۱۶۱. برای نمونه، نک: اخبار امام هادی علیه السلام از شهادت «ابوعلی بن راشد» و «ابن بند» و «عاصمی» در توقیع به «محمد بن فرج» (کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲) و اخبار ناحیه مقدسه از موت حاجز (الخراج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۶ و کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۸، ح ۹) و توقیع ناحیه مقدسه به سفیر چهارم و اعلام تاریخ وفات او (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶، ح ۴۴؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۲ و اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۰) و توقیع مشابه ناحیه به قاسم بن علاء، وکیل آذربایجان (کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۹) و اخبار امام عسکری علیه السلام از قتل معتز و مهتدی و مستعین و... (ارشاد، ص ۳۴۰ و ۳۴۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۲ و ۴۳۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۱؛ اثبات الوصیة، ص ۲۴۰ و ۲۴۲ و کافی، ج ۱، ص ۵۰۶، ح ۱ و ص ۵۱۰، ح ۱۶.

۱۶۲. برای نمونه، نک: توقیع امام جواد علیه السلام به «محمد بن فضل صیرفی» و اعلام حوایج شخصی (الخراج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۸۷، ح ۱۶) و کتابت حوایج شخصی برای «علی بن یقطین» توسط امام کاظم علیه السلام (رجال کثی، ص ۴۳۴، ح ۸۱۹ و ص ۲۶۹، ح ۴۸۴.

۱۶۳. برای نمونه، نک: توقیع امام عسکری علیه السلام به «نعمانی»، و نکوهش از غلط‌گیری وی از نامه حضرت (اثبات الوصیة، ص ۲۴۴) وی مدعی شده بود که در نامه حضرت، غلط نحوی وجود دارد! و حضرت در پاسخ نوشت: «ما بال قوم یلحنوننا و ان الکلمة تتکلم بها تنصرف علی سبعین وجها فیها کلها المخرج منها المحجة».

۱۶۴. برای نمونه، نک: توقیع ناحیه مقدسه در قبول استغفار و اعتذار «حسن بن فضل همدانی»، به سبب ردّ هدیه حضرت (ارشاد، ص ۳۵۳ و کافی، ج ۱، ص ۵۲۰، ح ۱۳.

۱۶۵. برای نمونه، نک: توقیع ناحیه مقدسه به سفیر دوم، در تعزیت رحلت سفیر اول (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۰، ح ۴۱؛ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۹ و احتجاج، ص ۴۸۱) و توقیع ناحیه مقدسه در تعزیت رحلت وکیل مصر که برای فرستاده وکیل ارسال شد، و ضمن اخبار از وفات وکیل، از نحوه برخورد وی با وجوه شرعی موجود در نزدش خبر داده شده بود (کافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۱۹).

۱۶۶. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.

۱۶۷. رجال کشی، ص ۴۴۲، ح ۸۳۰.

۱۶۸. ر.ک: اثبات الوصیة، ص ۲۱۳.

۱۶۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.

۱۷۰. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۵ و تاریخ اهل البيت (ع)، ص ۱۴۸.

۱۷۱. رجال کشی، ص ۳۲۷، ح ۵۹۲.

۱۷۲. همان، ص ۳۲۸، ح ۵۹۴.

۱۷۳. همان، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵.

۱۷۴. همان، ص ۵۹۵، ح ۱۱۱۲.



۱۷۵. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۱۳۹.

۱۷۶. رجال کشی، ص ۵۰۸، ح ۹۸۱.

۱۷۷. همان.

۱۷۸. تاریخ اهل البيت (ع)، ص ۱۴۸.

۱۷۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۳.

۱۸۰. اثبات الوصیة، ص ۲۱۳.

۱۸۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.

۱۸۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۵.

۱۸۳. همان، ۲۱۴-۲۱۵.

۱۸۴. همان، ۲۱۵-۲۱۶.

۱۸۵. نمونه‌هایی از خوارق عادات که توسط نواب اربعه اظهار شد، در مباحث پیشین (بهره‌گیری از خرق عادت در سازمان وکالت) گذشت.

۱۸۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۵، ۲۱۸ و ۲۲۱

۱۸۷. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰، ح ۱۹.

۱۸۸. بنا به روایت کلینی؛ (کافی، ج ۱، ص ۵۱۷، ح ۴ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۸، ح ۲۵) وی به همراه «ابوصدام» و جمعی دیگر از وکلا نسبت به اموالی که در دستشان بود و این که چگونه به امام دوازدهم علیه السلام تحویل دهند، دچار حیرت شده و تصمیم به فحش و تحقیق گرفتند. او به همراه اموالی حرکت کرده و به بغداد آمد و خانه‌ای اجاره کرد. وکلای مقیم بغداد نیز با یک برنامه حساب شده، اموالی متعلق به امام علیه السلام را آورده و در خانه‌ی مذکور ریختند، و در مقابل سؤال وی از آن اموال، تنها می‌گفتند: همین است که می‌بینی! در این هنگام، نامه امام علیه السلام به دستش می‌رسد که در آن، دستور آوردن اموال مزبور در فلان ساعت از روز به عسکر، به وی ابلاغ شده بود. او پس از بردن اموال به خانه حضرت، موفق می‌شود از پس پرده با ایشان سخن بگوید و نسبت به وظایفش یقین حاصل نماید. در این دیدار، امام علیه السلام دو قطعه پارچه به وی اهدا کرده و فرمودند: به آن نیاز خواهی یافت! وی پس از بازگشت، در ماه رمضان رحلت کرده و در همان پارچه‌ها تکفین گردیده و دفن شد.

۱۸۹. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۷، ح ۳۷.

۱۹۰. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۳۹.

۱۹۱. همان، ص ۲۴۰.

۱۹۲. همان، ص ۲۴۲.

(۱۹۳ و ۱۹۴). کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.

۱۹۵. ابن طاووس در مهج الدعوات نقل کرده که امام صادق علیه السلام به هنگام حرکت به سمت عراق، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله دعایی را برای دفع شرّ مأمون قرائت فرمود که در کتاب مزبور نقل و شرح شده است. در این سفر، منصور، امام علیه السلام را متهم کرد که از شیعیانش در عراق اخذ خراج و زکات می‌کند و مردم عراق وی را به عنوان امامشان پذیرفته‌اند. امام علیه السلام این ادعا را تکذیب کرده و اشاره فرمود که آنچه شیعیان برای حضرتش می‌آورند هدایای شخصی آنان است نه خراج دولتی. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۹۹۴؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۷ و مطالب السؤل، ابن طلحه، ص ۱۱۴-۱۱۵.

۱۹۶. رجال کشی، ص ۲۶۵، ح ۴۷۸ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۸۱.
۱۹۷. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۵ و رجال کشی، ص ۳۸۱، ح ۷۱۳.
۱۹۸. رجال نجاشی، ص ۱۹۵ و تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۵.
۱۹۹. رجال کشی، ص ۶۰۷، ح ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰؛ اثبات الوصیة، ص ۲۳۲؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۳ و رجال علامه حلی، ص ۹۹.
۲۰۰. کافی، ج ۱، ص ۵۰۰، ح ۵.
۲۰۱. الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۶۸۲، ح ۱.
۲۰۲. کتاب الغیبة، ص ۲۱۲ و رجال کشی، ص ۶۰۳، ح ۱۱۲۲.
۲۰۳. ر.ک: اثبات اوصیة، ص ۲۶۲ و الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۲۰.
۲۰۴. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴.
۲۰۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۷.
۲۰۶. کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰.
۲۰۷. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۷.
۲۰۸. همان، ص ۲۳۶-۲۳۷.
۲۰۹. درباره دوره وزارت «حمید بن عباس» به کتاب «عصر الخلیفة المقتدر بالله» از «حمدان عبدالمجید کیسی»، ص ۱۹۰-۱۹۹ مراجعه کنید (نقل از تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ارجاع ۲۰).
۲۱۰. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۹.
۲۱۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.
۲۱۲. رجال کشی، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲. تعبیر امام علیه السلام چنین است: «فانکم اذا اتهمتم الی کل ما أمرتم به استغنیتم بذلك عن معاودتی».
۲۱۳. برای نمونه، «عبدالله بن جعفر حمیری» با تمهید مقدمات و تمسک به قَسَم‌هایی، موفق می‌شود از سفیر دوم اقرار بگیرد که با حضرت دیدار داشته است. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۸-۲۱۹.
۲۱۴. همان.
۲۱۵. همان، ص ۲۲۲.

۲۱۶. همان، ص ۲۴۰ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۹.
۲۱۷. اثبات الوصیه، ص ۲۶۲.
۲۱۸. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۵.
۲۱۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۳ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴.
۲۲۰. تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۵۷۸۰ و ج ۳، رقم ۱۱۲۱۱.
۲۲۱. رجال کشی، ص ۴۳۳، ح ۸۱۷.
۲۲۲. کتاب الوزراء و الکتاب، محمد بن عبدوس جهشیاری، ص ۳۰۰.
۲۲۳. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۸.
۲۲۴. خاندان نوبختی، عباس اقبال، ص ۲۱۷.
۲۲۵. وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۳، ص ۴۲۳.
۲۲۶. الوزراء، هلال بن محسن صابی، ص ۴۰-۴۱.
۲۲۷. تجارب الامم، احمد بن محمد بن مسکویه، ج ۱، ص ۱۲۳.
۲۲۸. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۲.
۲۲۹. رجال کشی، ص ۲۶۹، ح ۴۸۴.
۲۳۰. رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۰.
۲۳۱. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.
۲۳۲. به پی‌نوشت مربوط به مبحث «مضامین توقیعات» مراجعه شود.
۲۳۳. احتجاج، ص ۴۷۹.
۲۳۴. ر.ک: رجال کشی، ص ۴۵۵-۴۶۷، ح ۸۶۰-۸۸۸ (روایات مربوط به واقعه و دیدگاه امام هشتم علیه السلام و نهم علیه السلام و رجال شیعه درباره‌ی آنان). از این روایات برمی‌آید که نشر احادیث مربوط به واقعه، یکی از طرق مبارزاتی سران شیعه و ائمه علیهم السلام بر علیه آنان بوده است. ر.ک: کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۳ (جریان تطمیع «یونس بن عبدالرحمن» توسط سران واقعه و برخورد وی با آنان).
۲۳۵. رجال کشی، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۸.
۲۳۶. همان، ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۵.
۲۳۷. همان، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹.

۲۳۸. همان، ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۸.
۲۳۹. همان، ص ۵۲۵، ح ۱۰۰۷ و ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ص ۵۲۸، ح ۱۰۱۱.
۲۴۰. همان، ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۶ و کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۴.
۲۴۱. رجال کشی، ص ۵۱۶-۵۱۹، ح ۹۹۴-۹۹۷ و ص ۵۲۰، ح ۹۹۹ و ۱۰۰۰.
۲۴۲. همان، ص ۵۷۳، ح ۱۰۸۶.
۲۴۳. مثلاً، توقیع مربوط به لعن احمد بن هلال (کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴) و شریعی و نمیری و هلالی و بلالی و شلمغانی و غیر آنها (همان، ص ۲۵۴ و احتجاج، ص ۴۷۵).
۲۴۴. ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰، ح ۱۹؛ جریان «احمد بن محمد دینوری» که با کمک سفیر دوم توانست به ماهیت کذب دعاوی اسحاق احمر و باقطنی پی ببرد.
۲۴۵. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۶.
۲۴۶. همان، ص ۲۵۶.
۲۴۷. بنا به نقل شیخ طوسی، «ابوسهل نوبختی» پس از شنیدن دعوی باییت حلاج، از وی خواست که به عنوان امری خارق العاده که نشانه صدق مدعایش باشد، موهای سفید محاسن و سرش را سیاه گرداند! و حلاج که عاجز از این امر بود، با فضاحت از بغداد بیرون رفت و درخواست جالب ابوسهل زبان زد شیعه شد! حلاج در قم نیز مورد برخورد تند «علی بن بابویه قمی» قرار گرفت و ناچار از خروج از این شهر گشت. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۶۴-۲۴۷.
۲۴۸. ر.ک: قوس زندگی منصور حلاج، لوئی ماسینیون، ترجمه دکتر روان فرهادی، ص ۲۴.
۲۴۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۷ و ۲۴۸-۲۴۹.
۲۵۰. همان، ص ۲۵۰-۲۵۲.
۲۵۱. همان، ص ۲۵۲-۲۵۴.
۲۵۲. الکامل فی تاریخ، ج ۸، ص ۲۱۷.
۲۵۳. ارشاد الاریب، یاقوت حموی، ج ۱، ص ۳۰۳.
۲۵۴. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۰۴-۲۰۵.
۲۵۵. تجارب الامم، ابن مسکویه، ج ۱، ص ۲۶۷؛ التنبيه والاشراف، مسعودی، ص ۳۴۳.
- ارشاد الاریب، یاقوت حموی، ج ۱، ص ۲۹۹-۳۰۴.
۲۵۶. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۰۵.

فصل ششم

ویژگی‌های کارگزاران سازمان وکالت

در فصل حاضر، به یکی دیگر از مباحث مهم این پژوهش می‌پردازیم که عبارت از بررسی صفات لازم در کارگزاران سازمان وکالت است. از آن‌جا که دستیاران ائمه معصومان علیهم‌السلام در تشکیلات وکالت، برخی‌شان باب‌ائمه علیهم‌السلام و برخی دیگر، وکلای معمولی آنان بودند، لذا ناچاریم این مبحث را در دو قسمت پی‌بگیریم. نخست به بررسی مسأله باییت امام معصوم علیه‌السلام و ویژگی‌های لازم برای احراز این مقام می‌پردازیم. سپس به بررسی صفات و ویژگی‌های لازم برای احراز مقام وکالت ائمه علیهم‌السلام خواهیم پرداخت. شایان ذکر است که تعدادی از باب‌ها وکیل نیز بوده‌اند ولی درباره برخی از آنان دلیلی بر وکالتشان نداریم. بدین ترتیب، رابطه بین باب‌ها و وکلا نسبت عام و خاص من وجه خواهد بود. آنچه موجب طرح بحث باییت در این فصل شده، همان اشتراک مصداقی برخی از وکلا و برخی از باب‌ها است؛ ضمن آن‌که بایستی اذعان نماییم مبحث باب‌های ائمه علیهم‌السلام نیازمند تألیف مستقلی است که امید است تلاش برخی از محققان گرامی در این زمینه، به عرصه نشر و طبع وارد شود.

۱.۶. ویژگی‌های باب‌های معصومین علیهم‌السلام

در پژوهش حاضر، به کرات لفظ باب و باییت ذکر شده است. در مباحث مقدماتی این پژوهش نیز به ریشه‌یابی لغوی این واژه و کاربرد اصطلاحی آن پرداختیم. البته مقوله باب‌های معصومین علیهم‌السلام کمتر مورد بحث محققان قرار گرفته و حدود و ثغور تعریف این واژه، و صفات لازم برای باییت معصومین علیهم‌السلام تبیین نشده است. از این رو در این‌جا صرفاً بر اساس استنباط از روایات مرتبط با باییت و نقش باب‌ها در تاریخ معصومین علیهم‌السلام، به تبیین صفاتی که برای احراز مقام باییت امام معصوم علیه‌السلام ضروری به نظر می‌رسند،

می‌پردازیم. در فصل آتی نیز باب‌های هر یک از ائمه معصومین علیهم‌السلام را معرفی خواهیم کرد. لازم به ذکر است که در معرفی صفات باب‌ها در این فصل، و همین طور معرفی اسامی و شرح حال آنان در فصل آتی، نظر به تمامی باب‌های معصومین علیهم‌السلام (حتی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) داریم؛ و نه فقط آنان که در سازمان وکالت فعال بوده‌اند. از این رو بحث ما پیرامون ویژگی‌های باب‌ها، از این نظر، اعم از بحث پیرامون ویژگی‌های وکلا خواهد بود. صفات لازم برای باب‌های معصومین علیهم‌السلام، با توجه به مجموعه‌ای از روایات مربوط به آنان از این قرار است:

۱.۱.۶. قرب به معصوم و علم به اسرار او

باب معصوم علیه‌السلام یعنی کسی که حکم مدخل و محل ورود به ساحت علوم و اسرار و مقامات معصوم علیه‌السلام را دارد. از این رو می‌بایست از میان کسانی انتخاب شود که توانایی کسب بیشترین قرب به معصوم علیه‌السلام را داشته، و قدرت اخذ و حفظ اسرار آن حضرات را دارا باشند. به نظر می‌رسد واژه باب در فرهنگ تشیع، برگرفته از برخی احادیث نبوی باشد که در آنها، امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام باب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی شده است. حدیث معروف نبوی که: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ وَالْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا»؛^۱ به خوبی صراحت در بایست امام علی علیه‌السلام برای ورود افراد به ساحت علوم و معارف نبوی دارد. روایات متعددی حکایت از آن دارد که نزدیک‌ترین صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آن حضرت، و صاحب سر و محرم راز آن جناب، شخصی جز وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نبوده است.

پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در عصر امام علی علیه‌السلام و دیگر ائمه علیهم‌السلام نیز تعدادی از اصحاب آن بزرگواران به عنوان باب‌ها و اصحاب سر آنان معرفی شده‌اند که تنها به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم و معرفی بیشتر آنان را به فصل آتی وامی‌گذاریم.

«سلمان فارسی» از نزدیک‌ترین اصحاب به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و از وفادارترین آنها به ایشان بود. روایاتی حاکی از رفعت مقام علمی و معرفتی سلمان، و برتری وی حتی نسبت به ابوذر می‌باشد؛^۲ و همین امر بوده که وی را به عنوان محرم اسرار علوی مطرح کرده است.^۳ پس از سلمان، از «رُشید هَجَری» به عنوان باب امام علیه‌السلام یاد شده

است. در روایاتی نقل شده که وی با عنایت مولایش امیرالمؤمنین علیه السلام آگاه به علم بلایا و منایا شد. این در حالی است که نسبت به کس دیگری از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام چنین سخنی نقل نشده است.^۴ این امر می‌تواند حاکی از میزان قُرب وی به امیرالمؤمنین علیه السلام و اطلاعات بر اسرار نهانی موجود در خزانه علم علوی باشد. بنا بر روایت راوندی، پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، هنگامی که رشید هجری و جمعی دیگر، اشتیاق خود به رؤیت آن حضرت را به امام حسن علیه السلام عرضه داشتند، آن جناب پرده‌ای را کنار می‌زند و رشید هجری و آن جمع، امیرالمؤمنین علیه السلام را در حالت نشسته و در بهترین چهره مشاهده می‌کنند!^۵

از «جابر بن یزید جعفی» نیز به عنوان باب امام باقر علیه السلام نام برده شده است.^۶ برخی روایات، حاکی است که وی به برکت آن حضرت، از برخی اسرار نهانی آگاه شده است. چنان که روایات نقل شده از طریق او درباره مقامات و منزلت‌های تکوینی و تشریعی ائمه معصومین علیهم السلام از دیگر مؤیدات این سخن است.^۷

«مفضل بن عمر جعفی» نیز که به عنوان باب امام صادق علیه السلام و یا امام کاظم علیه السلام مطرح شده، از دیگر صحابه مقرب و صاحب سر اهل بیت علیهم السلام بوده است. امام صادق علیه السلام برخی از مسئولیت‌های خاص را که از عهده دیگران ساخته نبود به وی محول می‌فرمود.^۸ چنان که امام کاظم علیه السلام نیز وی را رابط بین خود و شیعیان، حتی وکلا، قرار داده بود.^۹ آن حضرت درباره وی به «محمد بن سنان» فرمود: «یا محمد انّ المفضل کان أنسی و مستراحاً»؛^{۱۰} مفضل مایه انس و راحت من بود. شیخ مفید نیز وی را از خواص و نزدیکان امام صادق علیه السلام بر شمرده است.^{۱۱}

«محمد بن سنان» نیز از کسانی است که جزو باب‌های ائمه علیهم السلام شمرده شده است.^{۱۲} بنا به اعتقاد مجلسی اول، او از جمله محرمان اسرار ائمه علیهم السلام بوده است.^{۱۳} از نمونه‌های مثال زدنی در این مقال، «عثمان بن سعید عمری» است که گاه به عنوان باب سه امام آخر شیعیان از وی یاد شده است.^{۱۴} این امر، جلالت قدر وی و میزان محرم بودن او نسبت به اسرار خاندان رسالت را هویدا می‌سازد. درباره وی در فصل آتی به تفصیل سخن خواهیم گفت. در عصر غیبت صغرا پس از وی، سه تن دیگر نقش باب را برای امام دوازدهم علیه السلام عهده‌دار شدند که هر یک، از نزدیک‌ترین و مورد اعتمادترین اصحاب و یاران امام دوازدهم علیه السلام بودند.^{۱۵}

در پایان این قسمت، شایان ذکر است که در برهه‌های حسّاس تاریخ، برخی افراد وظایف خطیری را از جانب معصومین علیهم‌السلام بر دوش گرفته‌اند که با توجه به آن، می‌توان آن را نوعی باییت - ولو به طور موقت - تلقی نمود. نمونه این افراد، «امّ سلمه» است که به هنگام حرکت امام حسین علیه‌السلام به کربلا، امانت‌دار و دایع امامت برای آن حضرت می‌شود؛^{۱۸} و صاحب سر امام حسن علیه‌السلام و امام علی علیه‌السلام و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم نیز بوده است.^{۱۹} هم‌چنین «فاطمه بنت الحسین علیه‌السلام»، که ودایع و وصایای امام حسین علیه‌السلام را به طور موقت نگه‌داری کرد و سپس آنها را به امام سجاد علیه‌السلام تحویل داد.^{۲۰} حضرت زینب کبری علیه‌السلام که موقتاً وصایت امام حسین علیه‌السلام را بر عهده داشت، و حدیث - والده ماجده امام عسکری علیه‌السلام - که وصایت امام عسکری علیه‌السلام را بر عهده داشت، نمونه‌هایی دیگر از این‌گونه افراد هستند.^{۲۱} البته برخی از این موارد را نمی‌توان داخل در مفهوم اصطلاحی باییت - مورد بحث در فصل حاضر - داخل دانست.

۲.۱.۶. جایگاه رفیع معنوی و معرفتی

آن سان که گذشت، باب‌ها، نزدیک‌ترین افراد به معصومین علیهم‌السلام بودند. عهده‌داری مقام باییت، مستلزم آن بود که آنان واجد مرتبه‌ای رفیع در ابعاد معرفتی و معنوی باشند. تحمّل اسرار و علوم اهل بیت علیهم‌السلام از عهده کسانی ساخته بود که روحی مستعد و بزرگ داشته و از تربیت‌های لازم معنوی بهره‌مند باشند. از این رو در میان اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم تنها «امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام» شایستگی مطرح شدن به عنوان باب مدینه علم نبوی را داشت. چنان که «سلمان فارسی» و «رُشید هَجَری» نیز برای امام علی علیه‌السلام همین منزلت را داشتند. گفته شد که رشید توانست علم بلایا و منایا را از طریق امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیاموزد. سلمان نیز از نظر درجات معرفتی و معنوی به آن‌جا رسیده بود که مقام «سلمان مَنّا اهل البیت» را کسب کرد و حدیث «لَوْ عَلِمَ ابُو ذَرٍّ مَا فِی قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ» در شأنش صادر شد.^{۲۲} جایگاه علمی و معرفتی «جابر بن بن یزید جعفی» نیز با توجه به نقلی که حاکی از ارائه عوالم دیگر به او توسط امام باقر علیه‌السلام است، روشن می‌شود.^{۲۳} درباره «مفضل بن عمر» نیز روایات متعددی نقل شده است که علو مرتبت معرفتی او را اثبات می‌کند.^{۲۴} درباره «محمد بن سنان» - که ابن شهر آشوب وی را باب امام صادق علیه‌السلام دانسته

است.^{۲۵} با صرف نظر از روایات وارد در شأن وی، به کلام علامه بحر العلوم اشاره می‌کنیم؛ ایشان به نقل از برخی عرفا آورده که برای استعمال حال «محمد بن سنان» به قرآن کریم تفأل زده و آیه «انما یخشی الله من عباده العلماء» آمده است.^{۲۶} همچنین جایگاه رفیع معرفتی وی از کثرت روایات و کثرت راویان از او، قابل استفاده است.^{۲۷}

«عثمان بن سعید عمری» که به عنوان باب امامین عسکریین (علیه السلام) و ناحیه مقدسه مهدویه مطرح بوده است، از برجستگان علمی در میان اصحاب این سه امام همام بوده و مدت مدیدی در خدمت امامین عسکریین (علیه السلام) انجام وظیفه می‌کرد. همین امر، وی را دارای شناخت و معرفتی عمیق نسبت به معارف شیعی کرده بود. از جمله شواهدی که برای صلاحیت معرفتی و معنوی وی و فرزندش و دو سفیر دیگر در عصر غیبت صغرا می‌توان ذکر کرد این است که در میان همه رجال بزرگ شیعی، وظیفه خطیر سفارت به آنان محوّل شده است.^{۲۸}

۳.۱.۶. اوج کتمان و تقیه

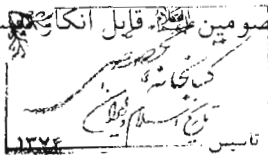
گرچه نهان کاری و تقیه به عنوان اصلی لازم، نه تنها برای وکلای ائمه (علیهم السلام) بلکه برای معمول شیعیان مطرح بود، ولی مقام بایت امام معصوم، مقتضی آن بود که فرد از قدرت بالایی در این زمینه برخوردار باشد؛ چرا که حفظ اسرار معصومین (علیهم السلام)، و کتمان حقایق به جز در موارد خاص، جز با کتوم بودن و زیرکی‌های ویژه ممکن نبود. اصولاً معصومین (علیهم السلام) کسانی را به این مقام برمی‌گزیدند که به صورت خاص، واجد این شرط بودند. حفظ ودایع و امانت‌های معنوی، و رعایت مصالح در ابراز و اظهار اسرار نهانی، چنین می‌طلبید که باب‌های معصومین (علیهم السلام) از میان معتمدترین شخصیت‌های شیعی برگزیده شوند. در تأیید این مدعا، در این جا تنها به کلام «ابوسهل نوبختی» در وصف سومین باب ناحیه مقدسه، یعنی «حسین بن روح نوبختی» اشاره می‌کنیم. وی در پاسخ از این سؤال که با توجه به جایگاه علمی و اجتماعی‌اش، چرا ناحیه مقدسه، او را به مقام بایت برنگزیده است، گفت: «آنان (ائمه (علیهم السلام)) بدان چه می‌کنند آگاه‌ترند؛ من فردی هستم که اشتغال به مناظره و برخورد با دشمنان دارم و اگر هم چون ابن روح، از مکان (اختفای) امام (علیه السلام) آگاهی داشتم و مجبور به افشای آن می‌شدم شاید چنین می‌کردم؛ ولی ابن روح چنان است که اگر

حضرت حجت علیه السلام در زیر عبابی وی پنهان باشد و دشمنان برای افشای مکان او، وی را قطعه قطعه کنند باز حاضر به کنار زدن عبا و افشای مکان اختفای امام علیه السلام نخواهد شد.^{۲۹}

۴.۱.۶. خرق عادت به وقت لزوم

این امر به خصوص در باب‌های ناحیه مقدسه در عصر غیبت صغرا، به خوبی به چشم می‌خورد؛ چراکه در این عصر، آنان تنها وسایط بین شیعیان و امام عصر علیه السلام بودند. از این رو هر از چند گاهی با ابراز خوارق عادات، شک و تردید و حیرت را از دل برخی از شیعیان می‌زدودند. در این میان، نمونه‌های بیشتری نسبت به سومین باب ناحیه مقدسه نقل شده است که می‌توان دلیل آن را بعد زمانی بین شروع غیبت و عصر وی عنوان کرد که طبیعتاً موجب بروز تردیدهایی در شیعیان می‌شد. نمونه‌هایی از بروز خوارق عادات توسط سفرای ناحیه مقدسه در قسمت پنجم از فصل چهارم گذشت.

درباره «رُشید هَجَری» گذشت که با اطلاع از علم بلایا و منایا، گاه از مغیبات خبر می‌داد! درباره «ابو خالد کابلی» نقل شده که با عنایت امام سجاد علیه السلام دختر جن‌زده‌ای را تنها با یک خطاب شفا بخشید.^{۳۰} درباره «جابر جعفی» نیز امور خارق عادت در میان شیعه، با عنوان «عاجیب جابر» مشهور بوده است. چنان که به «محمد بن سنان» نیز صدور خوارق عادات نسبت داده شده است.^{۳۱} البته نمی‌توان برای تمام کسانی که از آنان به عنوان باب‌های معصومین علیهم السلام نام برده شده، وجود قدرت بر خرق عادت را اثبات کرد؛ اما به طور اجمال، این ویژگی در باب‌های معصومین علیهم السلام قابل انکار نیست.



۲.۶. ویژگی‌های وکلا

پس از بیان نکاتی پیرامون شرایط و ویژگی‌های اختصاصی باب‌های معصومین علیهم السلام، اکنون به آن دسته از ویژگی‌ها و صفات می‌پردازیم که وجود آنها در وکلا و کارگزاران سازمان وکالت لازم بوده و بدون وجود آنها مقام وکالت و نمایندگی امام معصوم علیه السلام در امور شرعی و مالی قابل حصول نبود.

۱.۲.۶. عدالت و وثاقت

مهم‌ترین ویژگی لازم در وکلای ائمه هدی علیهم السلام، وجود ملکه تقوا و عدالت و وثاقت در

آنان است. این امر، آن‌چنان روشن و بدیهی است که می‌توان مدعی شد که در صورت تبیین موضوع، مخالفی برای آن نمی‌توان یافت. ابتدا ذکر این نکته مناسب به نظر می‌رسد که محل کلام در این پژوهش، آن دسته از وکلایی هستند که از سوی امامان معصوم علیهم‌السلام برای تصدی مقام نمایندگی امام در امور مالی و شرعی تعیین، و به محلی اعزام می‌شدند؛ و نه وکلایی که به صورت خاص و در اموری جزئی، همچون اداره یک مزرعه یا زمین وقف، یا انجام کاری شخصی از سوی ائمه علیهم‌السلام مأموریت می‌یافته‌اند. در مورد چنین وکلایی نمی‌توان وکالت را ملازم با وجود ملکه تقوا و عدالت دانست. صرف وثاقت ظاهری کافی بود تا کسانی به این گونه مأموریت‌ها گمارده شوند.

وکلاي ائمه علیهم‌السلام، نمایندگان آنان در امور دینی و شرعی همچون جمع وجوه شرعی، اخذ نامه‌های حاوی سؤالات، تحویل آنها به امام علیه‌السلام و ردّ پاسخ آنها بودند. آنان هم‌چنین محل مراجعه شیعیان در مواقع حسّاس بوده و رفع حیرت نسبت به امر امامت، و حل مسایل دینی و اجتماعی شیعیان از آنان انتظار می‌رفته است. با چنین جایگاهی، آیا معقول است که ائمه هدی علیهم‌السلام وکلای خود را از میان کسانی انتخاب کرده باشند که شرط تقوا و عدالت را، که لازمه انجام درست چنین اموری است، نداشته‌اند؟! و آیا نباید وکلای آنان، نمایندگان شایسته‌ای برای مقام زهد، ورع و تقوای امامان معصوم علیهم‌السلام می‌بودند؟ به نظر می‌رسد تصدیق این سخن، لازمه تصوّر فرض مذکور درباره وکلا باشد؛ و تلازم عقلانی بین آن تصور و این تصدیق انکارناپذیر است. از این رو، غالب دانشمندان علم رجال، معتقد به وجود تلازم بین وکالت و عدالت، و یا حداقل وثاقت هستند؛ و برخی از آنان که معتقد به چنین تلازمی نیستند، محل بحث را اعم از وکلایی گرفته‌اند که وکیل در امور شخصی بوده‌اند.^{۳۲}

نکته یاد شده، مبنای عقلانی یا عقلایی شرط تقوا و عدالت در وکیل بود. علاوه بر آن، در بررسی روایات مربوط به وکلا نیز مؤیدات متعددی برای مبنای یاد شده به چشم می‌خورد که ذکر آنها برای تسدید آنچه گذشت ضروری است.

در برخی از توقیعات و بیانات شفاهی ائمه معصومین علیهم‌السلام توثیقاتی نسبت به برخی از وکلایشان صورت گرفته که با القای خصوصیت، می‌توان از آنها تعمیم نسبت به دیگر وکلا را استفاده کرد. گرچه در همین جا اذعان می‌کنیم که درجات ارزشی وکلا یکسان

نبوده و آنان از نظر علمی و معنوی متفاوت بوده‌اند. برای نمونه، «عثمان بن سعید عمری» و پسرش، از سوی امامین عسکریین (علیه السلام) مورد بهترین توثیق و تمجیدها واقع شده‌اند. از لسان این روایات چنین برمی‌آید که وثاقت و مقبولیت آنان، جهت تعلیلیه در گزینش ایشان به وکالت بوده است. هنگامی که «احمد بن اسحاق قمی» از امام هادی (علیه السلام) سؤال نمود که به هنگام عدم دسترسی به حضرت، به چه کسی مراجعه کند، حضرت در پاسخ، ضمن معرفی عمری فرمود: «العمری ثقتی فما أدی الیک فعنّی یؤدی، وما قال لک فعنّی یقول، فاسمع له واطع فانه الثقة المأمون...»؛ و هنگامی که همین سؤال را از امام عسکری (علیه السلام) می‌پرسد، در پاسخ چنین می‌شنود: «... العمری وابنه ثقتان، فما أدیا الیک فعنّی یؤدیان وما قال لک فعنّی یقولان، فاسمع لهما وأطعهما فانهما الثقتان المأمونان...».^{۳۳} به خوبی معلوم است که مراد از ثقة در این بیانات، نه فقط توثیق مالی است (آن سان که برخی گمان کرده‌اند)^{۳۴} بلکه اعتماد در مطلق امور دینی، اعم از جهات مالی، تحدیث، افتا و وساطت در تحویل توقیعات و در امور شخصی است. در یک جمله، ملکه عدالت و تقوی مراد است؛ زیرا آنچه که بر توثیق آنان مترتب شده، عبارت است از لزوم قبول قول و کلام آنان و لزوم اطاعت از آنان، و اطمینان به این‌که جز به فرمان امام کاری نمی‌کنند و سخنی نمی‌گویند. در توقیع ناحیه مقدسه خطاب به «اسحاق بن یعقوب» نیز این تعبیر درباره «محمد بن عثمان عمری» به چشم می‌خورد که: «... واما محمد بن عثمان العمری رضی الله تعالی عنه و عن أبیه من قبل فانه ثقتی و کتابه کتابی...»^{۳۵} که از تعبیر «کتابه کتابی» نکته یاد شده در بالا قابل استفاده است، زیرا این تعبیر، علاوه بر وثاقت مالی، دلالت بر وثاقت رجالی نیز دارد؛ و در مجموع می‌توان قید «عدالت» را از این بیانات استفاده کرد.

در توقیع امام حسن عسکری (علیه السلام) به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» نیز تعدادی از وکلای آن جناب مورد توثیق واقع شده‌اند. از تعمق در جملات این توقیع، نه تنها توثیق مالی، بلکه امین بودن در مطلق امور دینی استفاده می‌شود. در این توقیع درباره بلالی، محمودی و دهقان آمده: «... و یا اسحق، اقرء کتابنا علی البلالی - رضی الله عنه - فانه الثقة المأمون العارف بما یجب علیه، و اقرء علی المحمودی - عافاه الله - فما أحمدا له لطاعته، فإذا ورد بغداد فاقراء علی الدهقان وکیلنا و ثقتنا و الذی یقبض من موالینا...».^{۳۶} از تعبیر «الثقة المأمون العارف بما یجب علیه» درباره «بلالی»، معرفت و آگاهی وی نسبت به تکالیف الهی، و

هم‌چنین امانت دینی وی قابل استفاده است. چنان‌که از تعبیر «فما احمدنا له لطاعته» درباره «محمودی»، مطیع بودن وی در زمینه تکالیف دینی استفاده می‌شود. همین بیانات قرینه است بر این‌که مراد از «ثقتنا» در مورد «دهقان» نیز نه فقط وثاقت مالی است بلکه امین بودن و مورد اعتماد بودن در مطلق امور دینی منظور است. گرچه بعدها بلالی و دهقان ره انحراف پیشه ساختند، ولی این امر با عدالت پیشین آنها منافات ندارد؛ چراکه بشر دارای طبع زلت‌پذیری است و بین هدایت و ضلالت به قدر «فَوَاقِ نَاقَه» (فاصله بین فشار پستان شتر برای دوشیدن شیر تا فشار دیگر) فاصله می‌باشد!^{۳۷}

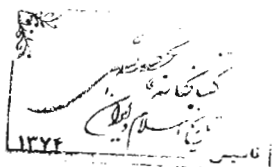
در توقیع دیگری که امام عسکری علیه السلام به «عبدالله بن حمدویه بیهقی» به مناسبت تعیین «ابراهیم بن عبده» به وکالت نواحی بیهق و نیشابور مرقوم فرمود، این تعبیر به چشم می‌خورد: «... فقد نصبت لکم ابراهیم بن عبده لیدفع الیه النواحی و اهل ناحیتک حقوقی الواجبة علیکم، وجعلته ثقتی و اُمینی عند موالئِ هناک...».^{۳۸} از لفظ «ثقتی و اُمینی» در مجموع، چیزی فوق وثاقت مالی قابل استنباط است.

بنابه روایت شیخ طوسی و کُتبی، به هنگامی که «أبو محمد رازی» و «أحمد بن أبی عبدالله برقی» در عسکر بوده‌اند، فرستاده امام عسکری علیه السلام به نزدشان آمده و اعلام می‌دارد که: «الغایب العلیل ثقة و ایوب بن نوح و ابراهیم بن محمد الهمدانی و احمد بن حمزة (بن الیسع) و احمد بن اسحاق، ثقات جمیعاً».^{۳۹} گرچه واژه «ثقة» اعم از وثاقت مالی و رجالی، و اخصّ از عدالت است، ولی قراین یاد شده در قبل، و مبنای عقلی که بیان کردیم، می‌توانند دلالت واژه «ثقات» در این روایت بر معتمد بودن در امور دینی و تکالیف الهی را اثبات کنند؛ به خصوص که جلالت قدر وکلای یاد شده از روایات دیگر به خوبی استفاده است؛ برای نمونه، در توقیع امام هادی علیه السلام به «ابراهیم بن محمد همدانی»، در پاسخ به سؤال «ابراهیم بن محمد» درباره اختلاف «علی بن جعفر» و «فارس بن حاتم» چنین آمده است: «لیس عن مثل هذا یسأل و لا فی مثله یشک، قد عظم الله قدر علی بن جعفر، منعنا الله تعالی عن أن یقاس الیه...»!^{۴۰} و درباره «ایوب بن نوح»، روایت شیخ طوسی حاکی از آن است که امام هادی علیه السلام ضمن اشاره به وی، به «عمرو بن سعید مدائنی» فرمود: «ای عمرو، اگر دوست داری به یکی از اهل بهشت نظر کنی به او بنگر...»!^{۴۱}

شیخ طوسی، در روایتی دیگر، توقیع امام هادی علیه السلام به شیعیان بغداد و مدائن و قُرای

سواد را نقل کرده که به مناسبت نصب «ابا علی بن راشد» به وکالت این نواحی، به جای «علی بن حسین بن عبدربه» صادر شده است؛ و در ذیل توقیع آمده: «... وقد أوجب فی طاعته طاعتی، وفی عصیانه الخروج الی عصیانی...».^{۴۲} این تعبیر، در لزوم اطاعت مطلقه شیعیان از وکلای منصوب از جانب ائمه علیهم السلام صراحت دارد. شاید بتوان نوعی جعل ولایت برای وکلا از سوی ائمه علیهم السلام را نیز از این تعابیر استفاده نمود؛ قبلاً شبیه این تعبیر را درباره عمری و پسرش ملاحظه کردیم. از سوی دیگر، چنین تعبیری، چیزی فوق عدالت را برای برخی از وکلای ائمه علیهم السلام اثبات می‌کند! چراکه امر به اطاعت محض از یک وکیل، و قرار دادن نافرمانی از او را به منزله نافرمانی امام معصوم علیهم السلام، مستلزم آن است که وکیل، تالی تلوی معصوم بوده و پا جای پای معصوم بنهد، و نمونه و ممثّل بارز امام معصوم بوده باشد!

شیخ طوسی نمونه‌هایی از توثیقات و تمجیدهای امام جواد علیهم السلام نسبت به برخی وکلایش را نیز نقل کرده است که شواهد بارز دیگری بر مدّعی ما هستند. بنا به روایت ابوطالب قمی، امام نهم علیهم السلام در اواخر عمر شریفش، از چند تن از وکلایش به نیکی یاد کرد و مراتب خدمت‌گزاری آنان به پیشگاه امامت را ستود. آن جناب ضمن طلب پاداش الهی برای «صفوان بن یحیی» و «محمد بن سنان» و «زکریا بن آدم» و «سعد بن سعد» فرمود: «اینان حق وفاداری و ادای وظیفه را به جای آوردند»؛ و درباره «زکریا بن آدم» پس از وفاتش، ضمن توقیعی فرمود: «... خداوند او را مورد رحمت خویش قرار دهد! چه در روز ولادت و چه هنگام مرگ و بعث؛ همانا وی در دوره زندگانی‌اش با معرفت نسبت به حق و صبر بر آن و عمل برای آن و قیام به آنچه محبوب خدا و رسول است زیست؛ و در حالی رحلت نمود که پیمان را حفظ کرده و تبدیلی در آن ایجاد نکرده بود. پس خداوند پاداش نیت و تلاش وی را عطا نماید...». هم‌چنین آن حضرت درباره «محمد بن سنان» نیز ضمن تمجید از او فرمود: «خداوند از وی، به واسطه رضایت من، راضی باشد! چراکه هیچ‌گاه مخالفت من و پدرم را ننمود...». هم‌چنین درباره دیگر وکیلش، یعنی «عبدالعزیز بن مهتدی» نیز فرمود: «... خداوند تو را ببخشد و تو و ما را مورد رحمتش قرار دهد و از تو، به سبب رضایت من، راضی باشد».^{۴۳} این تعابیر بر وجود بالاترین درجات تقوا و عدالت در این گونه وکلا کاملاً صراحت دارند؛ امری که لازمه نمایندگی برای ذوات مقدّسه معصومین علیهم السلام است.



لزوم عدالت و ملکه تقوا در وکیل امام معصوم علیه السلام، از جمله‌ای که امام دوازدهم علیه السلام به هنگام نصب «محمد بن ابراهیم بن مهزیار» به وکالت به جای پدرش به وی فرمود، نیز قابل استفاده است؛ بنا به روایت صدوق، امام علیه السلام به وی فرمود: «... یا محمد! اتق الله، و تُب من کل ما انت علیه، فقد قُلدتَ أمراً عظیماً...!» و مراد از امر عظیم، جانشینی وی به جای پدر به وکالت ناحیه مقدسه در اهواز بود؛ چرا که طبق نقل شیخ طوسی، به وی خطاب شد: «... قد أقمناک مقامَ أبیک...». از این نقل چنین برمی آید که لازمه احراز مقام وکالت، توبه از تمامی گناهان و اتصاف به ملکه تقوا است؛ و نمی‌توان این شرط را مختص تعدادی خاص از وکلای میرز معصومین علیهم السلام دانست! چرا که «محمد بن ابراهیم بن مهزیار»، با توجه به آنچه خودش نقل می‌کند، جزو وکلای برجسته ناحیه نبوده و حتی قبل از آن‌که موفق به درک پیام ناحیه مقدسه شود، تصمیم به تصرف شخصی در اموال ناحیه مقدسه داشته است! ^{۴۴}

از جریان مربوط به «قاسم بن علاء آذربایجانی» که شیخ طوسی آن را به تفصیل نقل کرده، نیز لزوم اتصاف وکیل به ملکه عدالت و تقوا قابل استنباط است. وی در لحظات آخر عمر، خطاب به فرزندش حسن، که مبتلا به شرب خمر بود، گفت: «خداوند تو را نایل به منزلت و مرتبتی والا خواهد نمود، آن را همراه با شکرگزاری بپذیر، مشروط بر آن‌که دست از شرب خمر برداری!؛» و هنگامی که وی وعده این کار را به پدر داد، پدر دست به آسمان برداشته و سه مرتبه توفیق طاعت و ترک معصیت را برای وی طلب کرد. پس از رحلت قاسم، توقیع ناحیه مقدسه در تعزیت وی، به فرزندش، حسن، رسید و در آن توقیع، ضمن نصب وی به جای پدر، این جمله آمده بود: «اللهمک الله طاعته و جَنَّبک معصيته...». ^{۴۵} روایت دیگری که می‌توان به طور عموم، لزوم برخورداری وکلا از ملکه ایمان و تقوی و عدالت را از آن استفاده کرد، جمله‌ای است که در توقیع ناحیه مقدسه در ارتباط با یکی از وکلای ناحیه به نام حاجز صادر شد. گرچه توقیع به نام او است، ولی لسان توقیع نسبت به مطلق وکلا عمومیت دارد. امام دوازدهم علیه السلام در راهنمایی کسی که مرجعی مطمئن برای تحویل وجوه شرعی، طلب می‌کرد، چنین مرقوم فرمود: «لیس فینا شک ولا فی من یقوم مقامنا شک و رد ما معک الی حاجز...»! ^{۴۶} با توجه به این که حضرت، نفی تردید و درنگ در مورد حاجز را مترتب بر نفی تردید و شک در مورد وجود مقدس خود

نموده، می‌توان چنین استنتاج نمود که وکلای ائمه علیهم السلام نیز همچون خود آنها در جهات مختلف شرعی مورد وثوق بوده‌اند.

در این جا لازم است به روایتی که شیخ صدوق و شیخ طوسی نقل کرده‌اند، اشاره کنیم. در این روایت آمده که: «قَوْمَانَا وَخُدَّامُنَا شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ!»^{۴۷} این حدیث، در صورتی که از نظر سند و دلالت مورد خدشه قرار نگیرد، ظهور در آن دارد که خادمان و نمایندگان و وکلای ائمه معصومین علیهم السلام، بدترین بندگان خدایند! طبیعی است که به هیچ عنوان نمی‌توانیم این حدیث را با این مضمون بپذیریم؛ چرا که عملاً عکس مضمون حدیث صادق است! زیرا بهترین بندگان خدا آنانی هستند که به مقام خدمت‌گزاری و نیابت معصومین علیهم السلام نایل می‌شوند! از این رو، این حدیث یا به کلی باید متروک گردد و یا بر معنایی مقبول حمل شود. شیخ طوسی در مقام توجیه حدیث، فرموده است: «این حدیث بر عموم خود باقی نیست و ناظر به وکلایی است که به خیانت گراییده و تغییر و تبدیلی (در مضامین دینی) ایجاد کردند».^{۴۸}

اما مشخص است که ظهور حدیث در تعمیم به نحوی است که تخصیص آن به موارد اندک خیانت و فساد در وکلا قابل قبول نیست. از این رو آنچه مقبول‌تر به نظر می‌رسد، این است که فلسفه صدور این حدیث را نیز در راستای صدور همان دسته احادیثی تلقی کنیم که امامان معصوم علیهم السلام ضمن آنها، برخی از مبرزترین صحابه خود را مورد مذمت و نکوهش قرار داده و گاه با تعابیری تند آنان را مورد حمله و هجمه قرار می‌دادند! برای نمونه، «زرارة بن اعین»، «محمد بن مسلم»، «مفضل بن عمر جعفی» و غیر آنان، در روایاتی که غالب آنها را کشتی نقل کرده، از سوی ائمه معاصرشان نکوهش شده‌اند!^{۴۹} این نکوهش‌ها و حمله‌ها، در حقیقت به منزله ایجاد سپری دفاعی برای این دسته از صحابه مخلص ائمه علیهم السلام در برابر تیرهای اتهام حاکمیت عباسی بود. از آن جا که میزان قرب و ارتباط اینان با ائمه علیهم السلام، انگشت اتهام را متوجه آنان ساخته و جانشان را در معرض خطر قرار داده بود، لذا هر از چندگاه، بیانات نکوهش‌آمیز و منفی امامان درباره این افراد موجب دور شدن اتهام هم‌یاری با امامان علیهم السلام از آنان می‌شد. به نظر می‌رسد حدیث یاد شده نیز با هدف قرار دادن همه خدام و وکلای ائمه علیهم السلام، چنین مقصدی را دنبال می‌کند؛ چرا که خادمان بیوت شریفه ائمه علیهم السلام و وکلا و نمایندگان آنان در معرض سوءظن حکام

عباسی، و در آستانه دستگیری و شکنجه و شهادت قرار داشتند، چنان که برای تعدادی از آنان اتفاق افتاد. از این رو صدور این گونه احادیث از سوی ائمه علیهم‌السلام موجب می‌شد مخالفان، خُدام و قُوام ائمه علیهم‌السلام را نیز هم چون خود (که به واقع شرار خلق الله بودند) بپندارند، و طبعاً ایذا و آزار آنان متوجه خودی‌ها نمی‌شد! رجالی بزرگ، علامه مامقانی، نیز در مقام بیان معنای حدیث یاد شده، ضمن تأکید بر آنچه ذکر شد، به توقیع صادر شده از سوی ناحیه مقدسه برای «محمد بن صالح همدانی» اشاره کرده است؛ وی که از جمله وکلا ناحیه مقدسه مهدویّه بود، ضمن مکتوبی، از این که اطرافیانش وی را به دلیل این حدیث، مورد نکوهر و تعبیر قرار داده‌اند ابراز شکایت می‌کند! و امام علیه‌السلام در پاسخ چنین مرقوم می‌نماید: «و یحکم! أما تقرأون ما قال الله تعالى (و جعلنا بینهم و بین القرى التى بارکنا فیها قرى ظاهرة) فحقن والله القرى التى بارک فیها و انتم القرى الظاهرة!»! در این توقیع، امام علیه‌السلام ضمن پرهیز از بیان صریح علت یاد شده در صدور این حدیث (چرا که بیان صریح آن منافات با اصل فلسفه صدور آن داشت) به بیانی کنایی و سر بسته روی آورده‌اند!^{۵۰} و وکلا و قُوام به آبادی‌های ظاهر و آشکار و پیدا تشبیه شده‌اند که بین آبادی‌هایی که خداوند در آنها برکت قرار داده و بین مردمی که کفران نعمت کرده‌اند، فاصله ایجاد نموده‌اند! بنابراین، وکلا از آن‌جا که ظاهر و پیدا بودند، در معرض حمله و هجمه قرار داشتند؛ لذا دفع خطر از آنان، نیازمند صدور چنین احادیثی بود.

در پایان این بحث، شایسته است که به گفتار برخی از رجالیان در تأیید آنچه گذشت، یعنی تلازم میان وکالت و عدالت یا وثاقت، نیز اشاره کنیم. از میان متقدمان، ظاهر عبارت شیخ طوسی، پذیرش تلازم یاد شده است؛ چرا که وی پس از نقل حدیث مزبور، در مقام دفاع از وکلا برآمده و حدیث را حمل بر آن دسته از وکلا می‌کند که ره خیانت پیشه ساخته‌اند.^{۵۱}

علامه حلی و شیخ بهایی نیز از معتقدان به تلازم میان وکالت امام معصوم علیه‌السلام و عدالت و وثاقت هستند.^{۵۲} شیخ بهایی تصریح به آن دارد که وکالت ائمه علیهم‌السلام از قوی‌ترین اسباب وثوق و اطمینان نسبت به عدالت یک راوی است، چرا که ائمه علیهم‌السلام فرد فاسق را وکیل خود نمی‌کردند. این بیان صراحت در تلازم مذکور دارد.^{۵۳}

شیخ حرّ عاملی، صاحب کتاب گران سنگ «وسائل الشیعه»، نیز تلازم بین وکالت و

وثاقت را و بلکه مافوق وثاقت، یعنی عدالت، را از برخی محققان نقل کرده، و با توجه به این که سخنی در ردّ این مبنا نیاورده، ظاهراً آن را پذیرفته است. تعبیر وی چنین است: «و ذکر بعض المحققین أنّ قولهم وکیل يقتضی الثقة بل ما فوقها...»^{۵۴}

مولی و حید بهبهانی نیز در شمار معتقدان به تلازم بین وکالت ائمه علیهم السلام و عدالت است. او در توجیه این مبنا گفته است: «... تردید و شبهه‌ای نیست که ائمه علیهم السلام افراد فاسد العقیده را به وکالت برنمی‌گزینند؛ و حتی به ایذا و تنفر از آنان، و حتی گاهی قتل آنان امر می‌نمودند؛ و جز کسانی را که مورد اعتماد و وثوق بوده و از عدالت برخوردار بودند به وکالت نصب نمی‌کردند... و مؤید این سخن آن که، غالب وکلای ائمه علیهم السلام در نهایت جلالت و وثاقت قرار داشتند، چنان که از شرح حالشان پیدا است... و همین طور روایاتی که در مذمت و نکوهش وکلای منحرف و فاسد المرام صادر شده‌اند حاکی از آن هستند که وکالت ملازم با حسن عقیده و وثاقت و جلالت است؛ و لذا نسبت دادن غلو و تفویض و مانند آن به امثال «مفضل بن عمر» و «محمد بن سنان» باطل و فاسد و غیر قابل قبول است؛ و حاشا که ائمه هدی علیهم السلام کفار و فساق را به وکالت نصب کرده و آنان را مورد نهی و نکوهش نیز قرار ندهند، و بلکه مدافعه و تلطف و انبساط خاطر نیز ابراز نمایند!»^{۵۵}

سید محسن اعرجی کاظمی، صاحب کتاب «عدة الرجال» نیز از گروه قایلان به تلازم بین وکالت یا عدالت و وثاقت است. وی ضمن ذکر وکالت ائمه علیهم السلام به عنوان یکی از امارات دالّ بر وثاقت راوی، در توجیه آن، سخنی شبیه سخن مولی و حید بهبهانی را ذکر کرده است.^{۵۶} خاقانی نیز در رجال خود، در ذیل شرح حال «مفضل بن عمر جعفی»، وکالت وی را دالّ بر نفی قول به فساد عقیده و مذهب و مرام او دانسته است.^{۵۷}

علامه مامقانی نیز با تأکید تمام، از مبنای یاد شده حمایت کرده و در جای جای رجال خود، هرگاه قرینه‌ای بر وکالت یک راوی می‌یابد آن را به عنوان بهترین اماره بر وثاقت و همین‌طور عدالت وی، و حتی بهترین مراتب عدالت، قلمداد می‌نماید. وی در مقدمه رجالش، ضمن فایده بیست و چهارم، در مقام بیان امارات دالّ بر وثاقت راوی، نه تنها وکالت، بلکه «خادم ملازم» یا «کاتب امام علیه السلام» بودن را نشانه عدالت راوی دانسته است؛ و در مقام تسدید این مبنا، عبارات «مولی و حید بهبهانی» در این زمینه را ذکر کرده است.^{۵۸} در کتاب «مقیاس الهدایة» نیز با تأکید بر مبنای یاد شده، در توجیه آن، از کلام شیخ بهایی

بهره گرفته و سخن شیخ عبدالنبی جزایری را، که از مخالفان این مبنا است، به این دلیل مردود دانسته که: «قابل تعقل نیست که ائمه هدی علیهم‌السلام فرد غیر عادل را بر حقوق الله مسلط کرده و او را واسطه بین خود و بندگان خدا در امور شرعیه‌شان قرار دهند...»^{۵۹}

از جمله مخالفان تلازم میان وکالت امام معصوم علیه‌السلام و عدالت و وثاقت وی، مرحوم آیه الله خویی است. آنچه مبنای کلام ایشان را تشکیل می‌دهد، این است که اگر تلازمی میان وکالت امام و عدالت و وثاقت وجود داشت، حتی برای یک مورد نیز نبایستی خیانت و انحراف و فساد در میان وکلای ائمه علیهم‌السلام بروز نموده باشد؛ در حالی که چنین امری قطعاً بروز کرده، پس تلازمی در میان نیست. ایشان در ادامه به توقیع ناحیه مقدسه درباره حاجز، که ذکرش گذشت، اشاره کرده و در پاسخ به آن، ضمن تضعیف سند، یادآور شده‌اند که بر فرض قبول، این روایت ناظر به وکلایی است که به امر ائمه علیهم‌السلام به نیابت و سفارت برگزیده شده و فعالیت می‌کنند، یعنی نواب و سفرا، و نه مطلق وکلا! ^{۶۰} در پاسخ به قسمت اخیر فرموده ایشان، تذکر این نکته مناسب است که معمول کسانی که در کتب رجالی از آنان به عنوان «وکیل» یاد شده است، وکلای منصوب از جانب امام معصوم علیه‌السلام در زمینه جمع وجوه شرعی و نامه‌ها و انجام وظایف نمایندگی امام در یک منطقه بوده‌اند. کسانی که وکیل در امور شخصی و جزئی ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند کمتر مورد توجه بوده و حداقل از عصر تشکیل سازمان وکالت به بعد، تصریحی نسبت به نام آنها در منابع رجالی صورت نگرفته است. از این رو متبادّر از لفظ وکیل، به انضمام قراین، وکلایی هستند که وظایفی فراتر از تصدّی مسئولیت یک زمین، یا یک کار شخصی برای امام علیه‌السلام را عهده‌دار بوده‌اند. بدین ترتیب، همان‌گونه که در آغاز این بحث نیز عنوان شد در صورت تبیین درست موضوع بحث، شاید توان عالمی رجالی را یافت که با مبنای عقلی و نقلی که در این مقال از آن دفاع نمودیم، مخالفت داشته باشد.

و اما قسمت اول کلام مرحوم خویی، که با استناد به بروز انحراف در برخی وکلا، تلازم بین وکالت و عدالت یا وثاقت را زیر سؤال برده‌اند، به این ترتیب قابل اندفاع است که: مراد معتقدان به تلازم، تلازم بین وکالت و عدالت در تمامی لحظات عمر یک وکیل نیست! به عبارت دیگر، وکالت کاشف از آن نیست که وکیل امام علیه‌السلام قوّه و استعداد معصیت و انحراف را نیز از دست داده است؛ بلکه تنها کاشف از این می‌تواند بود که به

هنگام منصوب شدن به وکالت، دارای ملکه عدالت و وثاقت و تقوا بوده است. حال اگر در دوران تصدی این مقام، تحت تأثیر علل و اسباب درونی و بیرونی، راهی به غیر از راه امام معصوم علیه السلام را پیشه ساخت، این امر منافاتی با عدالت وی به هنگام منصوب شدن به وکالت ندارد. از این رو، با توجه به این که معقول نیست امامان شیعه علیهم السلام افراد غیر عادل و متقی را برای نمایندگی خود در امور شرعی منصوب کنند (چنان که دأب مراجع شیعه در عصر غیبت کبرا نیز بر تعیین وکلای صالح و عادل بوده و هست) بنابراین، می توان مدعی شد که اصل در وکیل امام معصوم علیه السلام در امور شرعی، عدالت و تقوا است، مگر آن که خلاف آن ثابت شود.

در همین جا تذکار این نکته لازم است که چه بسا ائمه هدی علیهم السلام پیش از بروز انحراف در برخی از وکلایشان، به علم الهی، آگاهی از انحراف آنان در زمان آینده داشتند، ولی مادامی که این انحراف به مرحله بروز و فعلیت نرسیده بود، در جهت عزل و طرد این وکلا اقدامی نمی کردند. شاید رعایت جهات امنیتی نیز در این میان بی تأثیر نبوده است. البته در برخی موارد، اشاراتی به انحراف بالقوه آنان می کردند! برای نمونه، شاید بتوان به کلام امام کاظم علیه السلام خطاب به «علی بن ابی حمزه بطائی» اشاره کرد که: «یا علی! انت و اصحابک اشباه الحمیر!»^{۶۱} این کلام، در زمانی صادر شد که هنوز امام کاظم علیه السلام در قید حیات بود و علی بن ابی حمزه و هم فکرانش مذهب واقفه را علم نکرده بودند. البته ممکن است این شبهه به ذهن بیاید که چرا امام کاظم علیه السلام، با وجود علم به باطن و آینده ی این گونه وکلا، اقدام به عزل آنان نکردند؟ برای پاسخ به این شبهه، اموری قابل طرح است که در فصل مربوط به معرفی وکلای منحرف و فاسد اشاره خواهد شد.

آخرین سخن آن که، نفس عزل و لعن ائمه علیهم السلام، نسبت به وکلایی که ره خیانت و فساد پیشه می ساختند، و اصرار ائمه علیهم السلام بر معرفی هر چه سریع تر چهره این گونه وکلا به شیعیان، نشانه آن است که وکلای ائمه علیهم السلام می بایست افرادی عادل و به دور از فساد می بوده اند.

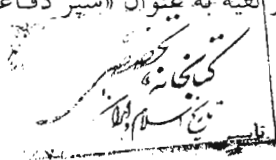
۲.۲.۶. رازداری و نهان کاری

با توجه به این که شرایط خاص و حادث عصر عباسی ایجاب می کرد تشکیلات وکالت به

صورت مخفی و زیرزمینی فعالیت نماید، کارگزاران این تشکیلات موظف بودند به شیوه‌ای بسیار محتاطانه و مخفیانه عمل کرده و فعالیت‌های خود را از دیدگان دشمنان و مخالفان مخفی دارند. از این رو، رعایت جانب احتیاط و تکتّم و رازداری و پنهان کاری، یکی از شرایط و از ویژگی‌های وکلا و کارگزاران سازمان وکالت بود. اصولاً ائمه هدی علیهم‌السلام کسانی را به این سِمَت می‌گماردند که به خوبی آشنای به شرایط عصر بوده و با اقدامی نابه‌جا و خطرناک، موجودیت سازمان وکالت را در معرض آسیب قرار ندهند. اهمیت و لزوم این چنین ویژگی در وکلا زمانی نمایان‌تر می‌شود که به برخی روایات توجه کنیم که حکایت از آن دارند که وکلای خاطی به سبب اهمال نسبت به این ویژگی، مورد ملامت سخت امامان معصوم علیهم‌السلام قرار گرفته‌اند! یکی از این وکلا «معلی بن حُثَیّس» است که به سبب احساسات تند و داغ دینی و مذهبی، قدرت کمتری در کتمان اسرار و حقایق شیعی داشته و در مواردی بر خلاف رویه کتمان و پنهان کاری عمل می‌کرده است! از این رو، بنا بر روایاتی، امام صادق علیه‌السلام نسبت به این نحوه رفتار معلی، زبان به ملامت می‌گشود؛ و نهایتاً همین نحوه عملکرد نیز به دستگیری و شهادت وی به دست «داود بن علی عباسی»، از والیان دولت عباسی منجر شد. بنا بر نقل کشی، امام علیه‌السلام در روز شهادت معلی، ضمن ابراز ناراحتی از این امر، به «مفضل بن عمر» فرمود: «... خداوند معلی را رحمت کند، من انتظار این امر را داشتم! چرا که او سرّ ما را فاش نمود، و زحمت ناصبی برای ما بیشتر از زحمت فاش‌کننده اسرار ما نیست؛ پس هر آن کس که سرّ ما را نزد غیر اهلس فاش کند از دنیا مفارقت نمی‌کند مگر به وسیله گزش سلاح یا طناب دار!»^{۶۲}

به همین دلیل بود که وکلای ائمه علیهم‌السلام گاه به طرز اعجاب‌آوری، جانب مخفی کاری را رعایت می‌نمودند. شیخ طوسی درباره دیگر وکیل امام صادق علیه‌السلام، یعنی «نصر بن قابوس لخمی»، نقل کرده که «وی بیست سال بی آن که کسی (از مخالفان و یا شیعیان غیر قابل وثوق) مطلع شود، وکیل امام صادق علیه‌السلام بود!»^{۶۳}

بررسی کوتاهی در روایات عدیده مربوط به تقیّه و کتمان و حرمت افشا و اذاعه، بیان‌گر اهتمام ذوات مقدّس معصومین علیهم‌السلام در حفظ کیان تشیع با سلاح تقیّه و پنهان کاری است. در برخی از همین روایات، از تقیّه به عنوان «سِرّ دفاعی» تعبیر شده است.^{۶۴}



برخورداری از این ویژگی، گرچه برای همه شیعیان ضروری بود ولی برای وکلای ائمه‌علیهم‌السلام این ضرورت به درجاتی شدیدتر بود. همچنان که ضرورت احراز صفت رازداری و پنهان‌کاری، برای باب‌ها و صاحبان اسرار اهل بیت‌علیهم‌السلام شدیدتر از ضرورت آن برای وکلای عادی بود. این تفاوت درجات، به سبب آن است که زیان افشاگری، بسته به موقعیت فرد افشاگر دارای شدت و ضعف است. اگر یک باب و خَصِیص و صاحب سرّ امام، اسرار مخفی امامت را فاش می‌کرد چه بسا منجر به لطمه به جان امام‌علیهم‌السلام می‌شد! اما افشاگری یک وکیل عادی موجودیت خود و سازمان وکالت را به خطر می‌انداخت، و افشاگری یک شیعه عادی تنها به امنیت یا موجودیت خود وی صدمه می‌رساند.

بررسی عملکرد وکلا در دیگر ادوار حیات سازمان وکالت نیز نشان دهنده استمرار رویه تکتّم و پنهان‌کاری و رازداری است. «علی بن یقطين» با بهره‌گیری از همین شیوه، توانست مدت مدیدی علاوه بر فعالیت‌های مربوط به وکالت امام هفتم‌علیهم‌السلام، به عنوان وزیر دربار هارون عباسی نیز ایفای نقش نماید. وی به صورت مخفی، اموال و وجوه شرعی شیعیان و نامه‌های حاوی سؤالات و درخواست‌هایشان را از عراق به وسیله پیک‌هایی به مدینه ارسال می‌کرد و این فرستاده‌ها بدون به جای نهادن کوچک‌ترین ردّیابی، مأموریت خود را انجام داده و باز می‌گشتند!^{۶۵}

اتخاذ شیوه ستودنی پنهان‌کاری، و برخورداری وکلا از ویژگی رازداری سبب می‌شد که برخی از آنان مدت مدیدی را در خدمت سازمان وکالت باشند بدون آن‌که وابستگان و مأموران دستگاه خلافت عباسی کوچک‌ترین سوء ظنی به آنان پیدا کنند! در این زمینه قبلاً از «نصر بن قابوس لخمی» نام بردیم. نمونه دیگر، «عبدالرحمن بن حجاج» است که شیخ طوسی تصریح به وکالت وی برای امام صادق‌علیه‌السلام نموده^{۶۶} و قرآینی نیز دالّ بر وکالت وی در عصر سه امام بعدی است. بنا به روایت مسعودی، پس از شهادت امام رضا‌علیه‌السلام، وکلا و سران شیعه در خانه وی در بغداد، جلسه‌ای سرّی تشکیل دادند تا پیرامون امامت امام جواد‌علیه‌السلام (که دارای سنّ کمی بود و همین امر موجب بروز استبعادهایی نسبت به امامتش در برخی از شیعیان شده بود) به بحث بنشینند.^{۶۷} وی در عصر امام کاظم‌علیه‌السلام نیز به عنوان رابطی بین آن جناب در مدینه، و برخی از وکلای عراق،

همچون «علی بن یقطین»، عمل می‌کرد.^{۶۸} از این رو، می‌توان مدعی شد وی برای چهار امام نقش وکالت را ایفا کرده است! و این امر، با توجه به حساسیت حاکمیت عباسی نسبت به هرگونه فعالیت شیعیان در جهت تأمین منافع ائمه علیهم‌السلام، ممکن نبود مگر با رعایت نهایت رازداری و نهان کاری و اصل تقیه و کتمان!

در همین راستا، می‌توان به کار «محمد بن فرج»، وکیل میرزا امام نهم و دهم اشاره کرد. وی پس از شهادت امام جواد علیه‌السلام جلسه‌ای سرّی از سران شیعه و سایر وکلا در منزل خود در بغداد تشکیل داد. سپس ضمن پیغامی برای «پدر خیرانی»، خادم امام هادی علیه‌السلام و از خواص آن جناب، وی را از تجمع شیعیان در منزلش مطلع ساخت و ضمناً یادآور شد که علت دعوت نشدن وی و دیگر شیعیان، پرهیز از اشتباه این امر و خوف از جلب انظار مخالفان بوده است!^{۶۹}

در عصر امام هادی علیه‌السلام انحراف یکی از وکلای آن جناب به نام «فارس بن حاتم قزوینی» و درگیری وی با وکیل دیگر حضرت، «علی بن جعفر همانی»، مشکلاتی را بر سر راه سازمان وکالت ایجاد کرد. در این جریان، وجود ویژگی رازداری و نهان کاری وکلا و کارگزاران سازمان توانست خطرات بزرگی را که ممکن بود انحراف فارس برای موجودیت سازمان و امنیت امام و شیعیان ایجاد کند، از میان بردارد. از جمله ثمرات فعالیت‌های مخفی وکلا در این جریان، آزاد سازی وجوه شرعی‌ای بود که بنا بود به وسیله یکی از وکلای مناطق جبال ایران به فارس تحویل داده شود. باب امام هادی علیه‌السلام، یعنی «عثمان بن سعید»، با مأمور کردن برخی از افراد مورد اطمینان، با وکیل مزبور به طور پنهانی تماس حاصل کرده و انحراف فارس را به وی گوشزد نمود.^{۷۰} نمونه دیگر، هم‌بازی وکلا با امام علیه‌السلام در اعلام محدود صدور لعن فارس توسط امام هادی علیه‌السلام در بین خواص شیعه بود؛ چرا که اعلام عمومی لعن وی می‌توانست فتنه‌انگیز باشد و امنیت سازمان و امام علیه‌السلام را در معرض خطر قرار دهد. البته پس از فراهم شدن زمینه لازم، این خبر به طور عمومی بین شیعیان پخش شد.^{۷۱}

قبلاً شدت اهتمام ائمه علیهم‌السلام به مسلح شدن وکلا و کارگزاران سازمان وکالت به سلاح رازداری و نهان کاری را از کلام امام صادق علیه‌السلام و همچنین از روایات تقیه استفاده کردیم.

در آستانه عصر غیبت صغرا و در همین عصر، با توجه به حسّاس‌تر شدن شرایط، حفظ دست‌آوردهای تشیع و ثمرات فعالیت سازمان وکالت، رعایت احتیاط بیش‌تری را از جانب وکلا طلب می‌کرد. امام عسکری علیه‌السلام وکلای خود را به رعایت اصول پنهان‌کاری عادت داده بود و بر روی آن تأکید فراوان داشت. باب آن جناب در قالب شغل روغن فروشی فعالیت‌های مهم وکالت و بایست را به انجام می‌رسانید.^{۷۲} ارتباط وی با امام علیه‌السلام و حمل اموال و وجوه شرعی و نامه‌ها، به وسیله ظروف روغن یا چیزهای مشابه صورت می‌گرفت. واسطه‌هایی نیز که در این میان نقش رابط بین وی و امام علیه‌السلام را عهده‌دار بودند می‌بایست نهایت رازداری و پنهان‌کاری را اعمال نمایند. «داوود بن اسود» که از جمله این واسطه‌ها است، از سوی امام عسکری علیه‌السلام مأمور شد که قطعه چوب مدوری را که حاوی نامه‌های شیعیان و پاسخ امام علیه‌السلام به آنها بود، بدون آن که خود از محتوای آن مطلع باشد به «عثمان بن سعید» برساند؛ ولی بی احتیاطی وی در راه باعث شکستن چوب و بیرون ریختن نامه‌ها شد! از این رو به سبب این بی احتیاطی مورد مؤاخذه امام علیه‌السلام قرار گرفت.^{۷۳} این مؤاخذه نشان می‌دهد که انتظار ائمه علیهم‌السلام، حتی از خدمت‌گزاران جزئی سازمان وکالت نیز، رعایت نهایت احتیاط بوده است.

در عصر غیبت صغرا، علاوه بر باب‌های امام دوازدهم علیه‌السلام، که در حدّ اعلای رازداری و نهان‌کاری قرار داشتند، وکلای دیگری که در خدمت سازمان وکالت بودند، نیز بر همین اسلوب و روش عمل می‌کردند. آنان غالباً از امام دوازدهم علیه‌السلام با الفاظ کنایی یاد می‌کردند، چرا که ذکر نام آن جناب ممنوع و خطرناک بود. به گفته شیخ مفید، یکی از این الفاظ کنایی، واژه «غریم» بود.^{۷۴} «محمد بن صالح همدانی» از وکلای این عصر، از کسانی است که این واژه را به کار برده است. وی پس از مرگ پدرش، که او نیز از وکلای ناحیه مقدّسه بوده است، به وکالت منصوب، و مأمور استرداد بعضی از اموال متعلق به ناحیه مقدّسه گردید؛ و در این راستا از سلاح تقیه نیز به خوبی بهره گرفت. جریانی که در پی می‌آید، مضمون روایتی است که از وی در این زمینه نقل شده است:

«پس از مرگ پدرم و انتقال مقام وکالت به من، سفته‌هایی از مال غریم (صاحب الامر علیه‌السلام)

نزد مردم بود. من ضمن نامه‌ای به ناحیه مقدّسه، در این باره کسب تکلیف نمودم. پاسخ

رسید که اموال را از بدهکاران طلب کن. من نیز چنین کردم و همه آنان بدهی خود را پرداخت کردند جز یک تن، که سفته‌ای به مبلغ چهارصد دینار بر او بود. وقتی از وی پرداخت بدهی را طلب کردم با مامله (و امروز و فردا کردن) برخورد نمود و فرزندش نیز نسبت به من بی حرمتی و اهانت نمود! لذا شکایتش را نزد پدرش بردم، ولی وی نیز همچون پسر برخورد کرد! لذا دست برده ریش و پایش را گرفته او را تا وسط خانه کشاندم. پس فرزندش با استغاثه از اهل بغداد، فریادکنان از منزل خارج شد و می‌گفت: قُمی رافضی پدرم را کشت! پس جمعیت زیادی بر در آن خانه گرد آمدند. من که چنین دیدم (چاره را در تقیّه دیده و) در حالی که سوار بر مرکبم می‌شدم، گفتم: «أحسبتم ای اهل بغداد، میل به ظالم کرده و بر علیه مظلوم برمی‌خیزید؟! من مردی از اهل همدان و از اهل سنت هستم در حالی که این فرد مرا قُمی و رافضی می‌خواند برای آنکه حقم را پایمال نماید!» وقتی جمعیت حاضر چنین شنیدند به وی حمله‌ور شدند و قصد ورود به دکانش را داشتند که من آنان را آرام کردم، و فرد بدهکار نیز در همان لحظه بدهی‌اش را پرداخت نمود! ^{۷۵}

در این عصر، از جمله شگردهای وکلا برای محو هر گونه ردّپایی از فعالیت‌هایشان آن بود که به هنگام شدت خطر و حساسیت دستگاه عباسی نسبت به آنان، هیچ گونه رسیدی را برای تحویل اموال پرداخت نمی‌کردند. ^{۷۶} چنان که در مواردی که جاسوسان عباسی برای شناسایی وکلا و به دست آوردن مدرکی بر علیه آنان با اموالی نزدشان آمده و در ازای تحویل اموال طلب رسید می‌کردند، وکلا اقدام به انکار وکالت و اعلام بی‌خبری از این گونه امور می‌نمودند. نمونه این جریان درباره «محمد بن احمد بن جعفر قُطّان» گزارش شده است. ^{۷۷} در مواردی نیز از مواجهه مستقیم با شیعیان پرهیز کرده و تنها به صاحبان اموال گفته می‌شد آنها را در فلان موضع بگذارند و بروند. ^{۷۸} در برخی موارد نیز تماس وکلا با سفیر، در مکان‌های خلوت همچون خرابه‌های بغداد صورت می‌گرفت و برای محو ردّپا، حتی نامه‌ای که امام خطاب به وکیل نوشته بود، پس از قرائت بر او، پاره پاره می‌شد. ^{۷۹}

شدت تقیّه و پنهان کاری در فعالیت وکلا در این دوره باعث آن شده است که اطلاعات تفصیلی از فعالیت سازمان عظیم وکالت در عصر غیبت صغرا، کمتر به دست

ما برسد؛ و اگر محدّثی هم چون شیخ صدوق نیز برخی اطلاعات را در کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» گزارش کرده به سبب دسترسی پدرش به وکلای این دوره و ارتباط با سفرای ناحیه مقدّسه بوده است.^{۸۰}

۳.۲.۶. شناخت نسبی از معارف دینی

وکلا به عنوان نمایندگان ائمه علیهم‌السلام در امور شرعی، همواره محل رجوع شیعیان در مشکلات دینی بودند؛ از این رو، می‌بایست در زمینه معارف دینی شناخت و معرفت نسبی می‌داشتند. گرچه انتظار ما از همه وکلا آن نیست که فقیه و محدّث و دانشمند بوده باشند؛ ولی ارتباط آنان با ائمه علیهم‌السلام و قرب و نزدیکی‌شان به ساحت قدس امامت، شیعیان را برای حلّ مشاكل دینی و معرفتی به سمت آنان می‌کشاند. برخی از آنان که در نزد ائمه علیهم‌السلام و در درجات سازمان وکالت، دارای مقام متیع علمی و تقوایی بودند خود می‌توانستند پاسخ‌گوی بسیاری از سؤالات باشند؛ برای نمونه، می‌توان به امثال عبدالرحمن بن حجاج، صفوان بن یحیی، علی بن مهزیار اهوازی، ایوب بن نوح، مفضل بن عمر جعفی، عثمان بن سعید عمری و دیگر باب‌ها و سفرا اشاره نمود. برخی دیگر، با ارسال نامه‌های سؤالات نزد ائمه علیهم‌السلام پاسخ مشکلات را مهیا می‌کردند. در هر حال نفس نمایندگی از سوی امام، و ارتباط با ذوات مقدس معصومین علیهم‌السلام و حشر با سؤالات شرعی و پاسخ آنها، وکلا را در زمینه معارف دینی کارآزموده می‌ساخت. از این رو، در عصر حیرت، یعنی دوره‌هایی که برخی شیعیان به سبب وفات و شهادت امام پیشین، نسبت به جانشین در امر امامت دچار حیرت و تردید می‌شدند، معمولاً از وکلا استمداد می‌طلبیدند. نمونه‌هایی از این مورد درباره عبدالرحمن بن حجاج^{۸۱}، محمد بن فرج^{۸۲}، عثمان بن سعید، پسرش^{۸۳} و غیر آنان در روایات آمده است.

۴.۲.۶. مطیع و مطاع بودن

از بررسی روایات چنین بر می‌آید که وکلا هم خود مطیع امام معصوم علیهم‌السلام و نسبت به اوامر آنان متعبد بودند، و هم این‌که شیعیان از سوی ائمه علیهم‌السلام موظف به اطاعت و

فرمان‌بری از وکلای ائمه علیهم‌السلام می‌شدند. در این میان، اطاعت وکلا از ائمه علیهم‌السلام، امری کاملاً لازم و ضروری بود و اصولاً بدون آن، امور تشکیلات وکالت پیش نمی‌رفت. از این رو، اگر برخی از وکلا بنای تمرد از اوامر امام علیه‌السلام را نهاده و سر به وادی انحراف و گمراهی می‌سپردند بلافاصله مورد مؤاخذه واقع، و در صورت اصرار بر ادامه مسیر انحرافی خویش، از جرگه وکلا اخراج و حکم عزل و طردشان توسط ائمه علیهم‌السلام امضا می‌شد.

در نامه‌ای که امام هادی علیه‌السلام به دو تن از وکلایشان به نام‌های «ایوب بن نوح» و «ابوعلی بن راشد» مرقوم و ارسال داشتند، آنان را به انجام آنچه بدان مأمور شده‌اند و اطاعت از فرامین امامشان فرا خواندند. بخشی از این نامه چنین است: «... و أن یلزم کلّ واحد منکم ما وکلّ به و أمر بالقیام فیه بأمر ناحیته فانکم اذا انتهیتم الی کلّ ما أمرتم به استغنیتم بذلک عن معاودتی...».^{۸۴} این نامه و موارد مشابه، حاکی از انتظار ائمه علیهم‌السلام از وکلایشان در باب اطاعت از فرامین رهبری سازمان وکالت است.

مواردی نیز در دست است که حاکی از تمجیدات بلیغ ائمه علیهم‌السلام از وکلای متوفی به خاطر مراتب اطاعت و فرمان‌بری و تعبد آنان به حکم ائمه علیهم‌السلام است. از جمله این موارد، سخن امام جواد علیه‌السلام پس از رحلت محمد بن سنان است که فرمود: «رضی الله عنه برضائی عنه فما خالفنی و ما خالف أبی قطّ».^{۸۵} و درباره زکریا بن آدم نیز فرمود: «... فقد عاش ایام حیاته عارفاً بالحق قائلاً به صابراً محتسباً للحق قائماً بما یجب لله و لرسوله علیه و مضی رحمة الله غیر ناکث و لا مبدل...».^{۸۶} این تعابیر بیان‌گر اوج مقام اطاعت و خضوع و تسلیم این وکیل گران‌قدر و مبرز در برابر امامش می‌باشد. مراتب اطاعت و تسلیم علی بن مهزیار اهوازی، دیگر وکیل امام جواد علیه‌السلام، در برابر امام علیه‌السلام نیز در نامه‌ای به او به نحوی بلیغ توسط آن جناب ستوده شده است. امام علیه‌السلام در بخشی از این نامه فرموده:

«یا علی احسن الله جزاک، واسکنک جنته، و منعک من الخزی فی الدنیا و الآخرة، و حشرک الله معنا؛ یا علی، قد بلوتک و خبرتک فی النصیحة و الطاعة و الخدمة و التوقیر و القیام بما یجب علیک، فلو قلت انی لم أر مثلك لرجوت أن أكون صادقاً فجزاک الله جنّات الفردوس نُزلاً...».^{۸۷}

تعايير بلند اين نامه، نشانگر انتظاراتی است که ائمه علیهم السلام از وکلایشان داشتند. بنا به تصریح امام جواد علیهم السلام، آن حضرت، «علی بن مهزیار» را نسبت به صفات نصیحت، طاعت، خدمت، توقیر، و قیام به واجبات آزموده و وی را در این آزمون موفق یافته است. همان گونه که گذشت، لزوم اطاعت و کلا از رهبری سازمان، اقتضا می کرد که با متمرّدان برخورد های مناسب صورت گیرد. از این رو، وکلای منحرف و خائن مورد مؤاخذه و برخورد قاطع امامان علیهم السلام واقع می شدند. شرح تفصیلی این موارد (علاوه بر آنچه در مبحث نقش ائمه علیهم السلام در رهبری سازمان وکالت، گذشت) در فصلی خاص خواهد آمد. و اما دیگر ویژگی وکلا، یعنی «مطاع بودن» در نزد شیعیان، نیز امری بود که وجودش برای اداره صحیح امور سازمان وکالت، و رهبری سامانمند جامعه شیعه ضروری می نمود. اگر شیعیان از نمایندگان ائمه علیهم السلام اطاعت و حرف شنوی می داشتند، امامان علیهم السلام می توانستند از طریق وکلا، دستورات ارشادی خود را ابلاغ و به رعایت آنها امیدوار باشند. وجود چنین ویژگی در وکلا و باب های معصومین علیهم السلام از تعدادی روایت که شیخ طوسی و کشی نقل کرده اند، قابل استفاده است. شیخ طوسی از «احمد بن اسحاق قمی» چنین نقل کرده است که:

«...روزی به محضر امام هادی علیهم السلام مشرف شده و عرضه داشتم که: ای سید و مولای من، من در همه حال توفیق درک محضر شما را نمی یابم. در این مواقع، قول چه کسی را قبول و امر چه کسی را امتثال کنم؟ امام علیهم السلام در پاسخ فرمود: این ابو عمرو (عثمان بن سعید) امین و مورد وثوق من است؛ آنچه بگوید از جانب من گفته و آنچه به شما برساند از جانب من رسانده است... و پس از شهادت امام هادی علیهم السلام همین سؤال را به امام عسکری علیهم السلام عرضه داشتم و شبیه همین پاسخ را شنیدم...»^{۸۸}

طبق روایتی دیگر، آن دو بزرگوار پس از جملات یاد شده اضافه کردند: «...فاسمع له و اطع!» و امام عسکری علیهم السلام نسبت به فرزند عمری نیز همین جمله را فرمود.^{۸۹} بنا به روایت شیخ طوسی، امام هادی علیهم السلام ضمن توقیعی که به مناسبت وکالت «ابوعلی بن راشد» و نصب او به جای «علی بن حسین بن عبدربه» برای شیعیان بغداد و مدائن و قرای سواد و اطراف آن نگاشت، چنین فرمود: «قد أقمّت أباعلی بن راشد مقام علی بن

الحسین بن عبد ربّه و من قبله من وکلانی و قد أوجبت فی طاعته طاعتی و فی عصیانه الخروج الی عصیانی، و کتبت بخطّی...»^{۹۱}

بنا به روایت کشّی، امام هادی علیه السلام در توقیعی دیگر به «علی بن بلال»، وی را از نصب «ابوعلی بن راشد» مطلع ساخته و در ضمن توقیع چنین فرمود: «... فعلیک بالطاعة له و التسليم الیه جمیع الحقّ قبلک، و ان تخصّ موالئ علی ذلک و تعرفهم من ذلک ما یصیر سبباً الی عونه و کفایتة...»^{۹۲}

شیخ طوسی در روایتی دیگر، جریان اعتراض «ابوطاهر بن بلال» نسبت به گشاده‌دستی «علی بن جعفر»، وکیل مبرز امام عسکری علیه السلام، در سفر حجّ را نقل کرده و این که امام عسکری علیه السلام در پاسخ تندى وی را به علت دخالت و اعتراض به عملکرد نماینده‌اش، با این جملات مورد نکوهش قرار داده است: «... ما للناس والدخول فی أمرنا فی ما لم ُدخلهم فیه...»^{۹۳} این نقل حکایت از آن دارد که ائمه علیهم السلام از شیعیان خود توقع داشتند نسبت به وکلای آنان، به خصوص وکلای مبرز و برجسته و صاحب نام، حالت انقیاد و اطاعت داشته باشند.

با توجه به موارد یاد شده، می‌توان نتیجه گرفت که وکلای ائمه علیهم السلام که نمایندگان آنان در امور شرعی یک منطقه بودند، این ویژگی و صلاحیت را داشتند که شیعیان مأمور به اطاعت و تسلیم در برابر آنان شوند؛ و طبیعی است، ویژگی مطاع بودن، تا زمانی بود که از مسیر صحیح امامت تخلف نمی‌کردند؛ در غیر این صورت، بلافاصله عزل و طرد آنان از سوی ائمه علیهم السلام به شیعیان اعلام می‌شد.

۵.۲.۶. نظم، دقت، کاردانی و احتیاط

مجموعه‌ای دیگر از صفات پسندیده را، که لازمه مسئولیت عظیم و مهم وکالت بود، می‌توان به عنوان تتمه ویژگی‌های یاد شده عنوان نمود. از مهم‌ترین ویژگی‌ها که وجودش در وکلا از سوی ائمه علیهم السلام مورد توقّع بود، عبارت از نظم و انضباط در امور و دقت و کاردانی است. گردش امور در تشکیلات وسیعی هم‌چون سازمان وکالت، در شرایط سخت تقیه و نهان‌کاری، مستلزم رعایت اصولی بود که ادامه روند فعالیت‌ها را تضمین

کند. هر وکیل مکلف بود که تنها به امور محدوده مورد مأموریت خود بپردازد و از دخالت در امور قلمرو فعالیت وکلای دیگر بپرهیزد؛ در غیر این صورت، از سوی امامان شیعه علیهم السلام به عنوان رهبران تشکیلات وکالت، مورد مؤاخذه واقع می شد. نمونه قابل ذکر در این باره، نامه امام هادی علیه السلام به دو تن از وکلای برجسته اش در عراق، یعنی «ایوب بن نوح» و «ابوعلی بن راشد» است. «ایوب بن نوح» وکیل آن جناب در کوفه و اطراف آن بود؛ و «ابوعلی بن راشد» نیز وکیل حضرت در بغداد، مدائن و قرای سواد. گویا این دو وکیل، دخالت هایی در امور قلمرو فعالیت یکدیگر می کردند و وجوه شرعی را از شیعیان غیر منطقه خود دریافت می داشتند. همین امر موجب بروز بی نظمی ها و نابسامانی هایی در کار وکالت شده بود؛ چراکه هر وکیل می بایست ارتباط با مردم ناحیه خود را حفظ و از وضعیت شیعیان در ناحیه اش مطلع باشد؛ و دخالت دیگر وکلا می توانست موجب سردرگمی در مسئولیت ها شود. علاوه بر آن که، زوال نظم و هماهنگی در فعالیت وکلا، نیز می توانست خطرات امنیتی را در شرایط نابسامان سیاسی عصر عباسی، به خصوص عصر متوکل، به همراه آورد. از این رو، امام علیه السلام در این نامه با تعابیر نسبتاً تندی چنین فرموده است:

«و من تو را، ای ایوب بن نوح، به پرهیز از ارتباط زیاد با ابوعلی امر می کنم؛ و امر می کنم که هر یک از شما ملتزم به آن چیزی باشید که موکل و مأمور بدان شده اید که در ناحیه خود آن را انجام دهید؛ چرا که شما اگر به آنچه تنها بدان مأموریت یافته اید عمل کنید از مراجعه مکرر (برای کسب تکلیف) به نزد من بی نیاز خواهید بود. و ای ابوعلی تو را نیز به مثل آنچه به ایوب گفتم، امر می کنم. ای ایوب مبادا از اهل بغداد و مدائن، چیزی بپذیری، و اذن برای آنان صادر کنی؛ و هر آن کس را که از غیر اهل ناحیه ات به نزد آمد، به وکیل ناحیه خودش ارجاع بده؛ و به نوای ابوعلی، به مثل همین که به ایوب گفتم، امر می کنم. و هر یک از شما می بایست تنها به آنچه مأمور شده، اقدام نماید...»^{۹۳}

این توقیع، با صراحت تمام، وجود نظامی حساب شده و دقیق در کار سازمان وکالت را گواهی می دهد. چنین نبود که امور سازمان وکالت بر مبنای «هر چه پیش آمد خوش آمد» به گردش درآید! بلکه ائمه هدی علیهم السلام دقیقاً ناظر بر کارها بودند و دقت و نظم در



امور را نیز از وکلای خود انتظار داشتند. و چنان که مشخص است، اداره این تشکیلات وسیع در طول مدت دو قرن، بدون بروز خللی مهم در کار آن، به جز از طریق نظم و دقت و انضباط در امور امکان‌پذیر نبود.

در بررسی دستورالعمل‌های ائمه علیهم‌السلام به وکلا، به قراین دیگری دال بر وجود نظام هماهنگ در کار وکلا برمی‌خوریم؛ برای نمونه، در نامه مفصل امام عسکری علیه‌السلام به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» و معرفی «ابراهیم بن عبه» به وکالت ناحیه نیشابور، شیعیان مأمور به پرداخت وجوه شرعی به وی شده‌اند؛ و خود وی مأمور به تحویل وجوه شرعی به «رازی» بود، که نظارت بر کار وکلای ایران، به خصوص مناطق شرقی را به عهده داشت و خودش ساکن ری بود. رازی نیز به نوبه خود، می‌بایست آنها را در عراق به عمری تحویل دهد.^{۹۴}

در زمینه کاردانی و زیرکی وکلا نیز نمونه‌های متعددی قابل ارائه هستند؛ هم‌چون «علی بن یقطین» و وکالت در حال وزارت!^{۹۵} یا «محمد بن صالح همدانی» و اخذ اموال متعلق به ناحیه، با بهره‌گیری از تقیّه (چنان که گذشت)^{۹۶} و یا انکار وکالت توسط «محمد قطّان» در برابر جاسوس دربار عباسی!^{۹۷} و موارد دیگر.

ویژگی دیگر، که تا حدودی مرتبط با ویژگی‌های یاد شده است، وجود «حالت و روحیه احتیاط کاری» در وکلا است؛ برای نمونه، «احمد بن اسحاق قمی» که از وکلای امام عسکری علیه‌السلام در قم بود و توقیعات و مکتوباتی از حضرت دریافت می‌نمود، برای اطمینان از صحت صدور این توقیعات از سوی امام علیه‌السلام، در ملاقات با حضرت از آن جناب دست خطی طلب می‌کند تا توقیعات وارده را با آن دست خط مقایسه نماید.^{۹۸}

نوع دیگر بروز ملکه احتیاط در عملکرد وکلا، در موارد تحویل وجوه شرعی بود که وکیل بدون آن‌که تفریط و کوتاهی در نگه‌داری اموال کرده باشد، متوجه مفقود شدن بخشی از اموال می‌شد، و لذا از مال شخصی خود کسری را جبران کرده و اموال را تحویل می‌داد! نمونه قابل ذکر در این مورد، جریان «محمد بن الحسن صیرفی» است. وی اموالی را که شیعیان بلخ به او داده بودند تا به سفیر سوم، «حسین بن روح»، تحویل دهد، به همراه برداشته و عازم عراق و سپس سفر حج شد. در منطقه سرخس، در حالی

که شمش‌های طلا و نقره را از هم جدا می‌کرد، بدون آن که متوجه شود، شمش‌ی در میان شن‌ها پنهان و مفقود گردید! و او زمانی متوجه فقدان آن شد که در همدان مجدداً برای اطمینان خاطر، به شمارش و جدا کردن شمش‌ها اقدام کرد. وی پس از علم به فقدان شمش مزبور، کمبود را از مال خود جبران و سپس وارد بغداد شده و به محضر ابن روح وارد شد و شمش‌ها را مقابل وی نهاد، بدون آن که به ماجرای مفقود شدن آن شمش اشاره‌ای بکند! در کمال تعجب وی، ابن روح دست برده و شمش‌ی را که او از مال خود به جای شمش مفقود شده اضافه کرده بود برداشته و به وی داده و گفت: «این شمش را بردار و بازگرد و هنگامی که بازگشتی مرا نخواهی دید!» صیرفی نیز طبق همین دستور عمل می‌کند و شمش را در همان مکان می‌یابد و وقتی به بغداد وارد می‌شود ابن روح رحلت کرده و سفیر چهارم به جای وی نصب شده بود. از این رو شمش را به او تحویل می‌دهد!^{۹۹}

شبیبه جریان یاد شده را راوندی از «ابوعلی بغدادی» نقل کرده است. وی از شهر بخارا شمش‌های طلایی را به قصد تحویل به ابن روح به سمت بغداد می‌برد. در منطقه امویه، یکی از آنها مفقود می‌شود و در بغداد هنگامی که شمش‌ها را برای تقدیم آماده می‌کند، متوجه موضوع می‌گردد! از این رو شمش‌ی از مال خود خریده و ضمیمه دیگر شمش‌ها می‌کند و به ابن روح تقدیم می‌دارد؛ ولی ابن روح می‌گوید: شمش‌ی را که از مال خودت خریدی بردار! چرا که شمش گم شده، به دست ما رسیده! و سپس آن را به ابوعلی نشان می‌دهد.^{۱۰۰}

در برخی موارد، وکلا برای سر راست شدن اموال، کمبود آن را از مال خود جبران می‌کردند! برای نمونه، درباره «شاذانی» نقل شده که ۴۸۰ درهم از وجوه شرعی در نزد وی جمع شده بود؛ بیست درهم نیز از مال خود اضافه کرده و برای ناحیه مقدسه ارسال می‌دارد؛ و پاسخ ناحیه به این صورت به وی واصل می‌گردد که: «پانصد دره‌می که بیست درهمش از مال خودت بود به ما رسید!»^{۱۰۱}

تعجیل وکلا در رساندن و تحویل وجوه شرعی به دست ائمه علیهم‌السلام یا باب‌ها و وکلای ارشد آنان، نیز ناشی از وجود ملکه احتیاط و ورع در ایشان بوده است. از نمونه‌های قابل ذکر، «حسن بن نصر قمی» است که پس از شهادت امام عسکری علیه‌السلام به علت تجمع وجوه

شرعی در دستش، و بلا تکلیفی به سبب شرایط حادث ابتدای عصر غیبت صغری، نزد وکیل دیگری به نام «ابو صدام» رفته و نگرانی خود را از این بابت اعلام می‌دارد! و حتی اظهار می‌کند که به علت خواب‌های نگران‌کننده، تحمل ماندن ندارد و هر چه سریع‌تر باید به سمت عراق حرکت کند! سرانجام وی پس از ورود به بغداد، و به کمک وکلای حاضر در آنجا، موفق به تحویل اموال یاد شده به ناحیه مقدسه می‌شود.^{۱۰۲}

پی‌نوشت‌های فصل ششم

۱. در دعای شریف ندبه نیز این جمله به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است؛ علاوه بر آن، ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۲۵، ج ۲۴، ص ۱۰۷ و ۲۰۳، ج ۲۵، ص ۲۲۵ و ۲۳۵، ج ۲۸، ص ۱۹۸، ج ۳۳، ص ۵۳، ج ۳۶، ص ۱۱۱ و ۳۴۷، ج ۳۷، ص ۱۰۹، ج ۳۸، ص ۱۸۹، ج ۳۹، ص ۴۷ و ۲۱۰، ج ۴۰، ص ۷۰ و ۸۷ و ۲۰۰-۲۰۷، ج ۴۱، ص ۳۰۱ و ۳۲۷، ج ۴۸، ص ۱۷۹، ج ۴۹، ص ۸۱، ج ۷۸، ص ۳۷۶ و ۴۱۲، ج ۹۳، ص ۵۷، ج ۹۴، ص ۳۶۹، ج ۱۰۲، ص ۱۰۶.
۲. ر.ک: رجال کشی، ص ۱۲-۶، ح ۲۴-۴۷ و تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۵۰۵۹.
۳. ر.ک: تاریخ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۴۷؛ مصباح کفعمی، ص ۵۲۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷۷ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۴۱۰۶.
۴. رجال کشی، ص ۴۰۹، ح ۷۶۸.
۵. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۱۰، ح ۱۹؛ اثبات الهداة، ج ۵، ۱۵۲، ح ۱۵؛ مدینه المعاجز، ص ۱۷۸، ح ۹۹ و ص ۲۰۷، ح ۳۵ و الايقاظ من الهجعة، ص ۲۱۸، ح ۱۹.
۶. تاریخ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۴۸؛ مصباح کفعمی، ص ۵۲۲ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۱۱.
۷. ر.ک: رجال کشی، ص ۱۹۱-۱۹۸، ح ۳۳۵-۳۴۸ و تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۶۲۱.
۸. تاریخ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۴۸.
۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۵.
۱۰. ر.ک: رجال کشی، ص ۳۲۶، ح ۵۹۲.
۱۱. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰ و رجال کشی، ص ۳۲۸، ح ۵۹۵.
۱۲. رجال کشی، ص ۵۰۸، ح ۹۸۲.
۱۳. ارشاد، ص ۲۸۸.
۱۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸۰.

۱۵. ر.ک: رجال خاقانی، ص ۱۶۶ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۲۰.
۱۶. ر.ک: تاریخ اهل البيت علیهم السلام، ص ۱۴۹-۱۵۰.
۱۷. ر.ک: احتجاج، ص ۴۷۷-۴۷۸.
۱۸. کافی، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۳.
۱۹. همان، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۳ و ۴.
۲۰. همان، ص ۳۰۳-۳۰۴، ح ۱ و ۲.
۲۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۳۸ و اثبات الوصیة، ص ۲۶۲.
۲۲. رجال کشی، ص ۱۷، ح ۴۰.
۲۳. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۶۲۱ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۹۴.
۲۴. ر.ک: ارشاد، ص ۲۸۸ و تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴.
۲۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۵.
۲۶. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۲۰.
۲۷. همان و الفهرست، شیخ طوسی، ص ۱۴۳.
۲۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴-۲۴۱ و احتجاج، ص ۴۷۷-۴۷۸.
۲۹. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۰.
۳۰. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۶۴۴.
۳۱. همان، ج ۱، رقم ۱۶۲۱ و ج ۳، رقم ۱۰۸۲۰.
۳۲. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۷۵-۷۶ و کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، ص ۳۳۸.
۳۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۹-۲۱۸.
۳۴. ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص ۲۳.
۳۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۵، ح ۴.
۳۶. رجال کشی، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.
۳۷. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۵۹، ح ۱۵ و ج ۴۶، ص ۱۷۸، ح ۳۶.
۳۸. همان، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳.
۳۹. همان، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۳ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۸.

۴۰. رجال کُشی، ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۵ و ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹.

۴۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲.

۴۲. همان.

۴۳. همان، ص ۲۱۱.

۴۴. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۷، ح ۸ و کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۰. بنا به روایت شیخ مفید در ارشاد، ص ۳۵۱، وی پس از آن که اموال متعلق به ناحیه مقدسه را از پدرش تحویل گرفت، با خود گفت: «...أحمل هذا المال الى العراق واكثرى داراً على الشط ولا أخبر أحداً بشيء فان وضع لي شيء كوضوحه في أيام أبي محمد عليه السلام أنفدته والا انفقته في ملاذی وشهوای!»

۴۵. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۱.

۴۶. کافی، ج ۱، ص ۵۲۱، ح ۱۳ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۴۷.

۴۷. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۹؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۳، ح ۲ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۳.

۴۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۹.

۴۹. درباره زرارۀ بن اعین ر.ک: رجال کُشی، ص ۱۴۸-۱۶۰؛ و درباره محمد بن مسلم به همان، ص ۱۶۹، ح ۲۸۳-۲۸۴؛ و درباره مفضل به همان، ص ۳۲۳، ح ۵۸۷.

۵۰. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۱ (ذیل فایده بیست و چهارم).

۵۱. ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۹.

۵۲. رجال علامه حلّی، ص ۴. علامه در ذیل نام «ابراهیم بن سلامه نیشابوری»، که شیخ طوسی از وی تعبیر به «وکیل» کرده، چنین گفته است: «... لم يقل الشيخ فيه غير ذلك؛ و الاقوى عندی قبول روايته؛ که به نظر می‌رسد تعبیر «وکیل» روایت وی را نزد علامه مقبول نموده است.

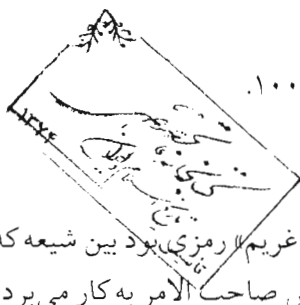
۵۳. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۰.

۵۴. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۱۴، و ج ۱۸، ص ۱۰۰.

۵۵. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۵۶. عده الرجال، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۵۷. رجال خاقانی، ص ۱۵۴.
۵۸. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۱.
۵۹. همان، ج ۳، ص ۷۷ (مقباس الهدایة، چاپ شده به همراه تنقیح المقال).
۶۰. معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۷۵ و، ج ۴، ص ۷۴.
۶۱. رجال کشی، ص ۴۰۳، ح ۷۵۴ و ص ۴۴۴، ح ۸۳۲ و ۸۳۵ و ۸۳۶.
۶۲. رجال کشی، ص ۳۸۰، ح ۷۱۲.
۶۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.
۶۴. در این باره به روایات تقیّه و کتمان و حرمت اذاعه در مجلد ۷۲ بحار الانوار مراجعه شود.
۶۵. ر.ک: رجال کشی، ص ۴۳۵-۴۳۶، ح ۸۲۰ و ۸۲۱.
۶۶. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.
۶۷. اثبات الوصیة، ص ۲۱۳.
۶۸. رجال کشی، ص ۴۳۱، ح ۸۰۷ و ۸۰۸.
۶۹. کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.
۷۰. رجال کشی، ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۸.
۷۱. ر.ک: همان، ص ۵۲۲-۵۲۳، ح ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵.
۷۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴.
۷۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۷-۴۲۸.
۷۴. ارشاد، ص ۳۵۴. به گفته شیخ مفید، واژه «غریم» رمزی بود بین شیعه که از قدیم آن را می شناختند و برای تقیّه، درباره وجود مقدّس صاحب الامر به کار می بردند.
۷۵. ر.ک: همان؛ کافی، ج ۱، ص ۵۲۱، ح ۱۵ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۷، ح ۱۵.
۷۶. برای نمونه، امتناع ابن روح از تحویل رسید به «ابن قزدا» در عصر سفیر دوم؛ و تأیید عملکرد ابن روح توسط سفیر دوم (کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۳-۲۲۴).
۷۷. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰.
۷۸. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۹.
۷۹. نک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۸، ح ۲۰؛ جریان ملاقات سفیر دوم با «ابوعلی متّیلی» در یکی از خرابه های عباسیه بغداد، و عرضه نامه امام عصر (عج) بر او، و سپس پاره کردن آن.



۸۰. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۶.

۸۱. اثبات الوصیة، ص ۲۱۳.

۸۲. کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.

۸۳. برای نمونه، ر.ک: کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۹ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰، ح ۱۹.

۸۴. رجال کشی، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲.

۸۵. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۱.

۸۶. همان.

۸۷. همان، ص ۲۱۱-۲۱۲.

۸۸. همان، ص ۲۱۵.

۸۹. همان، ص ۲۱۹.

۹۰. همان، ص ۲۱۲.

۹۱. رجال کشی، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱.

۹۲. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲.

۹۳. رجال کشی، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲.

۹۴. همان، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.

۹۵. همان، ص ۴۳۵-۴۳۶، ح ۸۲۰ و ۸۲۱.

۹۶. ارشاد، ص ۳۵۴.

۹۷. کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰.

۹۸. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۳-۴۳۴.

۹۹. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۴۴.

۱۰۰. همان، ج ۳، ص ۱۱۲۳، ح ۴۱.

۱۰۱. رجال کشی، ص ۵۳۳، ح ۱۰۱۷؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۹، ح ۳۸؛ کافی،

ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۳؛ ارشاد، ص ۳۵۵ و كشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۵۰.

۱۰۲. کافی، ج ۱، ص ۵۱۷، ح ۴.

